

دوماهنامه تخصصی اطلاع رسانی در حوزه
تصحیح انتقادی متون،
نسخه شناسی و مباحث ایران شناسی
دوره دوم، سال پنجم، شماره چهل و چهار،
فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰

صاحب امتیاز:
مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر:
اکبر ایرانی

مدیر داخلی: حسنا سادات بنی طباء
مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملو فرد
طراح و صفحه آرا: فروزان جلیلی
ویراستار: حامد اعتصام
حروفچینی: صدیقه اقرار، نغمه افشار

چاپ: نقره آبی
تهران، خیابان جمهوری، بین فخر رازی و دانشگاه
شماره ۳۰۶

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین
دانشگاه و ابوریحان، ساختمان
فروردین، شماره ۱۱۸۲
طبقه دوم
شناسه: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲
دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸
www.mirasmaktoob.ir
gozaresh@mirasmaktoob.ir

بها: ۴۰۰۰۰ ریال

• گزارش میراث در پذیرش، اصلاح و
ویرایش نوشته ها آزاد است.
• نوشته ارسالی باید قبلاً در جایی چاپ
نشده باشد.
• مسئولیت نوشته ها با نویسندگان آنهاست.

تصویر خط «بسم الله»

از نسخه کتابخانه John Rylands

- ۲ سخن سردبیر
- ۳ جامعیت علمی ایرج افشار / سیدعلی آل داود
- ۸ مگر شبانه روز استاد ... / سجاد آیدنلو
- ۱۰ استاد افشار؛ علامه ... / محمد حسن ابریشمی
- ۱۶ به یاد روان شاد ... / عبدالعلی ادیب برومند
- ۱۷ شهسوار کتاب ایران / پرویز اذکایی
- ۲۱ آفتابی در میان سایه ای / محمدحسین اسلام پناه
- ۲۵ فروغی زان فروزان شمع ... / احسان اشراقی
- ۲۷ ایرج افشار و کتابخانه مرکزی ... / سوسن اصیلی
- ۳۰ یاد از مجله آینده ... / مهران افشاری
- ۳۲ سمینارهای نسخه شناسی با ... / فریبا افکاری
- ۳۷ هر کجا بود گلی رفت ... / احمد اقتداری
- ۴۲ خاطراتی از استاد ... / محمود امیدسالار
- ۴۵ دوستی با زنده یاد ایرج ... / سید عبدالله انوار
- ۵۲ چند نوشتار درباره استاد ... / اکبر ایرانی
- ۶۲ به یاد استاد ایرج ... / حمید ایزدپناه
- ۶۲ مردی همه ... / محمدابراهیم باستانی پاریزی
- ۶۴ ایرج افشار و ... / جواد بشری
- ۶۸ دانشی مردی از ... / علی بلوک باشی
- ۷۰ همه اوست / محمدیونس جعفری
- ۷۱ نخستین روز ... / محسن جعفری مذهب
- ۷۲ افشار به مثابه ... / علی اکبر جعفری ندوشن
- ۷۵ آقای افشار حرف ... / رسول جعفریان
- ۷۷ یاد نیکوگر بماند ز آدمی ... / یدالله جلالی پندری
- ۸۰ مرد مردان یزد / عبدالحسین جلالیان
- ۸۱ محقق و نسخه شناس ... / کارل چرتی
- ۸۲ قلمرنجه / بهالدین خرمشاهی
- ۸۵ استاد ایرج افشار و ... / اصغر دادبه
- ۸۷ در سوک شادروان ... / سید محمد دبیر سیاقی
- ۸۷ دو قطعه شعر ... / عبدالرحیم رجبعلی زاده کاشانی
- ۸۸ خدمات زنده یاد افشار به ... / نصرت الله رستگار
- ۹۲ یاران همه رفتند ... / منصور رستگار فسایی
- ۹۳ ای کاش عبرت بگیریم / حسین روحانی صدر
- ۹۶ استاد ایرج افشار / محمد روشن
- ۹۹ رفت یکی نادره کار ... / محمدحسین ساکت
- ۱۰۵ مرواریدی که دیگر صدف ... / منوچهر ستوده
- ۱۰۷ مرد بی جانشین / محمد سیاسی
- ۱۱۳ ظرفیت و ظرافت ... / محمدرضا شفیعی کدکنی
- ۱۱۷ ایرج افشار دانشمندی ... / علی اشرف صادقی
- ۱۲۱ مسافر شرق: از تنگنای ... / منصور صفت گل
- ۱۲۳ نه همانا که مرد / علی صفری آق قلعه
- ۱۲۶ چنین کنند ... / سید محمد طباطبایی بهبهانی
- ۱۲۷ نامه نگاری های استاد افشار و ... / حسن عاطفی
- ۱۳۱ شیفته کتاب / هادی عالم زاده
- ۱۳۲ افشار، بزرگ مرد زبان و ... / سیدحسن عباس
- ۱۳۳ سه خاطره از آزاد مرد ... / محمدحسین عزیزی
- ۱۳۴ از کتابخانه ملی ایران ... / حبیب الله عظیمی
- ۱۳۶ خاک، آب، آتش، باد ... / ابراهیم عمرانی
- ۱۳۷ به یاد استاد ... / محمد آصف فکرت هروی
- ۱۳۷ ناشران آثار و همکاران ... / سید فرید قاسمی
- ۱۴۱ استاد ایرج افشار و ایران ... / باقر قربانی زرین
- ۱۴۲ از وفور ویرگول بیزارم / پریسا کرم رضایی
- ۱۴۵ استاد ایرج افشار ... / جمشید کیان فر
- ۱۴۸ گنجینه پژوهشی ... / عنایت الله مجیدی
- ۱۵۰ پژوهش های یزدشناسی ... / حسین مسرت
- ۱۵۱ مرحوم آذربیدی و ایرج افشار / حسین مسرت
- ۱۵۲ در سوگ ... / سیدعلی موسوی گرماردی
- ۱۵۸ یادها و خاطراتی از ... / محمدسرور مولایی
- ۱۶۱ وفات ایرج افشار / احمد مهدوی دامغانی
- ۱۶۵ ایرج افشار ... / سید سعید میرمحمد صادقی
- ۱۶۷ همه آموختند از او ... / مهدی نوریان
- ۱۷۰ آخرین دیدارهای من با ... / عارف نوشاهی
- ۱۷۲ نکاتی چند درباره ... / محمدباقر وثوقی
- ۱۷۴ آشنایی با استاد ... / سید احمد وکیلان
- ۱۷۶ دریغ آن گوهر ... / توفیق هـ. سبحانی
- ۱۸۰ و دریغ ایرج که ... / محمدجعفر یاحقی
- ۱۸۳ افشار، مردی که ... / احسان یار شاطر

جهان پر ز خوبی بُد از رای او
نیارست، جستن کسی جای او

«فردوسی»

میراث مکتوب و ارج ایرج افشار

از آن دم که استاد دم فرو بست و جهان را بدرود گفت، هیچ کس در ادای دین به مقام رفیع او و شأن منیع او، نه تنها کوتاهی نکرد که دوستان او در نشریات متعدد داخل و خارج قلم زدند و هر یک برگه‌ای از اوراق زرّین کتاب وجودیش را ورق زدند و او را به هم‌وطنانش و ایران‌شناسان جوان معرفی کردند. البته او بر خلاف برخی از اقران خود که میان خواص هم ناشناخته‌اند، نزد همگان به نیکی و فروتنی زبانزد و در کار خود به پشتکار، و در معرفی ایران به ایران دوستی، شهره آفاق بود. مرگ او، چشم عوام را گشود و خواص را عبرت آموخت، تا باشد که در روش و منش علمی و اخلاقی خود، وی را الگو قرار دهند.

آثار علمی و خدمات فرهنگی یک دانشمند، جلوه‌های وجودی او را تشکیل می‌دهد که هر کس به قدر وسع خود و در حد ظرف وجودی خود، از آن بهره می‌گیرد. بدین روی تکریم دانشمندان بر همگان فریضه و وظیفه است و بر این اساس نکوداشت نام و یاد استاد ایرج افشار در واقع تکریم ایران دوستی و دانش گستری اوست و نیز تجلیلی است از آنچه او را از دیگران ممتاز کرده است.

میراث مکتوب مفتخر است که این سعادت را داشته که با انتشار پژوهش‌های محققان و بزرگان و فرزندان زمان، خدمات و زحمات آنان را ارج نهد و برای آنان در حین حیات و وقت ممات، آیین تجلیل و تجلیل بر پا کند تا مردم از دانستن نیکی‌های نیاکان و شناخت نیاکان خود محروم نمانند.

این کمینه خادم میراث، حسب وظیفه‌ای که یاد شد، پیش و پس از خاکسپاری استاد افشار، روزی قلم بر زمین نگذاشت و آنچه در چنته داشت، از آن گاه تا این پگاه، درباره آن رادمرد نادره کار یادکردهایی بنگاشت. در همین حال از یاران او خواست تا هر یک در ادای دین فرهنگی به ساحت کریمانه او سهیم شوند و اگر مقاله‌ها و یادداشت‌ها و خاطراتی دارند، برای چاپ در این ویژه‌نامه که تماماً یادمان آن فرزانه فرددانه است، ما را تنها نگذارند. یاران او از ستوده ۹۸ ساله گرفته تا جوانان شیدای نوپا، هر یک با ارسال نوشته‌ها و اشعار خود، یار و یاورمان بودند. چیزی قریب به ۷۰ اثر، از مقاله و شعر و خاطره و... رسید و به برکت این وجود ذی‌جود، گزارش میراث غنی‌ترین و پر برگ‌ترین شماره خود را، آراسته به نام و یاد استاد افشار دید.

انتشار سه اثر تازه استاد، به‌رغم کوشش بسیار، در عهد حیات وی از چاپ درنیامد و قسمت آن بود که قدرشناسانی از دوستانش بی‌حضور او، چهره گشای جمال حاصل دسترنج یار باشند. از این سه اثر ارزشمند:

۱. کتابشناسی فردوسی و شاهنامه

۲. کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی

۳. عهد حسام (سفرنامه لرستان و خوزستان)

در آیین بزرگداشت ایشان در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی چهره‌گشایی خواهد شد.

بر آن شدیم تا ارج ایرج و بزرگداشت استاد افشار را، با همکاری و یاری دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، خصوصاً به تشویق استادان معظم گروه تاریخ برگزار کنیم. بدین روی از ۱۴ سخنران که عمدتاً از یاران استادند، خواستیم هر یک به شاخه‌ای از تخصص‌های ایشان بپردازند و او را چنان که باید، عاشقانه و عالمانه معرفی کنند.

استاد افشار فرزند ایران است. بزرگداشت او احترام و تعظیم ایران است. او ایران را با دل و دیده دید و شناخت و بهتر از هر کس به هم‌میهنان خود و نیز ایران‌شناسان و جهانیان، شناساند و راه ایران‌شناسی را بر یاران جوان خود هموار کرد. او متعلق به سازمان و دانشگاه و موقوفه و مرکز و گروه خاصی نیست؛ متعلق به کسانی است که راه علمی و آثارش را ارج می‌نهند و نشر می‌کنند، مقالات و کتاب‌ها و کتابخانه‌اش را در اختیار همگان می‌گذارند و اخلاق و گذشت و فروتنی و وارستگی‌اش را نصب‌العین قرار می‌دهند.

این افتخار نصیب میراث مکتوب شد تا با همکاری دانشگاه تهران در آیین بزرگداشت او، یادش را و خاطرات شیرینش را در جمع صمیمی دوستان و علاقه‌مندانش گرامی دارد. ایرج، همواره ماندگار ماند و با ارج.

جامعیت علمی ایرج افشار

با نگاهی گذرا به کوشش‌های او در تصحیح متون و رسالات خطی

سید علی آل داود*



آنان که افراد شاخص در بین دسته اخیر نیز کم نبود اگر بخواهیم افراد شاخص‌تر را برگزینیم که از هر حیث بتوان آنان را در شمار دانشمندان طراز اول این عصر به شمار آورد، بی شک استاد فقید ایرج افشار ممتازترین آنان است. فعالیت‌های علمی و مدیریتی او را در یک مقاله کوتاه نمی‌توان برشمرد. او افزون بر تألیفات متعدد در حوزه تحقیقات ایرانی و چاپ رسالات و کتاب‌ها و نگارش مقالات بی‌شمار، در عرصه مدیریت امور علمی، شاخص‌ترین و برجسته‌ترین دانشمند ایرانی در شصت هفتاد سال اخیر ایران بوده است. با مطالعه اجمالی فهرست آثار مکتوب او که چند سال پیش به اهتمام فرزندان او در آمریکا گردآوری شد و به چاپ رسید، می‌توان گستره پهناور پژوهش‌های علمی و فعالیت‌های او را در تصنیف و تألیف کتاب و مقاله و نشریه و مجله دریافت. کتاب مفصلی هم که سال پیش سید فرید قاسمی نوشته، چنان‌که از عنوان آن برمی‌آید فقط حاوی گزارش فعالیت‌های مطبوعاتی و مجله‌نویسی اوست و به سایر زمینه‌ها مگر به صورت حاشیه‌ای نپرداخته است. ترسیم شخصیت ایرج افشار در تمام ابعاد آن امکان‌پذیر نیست مگر آنکه پژوهشگری تاریخ فرهنگ ایران را در طی شصت هفتاد سال اخیر آن به‌خوبی بررسی و تحقیق کرده و آن را به رشته نگارش درآورد. طبعاً این پژوهشگر در بیشتر رشته‌ها و شاخه‌ها مجبور است نام ایرج افشار و خدمات او را به میان بیاورد. خیلی از خدمات علمی او همچون مدیریت سمینارهای علمی، برپایی کتابخانه‌ها، ارائه خدمات به مراکز مختلف علمی و کتابخانه‌ها طبعاً در ضمن معرفی آثار مکتوب او بیان نمی‌شود و پژوهشگر باید ضمن بررسی شخصیت افشار همه این‌گونه خدمات وی را در مد نظر بگیرد. مرگ او با توجه به سلامت جسمانی وی، زود هنگام بود و لطمه‌ای جبران‌ناپذیر بر پیکر فرهنگ ایران وارد ساخت. وی در محافل ایران‌شناسی و دنیای کتاب‌شناسی سراسر جهان به چنان شهرتی دست یافته

چند دهه پیش، شادروان استاد مجتبی مینوی ضمن مقاله‌ای در مجله یغما، پس از تمهید مقدمه، عنوان کرده بود که هر ملتی در اعصار گوناگون ارکانی دارد و قائمه فرهنگ آن قوم بر ستون‌ها و ارکان مذکور استوار می‌گردد. او نتیجه گرفته بود که علامه محمد قزوینی و سید حسن تقی‌زاده دو رکن اساسی فرهنگ ایران در ابتدای قرن چهاردهم هجری هستند. بی‌شک این ابراز نظر مینوی - همانند سایر موضع‌گیری‌های او - با سخت‌گیری و وسواس فراوان همراه بود و شاید می‌توانست با اندکی گشاده‌نظری یکی دو تن دیگر را بر این اسامی بیفزاید و کسانی چون علامه دهخدا را نیز در حوزه آنان وارد سازد. اینک در پایان قرن چهاردهم هجری، اگر بتوانیم بر شمار پهلوانان میدان فرهنگ ایران‌زمین و کوششگران برجسته این صحنه، چند تن دیگر افزوده و تعداد آن را به هشت نه تن برسانیم، بدون تردید ایرج افشار یکی از آنان خواهد بود. ویژگی‌های مشترکی که مینوی برای این شخصیت‌ها در نظر داشت، دانش عمیق، ایران‌دوستی، فرهنگ‌پژوهشی و تحقیقات گسترده و جامع آنان در حوزه مطالعات ایرانی بوده است.

پس از وقوع انقلاب مشروطه در ایران و در اثر ارتباطات گسترده‌ای که از حدود یک قرن پیش از آن تا عصر پیروزی مشروطه‌طلبان پدید آمد، احساس شدید عقب‌افتادگی در بین روشنفکران ایرانی ایجاد شده بود. از آن پس و با گذر از دوران کوتاه هرج و مرج و پس از استقرار حکومت مقتدر مرکزی و تحولات پیش‌آمده، تعدادی اشخاص نخبه و برجسته در حوزه‌های علوم انسانی، تاریخ و ادبیات پا به عرصه نهادند. ویژگی مشخص این گروه آشنایی عمیق با علوم قدیمه و دانش‌های اسلامی و سپس آموزش دقیق علوم جدید و تسلط اکثر آنان بر زبان‌های غربی بود. از بین این گروه و شاگردان

*پژوهشگر و نویسنده



معاصر ایران است، این نکته را روشن و مکشوف می‌سازد. طبعاً با کثیری از کسانی که احوالشان در این کتاب آمده افق فکری همانند ندارد اما در نقد آرا و کارهای آنان کاملاً جانب انصاف را نگه داشته و حرف خود را با بی‌طرفی و ملایمت مطرح می‌سازد؛ به گونه‌ای که خواننده هم به آن شخص احترام خواهد گذاشت و هم متوجه نگاه انتقادی نویسنده مطلب خواهد شد. افشار با شخصیت‌های مختلف‌العقیده دوستی و معاشرت و هم‌نشینی داشت. در شمار آنان باید از دکتر محمد مصدق، سید حسن تقی‌زاده، علی دشتی، مطیع‌الدوله حجازی و اللهیار صالح و برخی نظریه‌پردازان حزب توده چون احسان طبری و بزرگ علوی دوستی و آشنایی داشت، اما با بررسی مطالبی که درباره افرادی از این دست نوشته، این نکته روشن می‌شود که وی به هر حال خود صاحب یک عقیده مشخص سیاسی و فرهنگی بوده و این گونه عقاید او هر چند آشکارا بدان‌ها نپرداخته، اما از فحوای کلامش در مقالات مختلف به خوبی دستگیر خواننده می‌شود. گروهی البته وی را به محافظه‌کاری مفرط متهم کرده‌اند، اما این سخن اتهامی نارواست. طبعاً این دیگرانند که اگر علاقه داشته باشند شخصیت یک فرد را به طور جامع بررسی و ترسیم نمایند، باید سراسر آثار او و زمانه‌ای را که وی در آن می‌زیسته با دقت مطالعه کنند.

افشار پرکارترین عضو مطبوعات جدی ایران در قرن اخیر است. او در آغاز مدیر داخلی مجله آینده شد. از آن پس خود سردبیر یا بنیان‌گذار نشریات دیگری گردید. مجله کتابداری، کتاب‌های ماه، ایران‌شناسی، نسخه‌های خطی، فرهنگ ایران‌زمین و چند نشریه دیگر از آن جمله است. اما مهمترین فعالیت مطبوعاتی او در پیش از انقلاب را باید راهنمای کتاب و پس از انقلاب ادامه انتشار مجله وزین آینده دانست. راهنمای کتاب یکی از مجلات اثرگذار در بین مجلات ایرانی است؛ نقد کتاب به طور اصولی و بی‌طرفانه در ایران از راهنمای کتاب آغاز شد. راهنمای کتاب، به زودی، هم در میان استادان دانشگاهی و هم در میان نوگراها و متجددین و سیاسی‌مآب‌ها احترام فراوان به دست آورد. همه آن را می‌خواندند و خیلی‌ها مطالب و مقالات خود را در آن انتشار می‌دادند. آن را سمبل بی‌طرفی و نقد درست علمی به شمار می‌آوردند. مروری بر مندرجات این مجله نشانگر آن است که آثار کسانی همچون جلال آل‌احمد،

بود که همه علاقه‌مندان و متخصصان دنیای ایران‌شناسی برای پاسخ‌سؤال‌ات و حل معضلات خود در این مقوله‌ها به او روی می‌آوردند. چند سال پیش در یک سمینار علمی که در دانشگاه لیدن هلند تشکیل یافته بود و نگارنده نیز آنجا حضور داشت دریافت که ایران‌شناسان ممالک مختلف اروپا و آمریکا احترامی عمیق نسبت به او دارند؛ همه، حتی برجستگان غربی، به هنگام سخنرانی خود، گوشه چشمی به او دارند و می‌خواهند دریابند که نظر وی راجع به سخنرانی و مقاله آنان چیست. این را خود من در نگاه نگران برخی سخنرانان مشاهده کردم.

جای افسوس بسیار است که در طی دو سه دهه اخیر، کتابخانه‌ها و مؤسسات علمی و دانشگاهی ایران خود را از وجود او محروم ساختند. چند سالی پیش تر از این، رئیس یکی از کتابخانه‌های بزرگ کشور، طی نامه‌ای از یکی از مؤسسات بزرگ کتاب‌شناسی شرقی و اسلامی در اروپا درخواست کرده تا مشاوره برای بخش کتاب‌های اسلامی کتابخانه معرفی نماید تا عندالاقضا از نظرات او بهره‌مند شوند. پاسخ مؤسسه مذکور که در زمینه فعالیت‌های خود شهرتی جهانی دارد چنین بود که: «بزرگترین و متخصص‌ترین مشاور ما ایرج افشار است؛ چرا از او کمک نمی‌گیرید؟» و این در حالی بود که افشار بی‌مضایقه حتی در سال‌های پایانی زندگی به منظور انجام امور علمی، بی‌منت هر دعوتی را می‌پذیرفت بی آنکه حتی منتظر باشد اتومبیل برایش بفرستند. نکته‌ای که آقای بجنوردی هم در سخنان اخیر خود در روز چهارم در گذشت استاد بر سر مزارش در بهشت زهرا بر آن انگشت گذاشت و گفت: که او به رغم تصور دیگران، دعوت برای شرکت در جلسات مشاوره کتابخانه ملی را پذیرفته بود.

او در مباحث و مقولات علمی همواره شخصیتی آسان‌گیر و تشویق‌کننده داشت. چه بسا جوانانی که در آغاز از مواجهه با او واهمه داشتند و سرانجام در زمره کسانی درآمدند که به تشویق وی به کارهای اساسی روی آوردند. او نه تنها مشوق جوانان بود، بلکه اگر در کاری یا در تدوین کتابی به او یاری می‌رساندند حقوق معنوی و مادی آنان را کاملاً مراعات می‌کرد و از نهادن اسم خود در کنار این گروه به رغم تمام هم‌طرازان خود ابداً ابایی نداشت. رفتار او با کسانی که با عقاید اجتماعی و فرهنگی و سیاسی وی توافق نداشتند به همین سان بود. نگاهی به کتاب نادره کران، که متضمن مقالات متعدد او در سوگ دانشوران

مهرماه ۱۳۲۳ که مدیر داخلی دوره سوم مجله آینده بود و سپس همکاری با جهان نو و سردبیری مهر و سخن و کتاب‌های ماه و راهنمای کتاب و انتشار نشریه‌های فرهنگ ایران زمین و ایران شناسی و نسخه‌های خطی و کتابداری) و آگاه بودن نسبی از وضع سخت انتشار مجله‌های تحقیقی و مخصوصاً مشکلات مربوط به طرز پرداخت وجوه اشتراک، بر این شده است که برای دوره بیستم تقاضای دریافت مبلغی بیش از یک هزار و یکصد ریال نکند، زیرا بیش از آن مبلغ برای مشترکان سنگین خواهد بود...»

از هنرهای دیگر افشار آن بود که به هنگام سفر در گوشه و کنار ایران، در روستاها و شهرهای کوچک، افراد مستعد را شناسایی می‌کرد و آنان را به تحقیق و نوشتن مطلب، مخصوصاً در باب تاریخ و جغرافیا و گویش‌های محل سکونتشان، تشویق می‌کرد. برخی اینان خود سابقاً مطالبی نوشته بودند اما مجال عرضه آن را نداشتند و کم‌کم حالت یأس به آنان دست می‌داد. او به این ترتیب تعداد زیادی از آگاهان و مطلعان محلی را پیدا کرده بود و به نوشتن وامی داشت و هر هنگام که مجالی می‌یافت نوشته‌های آنان را به دست چاپ می‌سپرد. از این رو او باعث شد که انبوهی از اطلاعات دست اول راجع به گوشه و کنار ایران گردآوری شده، به چاپ برسد. مرگ او شاید بیش از همه این گروه از محققان گوشه‌نشین ایران را در حزن فرو برده باشد؛ گروهی که بی‌پشتیبان شده و عجالتاً کسی حامی آنان نیست.

یکی از زمینه‌هایی که افشار در بیشتر ادوار زندگی به آن پرداخته و کارهای چشم‌گیری ارائه داده، تصحیح متون و رسالات گوناگون است. شاید بتوان او را پرکارترین محقق و مصحح ایران در دوره معاصر به شمار آورد. متونی که وی شناسایی، ویرایش و تصحیح کرده و همراه با مقدمه و توضیحات و تعلیقات سودمند به چاپ رسانده است، مطابق شمارشی که فرزندان او در سال ۱۳۸۱ به دست داده‌اند، افزون از صد و چهل کتاب و رساله است. طبعاً در هشت سال پس از آن نیز فعال و پر تلاش بوده و احتمالاً تعداد متون تصحیحی او هم‌اکنون بالغ بر دویست اثر است.

او در حوزه تصحیح متن، هرگز به دنبال متون پرآوازه و شناخته‌شده نرفته است. این آثار را کسان بسیاری از اساتید و مصححان نام‌آور یافته و در تصحیح آن کوشیده‌اند. افشار

غلامحسین ساعدی، صمد بهرنگی و جامعه‌شناسانی چون جمشید بهنام و شاپور راسخ در کنار متون کهن در این نشریه نقد و بررسی می‌گردید. چنان‌که سال‌ها نقاد آثار نویسندگان نوپرداز اعم از شاعر و رمان‌نویس یا نویسندگان داستان کوتاه بود و خواه‌ناخواه پای این قبیل نویسندگان به مجله باز شده بود. آینده هم پس از انقلاب همان راه و مسیر راهنمای کتاب را ادامه داد.

گروهی می‌پنداشتند که افشار در وقت انتشار آینده دیگر آن شور پیشین را ندارد و آینده در قیاس با راهنمای کتاب سنت‌گرا شده است. در حالی که چنین نبود. او با همان شوق دوران جوانی به پژوهش می‌پرداخت و نویسندگان نو قلم را تشویق و تحریض می‌کرد تا کارهای جدیدی ارائه دهند. هر چند آینده پس از انتشار آخرین شماره سال ۱۹ (زمستان ۷۲) تعطیل شد، اما افشار قصد تعطیلی آن را نداشت. در نامه‌ای که پس از انتشار آخرین شماره به مشترکین نوشت و نامه‌ای مفصل و خواندنی است، از برنامه‌های خود درباره انتشار مجله برای بیستمین سال (۱۳۷۳) خبر داده و توضیح داده با اینکه وسایل چاپ مجله بسیار گران‌تر شده، او از افزایش قیمت مجله صرف نظر می‌کند تا همچنان گروه بیشتری موفق به دریافت آن شوند. بخش‌هایی از این نامه نقل می‌شود:

«مجله آینده، در مورد بهای اشتراک دوره بیستم، به جای آن که قیمت‌گذاری تازه در بهای اشتراک بنماید اندیشیده است که توانایی پرداخت خوانندگان خود را در نظر بگیرد؛ یعنی مبلغی را برای بهای اشتراک تعیین کند که طبقات فرهنگی و بازنشسته بتوانند آن را بپردازند... مجله‌هایی از نوع آینده که درآمد اعلانی ندارند و از گرفتن هرگونه وامی پرهیز می‌کنند و سرمایه نقدی هم در اختیارشان نیست، برای هر یک شماره‌ای که به تعداد صفحات آینده چاپ می‌کنند، ششصد هفتصد هزار تومان نقد باید بپردازند. در حالی که وجوه اشتراک را به تدریج و تحمل، آن هم غالباً با مطالبه و مکاتبه و مراجعه دریافت می‌کنند. به سخنی دیگر باید دست کم وجه اشتراک ششصد مشترک وصول شود تا مخارج یک شماره مجله تأمین شده باشد. به قول مرحوم حبیب یغمایی:

ماه تا ماه منتشر هستم

سال تا سال منتظر هستم

تصور مدیر مجله آینده، پس از پنجاه سال مجله‌گردانی(از

همسرش را در اختیار افشار قرار داد و وی یادداشت‌های این دو رجل سیاسی برجسته را که از حیث فکری در دو جناح متضاد بودند تدوین کرد و انتشار داد و در نشر هر دو کتاب نهایت دقت و امانت را مبذول داشت.

روانش شاد باد که نظیرش به این زودی‌ها در ایران زمین پیدا نخواهد شد.

نامهٔ ایرج افشار به مشترکین مجلهٔ آینده قبل از تصمیم به تعطیلی مجله

مجلهٔ آینده پس از چاپ آخرین شمارهٔ سال ۱۹ یعنی زمستان ۱۳۷۲ تعطیل شد. اما مدیر مجله قصد ادامهٔ انتشار آن را داشت و از این رو نامه‌ای به مشترکین نوشت و درد دل‌های خود را بی واسطه با آنان در میان نهاد. در این نامه خواندنی آن را بخشی از مشکلات نشر مجلهٔ جدی در ایران بیان شده است؛ بدین مناسبت نشر سراسر آن را خالی از فایده نمی‌داند: به یاری پروردگار دورهٔ سال ۱۳۷۲ مجله به پایان رسید. آخرین شمارهٔ آن که مربوط به زمستان سال ۱۳۷۲ می‌بود، با تأخیر در تیر ماه ۱۳۷۳ تقدیم شد. بر خواندن دشواری‌هایی که موجب تأخیر در انتشار مجله می‌شود و نیز برشمردن موجهاتی که گرانی بهای مجله را پیش می‌آورد برای آن دوست فرهنگمند بی‌حاصل و برای ما ملال آور است.

آنچه مسلم است تزايد تدریجی و عرفی بهای مطبوعات و مخصوصاً مجله‌هایی که از اعلانهای بازرگانی کم‌کننده هزینه‌ها عاری است، هم‌تراز سایر اجناس زندگی و خدمات و مخارج عمومی است. پس طبعاً انتظار آن را نمی‌توان داشت که اشتراک مجله‌ای در سال نو ارزان‌تر بشود از آنچه بوده است.

مجلهٔ آینده در مورد بهای اشتراک دورهٔ بیستم، به جای آنکه قیمت‌گذاری تازه در بهای اشتراک بنماید اندیشیده است که توانائی پرداخت خوانندگان خود را در نظر بگیرد، یعنی مبلغی را برای بهای اشتراک تعیین کند که طبقات فرهنگی و بازنشسته بتوانند آن را بپردازند.

برای آنکه خوانندگان گرامی بدانند مخارج طبع یک مجله چیست و بهای اشتراک آن بر چه مبنائی تعیین می‌شود اجازه می‌خواهد توضیحی بدهد و بر آن پایه، از دلبستگان انتظار داشته باشد هر چه زودتر تقاضای اشتراک جدید خود را بفرستند و ما به طور نسبتاً روشن بدانیم واقعاً با ترتیب پیشنهادی جدید چند مشترک خواهیم داشت تا به همان

به دنبال آثاری رفته که برای دیگران کمتر جاذبه داشته و البته کشف فواید آن کاری رنج‌آور و مشکل بوده است. اکثر رسالاتی که به چاپ رسانده، مخصوصاً از لحاظ محتوا، واجد اهمیت بوده‌اند. مندرجات آثار تصحیحی او و به‌ویژه رسالاتی که به چاپ رسانده، برای تدوین تاریخ اجتماعی و اقتصادی مردم ایران در اعصار گذشته از اهمیت خاص برخوردار است. او علاقه‌مند بود که بیشتر رساله‌های ناشناخته و کم‌حجم را که موضوع آنها معمولاً شامل این‌گونه مباحث بوده به طبع برساند. خدمتی که او در راه شناسایی، تصحیح و انتشار این رساله‌ها به تاریخ ایران انجام داده، کمتر از خدمات بزرگی نیست که او در دنیای کتاب‌شناسی، فهرست‌نگاری نسخ خطی و تدوین فهرست مقالات فارسی انجام داده است.

شمار زیادی از این آثار مختص دوره‌های قبل از قاجاریه است، اما عصر قاجار به سبب اهمیتی که شناخت آن برای تاریخ معاصر ایران دارد، بسیار مورد توجه او بود. او به جز مقالات متعددی که در تاریخ این دوران و در باب شخصیت‌های عصر قاجار نوشته، رسالات و کتاب‌های متعددی اعم از سفرنامه‌ها، رساله‌های کوچک و یادداشت‌های اشخاص برجستهٔ این عهد را به چاپ رسانده است. توان گفت برای نگارش دقیق تاریخ دو قرن اخیر ایران هر مورخ و نویسنده‌ای ناگزیر از مراجعه به تمامی آثاری است که یا نوشتهٔ افشار است یا به اهتمام او به چاپ رسیده است.

یکی از انواع آثاری که بسیار مورد علاقه و مطلوب او بوده خاطرات و یادداشت‌های شخصی افراد برگزیدهٔ این دوره است. قدیمی‌ترین نوشتهٔ مربوط به این عصر، خاطرات روزانهٔ مفصل محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات ناصرالدین‌شاه و از جملهٔ محارم شخص شاه است که هم به کوشش و مقدمهٔ افشار نخستین بار به چاپ رسیده است. خاطرات اعتمادالسلطنه مفصل و افزون بر ۱۲۰۰ صفحه است. در مقابل، او یادداشت‌های حاج امین‌الضرب، تاجر متنفذ آن دوران را که متنی کوتاه و مختصر اما پر مطلب است را نیز به چاپ رسانده است. او در راه نشر این آثار، همچون محقق کاملاً امین و بی‌طرف رفتار کرده چنان‌که به سبب همین ملاحظات، دکتر غلامحسین مصدق، یادداشت‌های اختصاصی پدرش دکتر مصدق را برای ویرایش و چاپ به او سپرده و عطیه تقی‌زاده همسر سیدحسن تقی‌زاده نیز خاطرات مفصل

مجله تأمین شده باشد. به قول مرحوم حبیب یغمائی:

ماه تا ماه منتشر هستم

سال تا سال منتظر هستم!

تصور مدیر مجله آینده، پس از پنجاه سال مجله گردانی (از مهر ماه ۱۳۲۳ که مدیر داخلی دوره سوم مجله آینده بود و سپس همکاری با جهان‌نو و سردبیری مهر و سخن و کتابهای ماه و راهنمای کتاب و انتشار نشریه‌های فرهنگ/بیر/زمین و/بیر/شناسی و نسخه‌های خطی و کتابداری) و آگاه بودن نسبی از وضع سخت انتشار مجله‌های تحقیقی و مخصوصاً مشکلات مربوط به طرز پرداخت و جوه اشتراک، برین شده است که برای دوره بیستم تقاضای دریافت مبلغی بیش از یک هزار و یکصد ریال (تقریباً معادل مبلغ سال ۱۳۷۲ که برای چهار شماره بود) نکند زیرا بیش از آن مبلغ برای مشترکان سنگین خواهد بود و اگر مبلغی متناسب امکان نباشد پرداخت دشوار می‌شود و بالطبع تعداد مشترکان کاسته خواهد شد. به علاوه توجه دارد به اینکه چون تعداد مجله‌های فرهنگی افزونی گرفته است اگر کسی بخواهد دو سه مجله را مشترک باشد و برای هر یک مبلغی درین حدودها، و گاه بیشتر، بپردازد دشواری و سنگینی مخارج ایجاد می‌شود.

از آن سو، نشر چهار شماره مجله در حدود یک هزار و یکصد صفحه در قبال مبلغ یک هزار و یکصد تومان با هزینه‌های کنونی خارج از توان مجله است. تا سال گذشته بهای مجله به میزان صفحه‌ای یک تومان حساب شده بود در حالی که برای دوره بیستم که احتمالاً پیش یا در فروردین ۱۳۷۴ نشر می‌شود (اگر بر بهای مواد و مخارج مجله افزوده نشود) فعلاً صفحه‌ای پانزده ریال متعادل می‌نماید و به این میزان پیش‌بینی می‌شود.

باری، نتیجه‌ای که حاصل شده است که در مبلغ اشتراک سالانه برای اشخاص تغییر مهمی ندهیم و در قبال گران شدن بهای فیلم و زینگ و کاغذ و پست و مخارج چاپ و حروف‌چینی و صحافی و خدمات دیگر که همواره در تزايدست از تعداد اوراق مجله یعنی شماره‌های مجله بکاهیم و به میزانی که مبلغ یک هزار و یکصد تومان اقتضا دارد مجله را در دو شماره تقدیم کنیم (هر شماره حدود سیصد و پنجاه صفحه).

از آن خواننده گرامی خواهشمندست در صورت علاقه‌مندی، هرچه زودتر تمایل خود را به ادامه اشتراک آینده مرقوم دارند تا تعداد خواستاران معلوم شود و بتوانیم تصمیم بگیریم چه

مقدار مجله به چاپ رسانیده شود. قدم اول همین است که تعداد مشترکان معین باشد و بتوانیم درست بسنجیم که آیا ادامه انتشار آینده ممکن است یا نیست و پشتیبان مجله چه کسانی‌اند.

مخارج چاپ مجله بدون احتساب خدمات آماده‌سازی و دفتری و دبیری بر اساس قیمت‌های رایج در شهریور ماه ۱۳۷۳ برای هفتصد صفحه در دو شماره‌ای که ان شاء الله در نظرست به چاپ رسانیده شود (در صورتی که در نیمه دوم سال افزودگی هزینه پیش نیاید) چنین است:

حروف‌چینی و صفحه‌بندی و غلط‌گیری	۲,۵۰۰,۰۰۰	ریال
فیلم و زینگ	۳,۰۰۰,۰۰۰	ریال
کاغذ و لاف روی جلد (سه‌میة احتمالی)	۴,۰۰۰,۰۰۰	ریال
(و گر نه کاغذ آزاد)	۱۰,۰۰۰,۰۰۰	ریال
چاپ و صحافی	۳,۰۰۰,۰۰۰	ریال
حمل و نقل کاغذ به چاپخانه، مجله به دفتر، مجله به پست	۴۰۰,۰۰۰	ریال
بسته‌بندی و پست مجله‌ها	۱,۰۰۰,۰۰۰	ریال
کاغذ و پاکت و قبض و فتوکپی و تلفن و مخارج دفتری	۵۰۰,۰۰۰	ریال
حق توزیع تکفروشی مجلات	۱,۰۰۰,۰۰۰	ریال
وصول حق اشتراک توسط محصل	۵۰۰,۰۰۰	ریال

این نکته هم مناسب است که هر چه بر تعداد انتشار مجله افزوده شود از بهای مجله کاسته می‌شود. برعکس هر چه شماره مشترکان کمی بگیرد بهای مجله بیش می‌یابد. در این چند سال اخیر محسوس بود که هر چند یکبار به ناچار هر چه بر بهای مجله افزوده می‌شد از شماره مشترکان کاسته می‌گردید. مجله آینده همیشه تعداد شماره‌های چاپ شده را بر مجله نوشته است.

مجله‌هایی از نوع آینده که درآمد اعلانی ندارند و از گرفتن هر گونه وامی پرهیز می‌کنند و سرمایه نقدی هم در اختیارشان نیست، برای هر یک شماره‌ای که به تعداد صفحات آینده چاپ می‌کنند، ششصد هفتصد هزار تومان باید بپردازند. در حالی که جوه اشتراک را به تدریج و تحمل آنهم غالباً با مطالبه و مکاتبه و مراجعه دریافت می‌کنند. به سخنی دیگر باید دست‌کم وجه اشتراک ششصد مشترک وصول شود تا مخارج یک شماره

به حساب ارزی مجله (حساب شماره ۹۵۰۰۶۸ ایرج افشار بانک صادرات ایران شعبه ۸۲۰ چهارراه زعفرانیه تجریش) پرداخت کنند.

خلاصه شرایط جدید اشتراک:

اشخاص مشترک (تهران و ولایات) ۱۱۰۰۰ ریال

اشخاص مشترک (خارج از ایران) هوائی ۲۵۰۰۰ ریال

کتابخانه‌ها و سازمانها ۱۵۰۰۰ ریال

دانشجویان ۱۰۰۰۰ ریال

ضمناً خاطر شریف خواننده گرامی را یادآور می‌شود که اگر قرار بود دفتر مجله، برای اجاره محل کرایه‌ای بپردازد (زیرا به رایگان از سوی موقوفات دکتر محمود افشار در اختیار آمده) و همچنین کوشش‌های فرهنگ‌دوستانه نویسندگان را در نگارش مقالات به‌طور مادی پاسخگو باشد ادامه انتشار مجله آینده امکان نداشت.

ضمناً از خوانندگان و خواستاران انتظار دارد کوشش دلسوزانه‌ای برای یافتن مشترکان تازه بفرمایند که بخشی از پایدار ماندن آینده در آینده بدان خواهد بود.

مدیر مجله

باید کرد. این مطلب هم گفته شود که مجله در صورت انتشار منحصرأً برای کسانی فرستاده خواهد شد که پیشاپیش بدون استثناً وجه اشتراک را بفرستند. تأکید برین نکته ازین باب است که یکی از مشکلات وقت‌گیر عمده و ملال‌آور در تهران فرستادن محصل برای دریافت وجه اشتراک است که در بسیاری از موارد موجب رنجش خاطر مشترکان شده است. کسانی بوده‌اند که خود تقاضای اشتراک کرده‌اند ولی بهای اشتراک را نپرداخته‌اند و به مسامحه برگزار فرموده‌اند.

مکاتبه با مشترکان ولایات با گرانی پست مشکل دیگری است که گاهی به دو یا سه بار نامه‌نویسی می‌کشد. خوانندگان ولایات خود نیک می‌دانند که اکنون به هر نامه‌ای باید مبلغ دوازده تومان تمبر الصاق کرد.

در مورد مشترکان خارج از ایران مشکل چند چندان است. مجله ناچارست که به سبب گرانی بهای پست باب مکاتبه را به کلی مسدود کند. ناچار مجله را منحصرأً برای کسانی خواهد فرستاد که وجه اشتراکشان پیشاپیش آن هم برای دو سال در تهران توسط اقوامشان پرداخت شده باشد تا نیازی به هیچ‌گونه مکاتبه نباشد. یا اینکه خود بهای اشتراک را به دلار



مگر شبانه‌روز استاد ایرج افشار چند ساعت بود؟^۱

سجاد آیدنلو*



و ادب ایران به عزا تبدیل شد. در این میان وفات دریغ‌بار دانشمند بزرگ و کم‌مانند عرصه مطالعات ایرانی، استاد ایرج افشار (۱۶ مهر ۱۳۰۴ - ۱۸ اسفند ۱۳۸۹)، چنان غمی بر دل‌ها نهاد که بی‌گمان فراموش نمی‌شود و بالای خمیده تحقیقات ادبی، تاریخی و نسخه‌شناختی از گرانی این ضایعه هرگز راست نخواهد شد.

از ویژگی‌های نیک زنده‌یاد استاد افشار این بود که پس از فوت دانشوران برجسته مقاله و یادداشتی درباره آن استاد می‌نوشتند که مجموعه‌ای از این سوگ‌نوشته‌ها تا سال ۱۳۸۱ در کتابی گردآوری شده است.^۲ به پیروی از این سنت علمی-اخلاقی و با توجه به جایگاه بسیار درخشان خود استاد افشار در تاریخ

این جمله معروف را بزرگان به هنگام درگذشت دوستان و همسالان و همکارانشان می‌گویند/ می‌نویسند که یکی از زیان‌های دیرزیستن، دیدن مرگ یاران است. بیان دیگر و تغییر یافته‌ای از این عبارت می‌تواند چنین باشد که یکی از تلخی‌های ناخواسته دیرزادن هم، دیدن و تحمل داغ وفات استادان نسل‌های پیشین است. هزاران هزار افسوس که دو هفته پایانی سال شوم ۱۳۸۹ زمانی دردناک برای تحقق مفهوم عبارات مذکور بود و با درگذشت چند تن از پژوهشگران و استادان نامدار، عید همه دلبستانان فرهنگ

* استادیار دانشگاه پیام نور اورمیه

۱. نام یادداشت برگرفته از جمله شادروان دکتر احمد تفضلی درباره پرخوانی و بسیاری دانی مرحوم دکتر عباس زریاب خویی است که نوشته‌اند «من همیشه از خود پرسیده‌ام که مگر ۲۴ ساعت شبانه‌روز زریاب طولانی‌تر از آن دیگران است که این همه می‌داند» (تفضلی، احمد؛ «در ثنای استاد دکتر عباس زریاب خویی»، ایرانشناسی، سال هفتم، شماره دوم، تابستان ۱۳۷۴، ص ۲۸۰).

۲. رک: افشار، ایرج؛ *نادره کاران* (سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی)، به کوشش محمود نیکویه، تهران، قمر، ۱۳۸۳.



کسی را دچار حیرتی دیوانه‌وار می‌کند و یقیناً از خود می‌پرسد مگر شبانه‌روز استاد ایرج افشار بیش از بیست و چهار ساعت بوده است که ایشان به تنهایی توانسته‌اند این اندازه کار کنند و مطلب بنویسند و ببینند؟ آن هم کارهایی که بعضی از آنها مانند مثلاً *فهرست مقالات فارسی* چنان بزرگ و دشوار است که یک پژوهشگر معمولی به شرط همت و دقت فراوان شاید بتواند در سراسر زندگانی خویش تنها از عهده تألیف و تدوین آن یک کار برآید و صد البته که آفرین و شگفتی همگان را نیز برانگیزد. گزافه نیست گفته شود که اگر از یک شخص عادی بخواهند که فقط از روی همه آثار استاد استنساخ کند احتمالاً تا چندین سال نتواند این کار را که برخلاف تحقیق و تحریر نیازمند هیچ گونه مطالعه و مراجعه و یادداشت‌برداری و عرق‌ریزان روح هم نیست به پایان برساند! تصور نمی‌کنم این سخن، مخالفی داشته باشد که همه مدرّسان درس «روش تحقیق» در دوره کارشناسی ارشد رشته‌های ادبیات، تاریخ و کتابداری و مولفان کتابهای این درس‌ها باید نام و آثار مرحوم استاد افشار را به عنوان «معجزه شگفت‌آور» حوزه مطالعات ایرانی معرفی کنند تا دانشجویان بدانند که چه کسانی و چگونه فرهنگ و ادب سرزمین خویش را پاس داشته‌اند.

نبوغ ذاتی و خدادادی، شرایط خانوادگی و اجتماعی عصر بالیدن استاد افشار و هم‌تایان ایشان، برنامه‌ریزی درست برای مطالعه، پژوهش و نگارش و ضرورت اجرای آن در همه زمان‌ها و مکان‌ها و زحمت و سخت‌کوشی، شماری از علل ایجاد کارنامه‌ای پر برگ و بار و اعجاز‌گونه برای استاد افشار است. شادروان استاد افشار و استادان و دانشمندانی به‌سان ایشان ذاتاً کتاب‌دوست، کتاب‌خوان و محقق آفریده و زاده شده‌اند و با دامن‌افشاندن از خوشی‌های ظاهری و لذایذ کذایی فقط و فقط به دانش و دانش‌گستری اندیشیده‌اند. آیا کسی که بر روی تخت بیمارستان نیز می‌خواند و می‌نویسد^۴ و چند روز پیش از وفات با آن حال زار و پیکر نزار به صورت شنیداری کارهای در دست چاپ خویش را بررسی و حک و اصلاح می‌کند، با چیزی جز کتاب و مقاله و فرهنگ و علم سرشته شده است؟ بی‌کمترین تردیدی هرگز و هرگز از نسل جوان غالباً خودآرای و برون‌پرور معاصر و آینده-اگر مذهب مختار ظاهرپرستی و سطحی‌گرایی همچنان ادامه داشته باشد- نباید انتظار ظهور

پژوهش‌های ایران‌شناسی، خیل عظیمی از دوستان و همکاران و شاگردان و ارادتمندان ایشان دربارهٔ وجوه گوناگون شخصیت و کارهایشان مطالبی نوشته و گفته‌اند و حتماً تا مدت‌ها نیز می‌نویسند و می‌گویند. نگارنده متأسفانه بیش از چند بار بخت و افتخار زیارت حضوری استاد را نداشتم و نخستین بار در همایش بین‌المللی متن‌شناسی شاهنامه در دانشگاه فردوسی مشهد (۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۵) بود که به محضر ایشان مشرف شدم ولی پیش و پس از آن زمان، خصلت عمومی شاگردنوازی استاد از سر لطف و بزرگواری شامل حال بنده نیز بود و هر بار که کتابی تقدیم خدمتشان می‌کردم با نامه‌ای آکنده از مهر و تشویق چنان پاسخ می‌دادند که بی‌مبالغه عرق شرم بر چهره‌ام می‌نشست. در کهرنوازی و شاگردپروری آن شادروان همین بس که پس از انتشار نسخه‌برگردانهای دو دست‌نویس کهن شاهنامه (شاهنامه نسخه لندن/ بریتانیا ۶۷۵ هـ.ق و دست‌نویس سن‌ژوزف بیروت) دستور فرموده بودند مجلدی از آنها برای نگارنده که جوانِ حامل‌الذکر شهرستان‌نشینی بیش نیست فرستاده شود و در کنگره یادشده در دانشگاه مشهد هنگام سخنرانی الکن و تهی‌مایه بنده شاهد بودم که چنان با دقت و محبت به گفتار جوانی نورا گوش دادند و سپس مهربانانه اظهار لطف کردند که به‌راستی از خجلت آن‌همه بزرگی و فروتنی آب شدم. آری به کرات گفته‌اند و باید بگویند که تشویق و راهنمایی جوانان علاقه‌مند و پژوهشگران نواخته از سجایای مرحوم استاد افشار بود و مقصود نگارنده نیز از ذکر این دو خاطره افزودن بر شواهد فراوان این جنبه از شخصیت ایشان بود و بس؛ زیرا افشارشناسی در حد نگارنده و امثال بنده نیست و ویژگی‌های علمی و اخلاقی چنان بزرگی را فقط بزرگانی چون تقی‌زاده‌ها، فروزانفرها، مینوی‌ها، زیراب‌ها و شفیعی کدکنی‌ها می‌شناختند/ می‌شناسند و باید بشناساند. یک نکته بسیار مهم از ده‌ها جنبه زندگانی علمی روان‌شاد استاد افشار کمیت آثار مکتوب و فعالیت‌های فرهنگی ایشان است.^۳ نزدیک سیصد عنوان کتاب، رساله، مجموعه مقاله، بیش از دو هزار مقاله و یادداشت و نکته، سردبیری چند مجله، ریاست کتابخانه، دبیری کنگره، عضویت در انجمن‌های گوناگون علمی و غیره و غیره در هشتاد و پنج سال حیات دنیوی هر

۳. برای دیدن فهرست کارهای ایشان، ر.ک: *فهرست موضوعی از چاپ‌کرده‌ها و نوشته‌های ایرج افشار* (مربوط به سالهای ۱۳۲۳-۱۳۸۱)، گردآوری بابک، بهرام، کوشیار و آرش افشار، لوس آنجلس، چاپخانه پرینت آپ، چاپ چهارم ۱۳۸۲؛ قاسمی، سید فرید، *ایران‌شناس مجله‌نگار: زندگانی و کارنامه مطبوعاتی ایرج افشار*، تهران، خانه فرهنگ و هنر گویا، امرداد ۱۳۸۹.

۴. برای ملاحظه تصاویری از استاد افشار در حالت خواندن و نوشتن بر روی تخت بیمارستان در لوس آنجلس به تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۸۹، ر.ک: *بخار*، شماره ۸۰، فروردین-اردیبهشت ۱۳۹۰، صص ۲۲۰-۲۲۲.

نوشته باشد و نداند که اگر روزی به اجبار تبدیل وضعیت و ارتقا در دانشگاه خواست کاغذی سیاه بکند باید به فهرست مقالات فارسی که اصلاً ندیده و نشنیده مراجعه کند! در یک صفحه نوشته معمولیش (نامه اداری) چند غلط نمایان املایی و انشایی باشد و... زیرا او «دکتر» است و ایرج افشار نه! و این آقا/خانم «دکتر» عضو هیأت علمی دانشگاه یا به تعبیر خود و دانشجویانش «استاد» دانشگاه باید خانه و خودروی آن چنانی و درخور شأن استادی داشته باشد که کتاب داشتن و خواندن و نوشتن و ساده اما انسانی و علمی زیستن به کار نمی آید و دون مقام اجل آقا و خانم دکتر استاد دانشگاه است.^۵ وای بر ما و وای بر فرهنگ ایران که با رفتن افشارها هر بار باید گفت «دیگر چه امید ماند»

شرممان بادز پشیمینه آلوده خویش
گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

۵. روشن تر از آفتاب است که در این باره همیشه استثناهایی بوده اند و هستند و خواهند بود که روی سخن با آنها نیست و نباید این بئالشکوی را جسارتی عام تلقی کرد.



ایرج افشار؛ علامه ایرانشناس

محمد حسن ابریشمی*



پایان عصر تاریک قاجاران، که به تقریب اوضاع ایران بزرگ را در آن روز گاران در مقیاس کوچکتر تبیین می کند، شرحی درباره اقدامات چندجانبه بسی مؤثر استاد ایرج افشار در معرفی سرزمین ایران و آثار و مظاهر و مفاخر گذشته آن آمده است.

جلوه های فرهنگی و مدنی ایران بعد از اسلام تا پیش از حمله مغولان، در سال ۶۱۷ هـ، بسی انبوه و قابل توجه بوده است. در گستره ایران بزرگ (به مفهوم جغرافیایی بس پهناور آن در قدیم) هزاران دانشمند نشو و نما یافته و آثار و تألیفات بی شماری از آنان بر جای بوده است. شهرها و آبادی های آن بسیار آباد و پر نعمت و جمعیت بود. مغولان با کشتارهای میلیونی ایرانیان، بسیاری از شهرها و آبادی ها را به کلی ویران کردند و همه مظاهر فرهنگی و مدنی را از میان بردند. در پی آن، سلاطین ترکستانی تبار حاکم بر ایران اقداماتی در جهت عمران و آبادی

جانشینانی برای ایرج افشارها نه البته در آن سطح از دانش و کار که تقریباً محال است بلکه حتی یک از چند آنها را داشت. استاد افشار لیسانسیه (کارشناس) حقوق بودند اما کیست که بخواهد یا بتواند انکار کند که بیش از همه به اصطلاح دکترهای ادبیات و تاریخ به فرهنگ و ادب ایران خدمت کرده اند؟ ایشان با همان مدرک به ظاهر لیسانس اما دانش و تجربه و آثار در اصل فراتر از صدها دکتر در سالهای (۱۳۴۸-۱۳۵۷) در دانشگاه تهران و در سال (۱۳۶۸) در دانشگاه برن سوئیس در دوره های عالی تدریس کرده اند ولی می دانیم که با آیین نامه های امروزی استاد ایرج افشار و نیز کسانی چون مرحومان استاد فروزانفر، استاد مینوی، استاد نفیسی، استاد همایی و... اجازه و صلاحیت تدریس و استخدام در دانشگاه های ایران را نداشتند/ندارند!!! زیرا شرط حق التدریس و نیز عضویت در هیأت علمی دانشگاه داشتن کاغذ پاره ای به نام فوق لیسانس و دکتر است؛ هر چند که دارنده بعضاً نازنده آن در رشته ادبیات یا تاریخ نام استاد افشار را نشنیده باشد و بدیع الزمان فروزانفر را نشناسد؛ غیر از پایان نامه تحصیلی و مقاله/مقالات برگرفته از آن چیز دیگری

دلبستگی فوق العاده به وطن مألوف سراسر وجود و فکر و ذکر استاد ایرج افشار را گرفته بود. به همین دلیل به ایران بزرگ، این مرز پر گهر، و هر آنچه بدان مربوط و منسوب است، همواره تیزبینانه توجه داشتند و در جهت شناخت ایران و جلوه های فرهنگ و مدنیت ایرانی، به منظور شناساندن ابعاد و دامنه آن عمری تلاش کردند و به شیوه های بسی مؤثر در معرفی فرهنگ و تمدن ایران، مخصوصاً بعد از اسلام، به ایرانیان و جهانیان گام های بلند و استوار برداشتند. آثار و نوشته های بی شمار استاد ایرج افشار جلوه های تابناک برجای مانده و آثار از میان رفته فرهنگ ایرانی را به نمایش می گذارد و علل و اسباب انحطاط آن را نشان می دهد؛ و در واقع راهنمای احیا و بازسازی جلوه های باشکوه از میان رفته است. در این مقاله با نگاهی گذرا بر جلوه های درخشان نیشابور بعد از اسلام تا حمله مغولان، و سپس ادوار تیره آن دیار تا



افزون بر عدد سال‌های عمر او (هشتاد و شش عنوان) است.^۲ نمونه دیگر ابوالحسن بیهقی (معروف به ابن‌فندق، ۴۹۳-۵۶۵هـ) که بر لوحه بُرنزی روی مرقدش از جمله نوشته‌اند: ابوالحسن بیهقی در ۷۲ سال عمر ۷۳ کتاب تألیف کرده است؛^۳ و به نوشته مرحوم مصاحب: «ابوالحسن بیهقی به همراه پدرش در سال ۵۰۷ با خیام نیشابوری ملاقات کرده، و ۸۰ تألیف داشته است.^۴ در آن موقع محدوده نواحی نیشابور به تقریب عرصه استان خراسان کنونی را در بر می‌گرفته و از جمله بیهق (سبزوار کنونی) از توابع آن بوده است. همچنین عرصه بسی وسیع شهر نیشابور پیش از حمله مغولان بسیار آباد و باشکوه بود و ۳۶ کیلومتر مربع را زیر پوشش داشت. اصطخری در سال ۳۴۲ هجری نوشته است: «نیشابور را ابرشهر خوانند... مساحت شهر فرسنگی در فرسنگی بود... و در خراسان هیچ شهری بزرگتر از نیشابور نیست و هوای نیشابور از دیگر هواهای خراسان بهتر است... و از نیشابور دبیران و ادیبان معروف خاسته‌اند و علمای مشهور؛ نه‌چندان که شرح توان داد».^۵ در همان تلخیص موجز حاکم نیشابوری اوصاف فراوانی از عمران و آبادی نیشابور سده چهارم آمده. از آن جمله است (تاریخ نیشابور، ص ۲۰۰-۲۰۱):

«تمامی محلات چل و هفت بود. و یک محله متوسط را که نه بزرگ و نه خرد محله جولاهگان [بافندگان] گفتندی، سبید کوجه زیادت داشت [...] محله نصرآباد، اعلاء [بالای] شهر بود، بزرگ و عریض، محل علما و تجار بود. امام حاکم گفت: چل بازرگان بود به وقت عبدالله طاهر [فرمانروای خراسان ۲۱۵-۲۳۰هـ]، به هر عیدی یکی از ایشان اهل شهر را دعوتی کردی که همه خلایق شهر را فرا رسیدی. عبدالله طاهر پرسید که از آن جماعت [بازرگان] کدام طعام‌دهنده‌تر است و طریق [؟] طریف: نادر، شگفت‌تر؟ گفتند: حسین بن محمد نصرآبادی. او را حاضر کرد و از رسوم دعوت و عادت ایشان پرسید. فصلی بگفت در ترتیب دعوت که عبدالله از آن تعجب کرد، و جاه و مال و حشمت و دعوت و سخاوت نفس او [عبدالله] پیش او [حسین] اندک نمود، گفت: خراب مباد شهری که درو چنین

۲. ابومنصور ثعالی، *لطائف المعارف*، ترجمه دکتر علی‌اکبر شهایی خراسانی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۸، ص ۲۸ و ۳۱ مقدمه.

۳. آرامگاه ابوالحسن بیهقی در ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی سبزوار، در بخش ششتمد بقعه‌ای است با بارگاهی شامل دو قطعه بلوک سیمانی بزرگ عمود بر هم (مشابه دو درگاه سیمانی متقابل مدخل دانشگاه تهران) و سنگ مرقدی برجسته، که روی آن لوحه فلزی دربردارنده شرح احوال اوست. در سال ۱۳۶۷ با آقای دکتر ناصر تکمیل همایون، در پی ردیابی مسیر جاده ابریشم، از آن دیدار کردیم.

۴. *دایرةالمعارف فارسی*، به کوشش غلامحسین مصاحب، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵، ذیل «بیهقی».

۵. *مسالك و ممالك*، تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری (ترجمه فارسی *المسالك والممالك*)، از قرن ۵-۶هـ، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۰۴.

انجام دادند، اما در طی یک و نیم قرن حکومت شاهان قاجار (۱۱۹۳-۱۳۴۳ هـ) به سبب فساد سلاطین و درباریان و نفوذ انگلیس و روس، فقر و جهل فراگیر گردید و بخش‌های پهناور از پیکره ایران جدا شد و بزرگمردی چون میرزاتقی‌خان امیرکبیر پس از چهار سال صدراعظمی (۱۲۶۴-۱۲۶۸ هـ) که چیزی نمانده بود با مدیریت هوشیارانه و اقدامات سریع خود به ریشه‌کنی نفوذ و فساد بیگانگان و درباریان، جهل و فساد، و در نتیجه بازسازی و اعتلای جلوه‌های فرهنگی و مدنی گذشته ایران توفیق یابد، ناجوانمردانه به دستور ناصرالدین شاه به قتل رسید.

دامنه و عمق فرهنگ و مدنیت ایرانی و صدمات و لطماتی که بر آن وارد شده، و آنچه از میان رفته یا برجاست، قابل اندازه‌گیری و سنجش نیست اما با بررسی پاره‌ای از مستندات و شواهد موجود درباره نیشابور می‌توان زمینه گمانه‌زنی ذهنی را برای ایران بزرگ فراهم کرد. چون نیشابور پس از اسلام تا کشتارهای مغولان (که همه جلوه‌ها و آثار فرهنگی و مدنی آن معدوم، و جمعیت میلیونی آن و نوابغی چون عطار قتل عام شدند)، و پس از آن تا پایان عصر قاجاران، به تقریب می‌تواند تجسم‌بخش اوضاع و احوال ایران بزرگ در آن روزگاران خوش تا سال ۶۱۷ هجری، و در پی آن دوران‌های تیره، و بسی تاریک تا پایان عصر قاجار باشد.

ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ هـ)، کتابی عظیم، در حدود هشت مجلد، تحت عنوان *التاریخ الکبیر النیشابوری*، نوشته که تلخیصی بس موجز از آن توسط محمد بن حسین خلیفه نیشابوری در قرن هشتم هجری، با عنوان *تاریخ نیشابور*، به فارسی ترجمه شده و اصل آن از بین رفته است. همین تلخیص عظمت و شکوه نیشابور و جلوه‌های فرهنگی و تمدنی آن را در سده چهارم هجری نشان می‌دهد، و از جمله نام ۲۶۸۰ نفر از بزرگان و دانشمندان نیشابور، در فاصله حدود سال‌های ۱۰۰ تا ۴۰۰ هجری، در آن ثبت شده است.^۱ قطعاً در پی تألیف تاریخ نیشابور، یعنی در سده‌های پنجم و ششم تا حمله مغولان نیز، نیشابور صدها دانشمند و ادیب و سخنور (همچون خیام، امیر معزی و عطار نیشابوری) در دامن خود پرورانده است که برخی از آنان تألیفات فراوان داشته‌اند؛ از آن جمله ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹ هـ) که تعداد تألیفات وی

۱. حاکم نیشابوری، *ابوعبدالله تاریخ نیشابور*، ترجمه محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، ص ۲۱، ۱۹.

ارباب مروت باشد.»

آن جلوه‌های درخشان فرهنگ و مدنیت نیشابور با آن شکوه و عظمت در حمله مغولان از میان رفت. همه اهالی شهر قتل عام شدند و از جمله دانشمند و عارف بزرگ، شیخ فریدالدین عطار، و دیگر بزرگان و دانشمندان نیشابوری کشته شدند. سرنوشت دیگر بلاد ایران کم و بیش مشابه نیشابور بود. تاتاران وحشی کشتند و سوختند و خراب کردند. همه تأسیسات فرهنگی و مدنی و نیز مبانی اخلاقی را در هم ریختند و از میان بردند. اگرچه جانشینان آنان و حکومت‌های بعدی تا حدودی به ترمیم ویرانی‌ها پرداختند، اما نیشابور هرگز شکوه و عظمت گذشته را باز نیافت؛ به خصوص که در عصر قاجاریه فقر و جهل و ویرانی بر آن مستولی بود و رو به انحطاط گذاشت. در چنین شرایط و احوالی دیگر از آن جلوه‌های درخشان فرهنگ و مدنیت و انبوهی بزرگان و دانشمندان اثری نبود. ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۰ قمری ضمن سفر به خراسان توقفی در نیشابور داشته که میرزا قهرمان امین لشکر از همراهان وی، در روزنامه سفر خراسان (ص ۱۸۵)، ذیل عنوان «توقف در نیشابور» از جمله نوشته است:

«... میل کردیم که از راه بازار و شهر نیشابور حرکت کرده، تماشا بکنیم. از میان شهر و بازار حرکت کردیم: اولاً شهر کثیف خرابی است، ثانیاً خانه‌های بد و کوچه‌های بدی دارد. بازار و دکان هم تعریفی نداشت، مثل دکان‌های دهات و قصبات بود. دیوارهای قلعه شهر تمام خراب است. مردم شهر تمام فقیر و گدا و بدوضع هستند. می‌گویند از سال قحط و گرانی، که دوازده سال قبل (۱۲۸۸ قمری) باشد، که پریشانی مردم به حد کمال رسید، بر خرابی آنجا افزود [...] در عرض راه مَرکَبِ اعلیحضرت همایونی [...] از بدی جا و هوای این منزل حکایت فرمودند [...] مقبره شیخ [عطار] هم مخروبه شده است. در سنگی بلند، که در بالای قبر او واداشته‌اند، شرحی حجاری شده و چند جای سنگ پریده است. می‌گویند حاجی محمد ولی میرزا وقتی حکومت خراسان را داشته است تیراندازی کرده، با گلوله، این سنگ را نشان کرده بود...»^۶

مطالب مزبور شمه‌ای از خرابی‌های غم‌انگیز نیشابور در عصر ناصرالدین شاه را تجسم می‌بخشد و در عین حال جهل و جنون یکی از شاهزادگان قاجار حاکم بر ایالت خراسان و

سرنوشت بخش عظیمی از مردم ایران را به نمایش می‌گذارد. فرمانروایی که به جای مرمت آرامگاه دانشمند، عارف و شاعر بزرگ ایرانی که از مفاخر و نواغ جهان اسلام و عالم بشریت به حساب می‌آید سنگ‌نوشته عمود بر مرقد وی را با گلوله‌های اسلحه آتشین هدف می‌گیرد و کتیبه کهن روی آن را خدشه‌دار می‌کند؛ همان‌سان که مغولان، اجداد پیشین قاجاران، سینه خود عطار را آماج تیرهای جان‌سوز قرار دادند. گویی نیشابور پس از حمله تاتاران (سال ۶۱۷ هـ) تا پایان عصر قاجار طلسم شده، و همواره عرصه تاخت‌وتاز قبایل وحشی ترکستانی بوده و روی آبادی ندیده است. در واقع آن نیشابور پرشکوه و باشندگان خردمندش تا سال ۶۱۷ هجری در مقایسه با شرایط و اوضاع پس از آن تا پایان عصر قاجار می‌تواند تجسم بخش اوصاف بهشت آرمانی و دوزخ خیالی باشد که مهاجمان ترکستانی موجد تبدیل آن گلستان به گلخن شده‌اند.

بی‌گمان حتی نیشابور کنونی که به همت اهالی هوشمند و مسئولان بادرایت آن به سرعت در حال آبادی و تحول است، تا رسیدن به درجه تعالی عهد عطار، خیام، ثعالبی و حاکم نیشابوری و پیش از آن، فاصله دور و درازی دارد؛ همان‌سان که ایران برای رسیدن به وضعیت پیش از سال ۶۱۷ هجری همت و حمیت فوق‌العاده مردان و زنان به‌ویژه جوانان کنونی و آینده این مرز و بوم را می‌طلبد؛ به خصوص که باید تلاش‌های آنان سنجیده، هماهنگ و مستمر، تحت برنامه و مدیریتی برآمده از خرد جمعی فارغ از عصبیت‌های قومی و قبیله‌ای و مذهبی و غیر آن انجام شود.

باری، نیشابور کهن تا حمله مغولان با آن همه شکوه و جلوه‌های فرهنگی و مدنی و کثرت مشاهیر و دانشمندان، در مقام مقایسه با نیشابور عصر قاجاریه، به تقریب آینه تمام‌نمای ایران بزرگ در سال ۶۱۷ هجری، در مقایسه با ایران روزگار قاجاران، در مقیاس خردتر است. مطلب دلنشین استاد دکتر شفیع کدکنی، در مطلع پیشگفتار تاریخ نیشابور (ص ۱۳) تا حدودی گویای دوران باشکوه نیشابور قدیم، و دوره ویرانی آن است. به علاوه در بردارنده راهکاری برای بازسازی جلوه‌های گذشته آن است که به کار بازسازی زیبایی‌های فرهنگ و مدنیت گذشته کهن دیارمان «ایران بزرگ» نیز می‌آید:

«این نیشابور، در نگاه من، فشرده‌ای است از ایران بزرگ. شهری در میان ابرهای اسطوره و نیز در روشنای تاریخ [...]، تاریخ این سرزمین را باید از گوشه و کنار کتاب‌های کهنه و سفال‌های

۶. میرزا قهرمان امین لشکر، روزنامه سفر خراسان، به همراهی ناصرالدین شاه، سال ۱۳۰۰، به کوشش ایرج افشار و رسول دریاگشت، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.

یا ارسال این گونه آثار برایشان، بسیار جدی و همواره مقید بود. با همان هدف‌ها، با عشق و انگیزه بیشتر، به دفعات به سیر و سفر در بلاد کهن دیارِ ما «ایران» پرداخت، در سفرهای طولانی همه مناطق کشور را زیر پا گذاشت، و نقاط و نواحی فراوانی را به دقت و ارسائی کرد و از دیدار روستاها و مواضع دور از راه‌های اصلی، در نواحی بسیار صعب‌العبور و مالرو بسی شادمان می‌شد. در هر گوشه از ولایات دوستان و آشنایان فاضلی پیدا می‌کرد و در هر سفر که سری به آن نقاط می‌زد، به سراغشان می‌رفت و در گزارش‌های خود از آنان یاد می‌کرد. در این سفرهای دور و دراز، شرایط طبیعی و عوامل اقلیمی، اوضاع و احوال تاریخی و فرهنگی، کشاورزی و اجتماعی هر روستا و آبادی را به دقت مورد توجه قرار داده و، مستقیماً یا با پرس‌وجو، اطلاعات دست اول و مهمی کسب می‌کرد. در بسیاری از سفرها همسر ارجمند استاد ایرج افشار، روان‌شاد بانو شایسته افشاریه، همراه ایشان بود. در خیلی از سفرها نیز برخی از دانشمندان و پژوهشگران و ایران‌شناسان معاصر ایرانی و گاه خارجی ایشان را همراهی می‌کردند؛ و بیشتر از همه استاد پیر کهن دیارِ ما، دکتر منوچهر ستوده، این توفیق را داشته است.^۷ در مدت طی طریق و توقف‌های بین راهی در شهرها و آبادی‌های مسیر، صحبت‌های همسفران گل می‌کرد و موضوعات پیرامون مواضع و آبادی‌های مسیر و اطراف و جوانب آن دور می‌زد و از جمله، خاطرات سفرهای پیشین در هر منطقه، برشمردن معارف و مشاهیر، ظرایف و طرایف شهرها و آبادی‌ها، و به طور کلی مقولات مربوط به منطقه سفر و مباحث ایران‌شناسی گفت‌وگو می‌شد. این هیچ‌مدان نیز افتخار همسفری ایشان به خراسان را در تابستان ۱۳۶۸ پیدا کردم. نکات بسیاری از شیوه تحقیق و گفتارهای ایشان در طول سفر، اقامت‌های مشهد، تربت حیدریه و خواف، آموختم.^۸ در ایام نوروز ۱۳۸۶ در گزارش‌های بسی دلنشین *سفرنامه‌چه* ایشان (*گلگشت در وطن*) را با دقت، برخی مباحث را دوبار، مطالعه کردم و لذت بردم و خیلی چیزها یاد گرفتم، چون مباحث و موضوعات ایران‌شناسی آن قابل توجه، و مقولاتی

عتیق موزه‌های بیگانه و سنگ‌قبرهای شکسته فراهم آورد؛ چرا که چیزی برای او باقی نگذاشته‌اند و هر چه داشته با فیروزه‌هایش، در غارت شبانه تاتار، گاهی نگین انگشتری زاهدان ربائی شده است و گاهی خورجین اسب روسپیان را آراسته است. برای بازسازی این نیشابور، باید جان کند. با شعارهای روزنامه‌نویسان و فرمایشات خطیبان حرفه‌ای، هیچ کاری نمی‌توان انجام داد. باید جان کند و هر پاره‌ای از این موجودیت را، با هر وسیله‌ای که امکان‌پذیر است، به دست آورد و بررسی کرد و شناخت؛ درست مانند قدحی بلورین از میراث نیاکان تو که بر سنگ شکسته است و هر پاره‌ای از آن در گوشه‌ای افتاده و تو می‌خواهی اجزای پراکنده آن قدح شکسته را، با کیمیای عشق، به هم جوش دهی و آن را از نو بیافرینی. تا این قدح کامل شود، به تمام ذرات گمشده آن نیاز داری...»

به راستی استاد ایرج افشار، برای ترسیم و تجسم ابعاد و دامنه فرهنگ و تمدن کهن دیارِ ما «ایران بزرگ» از جان مایه گذاشت. برای فراهم آوردن اجزای بسی پراکنده پیدا و پنهان آن، با شیوه‌های مختلف، راه‌های دشوار و دور و دراز را طی کرد و با شور و شوق فراوان اطراف و اکناف عالم را گشت. چه روزها و ساعاتی را در عظیم‌ترین کتابخانه‌ها و موزه‌های دوردست جهان صرف نکرد و روزهای متمادی به استنساخ نسخ خطی منحصر به فرد نپرداخت، و در به در به سراغ کتابخانه‌های قدیمی شخصی و کتابداران و کتابفروشان و مجموعه‌داران مشهور و گمنام در هر گوشه از پنج قاره عالم نرفت.

استاد افشار از هر سفر خارج ارمغان‌های بسی نادر و ارزنده با خود می‌آورد؛ از آن جمله دستنویس یا تصویر نسخ خطی منحصر به فرد و کمیاب، فهرست کتب خطی بسیار کهن هر یک از کتابخانه‌ها بود که به همراه گزارش سفر خود منتشر می‌کرد و در ضمن آن یا جداگانه به معرفی برخی از نسخ خطی نویافته می‌پرداخت و شرحی از دیدار با ایران‌شناسان و دانشمندان در هر یک از کشورها می‌آورد و از گفت‌وگوها یا ملاقات با دانشمندان و بزرگان ایرانی دور از وطن شمه‌ای نقل می‌کرد. طی این سفرها گاه به دعوت رسمی مجامع علمی و بین‌المللی، با موضوعات ایران‌شناسی و غیر آن با صداها دانشمند و ایران‌شناس با ملیت‌های مختلف آشنا شد و باب مکاتبه و مبادله تحقیقات علمی درباره موضوعات ایران‌شناسی را با آنها باز کرد و در معرفی آثار آنان در باب موضوعات مربوط به ایران، و نیز معرفی تألیفات دانشمندان معاصر ایرانی به آنان،

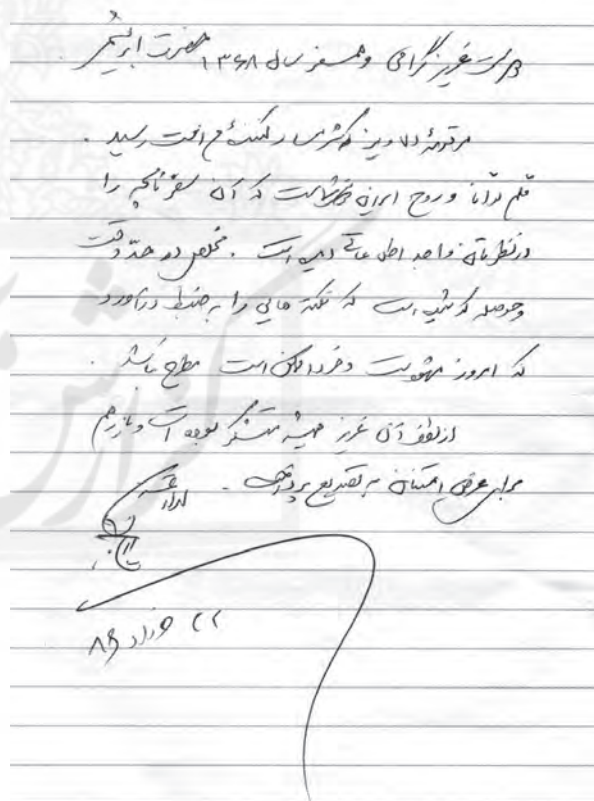
۷. ایرج افشار، *گلگشت در وطن، سفرنامه‌چه/ ایرج افشار*، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۴، فهرست نام اشخاص (ص ۶۳۹-۶۵۲)، در فهرست سفرنامه‌چه استاد افشار نام‌های فراوانی از جمله اسامی همسفران ایشان از این قرار (به ترتیب شماره تکرار در متن) ثبت شده است: منوچهر ستوده (۸۱)، احمد اقتداری (۴۱)، محمدحسین اسلام‌پناه (۳۶)، اصغر مهدوی (۳۳)، قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و مجید مهران (۱۷)، حبیب یغمائی (۱۳)، همایون صنعتی‌زاده (۱۲) و ...

۸. استاد ایرج افشار، طی بیش از ربع قرن آشنایی مخلص با ایشان، همچون شادروان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب همواره راهنمایم بودند؛ خصوص در معرفی منابع و پاسخگویی به پرسش‌هایم، وقت و بی‌وقت، تلفنی یا ریم می‌کردند.

از پژوهشگران علاقه‌مند به فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی را به طبع و نشر این گونه آثار ترغیب کرد و گاه تصاویر نسخ خطی متون کهن را در اختیارشان گذاشت یا برایشان تدارک دید.^۹ زان‌سو در محدوده مرزهای سیاسی کنونی ایران، ابنیه و آثار تاریخی بی‌شماری وجود داشته که بسیاری منهدم و خیلی نیمه‌ویران شده و معدودی برجاست. شمار زیادی نیز در زیر توده‌های خاک در اعماق مدفون است. افزون بر اینها درختان بسیار تناور همیشه‌سبز سرو، گز، کاج و بسی کهن‌سال، چون سرو ابرقو با عمر ۴۵۰۰ سال و دیگر اشجار با عمر بسیار، چون چنارهای عظیم با پیرامون ده متر و بیشتر، درختان بنه و پسته روی مقابر، مانند درخت پسته کهن‌سال روی مرقد شیخ احمد جام در تربت جام با عمر حدود هزار سال که در جای جای ایران بزرگ پراکنده و همچون درخت سرو کاشمر (دست‌کاشت زرتشت، برکنده متوکل عباسی) دارای حرمت‌اند، از مظاهر فرهنگی و فلاحی ایرانی به حساب می‌آیند. از این گونه آثار و درختان کهن‌سال استاد ایرج افشار عکس‌هایی گرفته و در گزارش‌های سفر خود با شرحی مطلوب منتشر کرده‌اند. از آن جمله تصویری رنگی و بس زیبا از تک‌درخت پسته کهن‌سال

۹. استاد ایرج افشار در جهت ترغیب بسیاری از آشنایان و همکاران خود در امور تحقیق و تصحیح یاری‌های فراوانی رسانده‌اند از آن جمله آقایان قدرت روشنی زعفرانلو، کریم اصفهانیان و شادروان رسول دریگشت و ... این هیچمدان نیز همین توجه و عنایت ایشان هستم. آشنایی با آثار استاد ایرج افشار به دوره دبیرستان مخلص (۱۳۳۹-۱۳۴۹) باز می‌گردد که در دبیرستان قطب در شهر تربت‌حیدریه کتابخانه‌ای دایر کرده بودم. در سال ۱۳۶۳ پیش‌نویس کتاب شناخت زعفران ایران را به انجام رساندم؛ نسخه‌ای از آن را به کتابفروشی تاریخ با مدیریت مرحوم بابک افشار (فرزند ارشد استاد افشار) بردم. فروشنده ایشان آقای سیدحسن موسوی از جوانان همدیاری مخلص بود. نامه‌ای به استاد ایرج افشار نوشتم، مبنی بر آنکه کارشناس بانک کشاورزی هستم و می‌خواهم ترک خدمت کنم. چند هزار جلد کتاب، و مطالعاتی در باب تاریخ کشاورزی ایران دارم و می‌خواهم به پژوهش در این باب ادامه دهم. شما را تا به حال ندیدم ولی از نوجوانی به مطالعه آثار شما ادامه می‌دهم. نامه و نسخه تاپ شده کتاب زعفران را به آقای موسوی دادم که به استاد افشار بدهد. چند روز بعد ایشان تلفنی مرا خواستند در کتابفروشی تاریخ خدمت ایشان رسیدم. خیلی خیلی تشویق کردند و مقدمه‌ای برای کتاب نوشته بودند، آدرس شادروان سیدمحمدعلی جمال‌زاده در سونیس را هم به من دادند و گفتند چون ایشان نخستین کتاب اقتصادیات را تحت عنوان گنج‌شایگان نوشته‌اند بهتر است شرحی هم ایشان برای این کتاب بنویسند. کتاب شناخت زعفران ایران با مقدمه شادروان سیدمحمدعلی جمال‌زاده و ایرج افشار در سال ۱۳۶۶ توسط انتشارات توس منتشر و خیلی زود نایاب شد. این کتاب را به روان پاک معلم اخلاق مرحوم حسینعلی راشد تقدیم کرده بودم. زان‌سو استاد ایرج افشار تا آخرین روزهای زندگی پر برکت و افتخار خود راهنمای مخلص بودند و خیلی جاها شفاهی و گاه کتبی از نوشته‌های این هیچمدان یاد می‌کردند؛ از جمله درباره مقاله «قل» در مجله‌بخار (شماره ۱۶، اسفند ۱۳۷۹) نوشته‌اند: مضامین نوشته‌ای که از آقای محمدحسن ابریشمی درباره نقل در مجله معارف (شماره تازه، آبان ۱۳۷۹) چاپ شده در جمعی از دوستان نقل و نقل مجلس شد. کوشش‌های او را درباره زعفران و پسته که به صورت دو کتاب مستقل چاپ شده است می‌شناختم، ولی در خیالم خطور نمی‌کرد درباره مطالبی عادی و کوچک ذخیره‌ای بدین تفصیل و شیرینی در صندوق یادداشت‌های خود داشته باشد. معلوم می‌شود تنبیر ایشان در متون، که بیشتر برای شناساندن معارف کشاورزی ایران بوده، موجب شده است مواد دیگری را که با تاریخ فرهنگی ملت ما مرتبط است گرد آورد و بدین شست‌وختگی در جامه مقاله‌ای عرضه کند. خصوصیت نوشته او درین است که برای مطالبی از نوع زعفران، پسته، نقل، خرما و... همان کاری را کرده است که صد سال پیش لوفر در کتاب سینو ایرانیکا Sino-Iranica انجام داد. لوفر چین‌شناس بود و با مباحث ایرانی آشنایی عمیق داشت. در آن کتاب گیاهان و اوپیه‌ای را که منشأ ایرانی یا چینی دارند و میان دو ملت تبادل یافته‌اند به طور عالمانه و بر مبنای زبان‌شناسی، فرهنگی، فلکوری و تاریخی معرفی کرده‌است. امروز ابریشمی از ایران‌شناسان است. ایران‌شناسی که دانستن تاریخ ادبیات و جغرافیا و تاریخ ایران در جنبه علمی اوست. مباحثی که پس از شادروان پیر استاد ما ابراهیم پورداود در زبان فارسی درباره گیاهان و آثار و احوال آنها توسط ابریشمی طرح می‌شود همان خصوصیت را دارد. از همین مقاله شیرین «قل» برمی‌آید که تنقالات طبقات مختلف در ایران در دوره‌های مختلف چه می‌بوده است. ابریشمی از متون پهلوی و اشعار شاعران و نوشته‌های تاریخی و مطالبات عبید و... به شما می‌گوید «قل» چه معنی دارد و چه نقل‌هایی می‌استه‌اند و چه کسانی نقل می‌خورده‌اند. آفرین بر قلم او و بر تازه‌جوئی‌های او.

که به کار تدوین تاریخ کشاورزی ایران می‌آید فراوان است. به همین دلیل نکاتی که آموخته بودم و برایم اهمیت داشت یادداشت کرده بودم که تلفنی خدمتشان عرض کنم اما میسر نشد چون به مسافرت رفته بودند. مطالب و موارد یادداشت را در نامه‌ای گنج‌انده، با پست خدمت ایشان فرستادم. چندی بعد که از سفر بازگشته بودند، دست‌خط عنایت‌آمیز ایشان را دریافت داشتم. چند سطر آن دلالت بر روح بزرگ ایران‌شناسی و ایران‌دوستی ایشان دارد که همواره، همانند شادروان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، مشوق جدی این هیچمدان در باب تدوین تاریخ کشاورزی ایران و پژوهش درباره موضوعات و مباحث مربوط به آن چون زعفران، زیره، خرزه، پسته، خرما و ابریشم ایران و... بودند.



استاد ایرج افشار در مسیر راه‌های مختلفی، به‌منظور شناخت هرچه‌بیشتر ایران‌زمین و معرفی آثار و مظاهر فرهنگی و تمدنی آن، گام‌های منظم و مؤثری برداشت؛ از جمله در ضمن مطالعه و نسخه‌برداری از متون کهن منحصر به فرد یا نایاب، به معرفی هزاران کتاب و سند خطی پراکنده در سرتاسر عالم پرداخت. بسیاری از این نسخ خطی و نیز اسناد منحصر به فرد را با دقت تصحیح و به بهترین وجه ممکن به چاپ رساند و خیلی

و فرهنگ ایران، جغرافیای طبیعی و تاریخی برخی از بلاد و تاریخ علوم و ادبیات را روشن می‌کند، همچنین بسیاری از جلوه‌های ازمیان‌رفته، بازیافته، و در حال انهدام را نشان داده، و اسباب و علل خلل‌ها و خرابی‌ها را آشکار ساخته است. بر این اساس، همان‌سان که استاد ایرج افشار، عمری در مسیرهای بسی دشوار و پرپیچ و خم طبیعی و تحقیقی راهنمای بسیاری از اساتید، پژوهشگران، نویسندگان و ایران‌شناسان بودند، آثار ایشان نیز رهگشای محققان رشته‌های مختلف علوم و فنون و هنر و ادبیات در عصر حاضر و سده‌های آینده خواهد بود، و ان‌شاءالله در برانگیختن همت و حمیت مردان و زنان ایرانی، به‌ویژه جوانان مسئول، برای نگهداری آثار تاریخی، میراث‌های فرهنگی و هنری و ادبی، آیین‌ها و جشن‌های ملی و مذهبی، و همچنین بازسازی و اعتلای فرهنگ و تمدن کهن‌دیار «ایران جاودان» مؤثر خواهد افتاد.

حاصل سخن آنکه استاد ایرج افشار برای معرفی عمق و دامنه فرهنگ ایرانی آنچه در توان داشتند انجام دادند و همه‌ایام عمر در پی جمع‌آوری آثار مکتوب و اطلاعات دست‌اول درباره جلوه‌های پنهان و آشکار آن، سرتاسر ایران و اطراف و اکناف گیتی را گشتند و نتایج آن را در هزاران صفحه منتشر کردند. این تلاش‌های خستگی‌ناپذیر و از جان‌مایه‌گذاشتن‌ها از عشق منشأ دارد؛ به قول ادیب صابر ترمذی در قرن ششم:

گویند که هر چیز به‌هنگام بود خوش

ای عشق چه چیزی که خوشی در همه‌هنگام

استاد ایرج افشار از کودکی با کتاب مأنوس و به مباحث ایران‌شناسی توجه پیدا کرده‌اند. شادروان همایون صنعتی‌زاده می‌گفتند: «در مدرسه که بودیم، من و دوستان مشترکمان در زنگ تفریح به بازی فوتبال و والیبال می‌پرداختیم و ایرج در کنار میدان می‌ایستاد و سر از کتاب بر نمی‌داشت.»^{۱۲} بدین‌سان برای استاد ایرج افشار که همه‌ایام عمر خود را صرف شناختن، آموختن و معرفی ایران و فرهنگ و تمدن این‌مرز و بوم کرده‌اند اهدای عنوان «علامه» موجب شادمانی دانشمندان و ایران‌دوستان در سطح ملی و جهانی خواهد شد.

شاید کمتر کسی در عالم به اندازه استاد ایرج افشار در داخل و خارج از کشور برای تحقیق و پژوهش درباره موضوعات ایران‌شناسی و فرهنگ و تمدن ایران سفر کرده باشد^{۱۳} و شاید

۱۲. نقل به مضمون از شنیده‌های دوست ارجمند آقای کریم اصفهانیان، که خاطرات و یادداشت‌هایی از استاد ایرج افشار دارد.

۱۳. در این مورد بانوان زهره هدایتی (مدیر اجرایی نامه/ایران‌باستان) و هابده عبدالحسین‌زاده (مدیر اجرایی

خودرویی در کرانه‌های بیابانی شهر نائین، در نزدیک روستای هنفش، در سفر نوروزی ۱۳۸۳ گرفته و در مجله بخارا منتشر کرده و در ذیل آن شرحی. از جمله نوشته‌اند: «این عکس را به محمدحسن ابریشمی هدیه می‌کنم تا در تجدید چاپ کتاب بی‌نظیر پسته/ایران استفاده کند.» (نقل به مضمون چون به مجله بخارا دسترسی ندارم).



استاد ایرج افشار در سفرهای بسی دور و دراز در نواحی پرت و با راه‌های سخت و اغلب دور از دسترس، به روستائیان سری می‌زدند و از شیوه‌های زندگانی، کشاورزی، آبیاری، گفتگوها و گویش‌ها و نکات مختلف فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آنان یادداشت‌برداری می‌کردند.^{۱۰} در هر شهر و روستا که می‌رفتند، غالباً آشنایی داشتند و همواره مشوق کسانی بودند که اهل مطالعه بودند یا دستی به قلم می‌بردند یا ذوق تحقیق و تتبع داشتند.^{۱۱}

بدین‌سان می‌توان استنباط کرد که مجموعه آثار گرانسنگ و اقدامات بی‌شمار استاد ایرج افشار نشان‌دهنده و معرف بسیاری از اجزای ریز و درشت آثار تاریخی فرهنگ و تمدن ایرانی و نمایانگر جلوه‌هایی از آثار مکتوب در رشته‌های مختلف علوم، فنون، هنر و ادبیات است. افزون بر اینها، حاصل کوشش‌های استاد ایرج افشار، ضمن آنکه گوشه‌ها و زوایایی تاریک از تاریخ

۱۰. در آثار مختلف ایشان، از جمله در سواد و بیاض، مجموعه کمینه و ... به بسیاری از آداب و رسوم، خوراک‌ها، پوشاک‌ها، و واحدهای محلی آب و زمین، گویش‌ها و غیر آن پرداخته‌اند. از باب نمونه در سفر ۱۳۸۱ خود به خواف نوشته‌اند: «خواف مظهری است از زندگی سنتی خراسان، هنوز جایی است قدیمی. هنوز شهرکی است که دستار به‌سرهای تحت‌الحکدارها با پیراهن‌های بلند و سفید، بیننده را با هوای خراسان کهن همساز می‌کنند و به یاد می‌آورند مردمان روزگار فردوسی را که به همین شکل لباس می‌پوشیده‌اند ...» (گلگشت در وطن، سفرنامه/ایرج افشار، ص ۳۱۷).

۱۱. از باب نمونه، در عبور از شهر تربت حیدریه در سفر ۱۳۸۱ (با اشاره به دیدار از آن در سال ۱۳۶۱ «به همراهی حبیب یغمائی، دکتر تقی تفضلی، احمد اقتداری، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن و علیقلی جوانشیر»، با دیدار از مزار قطب‌الدین حیدر و ابنیه آن، ضمن وصف پیشینه تاریخی شهر و وجه تسمیه آن نوشته‌اند: «بهترین وصف از شهر تربت را باید در کتاب بسیار خوب و دلاویزی خواند که محمدرضا خسروی به نام جغرافیای تاریخی ولایت زاوه نوشته است».



هیچ کس به اندازه ایشان کتاب‌های خطی و نسخ کمیاب و منحصر به فرد فارسی را ندیده و لمس نکرده باشد^{۱۴} و شاید تعداد کلماتی که ایشان مرور کرده یا نوشته‌اند با تعداد

نشرگش در مرکز نشر دانشگاهی با نظر این هیچمدان موافق بودند.

۱۴. این نظر مورد تأیید آقایان کریم اصفهانیان و سیدفرید قاسمی که شناختی از استاد ایرج افشار و انبوه آثار ایشان دارند نیز هست.

ضربان قلب پرمهرش طی ۸۵ سال زندگی پربار و برکتش (۳۱۲۷۳۲۰۰۰ = ۸۵ × ۳۶۵ × ۲۴ × ۶۰ × ۷۰) تناسبی نزدیک داشته باشد. روانش شاد و به همان تعداد بر ارواح پاک روان‌شادان استاد ایرج افشار، پدر، مادر، همسر و فرزند ایشان درود باد.



به یاد روان‌شاد ایرج افشار

عبدالعلی ادیب برومند*



رسید، از نوع آثاری بود که بایستی از زاویه انزوا به در آمده، منتشر می‌گردید و آن رادمرد شریف از تحمل زحمتهای فراوان در چاپ و نشر این کتاب‌ها روگردان نبود. سرپرستی و انتشار چند دوره مجلات/ینده و راهنمای کتاب و چندین جلد فرهنگ/یران‌زمین و مقالات گوناگون درباره ایران‌شناسی از کارهای پر ارج و مقداری است که این مرد بافضیلت به انجام رسانده و هر یک یادگار گرانبهایی است از دوران زندگی دانشمندی که با توجه به تحرکات و اقدامات خردمندانه دیگر هنر خوب‌زیستن را به دیگران تعلیم می‌داد: تشکیل انجمن‌های تحقیقی و دعوت از پژوهشگران و ادیبان کشور به شرکت درین گردهم‌آیی در اصفهان و کرمان و یکی دو استان دیگر از جمله اقدامات سودمندی است که به همت این ایران‌شناس گرانقدر سامان می‌گرفت و عده‌ای را به تحقیق در زمینه‌های گوناگون فرهنگی و باز نمودن آنها در این جلسه‌های پژوهشی برمی‌انگیخت. ارتباط ایرج افشار با ایران‌شناسان بیگانه مایه انگیزش بیشتر آنان به این کار و موجب علاقه افزون‌تر خودش به ایران‌شناسی بود که از گونه اقدامات وطن‌خواهانه او به شمار می‌رود و در خور انکار نیست. من با اظهار تأسف و اندوه بی‌کران درگذشت این دوست بزرگوار را به جامعه فرهنگی کشور و بازماندگان آن روانشاد تسلیت می‌گویم و شادی روح و آمرزش او را از خداوند بخشایشگر خواستارم.

نخستین بار که با روان‌شاد ایرج افشار آشنا شدم، در سال ۱۳۴۲ در خانه زنده‌یاد الهیار صالح بود که مورد ارادت خاص این بنده و ایرج افشار قرار داشت. پیش از این با پدر آن روان‌شاد آشنایی و دوستی داشتم و به حکم دلبستگی بسیاری که مرحوم محمود افشار، رحمة الله علیه، به شعر و ادب داشت، لطفی در خور سپاس نسبت به نگارنده پیدا کرده، گاه تنها و گاه با مرحوم الهیار صالح مرا در خانه سرفراز می‌فرمود و با شعرخوانی متقابل و مشورت‌های ادبی و حقوقی یکی دو ساعت می‌گذشت. او از میهن‌دوستان راستین بود که به فرهنگ ملی علاقه وافر داشت و در کارهای خیر بسی فراخ‌دست می‌نمود. بعد، دوستی نگارنده با ایرج افشار در تمام مدت زندگانی آن زنده‌یاد ادامه داشت و پیوندم با مجله/ینده و رفایتم با ایرج افشار قطع نشد. آنچه از او به یاد دارم خاطرات خوب، مهربانی، اخلاق انسانی و درست‌رفتاری است.

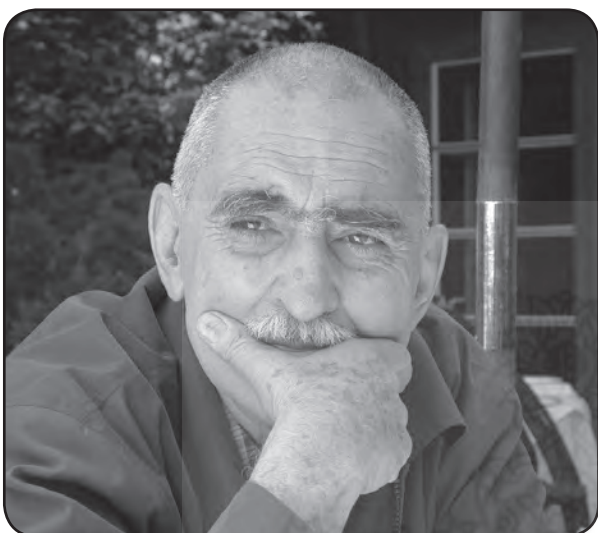
ایرج افشار از جمله ایران‌دوستان عامل به نیت وطن‌خواهانه خود بود که عملاً میهن‌دوستی خود را به ثبوت می‌رسانید و در این باره از کوشندگی‌های نمایانی که داشت دست‌بردار نبود. وی با شوق و ذوق فراوان در درون و بیرون کشور این سو و آن سو می‌گشت تا پاره‌ای از آثار باستانی یا به نحوی جالب توجه این مرز و بوم را بشناسد و به گونه‌ای آنها را یادداشت و مطرح کند یا یافته‌های دیگران را ارج نهد و از دستبرد فراموشی برهاند. بسیاری از کتاب‌ها که با کوشش و معرفی او به چاپ

* شاعر و مصحح نسخ خطی



شهسوار کتاب ایران

پرویز اذکابی (سپیتمان)*



«خواب و آرام از دیدگان من گسیخته شد-

از دریغ بر تو،

ما را به خواب و آرامش هیچ میلی نیست.

به عزای تو نشیند سرزمینی که دیگر چو تو نزاید،

جهان پس از تو، یکسره بر من تنگ آید،

تنگ تر نهادهی وطن را بر ما و خود رفتی.

عجوزه دهر که طالبانش گم‌رهند، بر جای ماند-

دریغا! آن رهنمای پیشگام مردان راه درگذشت.»

[بهری از رثای شریف رضی در حق ابواسحاق صابی:

وَلَقَدْ كَبَا طَيْفُ الرَّقَادِ بِنَظَرِي أَسْفَاءَ عَلَيْكَ فَلَا لَعَا لِرَقَادِي
تَكَلَّتْكَ أَرْضٌ لَمْ تَلِدْ لَكَ ثَانِيًا أَنِّي وَ مِثْلُكَ مُعْزُورُ الْمِيلَادِي
ضَاقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ بَعْدَكَ كُلَّهَا وَ تَرَكْتَ أَضْيَقَهَا عَلَيَّ بِلَادِي
بَقِيَتْ أَعْيَاجُ يَضِلُّ تَبِيعُهَا وَ مَضَتْ هَوَادُ لِلرِّجَالِ هَوَادِي
(رسائل الصابی / ۱۱۰)

سی‌وهفت سال پیش در شرح کتاب‌شناسی فردوسی افشار نوشته بودم که در جهان کتاب‌شناسی هرگاه از ایران سخن به میان می‌آید، بی‌درنگ نام ایرج افشار بر زبان می‌رود. اینک به یقین توانم گفت که در جهان ایران‌شناسی، ایرج افشار «سلطان کتاب» بوده است.

□

این که از من هم خواسته‌اند تا در اوصاف آن پادشاه اقلیم کتاب چیزی بنویسم، به واقع تکلیف بسیار شاقی کرده‌اند؛ چه حقیقتاً زبانم قاصر و الکن است. نمی‌دانم و بسا که ثنا و رثا نتوانم. محامد و فضائل آن انسان واقعی و دانشی‌مرد بزرگوار چندان است که به قول منوچهری: «بود همه بودنی، کلک فرو ایستاد» (= جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ ...) و به قول ابوتمام طائی: «إِذَا شِئْتَ أَنْ تُحْصِيَ فَضَائِلَ عِلْمِهِ / فَكُنْ كَاتِبًا أَوْ فَاتِحًا لَكَ

کاتباً». به علاوه، باشد و هستند دانشوران «اهل»، دوستداران، شاگردان و صاحبان آن حضرت (- عمرشان دراز باد -) که در خصوص وجوه «شخصیت» علمی والای استاد با آن همه جلوه‌های برجسته فرهنگی‌اش و جوانب معرفت‌شناسی، بل معارف بسیار وسیع، زیست‌نامه درخشان و کارنامه بس سترگ آن یگانه روزگار ما به‌بستگی بنویسند؛ پس ناچار این کمینه ناچیز تنها می‌تواند به ذکر چند فقره خاطره از آن بزرگوار مبادرت ورزد، کسی که به‌راستی او را حسب ارشادها و تربیت استادانه‌اش یک پا «پدر» خود می‌دانم.

□

برخی از شماره‌های مجله «رهنمای کتاب» را تا سال ۱۳۳۹ در همدان دیده بودم. مقالات ایرج افشار، و وسعت اطلاعات کتاب‌شناختی او مرا شیفته‌اش کرده بود. دلم می‌خواست او را ببینم. در همان سال سفری به تهران آمدم و در دفتر مجله (واقع در خیابان آناطول فرانس، شرقی دانشگاه تهران) نخست بار او را دیدم. مرحومان دکتر خانلری و دانش‌پژوه هم آن‌جا بودند. افشار، صورت کسری‌هایم را - از مجله - گرفت و تمامی آنها را از اطاق جنبی دفتر کار آورد، همراه با دو کتاب تازه‌نشر خود به من اهداء کرد و فرمود که هر وقت به تهران

* استاد دانشگاه بوعلی همدان.



آمدم به او سر یزنم.

سال بعد، مرا به «انجمن کتاب» برد (پایین تراز پارک دانشجو) و با کتابخانه جنبی آنجا آشنایم کرد، اجازه امانت گرفتن کتاب را هم داد؛ و در سال ۱۳۴۱ نسختی از جلد اول *فهرست مقالات فارسی* تازه نشر خود با جزوات مختلف کتاب شناسی مرحمت نمود. او این «نذر و نیاز» عالمانه را همچنان حدود نیم قرن در حق این شاگرد شهرستانی خود - بی وقفه - آدا فرمود.

دو سال نکشید که دانشجوی دانشگاه تهران شدم. شادروان افشار به اتفاق دو تن دیگر از استادانم (شادروان دانش پژوه و روان شاد دکتر علینقی منزوی) مرا جزو هیأت فهرست نویسان نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (متشکل از استاد احمد منزوی، شادروان محمد شیروانی، آقای قمی نژاد و...) به کار گماشتند. گاهی در فهرست نویسی برخی کتابخانه ها نیز مرا همراه می بردند، که چیزها (از مکرمت های اخلاقی شان) آموختم؛ چنان که شاعری گفته است: «و انّ الوفا، اقلّ ما تعلّم منهُ من خلال الاکارمی».



اما در رشته «کتاب شناسی» و فنون فهرست کتاب های چاپی، اجمالاً باید بگویم که چون دنبال کار می گشتم، از جمله دوره بخشداری را در وزارت کشور دیده بودم و قرار بود مرا در کتابخانه آن وزارتخانه به کار گمارند. یک روز که در اتاق های کارگزینی آنجا ول می گشتم، در باز شد و با کمال تعجب دیدم استادان افشار و دانش پژوه وارد شدند. آقایی در آن قسمت مسؤول بود؛ آن دو بزرگوار با او صحبت کردند و بنده را به اصطلاح کُتُبسته به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بردند که تازه تأسیس شده بود (۱۳۴۸) و چون توسعه پیدا کرده، بخش های مختلف آن مجزّا شده و سازمان نوینی یافته بود، پنج بخش فهرست نگاری داشت: فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و بخش روسی هم بعداً با آمدن روان شاد دکتر عنایت الله رضا دایر شد. من افتخار پیدا کردم که متصدی بخش عربی باشم. نخست، استاد افشار - رئیس کتابخانه - مرا به بخش فرانسه برد، که موقتاً در طبقه زیرین دبیرخانه دانشگاه جای داشت و به متصدی آن بخش، سرکار خانم دکتر حکیمی (عروس استاد دانش پژوه)، سپرد تا اصول فهرست نگاری و طبقه بندی بر اساس روش کتابداری «LC» (= کتابخانه کنگره آمریکا) را بیاموزم.

آموختم، ولی به مانند استاد دانش پژوه (در جزو پیروان ایشان) با آن روش مخالف بودم (و هنوز هم هستم) زیرا طبقه بندی کتاب ها را به روش های آمریکایی «دهدهی» دیویی و «حروفی» کنگره، فاقد مبانی نظری معرفت شناسی و اصول علمی می دانستم، که نه معقول اند و نه منطقی؛ صرفاً تداول و کار بست آنها در پی اقتدار فزاینده امپریالیسم آمریکایی، که تمام اسالیب علوم و فنون و فرهنگ و زندگی سرزمینی خود را با وسائل و اهرم های اعمال قدرت و نفوذ در سراسر جهان ترویج و تبلیغ نموده، این روش کتابداری نیز به مانند نظام آموزشی «واحدی» که در دانشگاه ها از همان «ینگه دنیا» دیکته شده به کتابخانه ها و حوزه های کتاب شناسی، ممالک عقب مانده تحت سلطه تحمیل گردید.

استاد افشار ضمن موافقت اصولی با ما، عقیده داشت که در آن سرزمین «عمل گرایان» ضرورت ایجاد می کرده تا یک طرح عملی و فوری برای ساماندهی به امور کتاب و خدمات کتابداری و اطلاع رسانی فراهم شود، و لذا منتظر نماندند تا حکما در مبانی عقلی علمی و منطقی امر امعان نظر کنند. در خصوص اتخاذ و کار بست طرح کنگره در کتابخانه های دانشگاهی و جز آنها در کشور ما هم به هر حال نظام مزبور همانند دیگر موارد اخذ و اقتباس و تقلید از آن طرف دنیا، یا صدور و تحمیل، فرقی نمی کند؛ در اینجا نیز رایج و متداول شده، درست همان طور که نظام «واحدی» آمریکایی در دانشگاه ها معمول گردیده است. به علاوه، خاطرنشان می فرمود که اگر من از اجرای این طرح سر باز زنم، فوراً یک غرب زده «لا یعرف الهّ من البر» به جای من می گمارند...؛ پس آیا بهتر نیست که اجرای این امر تحت نظر من - که می شناسیدم صورت پذیرد؟



بنیان «کنگره تحقیقات ایرانی» را نیز - چنان که فضلا دانند - ایرج افشار گذاشت؛ هم در سال ۱۳۴۸ که کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گشایش یافت. دبیر ثابت کنگره خود او بود و دبیرخانه دائمی آن به سرپرستی شادروان رسول دریاگشت در همان جا قرار داشت. روان شاد دکتر ذبیح الله صفا و زنده یاد دکتر پرویز خانلری و استاد دکتر سیدحسین نصر هم از بانیان صاحب مقام و حامیان آن همایش سالانه بودند، که در شهریورماه هر سال با فراخوان یکی از دانشگاه های کشور و یا بنیادهای فرهنگی - پژوهشی برگزار می شد. اسم آن در

سلطان ابراهیم بن موسی بن جعفر (برادر «امام رضا»-ع) در آنجا دارای گنبد و بارگاه و دو گلدسته و ایوان پیشین و نمای پسین و رواق‌ها و صحن وسیع و مسجد است. داستان پیدایی این مزار را مرحوم رمضانعلی شاکری قوچانی به تفصیل نوشته (جعفر/فیای تاریخ قوچان، مشهد، ۱۳۴۶) و این جانب هم در رساله «مزارشناسی» (خود مجله مردم‌شناسی و فرهنگ علامه /یرن، ش ۲ / سال ۱۳۵۳) گزارش کرده‌ام که بقعه «سلطان ابراهیم» حسب جمیع روایات و بنا به کتیبه ضریح چوبی آن (مؤرخ ۷۶۹ ه.ق) منسوب است به ابوالحسن ابراهیم بن (امام) موسی بن جعفر (کاظم) که در زمین لرزه سال ۱۳۱۱ ه.ق ویرانی در آن راه یافته، بعدها در زمان آقاجقی قوچانی (به سال ۱۳۴۴ ه.ق) بازسازی شده است. خبر تاریخی قابل توجه پیرامون آن مزار این که قرآن بسیار مشهور و عجیب و نفیس و یگانه «بایسنقری» به خط بایسنقر میرزا تیموری (۸۰۲-۸۳۸ ه.ق) پسر شاهرخ تیموری که - گویند - در آرامگاه تیمور در سمرقند بوده، بعدها به دست کردان سپاه نادری اوراق شده تا سرانجام وقف همین مزار «سلطان ابراهیم» گردیده، سپس به موزه آستان قدس رضوی سپرده آمده است. لیکن استاد افشار یاد کرد که صفحات قرآن مشهور بایسنقری، سرنوشته همچون اوراق شاهنامه «دموت» را پیدا کرده است؛ و دکتر مهدوی بدین تقریر افزود که «سلطان ابراهیم» ابداً برادر یا پسر امام رضا(ع) نیست، بل همانا خود پسر «شاهرخ» تیموری بوده است، که از سال ۸۱۲ تا ۸۱۷ در بلخ و از ۸۲۷ تا سال وفاتش ۸۳۸ در لرستان و فارس حکمرانی کرده است (معجم الانساب، ص ۴۰۳ / طبقات سلاطین، ص ۱۵۸ و ۲۳۸). وی صاحب اوراق مزبور بوده، ای بسا که هم به خط خود او باشد (به سیاق «مکتب تیموری» هرات) و شاید هم که این مزار سلطان ابراهیم خزانه او بوده است. در ضمن، بعضی نسخه‌های خطی نیز وجود دارد که در شیراز برای همین سلطان ابراهیم تیموری و اسکندر میرزای تیموری کتابت کرده‌اند.



همه کسانی که زنده یاد ایرج افشار را شناخته‌اند، همداستان‌اند که او دارای «حافظه» ای بسیار قوی بود؛ از نوادر روزگار، که چندین هزار کتاب و دفتر (به زبان‌های گوناگون) و چندین هزار آدم جورواجور (ایرانی و نایرانی) را با عناوین و اسامی

بدایت امر «کنگره ملی ایران‌شناسی» بود، لیکن با اعمال نفوذ شادروان شجاع‌الدین شفا (رئیس دفتر فرهنگی دربار) ناچار به «تحقیقات ایرانی» تغییر اسم پیدا کرد.

باری، این همایش سالانه به پایمردی و مدیریت ایرج افشار نه سال (البته سال ۱۳۵۷ ملغاشد) برگزار گردید، نتایج و ثمرات بسیار خوبی به بار آورد، مجموعه مقالات آنها هر ساله چاپ و نشر شد، خاطره‌های فراموش‌نشدنی در اذهان علما و فضلاء کشور باقی گذاشت، و این همانا یکی از خدمات برجسته علمی - فرهنگی بسیار و پرشمار استاد ایرج افشار - طاب‌ثراه - بود.



مراتب اسفار و کوه‌پیمایی و بیابان‌نوردی استاد افشار (بیشتر با همراهی یار دیرینش استاد دکتر منوچهر ستوده) مشاراً بالبنان و بسیار مشهور و بی‌نیاز از تعریف و توصیف است. در این خصوص داستان‌ها گفته و نوشته‌اند. خود او چند سفرنامه و گلگشت به طبع رسانده، جملگی مشحون از فوائد جغرافیایی - تاریخی و متضمن مشاهدات باستان‌شناخت و بررسی آثار و اطلال / اتلال کهن و شناساندن اقوام و رجال محلی و نیز مطالعات مردم‌شناسی است. پیوسته اسباب حیرت و تعجب همگان بوده است که این دانشی‌مرد کتابخانه‌ای و «کتاب» مدار، با آن همه کثرت تألیفات و به اصطلاح «نوشتجات» بی‌شمار، چگونه مرد «بیابان» هم هست و یکسره در سفرهای پایان‌ناپذیر داخل و خارج کشور - البته بیشتر و بیشتر ایران‌گردی - به سر برده و آوازه یافته است. من اقبال آن را داشته‌ام که دو سفر خارج و چند گلگشت داخل جزو همراهان او بوده‌ام، خیلی کنج‌کاو شده‌ام که بدانم پس او کی و چه مواقع می‌نویسد. و به خیال خودم کشف کرده‌ام که: «ساعت پنج تا هفت صبح»، همچنان نشسته در رختخواب، در حالی که همراهان یا در خواب بوده‌اند، یا نماز و مناجات می‌کردند (مثل شادروان دکتر اصغر مهدوی و مهندس اسلام‌پناه).



مطلبی - نمی‌دانم فرهنگی یا تاریخی - اما به نظرم «مهم» (از جمله مطالب) که از رهگذر همسفری با استاد افشار فرا دست آمده و یادداشت کرده‌ام، اینکه در سفر خراسان همراه با دکتر اصغر مهدوی روز ۱۳۷۴/۶/۲۷ به شهر کهنه قوچان در آمدم؛ واقع در ۱۰ کیلومتری غرب قوچان کنونی، که مزار معروف به



آنها، و ده‌ها هزار «موضوع» (به اصطلاح دائرةالمعارفی) و «شناسه»‌های معرفت‌شناختی، هم از دوران نوجوانی در ذاكرة عجیب و بی‌مثیل خود ذخیره داشت، سهل است، مشهور بود که از هر کسی و شیئی «پرونده»‌ای در ذهن وقاد خویش، طی مدت، ساخته و پردازش کرده، همچون «فایل»‌های کامپیوتری به محض «کلیک» (تیک) و البته سریع‌تر از رایانه، آن را از بایگانی مغز بزرگ خویش به عرصه صریح ضمیر منیر فرا می‌خواند، بی‌درنگ بر قلم یا لسان خود جاری می‌کرد.

مردمان، اغلب این امر را موهبتی الاهی یا طبیعی و تکوینی (ژنتیکی) می‌دانند. تردیدی نیست که چنین است؛ ولی به لحاظ علمای عامل، این امر در مقوله «فطری» و «کسبی» می‌گنجد. صفت «فطری بودن» امر در نزد همگان متعارف و معلوم است، اما خصلت «کسبی» یا اکتسابی چگونه به حاصل می‌آید؟ در یک کلمه، بدون مقدمه (صغری-کبری چیدن) به نظر بنده همانا به طریق «طبقه‌بندی» (Categorise) موضوعی اشیاء و اسماء - خواه ذوات یا معانی - که مراد کاربست تئوری طبقه‌بندی‌هاست. آری، ایرج افشار، کتاب‌شناس بزرگ ایران، آن «بزرگی» را از راه دانش و فن اکتسابی «طبقه‌بندی» یافت، و در فرآیند تکامل شخصیت علمی‌اش به مقام والای یک «دانش‌شناس» (Sciencolog) جهانی فرارس شد. به عبارت دیگر، ایرج افشار دانشمند فرزانه کتاب‌شناس ایران‌شناس برجسته و پُرکار، در وهله اول یک «طبقه‌بند» علمی قهار بود، که در عمل و کارورزی فعالانه زندگی‌اش نظمی «آهنین» مقرر داشت.

گفته‌اند - و همه می‌دانند - که «نبوغ» محصول پشتکار و پی‌گیریِ منظمانه شخص در امری از امور پیشگانی اوست. نبوغ استاد افشار (که به عنوان یک «آرشیویست» هم آوازه یافته است) در همان نظم آهنین رده‌بندی‌شده مواد و موضوعات تحت بررسی و تحقیق وی جلوه می‌کند، و این امر حتی از «برگه‌دان»‌ها و جعبه‌های موضوعی گوناگون «برگیزه»‌ها و یادداشت‌های مختلف مضبوط و موفور، و از طبقه‌بندی کتاب‌هایش مشهود بود. حتی «حافظه» و ستمدند حضوری و

مشهور او - آنچه از مقوله «کسبی» به‌شمار تواند رفت - طی فرآیند تعامل میان امور «عین» و «ذهن»، نیز همانا محصول کارورزی (پراتیک) پیوسته و بر اساس فنون طبقه‌بندی‌ها پایدار بود، که دیگر ملکه ذهن و عادت جاری و به اصطلاح طبیعت ثانوی او شده بود.



در یک شب فراموش‌نشدنی (برای من) که در پارک شهر «سرخس» با هم قدم می‌زدیم، استاد افشار پس از اندکی تأمل زیرکانه گفت که فلان جماعت «علماء» با آن که حتی روش‌های غربی تحقیق را خوب بلد هستند و به کار می‌برند، چرا حاصل کار ایشان «کیفیت» مطلوب ندارد؟ و به قول شیخ بهائی: «علم رسمی سربه‌سر قیل است و قال / نه از آن کیفیتِ حاصل نه حال ...» (الخ). به فراست دریافتیم که می‌خواهد زیر زبانم را بکشد و مرا بیازماید. عرض کردم که «روش» تنها کافی نیست، «بینش» هم شرط لازم است. به علاوه، تا آنجا که بنده دریافته‌ام یکی از شرایط واجب کار علمی همانا «طبقه‌بندی» مناسب موضوعی مواد تحقیق است، که بی مجامله شما استاد این فن هستید و امثال بنده مقدمات امر را از شما آموخته‌ایم؛ و اما «راز» قضیه ما نحن فیه که فرمودید در وصول به قلّه تحقیق بسا در این اصل نهفته است که (چنان که بعضی از حکماء گفته‌اند) بایستی بین «منطقی» و «تاریخی» یک وفاق و ربط «موضوعی» چنان برقرار کرد که «طبیعی» جلوه کند. افشاری که کراراً دیده‌ام «دلایل قوی و معنوی» را هم به آسانی بر نمی‌تابد، در سکوت رضایت‌آمیزی فرو رفت از این که درسم

را خوب پس داده‌ام. روانش شاد، و راهش پر رهرو باد! هم در اوصاف اوست که حکیم سنائی گفته است:

هر خسی از رنگ و گفتاری بدین‌ره کی رسد؟
درد باید عمرسوز و مرد باید گامزن
سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن.



آفتابی در میان سایه‌ای

محمد حسین اسلام پناه*



نمودار اسلام پناه در کنار میز تحریرش در تهران، بهار ۱۳۸۵. او در آن زمان ۸۴ سالگی را می‌گذرانید.
شماره مرد - بهار ۱۳۸۵، فصل اردیبهشت و کثر تیر و ذی‌الحجه ۱۳۸۵

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند

مهرداد دبستانی کرمانی

گویی در راه باد مشک بسایند
باد بهاری به ره شکوفه پراگند
شادتر از سال پار بار بیفکند
رخت ببندد سپاه وحشت و آفند
مدح کنم خواجه بزرگ خردمند
ایرج افشار اوستاد فره‌مند
گرچه نیاکانش پس بزرگ و سترگند
جمله نیاکان به صیت فضلش نازند
هریک بر خط‌های حکومت رانند
سایه فکنده ز فارس تا به سمرقند
نیستم از این بیان ابتر خرسند
هر جا دُرِ دری است لفظ خوشایند
ناید و اندر شمار و هم ننگ‌چند
باشد ممتاز از جراید همچند
دایره‌ای از معارفند کرامند
مأخذ تحلیل و نقد نشر شناسند
اوست درین فن یگانه مرد توانمند
چون به نُسَخ یک نگاه زرف بیفکند
وارزش آن نسخه چون همی بُود و چند
تأییدش را ملاکِ صحت دانند
راه پدر بسط داده پور خردمند
با ادب و با زبان ایران پیوند
مدح و را شاعران فضل ببایند
طبع فرو بیشتر بماند در بند
وام ستانم ز اوستاد سمرقند
جان گرمی به جانش اندر پیوند
مادر آزادگان کم آرد فرزند»

رایحه‌ی فرودین عبیر پراگند
بهر نثار قدوم موبک شادی
قافله نوبهار گویی امسال
بعد شکست حصار سرد زمستان
در دلم آمد در این خجسته بهاران
نابغه روزگار و نادر دوران
او خودفرزند فضل و دانش خویش است
گر دگران فخر می‌کنند به آبا
گر پدرانش به رای و قدرت شمشیر
رایت فرماندهی کلک وی اینک
نی غلطم وز قصور خویش به آرم
قدرت کلکش نموده است مسخر
کثرت آثار او به وهم محاسب
دوره‌ی «ایران زمین» به خامه سعیش
دفتر «آینده» نامواره افشار
«راهنمای کتاب» هر دم و هزمان
نسخه‌شناسی نه دانشی بُود آسان
از خط و از قدمت مرکب و کاغذ
نیک مشخص کند زمان کتابت
زین‌رو در اعتبار نسخه اقدم
کرده ضمان والدش اشاعة فرهنگ
دیر زمانی است خورده نام گرامیش
وصف جنوبی ازین ضعیف نیاید
هر چه به باریک و هم بیش بکوشم
داد سخن چون نداد خامه‌ام اینک
«دیر زیاد آن بزرگوار خداوند
دایم بر جان او بلرز ازیراک

آشنایی نزدیک من با زنده‌یاد استاد ایرج افشار از سال ۵۶ شروع می‌شود که برای تدارک برگزاری کنگره تحقیقات ایرانی به کرمان آمده بود. چند سال بعد در سفرهای ایران گردی که می‌نمود به مرحوم صنعتی گفته بود فلانی را هم این سفر همراه خود بیاور. از آن به بعد به مدت ۳۰ سال هر سال لااقل سفری ده روزه یا بعضی سال‌ها دو مرتبه در سال در خدمتش بودم. شروع سفر اگر می‌پرسیدیم به کجا می‌رویم، می‌فرمود: «قسمت‌آباد».

این سفرها برای من به منزله دانشکده‌ای برای یادگیری و دیدن خیلی چیزها بود. سرکشی به سوراخ‌سنبه‌های دیدنی گوشه و کنار ایران که دیگران ندیده بودند و راه و چاه آنها را کسی به جز او نمی‌دانست. چه خوب آنها را می‌شناخت و از چه راه‌های به قول خودش مالرویی که به سراغ آنها نمی‌رفت؛ راه‌های پرنشیب و فراز کوه و کتل و گریوه و تپه و دره و غیره. بکوب می‌رفت. گاهی از صعب‌العبوری راه همه دلهره داشتیم جز خودش. چون کوهی استوار می‌راند و می‌راند. بدون خستگی. به مقصد که می‌رسید خیالش راحت می‌شد؛ انگار به کعبه مرادش رسیده است. بارها رفقا می‌گفتند: «جاهایی را که قبلاً دیده‌ای دوباره چرا؟» می‌فرمود: «من باید به زیارت اماکن دوست‌داشتنی‌ام هر چند یک بار بیایم.» گاهی عجله در رسیدن به مقصد و مقصود کار دستش می‌داد. در سفری تابلوی راهنمایی «عبور با بار بیش از...» را «بقعه باباریش» خواند؛ به سرعت دور زد و برگشت و متوجه حقیقت امر شد! و در سفری به همراه آقایان ستوده و اقتداری به کرمان که من با آنها نبودم، ماشین چپه شد که به خیر گذشته بود. از سختی راه هیچ بیم و هراسی نداشت. از کوره‌راه مالرویی در مجاورت مرداب گاوخونی - سالها پیش که هنوز راهی نبود نه اکنون که برای گردشگران اسفالت شده است - با هزار زحمت و مرارت به ورزنه رسیدیم. من و صنعتی جلوتر وارد مسجد آنجا شدیم.

*نویسنده و پژوهشگر





قیافه‌های ریش و پشم‌دار و غبارآلوده در تاریکی شب، دو نفر محلی را به نجوا و متلک واداشت که «نکند حضرت موسی و خضرند!» صدایم را بلند کردم که «اگر ما آنها بودیم معجزه‌ای می‌کردیم و جایی برای بیتوته فراهم می‌شد»، دریافتند که غریب تازه‌واردیم؛ به منزلشان بردند، غذایی و خوابی و پذیرایی گرمی کردند.

راه‌های ناآشنا برایش جذاب بود و حق هم داشت. از شلوغی جاده‌های آسفالت‌آلود اصلی بین شهرها به حق پرهیز می‌کرد. عاشق جاده کویری معلمان بین جندق و دامغان بود. چندین دفعه آن جاده را طی کردیم. اوایل خاکی و کم‌آمدورفت بود. ۲۰۰ کیلومتر نه‌ذی‌حیاتی، نه‌گیاهی، نه‌چرنده‌ای و نه‌پرنده‌ای. جنبندگان ما بودیم و صدایش تق‌تق ماشین. تا چشم کار می‌کرد کویر بود و بیابان تا افق صاف و پاک و وسیع؛ عین روح خود او بی‌آلایش و آرام و مطمئن.

عاشق کویر نمک کاشان هم بود. اول صبح بهاری‌ای در جاده‌ای که نه، باریکه سفید دق شده‌ای به اندازه عرض ماشین، سراسر چشم‌انداز بلورهای برفی سفید نمک بود. ناگهان خیال کردم اندکی غفلت و حواس‌پرتی پیش آمده است. دلم هُری فرو ریخت. و او انگار نه انگار؛ با شجاعت رد کرد و به سلامت رد شدیم.

در شب زلزله بم قرار بود آن‌جا باشیم؛ در ارگ جدید یا باغ‌خانه حاجی عرب دوست دیرین افشار که بعداً شنیدم متأسفانه از آن زلزله جان به در نبرده است. هوا تاریک شد و بالاچار در منزل قبل از بم اتراق کردیم. فردا صبح که خبر را شنیدیم، به «قسمت‌آباد»، آبادی مورد علاقه افشار، اعتقاد بیشتری پیدا کردم!

در سفر به نوع خورد و خوراک اعتنایی نداشت؛ به مختصر قوت لایموتی قناعت می‌کرد.

یادم می‌آید نزدیکی‌های ظهر گرمای تابستان در محوطه زیگورات چغازنبیل، آقای مجید مهران در فکر ناهار ظهر بود و شاید هم اظهار علاقه‌ای به خوراک. با او حسابی شوخی داشت. ورقه‌ای سیب درختی را بین دو تکه نان بیات شب‌مانده گذارد و فرمود: «این هم ناهار دیپلمات!»

در بیابان کنار جویی زیر درختی بساط راه می‌انداخت. غذای اصلی دبه‌ای ماست بود و همراه آن حلواورده‌ای، خرمایی،

سیری، پیازی و از همه مهم‌تر بی‌نیازی. بارها در دلم زمزمه می‌کردم: «گدا چرا نزنند لاف سلطنت امروز؟» ماجرای سفرهایش را در کتاب گلگشت در وطن باید خواند. بیش‌تر از روز و شبی در جایی بند نمی‌شد جز اینکه مجبور به شرکت در برنامه‌ای، بزرگداشتی یا نکوداشتی باشد. چون ذهن و چشم تیزی داشت، با یکبار نگاه کردن همه چیز را به خاطر می‌سپرد و برای سفری شناسایی‌وار بیش از دیدن و رفتن را لازم نمی‌دانست.

صنعتی که با او حسابی شوخی داشت می‌گفت: «حکایت سفرهای عجله‌دار ایرج افشار حکایت شخصی است که از پشت شیشه کتاب‌فروشی‌ها رد شود و با دیدن پشت جلد کتاب‌ها بگوید همه آنها را خوانده‌ام!»

آقای کیکاوس جهاننداری در سفری که خدمتش بودیم دست آخر در توصیف سفر گفته بود: «... ما در بین دو جلد کتاب ماشین‌سواری می‌کردیم.»

از شوخی گذشته می‌بینم که حق به جانب افشار بود. این همه دیدنی در کشور پهناور ایران، عمری را نمی‌پاید که به طور وسعت وقت از آنها دیدار کنی. غیر از آن که منظور مطالعه جزئیات و دقایق معماری، مردم‌نگاری و فرهنگی و غیره باشد که برای افراد متخصص می‌ماند نه غیر حرفه‌ای‌ها.

گفتم مسافرت‌ها برای من دانشکده‌ای بود از طرز سلوک با مردم و آشنایی با به قول افشار «فضای محلی». می‌دانست با عالی و دانی چگونه نشست و برخاست کند، چگونه دل به دل ایشان بدهد و گوش به حرفشان. پای حرفشان می‌نشست و اگر نظر آنها را قبول نداشت، نه‌ها می‌گفت نه‌نه. انگار گوش‌داشت برای شنیدن و گوش‌بیرون کردن حرف! در عوض اگر حرفی تازه و جالب از گوینده‌ای می‌شنید به تشویق می‌پرداخت و سعی می‌کرد استعدادی جوان را به قول خوش بالا بکشد و مطرح کند. پیه خیلی انتقادها را هم به تن می‌مالید. من مقالات و نوشته‌های خود را بیشتر برای اصلاح و راهنمایی برایش می‌فرستادم. آنها را بی‌کم و کاست در نشریات و یادنامه‌های تحت سرپرستی‌اش چاپ می‌کرد و مرا خجالت‌زده. مقاله «رسم گره به روایت استاد غلامرضا» و تکمله آن را در فرهنگ/یر/ن‌زمین چاپ کرد. این مقاله نکته‌ای جالب از مسیر یادگیری سینه‌به‌سینه هنر سنتی در خود دارد که علمای

خیلی به ندرت طغیان قلم داشت و یا اشتباه کاری در اثر فراموشی. در مقاله «رسم گره...» عکسی را به چاپ رساند از استاد غلامرضا که من نفرستاده بودم و عکس او هم نبود. جایی «رحیم رضازاده ملک» را «رضا رحیمزاده» آورده بود. جایی بقعه «میر زبیر» سیرجان را «پیر زبیر» نامیده بود. جعبه چوبی قدیمی خانه خانه‌ای را که در عطاری خرم‌آباد دیده بودیم در شهر دیگری نوشته بود. نسخه خطی مهر و ماه را اول دفعه که نشان دادم از نوع رسم الخط و کاغذ جدیدتر از آنچه بود تصور کرد؛ بعداً که یادگاری محمدرحیم حکاک سنه ۹۱۲ را بر یکی از صفحات ملاحظه کرد تجدید نظر کرد و با کمکش به چاپ رسید و در تصحیحش کوشش‌های چشمگیر کرد که مرا شرم‌نده ساخت. در نظرش هر چه آن خسرو می‌کرد شیرین بود.

گفتم سفرهایی که می‌کرد پاره‌ای برای شرکت در بزرگداشت‌ها و سمینارها و غیره بود. من پاره‌ای را در خدمتش بودم، از آن جمله:

«کتاب و کتابخانه در تمدن اسلامی» در مشهد. رئیس جلسه از دکتر ذبیح‌الله صفا با لحنی سبک و کم‌مایه یاد کرد که آشفته‌گی و تذکرش را که در کنار او بودم شنیدم. «سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی» در مجلس شورا. به توصیه او مرا هم دعوت کرده بودند که مقاله‌ای را هم ارائه دادم و نمایشگاهی هم.

«بزرگداشت صاحب کشف‌الاسرار» در میبد یزد. به خاطر دارم که عده‌ای عقیده داشتند میبیدی اهل هرات است. افشار نه در جلسه عمومی که در جلسه استراحت در جمع چندنفری گفت: «به جز فلانی که کرمانی است کسی هست که معنی واژه 'ترده' را بداند؟» همگی ساکت بودند. فرمود: «میبیدی در کشف‌الاسرار این واژه را که در لهجه یزدی و کرمانی به معنی 'موریانه' است به کار برده و شک نیست که مدت مدیدی ساکن و اهل یزد بوده است.» این مطلب برای من درسی شد در تصحیح مهر و ماه و جمله‌ای را که به خاطر واژه‌ای دانستم لااقل کاتبی کرمانی نوشته است.

«بزرگداشت میرزا حبیب» در قریه «بن» از توابع چهارمحال و بختیاری. اشاره به این داشت که میرزا حبیب را به نسبت «بنی» معرفی کردن مزیتی برای اهالی بن نیست که آنها نیز

دانشگاهی امروزی از درک آن عاجزند. خوشبختانه افشار آن را دریافت و مفتخرم که در این نشریه معتبر آن را به چاپ رساند. مسافرت‌ها برای من دانشکده‌ای بود از گونه‌شناسی گیاهی و حیوانی. انواع درخت‌های کوهی را می‌شناخت. بارها بوته گیاهی از دور می‌دید اسمش را می‌گفت. با دکتر ستوده اطلاعاتی رد و بدل می‌کردند که من چیزی حالم نبود و مستفید می‌شدم. گاهی برای جنبه‌های دوایی و یا عطر و بو بوته‌ای را می‌چید و همراه داشت. در سفری درختی را نشان داد و فرمود: «خار مغیلان است.» فکر می‌کردیم خار مغیلان بوته‌ای زمینی است. دکتر ستوده فرمود: «پس شاید در شعر حافظ (سرزنش‌ها گر کند...) منظور گزش سر است نه پا!»

نزدیکی‌های میانه رسیدیم به جایی در ستیغ کوه. لانه‌های کرکس را نشان داد. جایش را از قبل می‌دانست. می‌گفت تماشایی است و به رفتنش می‌ارزد. و می‌ارزید.

غالبندگی سبدمانند لک‌لکی را در بالای سیم تلگرافی در حین عبور سریع ماشین پایید و پیاده شد و عکس انداخت. در جاده اگر به لاک‌پشتی برمی‌خورد که از عرض جاده می‌گذرد نگه می‌داشت و با مهربانی داخل ماشین می‌گذاشت و همسفر ما بود تا مقصد. در خانه کامرانیه‌اش چند زوج لاک‌پشت و بچه‌های آنها را داشت. مسافرت‌ها برای من دانشکده‌ای بود که خیلی از درس‌هایش را به خاطر حافظه ضعیف به یاد نمی‌آورم؛ کما اینکه خیلی از درس‌های یادگرفته دانشکده فنی را هم.

افشار زیاد اهل لطیفه‌گویی و طنز و هزل نبود. لطیفه‌ای که گفت و به یادمانده است این که: پسر بچه‌ای اصفهانی مدت‌ها از پدرش تقاضای کفش می‌کرد تا اینکه پدر عید نوروزی برای او کفشی در جاکفشی مارکداری با نوشته «کفش پارس!» خریداری کرد. پسر گریه‌کنان گلایه کرد که «پدر حالا هم که بعد از مدتی کفش خریده‌ای، کفش پاره‌س!» کنایه طنزآمیزی به چند بیت مفرد داشت؛ می‌فرمود: «گلی خوشبوی در حمام روزی ...» مگر در زمان سعدی حمام‌های زنانه و مردانه مختلط بوده‌اند یا اینکه ...؟!

می‌فرمود: «اگر باران به کوهستان ببارد» که در این صورت علم سعدی را در دانستن اینکه سرچشمه دجله از کوهستان‌های بالادست زیر سؤال می‌برد! او می‌فرمود یا مرحوم کریم امامی: «چون بدیدند حقیقت ره افسانه زدند»

اصفهان‌اند و در سابق نیز میرزا حبیب به اصفهانی معروف بوده است.

کلام غیر مستند را تاب نمی‌آورد و قبول نداشت. شاید کتاب‌های خاطرات و یادداشت‌های روزانه معاریف و رجال قاجار را بیشتر به خاطر این منتشر می‌کرد که مستندات تاریخی را بیشتر با آنها منطبق کند. یادم هست به ایشان گفتم از شخصی موثق شنیده‌ام که قرار دادن ساختگی روز تولد رضاشاه در ۲۴ اسفند، یک هفته مانده به نوروز، به علت تشابه آن است با ولادت حضرت مسیح و عید ژانویه! قبول نکرد و شاید هم برآشفت. در نسخه‌شناسی چه گره‌های با دست و دندان باز نشده‌ای از من را به آسانی گشود و مطلب را در اختیارم نهاد. نسخه‌ای بختیارنامه بدون تاریخ را دید و در صفحه اول آن به خواهش من این یادداشت را نگاشت: «امروز شنبه ۵ فروردین ۸۴ (صح ۸۵) در دولت منزل آقای مهندس اسلام‌پناه که آقای دکتر منوچهر ستوده تشریف دارند این نسخه دیده شد. قسمت اول که بختیارنامه‌ای است از حیث کاغذ و خط جداست از منطق/طیر مورخ ۱۲۱۶ و نسخه بختیارنامه به گمان من از اوایل قرن دهم نیست و به نظر می‌تواند در اواخر آن قرن، یعنی حدود سال هزار کتابت شده باشد. از علائم قدمت، ÷ میان عبارت برای تقطیع و وقف است و نقطه چین مثلی شکل بالای صفحات هم بویی از قدمت دارد. امضا»

هنگام ملاحظه مقاله من در مورد مسجد جامع کرمان ذیل کتیبه رقم معین‌الدین شریف ایشان نوشته است: «در کرمان قرآنی به خط نسخ با زیر نویس‌های فارسی به رنگ سرخ با رقم معین‌الدین شریف دیده شد (نزد آقای اسلام‌پناه) که خط و کاغذ و تزئینات آن از همین قرن دهم هجری است و علی‌الظاهر معین‌الدین همان کاتب کتبه است.»

می‌دانست بزرگ فامیل هرنندی، حاج محمدجعفر تاجر هرنندی است. یادداشتی به من داد که در کتابخانه حضرت آیت‌الله نجفی مرعشی قم نسخه‌ای حاج‌بابا به خط محمدجعفر هرنندی است. آقای دکتر محمود مرعشی فتوکپی نسخه را برایم لطفاً فرستادند. گو اینکه به خط جد فامیل هرنندی نبود، اما در تحقیقات مربوط به نسخه دست‌نویس میرزا حبیب مشکل‌گشایی درخور توجهی کرد (در جای خود بیاید).

مدتی گرفتار بودم که بدانم «طوطی کرمانی» شاعر شرح

حالش در کجاست و کیست. روزی لطف کرد و خبرم داد که در مجموعه‌ای غلامحسین سرود به کتابخانه مجلس، دیوان طوطی کرمانی هست. اما دریافت CD این دیوان مسلم ساخت که او طوطی گرکانی است نه کرمانی و این خطا از فهرست‌نویس مجلس شورا نشأت گرفته بود که او را کرمانی گفته یا از خطائی مطبعی در پیام بهارستان ناشی شده است. در مورد صحافی سنتی بیش از حد مشوق من بود. هر بار که به کرمان می‌آمد از دکان من دیدن می‌کرد و مطلبی در کتاب یادگاری دکان من می‌نوشت. آخرین دفعه سیزدهم آبان ۱۳۸۵ همراه دکتر تورج دریایی بود. یکی از عکس‌هایی که او در برنامه تلویزیونی یادبود افشار پخش کرد، ایشان را در دکان من نشان می‌داد که آن را به ضمیمه این مقاله ملاحظه خواهند فرمود. در مقاله «کتاب‌های جلد‌های قدیمی در نامه بهارستان» نامی از کارهای من برده است و تبلیغی در مورد دکان در شماره‌ای از مجله/ینده.

برای تشویق حقیر به کار نمونه‌هایی برای تعمیر به من می‌سپرد. از جمله قرآن خانوادگی خطی خود را که جلدی روغنی لاکی پرنقش و نگار داشت برای ترمیم به من مرحمت کرد. دل تو دلم نبود که نکند کماهو حقه موفق نشوم. ظاهراً شدم و اگر هم در باطن ناراضی بود که به روی خود نمی‌آورد! شاید دلیل رضایت او مراجعات بعدی بود: ترمیم قرآنی برای یوسف مصری، رئیس وقت مؤسسه الفرقان، و جلدی برای لغت‌نامه کوچکی از آن آقای امیدسالار.

هر بار که به تهران می‌آمدم اولین کارم تلفن به ایشان بود و وعده دیداری. گاهی قرار را به عصرانه و شام می‌گذاشت. جلسه شام در آشپزخانه با صمیمیتی وصف‌ناشدنی برگزار می‌شد. املتی، کوکوئی، پلوپی و سالادی که سس آن را چاشنی دلچسپی زده بود از ادویه‌ای که گفتم از دکان و صحرا می‌گرفت. و بعداً فالوده شیرازی. یکی دو مورد در پذیرایی صمیمانه‌اش از پره-هلو-ترشاله آب‌افتاده و یا خیار سکنجبین لطف فرمود که یادآور دست‌آورد مادر یزدی‌ام در جوانی بود؛ شادی ایام جوانی و غم از دست‌دادن مادر را حس کردم و اینک غم از دست‌دادن او را با این یادآوری‌ها.

آخرین وعده ملاقات روز پنجشنبه ۲۱ بهمن‌ماه ۱۳۸۹ بود، در همراهی‌اش به بنیاد دایرةالمعارف اسلامی. پس از چندین

پیش، فاضل محترم آقای مهرداد دبستانی کرمانی قصیده‌ای در وصف او سرود؛ به آقای دهباشی سپردم که در *بخار* به چاپ برساند. می‌گفت از بیم سرزنش و عتاب استاد جرأت چاپ آن را ندارم. اینک که ایشان دستی از خطاب و عتاب کوتاه دارد به امید بخشش از روح پرفتوحش در خاتمه به درج این قصیده می‌پردازم. امید که رحمت حق در آن دنیا شامل حالش باشد.

روحش شاد و یادش گرامی
کرمان، ۱۸ فروردین ماه ۹۰

ماه که او را می‌دیدم بند دلم پاره شد؛ با قیافه رنجور و لاغر. احوالش را پرسیدم، گفت: «به قول صاحب *عقد/علی* نه مرده نه زنده! ساعتی با ایشان در دایرةالمعارف بودم و در مراجعت تا در منزل در خدمتش بودم. وارد خانه که شد، از پشت سر نگاهش کردم سیر - که از روبه‌رو طاقت نداشتم. خود را دلداری می‌دادم که «تاریشه در آب است امید ثمری هست». کاش بود. از تعریف و تمجید اشخاص هیچ خوشش نمی‌آمد. سال‌ها



فروغی زان فروزان شمع خاموش

احسان اشراقی*



کتابخانه دانشکده حقوق و مدیریت نشریه‌های *راهنمای کتاب* و *نسخه‌های خطی* و ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و مدیریت نشریه‌های *ایران‌شناسی* می‌شناختم اما همکاری دانشگاهی با ایشان در ایامی که برای تدریس به دانشکده می‌آمدند فرصتی بود که بیشتر با سجایای اخلاقی و تجارب فرهنگی این مرد بزرگ آشنا شوم. در آن زمان استادان برجسته‌ای مانند دکتر زریاب خویی، دکتر منوچهر ستوده، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، استاد ادبیات فارسی که به صورت استاد وابسته در رشته تاریخ تدریس می‌کردند، استاد محمدتقی دانش‌پژوه و دکتر باستانی پاریزی به تدریس در گروه تاریخ اشتغال داشتند و حضور ایرج افشار در جمع استادانی که سنت تاریخ‌نگاری عباس اقبال آشتیانی و نصرالله فلسفی را استمرار بخشیده بودند، بسیار مغتنم بود. ایشان درس تحقیق

ملت‌هایی که از اعماق تاریخ برخاسته و در نشیب و فراز رویدادها باقی مانده‌اند، دلایل انکارناپذیری بر هویت آنها وجود دارد. تار و پود این هویت گاه داستانی است از یک حماسه که از یک سینه به سینه دیگر رسیده، گاه یادی و یادبودی به پیشانی سنگها و یا کهنه‌کتابی که افسانه گذشته را در خطوط رنگ‌باخته خود حفظ کرده‌اند. ایرج افشار جلوه‌ای از این نشانه‌هاست و نمودی از فرهنگ دیرپای سرزمین ما و اکنون که مدت زمانی از خاموشی او می‌گذرد، تا زمان‌های درازی که خواهد گذشت گنجینه فرهنگی گرانباری که از او به جای مانده، یاد و خاطره او را پاس خواهد داشت. استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه که در کتاب‌شناسی و فهرست‌نگاری همواره یار و یاور ایرج بوده، به‌درستی گفته است که: «در این روزگار ما، شاعران و ادیبان و هنرمندان و محققان بزرگی داریم و داشته‌ایم که هر کدام در جهان ویژه خویش پایگاهی بلند و مرتبتی عالی دارند، اما در میان ایشان کم‌اند کسانی که با نگرانی‌های ایرج افشار زیسته باشند؛ نگرانی از اکنون و آینده این میراث عظیم بشری».

از فراغت تحصیل در رشته حقوق دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۸ شمسی تا سال ۱۳۴۸ که با درجه استادی در گروه تاریخ دانشگاه تهران به تدریس پرداخت و من افتخار همکاری ایشان و دیگر استادان تاریخ را پیدا کردم، ایرج افشار برای من چهره ناشناسی نبود و سال‌ها ایشان را به مناسبت فعالیت‌های فرهنگی و شهرت در سمت کتابداری و مدیریت



در اسناد تاریخی را به عهده گرفت که متضمن رسیدگی به مکاتبات و منشآت و اسناد دیوانی و امور اقتصادی و اجتماعی و مانند آنها در روزگار گذشته بود. با وجود اشتغال فراوان به کارهای فرهنگی دیگر از قبیل ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و مدیریت نشریات گوناگون و سفرهای علمی داخل و خارج کشور، رسیدگی دقیق به کارهای دانشجویان و تکالیف درسی آنان را جدی می گرفت. از همکاری و کمک به رفع مسائل رشته تاریخ دریغ نمی کرد. در آن زمان طرح تهیه یک اطلس تاریخی مطرح بود و استادان گروه در فکر این بودند که هر کدام در دوره‌ای از تاریخ ایران که در تخصص ایشان بود اقدام کنند. مساعی ایرج افشار و توصیه‌های ایشان در تدارک مقدمات این امر موثر بود. مقارن با این کار به پیشنهاد ایرج افشار قرار شد یک مؤسسه پژوهشی در جنب گروه تاریخ به منظور پیشبرد هدف‌های پژوهشی تأسیس شود و ایشان آیین‌نامه‌ای در چند فصل تهیه کرد و در اختیار گروه قرار داد و متعاقب این آیین‌نامه قرار شد هر یک از اعضای هیأت علمی عهده‌دار ترجمه سفرنامه مربوط به دوره مورد نظر خود گردند. یکی دیگر از فعالیت‌های گروه در جهت تحقیقات تاریخی، تدوین یک دوره تاریخ ایران در ۵ جلد بود که ایرج افشار نقش اساسی در بخش‌بندی‌های این تاریخ داشت که بر اساس برنامه تنظیمی توسط اعضای هیأت علمی مقرر گردید دو جلد به تاریخ قبل از اسلام ایران و سه جلد دیگر به دوره‌های بعد از اسلام اختصاص یابد. دکتر عبدالحسین زرین کوب نظارت بخش پیش از اسلام و دکتر عباس زریاب نظارت سه جلد دیگر را پذیرفتند و بنا بر تصمیم شورای تألیف مفصل ایران قرار شد از چند تن استاد خارجی متخصص در بعضی ادوار تاریخ ایران نیز در تدوین این اثر استفاده شود. اما اجرای این امر به علت بعضی مشکلات معوق ماند و به زمان دیگر محول گردید. گرچه استاد زرین کوب چند سال پس از آن با تألیف کتابی تحت عنوان تاریخ مردم ایران پیش از اسلام و چند کتاب دیگر در تاریخ بعد از اسلام تحت عنوان تاریخ مردم و روزگاران دین خود را ادا کرد و استاد افشار نیز چندین متن تاریخی و ادبی و

عرفانی به گنجینه فرهنگی ایران افزودند.

ایرج افشار بی تردید ایران‌شناسی کم‌نظیر و مدیر و مدبری کوشنده و فهرست‌نگاری نستوه بود. خدماتی که او به تنهایی در معرفی آثار و مفاخر فرهنگی این سرزمین انجام داده و دایمی است گرانبار برای نسل فرهنگ‌دوست امروز و فردای ما؛ دایمی که در سایه همتی بلند و جست‌وجوی بی‌وقفه در گوشه و کنار وطن و دور از وطن به دست آمده است. بازدید از مراکز ایران‌شناسی، شرکت در کنگره‌های پژوهش‌های ایرانی و برگزاری سمینارهای تحقیقات ایرانی سالانه در دانشگاه‌های کشور، فهرست‌نگاری و کتاب‌شناسی در دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های هاروارد، بریتانیا، اتریش و امثالهم، تدوین و مدیریت نشریه‌های *ایران‌شناسی*، *آینده*، *سخن*، *راهنمای کتاب*، تدوین ۸ جلد *مقالات فارسی*، مجموعه رساله‌ها، یادگارنامه‌ها، سفرنامه‌ها و ده‌ها نمونه از این موارد نشانه‌هایی است از تلاش خستگی‌ناپذیر ایرج افشار و باید اضافه کرد متون فارسی اعم از تاریخ و جغرافیا و آثار ادبی و عرفانی و رسالات طبی و دارویی و دیگر علوم که تا امروز تعداد آنها از صدها اثر می‌گذرد به اهتمام این استاد و بعضاً با همکاری چند تن از استادان نامور انتشار یافته، در کارنامه دانشوری و فرهنگی ایرج افشار می‌درخشد که تصحیح *تاریخ عالم‌رای*، *عباسی اسکندریگ*، *ترکمان*، *عالم‌رای شاه تهماسب صفوی*، *خلاصه السیر*، *مسالک و ممالک* استخری (ترجمه قدیم و جدید)، *جامع جدید یزدی* و اهتمام و کوششی که در چاپ آثار ارزنده‌ای چون *کتاب ذخیره خوارزمشاهی* و *کتاب الصیدنه* ابوریحان بیرونی، *وقف‌نامه خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی* و رساله‌های عرفانی و دیوان‌های شعر و مانند آنها، نمونه‌هایی از تصحیح انتقادی را نشان می‌دهد که هر یک نشانه‌ای از اهتمام و کوشش ایرج افشار در راستای معرفی متون قدیم و ارزنده فرهنگ ایران است. و دریغا سرنوشت بیش مجالی به این شخصیت تمام‌عیار فرهنگی نداد تا همچنان آثاری بدیع در گستره تاریخ و فرهنگ ایران پدید آورد:

در بدستی خاک منزل کرد بحری بی‌کنار



ایرج افشار و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

سوسن اصیلی*



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد از سال ۱۳۵۰ که شامل انتشار کتاب‌ها، فهرست‌ها و جزوات بود، از جمله دیگر خدمات ایرج افشار در کتابخانه مرکزی دانشگاه است.

از تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۴۹ که دستورالعملی برای انتخاب و خرید کتاب به تصویب هیأت امناء رسید، انتخاب و تقویم کتاب‌های خطی منوط به تصویب کمیته‌ای مرکب از پنج نفر شد که افشار یکی از اعضای آن بود.^۱ در طول سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۸ که افشار از دانشگاه تهران بازنشسته شد، طی پانزده سال حدود ۴۸۰۰ نسخه خطی به مجموعه کتابخانه مرکزی اضافه شد. این رقم با توجه به تعداد نسخه‌های خطی موجود در مجموعه اصلی کتابخانه مرکزی، بدون احتساب مجموعه دانشکده‌ها، که در حدود ۱۲۰۰۰ نسخه است، بیش از یک سوم کل مجموعه را تشکیل می‌دهد. در همین سال‌ها بود که نسخه‌های خطی و دست‌نوشته‌های سعید نفیسی، بدیع‌الزمان فروزانفر، محمد قزوینی، عباس اقبال آشتیانی و سیدحسن تقی‌زاده به کتابخانه مرکزی وارد شد.

اما افشار از دوهزارمین نسخه تا آخرین آن در تقویم و خرید نسخه‌ها نقش داشته است. از سال ۱۳۳۸ که کتابخانه مرکزی از ایشان برای تقویم نسخه‌های خطی دعوت می‌کرده است و تا آخرین ماه‌های زندگی، برای تقویم نسخه‌های خطی به کتابخانه مرکزی می‌آمدند.

با اینکه افشار در اسفند ماه ۱۳۵۷ از سمت خود در کتابخانه مرکزی کناره‌گیری کرد و در سال ۱۳۵۸ از دانشگاه تهران بازنشسته گردید، اما ارتباط خود را تا هنگامی که درگذشت با کتابخانه مرکزی حفظ کرد. همه رؤسای کتابخانه در طول این سال‌ها برای او احترام بسیاری قائل بودند و گاه از مشاوره‌های او بهره می‌بردند.

اعتبار و وجهه نام ایرج افشار باعث می‌شد که بسیاری از خانواده‌ها و محققان علاقه‌مند باشند نسخه‌های خطی

ایرج افشار یکی از بنیانگذاران کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بود که از سال ۱۳۳۸ در شکل‌گیری و تهیه مقدمات تأسیس این کتابخانه معظم نقش داشت. برنامه‌ای که برای احداث ساختمان کتابخانه مرکزی تدوین شده بود در سال ۱۳۴۳ به او که در آن زمان رئیس «اداره انتشارات و روابط کتابخانه‌ها» بود ابلاغ گردید و در سال ۱۳۴۶ وی رسماً به سمت ریاست کتابخانه مرکزی منصوب گردید.^۱ در طول هفت سالی که کار بنای ساختمان بزرگ کتابخانه مرکزی طول کشید، افشار علاوه بر نظارت بر روند ساخت ساختمان جدید به برنامه‌ریزی برای تربیت کتابداران متخصص و به‌کارگیری روش‌های نو برای فهرست‌نویسی و سازماندهی مواد کتابخانه‌ای می‌پرداخت؛ کاری که تا آن زمان در هیچ‌یک از کتابخانه‌های ایران سابقه نداشت.

نخستین تلاش‌ها در زمینه گسترش کتابداری جدید در ایران در این دوره و به همت ایرج افشار انجام شد؛ از جمله استفاده از طبقه‌بندی کنگره که برای نخستین بار در ایران مورد استفاده قرار گرفت، وضع اصطلاحات فارسی در برابر اصطلاحات فرنگی کتابداری، گسترش و تطبیق طبقه‌بندی کتابخانه کنگره با برخی موضوعات فارسی، مانند ادبیات فارسی، تاریخ ایران و اسلام، تهیه سرعنوان‌های موضوعی در زبان فارسی، و ترجمه قواعد فهرست‌نویسی انگلوماریکن. به این ترتیب ایرج افشار در گسترش کتابداری جدید در ایران نیز نقش مهمی داشته است.

اقدام به تهیه عکس و میکروفیلم از نسخه‌های خطی داخل و خارج از کشور، تهیه مجموع‌های از عکس‌های متعلق به اداره بیوتات سلطنتی ناصرالدین‌شاه، برگزاری نمایشگاه و بزرگداشت مشاهیر و رجال ادب و فرهنگ کشور در سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۷، انتشار نشریه نسخه‌های خطی در سال ۱۳۳۹ و نشریه کتابداری در سال ۱۳۴۵، و پایه‌گذاری انتشارات

۲. قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، گزارش سال ۱۳۵۲ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران «کتابداری»، دفتر پنجم (۱۳۵۴)، ص. ۱۹۸.

* کارشناس بخش نسخه‌های خطی دانشگاه تهران



کپیۀ تجارتی دورۀ قاجار» (نسخه‌های ش ۹۸۵۸-۹۸۶۰) که در سفر کرمان، در سال ۱۳۵۷، از عتیقه‌فروشی برای کتابخانه مرکزی خریداری کرد.

گاه نیز نسخه‌هایی را پس از چاپ به کتابخانه مرکزی می‌سپرد. در آغاز رسالۀ جلدسازی (ش ۸۳۴۹) نوشته است:

از روی نسخه خطی شماره... کتابخانه دولتی شرق مدراس (هند) به خواهش این بنده ایرج افشار توسط دوست محترم محمدیوسف عمری کوکن استنساخ شده است و در فرهنگ ایران زمین طبع شد (ج ۱۶) و این نسخه خطی برای استفاده دیگران به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تقدیم گردید.

و یا مجموعه دست‌نوشته‌های علامه محمد قزوینی را که خود منتشر کرد، به کتابخانه مرکزی اهدا کرد. آخرین آنها را که *مسایل پاریسیه* بود پیش از آخرین سفر خود به آمریکا به کتابخانه فرستاد. در ابتدای یکی از این نسخه‌ها (ش ۹۱۸۶) چنین می‌نویسد:

این دفتر که مطالبش در جلد دهم طبع شد و نزد من از طرف مرحوم تقی‌زاده بدان منظور بود برای نگاهبانی همیشگی تحویل کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه طهران گردید.

از دیگر اسناد اهدایی ایشان به کتابخانه مدارک تحصیلی پدرشان دکتر محمود افشار است که در سال ۱۳۸۶ به ثبت رسیده است.

استاد افشار به کتابخانه مرکزی تعلق خاطر عمیق داشت که تا پایان زندگیش با او بود. هر گاه به کتابخانه می‌آمد به تغییرات انجام‌شده توجه نشان می‌داد و درباره آنها می‌پرسید و نظر می‌داد و برخی نکات را یادآوری می‌کرد.

مجسمه‌های زیبایی که اکنون زینتبخش سرسرای کتابخانه است، یادگار دوران اوست که به سفارش کتابخانه مرکزی و به دست علی محمد مددی ساخته شده‌اند. این مجسمه‌ها در سال ۱۳۵۸ به انبار کتابخانه منتقل گردیده بود. اما در سال ۱۳۸۰ همزمان با تأسیس تالار ویژه کتاب‌های نایاب و مجموعه‌های ویژه به اتفاق همکارانم آنها را از انبار کتابخانه خارج کردیم، برای آنها شناسنامه‌ای تهیه نمودیم و با حمایت ریاست و معاونت وقت کتابخانه آنها را در سرسرای کتابخانه مستقر کردیم. این کار به جد اسباب خشنودی استاد بود که

خود را چه از راه فروش و چه از راه اهدا به کتابخانه مرکزی بسپارند. به پشتوانۀ همین توجه او بود که نسخه‌های خطی ارزشمندی از خاندان غفاری، مختارالدوله، محمدطاهر میرزا مترجم، و رضاقلی خان هدایت، دکتر یحیی ماهیار نوابی، دکتر محمدامین ریاحی و مهدی غروی در سالهای اخیر برای کتابخانه خریداری شد.

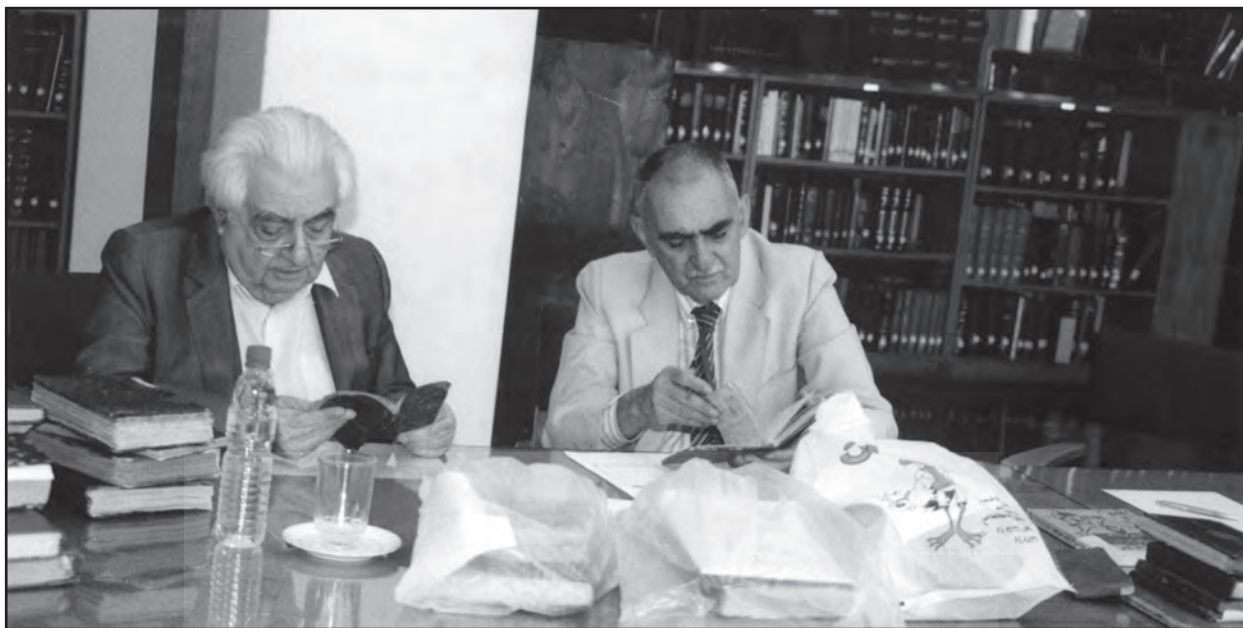
او همواره سعی در جلب رضایت مجموعه‌داران و مالکان نسخه‌های خطی داشت تا نسخه‌های خود را برای خرید یا اهدا به کتابخانه مرکزی بسپارند. صورت جلسه‌های خریدی که او تنظیم می‌کرد به تأیید معاون پژوهشی دانشگاه می‌رسید و اعتبار لازم تأمین می‌گردید. در چند مورد هم پرداخت وجه خرید نسخه‌ها را، استاد از محل بخششهای جمالزاده تقبل کرد که البته مطابق نیت جمالزاده نیز بود تا نسخه در دانشگاه بماند و از دست نرود. اگر نسخه‌ای را تقویم می‌کرد، تا لحظۀ پرداخت وجه آن پی گیر بود. تأخیر و بدقولی را جایز نمی‌دانست و تأکید می‌کرد که نباید مردم را معطل کرد و این در حالی بود که خود هرگز نخواست تا بابت جلسات تقویم نسخه‌ها وجهی از دانشگاه دریافت کند.

علاوه بر این، استاد خود نیز هر از گاهی نسخه‌هایی را به کتابخانه اهدا می‌کرد. نخستین بار در سال ۱۳۳۸ دو نسخه خطی را به مجموعه کتابخانه اهدا نمود. براساس یادداشت‌های اهدا در ابتدای نسخه‌ها این کار را برای «حفظ و نگاهبانی»، «نگاهبانی همیشگی» و «ماندگاری» نسخه‌ها در کتابخانه دانشگاه و نیز «استفادۀ دیگران» انجام می‌داد؛ برای مثال در آغاز نسخه *ذوالمعد* (نسخه ش ۱۰۰۴۷) در سال ۱۳۶۰ نوشته‌اند:

این نسخه خطی زادالمعد را که اوراق شده بود و به دست من از تصرفات زمانه رسیده است، برای حفظ و نگاهبانی تجلید کردم و به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه طهران تقدیم کردم. چون نام کاتبی را دربر دارد برای فهرست‌نویسان خالی از فایده نخواهد بود.

و یا نسخه شماره ۱۰۰۳۵:

از مستملکات مستشارالدوله صادق که برای ماندگاری به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تقدیم می‌کنم. گاه می‌شد که استاد افشار در سفرهایش نسخه باارزشی می‌یافت و برای کتابخانه خریداری میکرد؛ مانند سه جلد «دفتر



زننده یاد اصغر مهدوی و ایرج افشار

به عنوان مسئول بخش نسخه‌های خطی و با تأیید اولیای محترم کتابخانه، برای انجام بعضی از کارهای جدید با ایشان مشورت می‌کردم و از راهنمایی‌هایشان بهره می‌بردم. با وجود تحولات بسیار در کتابداری جدید، استاد همواره دارای ایده‌های نو و راهگشا بود و همیشه مایه دلگرمی برای انجام کارهای جدی در زمینه نسخه‌های خطی.

از تأسیس ساختمان فعلی کتابخانه در سال ۱۳۵۰، که استاد افشار را به عنوان نخستین رئیس آن می‌شناسیم، تا امروز نزدیک چهل سال می‌گذرد. در طول این سال‌ها همواره بر مجموعه کتابخانه افزوده شده و به‌ویژه در سال‌های اخیر با توجهات مدیریت فعلی کتابخانه برای به کارگیری روش‌های نوین در جهت ساماندهی کتابخانه، هم‌اکنون اموری که او در آن روزگار با امکانات اولیه کتابداری جدید در ایران انجام می‌داد مانند همه مشکلاتی که کار فهرستنویسی و تهیه برگه‌ها داشت با ابزارهای رایانه‌ای و دیجیتالی انجام می‌شود. به این ترتیب این کتابخانه که اکنون بیش از نیم قرن از حیات آن می‌گذرد و از بزرگترین و مهمترین کتابخانه‌های ایران است دارای مجموعه منابع مهمی شامل کتاب‌های چاپی، نسخه‌های خطی، اسناد، عکس‌ها، نشریات و پایان‌نامه‌ها بالغ بر یک میلیون عنوان است و روزانه بیش از هزار مراجعه‌کننده را پاسخ‌گو است.

در سال ۱۳۷۸ در یادداشتی که به مناسبت درگذشت سازنده این مجسمه‌ها، علیمحمد مددی، در بخار نوشت، به اهمیت آنها اشاره کرده بود.

زمانی که تابلوی بزرگ «نون و القلم و ما یسطرون» به خط خوش استاد محمد احصایی، به تاریخ سال ۱۳۵۱، در سرسرای کتابخانه نصب شده بود، توصیه کردند که به جای مناسب‌تری انتقال یابد تا از دسترس آسیب دور باشد که بلافاصله به دستور ریاست کتابخانه به یکی از تالارها منتقل و در جای مناسبی نصب شد.

دکتر یحیی مهدوی، استاد فلسفه دانشگاه تهران، کتابخانه خود را در سال ۱۳۴۹ به دانشگاه تهران وقف می‌کند، با این شرط که تا هنگام حیاتش در نزد او به امانت بماند.^۲ این مجموعه پس از درگذشت او در سال ۱۳۷۹ سرانجام در سال ۱۳۸۳ به کتابخانه مرکزی منتقل شد و اکنون در تالار کتاب‌های نایاب و مجموعه‌های ویژه کتابخانه نگهداری می‌شود و استاد با علاقه و حساسیت انتقال مجموعه و ثبت و استقرار آن را پیگیری می‌کرد.

هنگامی که مسئولان وقت کتابخانه در سال ۱۳۸۲ تالاری را برای مطالعه نسخه‌های خطی به وجود آوردند، با نظر استاد افشار آن را به نام محمدتقی دانش‌پژوه نامگذاری کردند.

۴. نک: «گزارش کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد مربوط به سال ۱۳۴۹». کتابداری، دفتر چهارم، ۱۳۵۲، ص ۱۰۶.



یادی از مجله آینده از برای حق صحبت سالها...

مهران افشاری*



مصاحب، سرپرست دائرةالمعارف فارسی، درگذشت و یا در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ چه کسی و در کجا از حبیب یغمایی، شاعر و ادیب توانا و سردبیر یغما یاد می‌کرد که او نیز درگذشت؟ در اوضاع جنگ و روزگاران بمباران شهرهای ایران، با درگذشت شادروانان دکتر مهدی حمیدی شیرازی، فریدون تولی و دکتر غلامحسین صدیقی، به جز از / آینده کدام مجله بود که ویژه‌نامه‌ای درباره آن بزرگان شعر و ادب و تاریخ و فرهنگ ایران زمین منتشر کند؟ خدمتی بزرگ را که استاد ایرج افشار در آن سال‌های بحرانی با نشر مجله / آینده به تاریخ و ادبیات معاصر ایران کرد نباید از یاد برد.

/ آینده در تاریخ ایران جایگاهی خاص و بس والا دارد. هر آن کس که کوچکترین خدمتی به فرهنگ ایران کرده بود، اگر در می‌گذشت، ایرج افشار از او و خدماتش در / آینده یاد می‌کرد و می‌کوشید تا برای آیندگان شرح زندگی و آثار آنان را ثبت کند؛ از شهید مرتضی مطهری و آیت‌الله طالقانی گرفته تا خاورشناسان و ایران‌شناسان غربی چون مورگنشترنه و ال ساتن و شارل پلا، نام و آثارشان در / آینده آمده است.

برخی از بزرگان فرهنگ و ادب ایران آخرین نوشته‌ها و مقاله‌هایشان را در / آینده چاپ کرده‌اند؛ از جمله شادروانان حبیب یغمایی، محمد محیط طباطبایی، محمدعلی جمال‌زاده، بزرگ علوی، دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر غلامحسین یوسفی. برترین و برجسته‌ترین دانشمندان ایران در آن دوران مانند مرحوم دکتر عباس زریاب خویی، دکتر احمد منوچهر مرتضوی، دکتر سید ضیاءالدین سجادی و دکتر محمدجعفر محجوب و استادان گرانقدر آقایان دکتر منوچهر ستوده، دکتر فتح‌الله مجتبیایی و دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی با آینده همکاری قلمی داشته‌اند و ایران‌شناسانی برجسته چونان آنجلو پیه مونتسه که برای نخستین بار نسخه شاهنامه فلورانس را در / آینده شناساند، آکی موشکین و فرانسیس ریشار برای / آینده مقاله و نامه نوشته‌اند. شاعرانی بزرگ نیز چون شادروانان مهدی حمیدی شیرازی، فریدون تولی، غلامعلی

آیا کسی تا کنون اندیشیده است که شادروان استاد ایرج افشار چرا در سال ۱۳۵۸ به انتشار مجله / آینده تصمیم گرفت؟ او تا سال ۱۳۵۷ سردبیر مجله / رهنمای کتاب بود اما این سخن نادرست و اشتباه است اگر / آینده را دنباله / رهنمای کتاب بگوییم. نگاهی گذرا به مطالب این دو مجله به خواننده نشان می‌دهد که خط مشی / آینده با / رهنمای کتاب به کلی متفاوت است. / رهنمای کتاب بیشتر به نقد و معرفی کتاب می‌پردازد اما / آینده مجله خاص تحقیقات ایرانی به‌ویژه در زمینه تاریخ و ادبیات است. حتی مشی / آینده در سالهای پنجم تا نوزدهم آن (۱۳۷۲-۱۳۸۵) که به سردبیری استاد ایرج افشار منتشر شده است با چهار سالی که پدر ایرج افشار، مرحوم دکتر محمود افشار / آینده را منتشر کرده است بسیار متفاوت است. مرحوم استاد افشار خود روزی برای نگارنده شرح داد که چرا مجله / آینده را به مدت چهار سال منتشر کرد. او فرمود: «آن سالیانی که آینده را منتشر می‌کردم، هیچ مجله‌ای در ایران نبود که به تحقیقات و مطالعات ایران‌شناسی بپردازد و می‌دیدم که این‌گونه مطالعات و تحقیقات در ایران رو به تعطیلی است و تحقیقات ایران‌شناسی هیچ حامی و متولی ندارد، پس بر آن شدم مجله‌ای را ویژه پژوهش‌های ایرانی و تاریخ و ادبیات ایران منتشر کنم. پس از آنکه اندک اندک مجله‌هایی در این زمینه‌ها در ایران پدید آمد، نشر آینده را متوقف کردم.»

در سال ۱۳۵۸ که انقلاب اسلامی در ایران تازه پیروز شده بود و شور انقلابی بیشتر مردم ایران را فراگرفته بود، کمتر کسی مانند مرحوم افشار به تحقیقات ایرانی می‌اندیشید. سالیانی که دشمن بدسگال به خاک ایران تجاوز کرده بود و جوانان ایران برای پاسداری از خانه و کاشانه خود با دشمن می‌جنگیدند، ایرج افشار نیز در ششمین دهه زندگی خود به نگاهیانی و پاسداشت فرهنگ و تاریخ و ادبیات دیرین ایران پرداخت. به‌راستی اگر / آینده چاپ نمی‌شد، در آن حال و هوا و اوضاع ایران به سال ۱۳۵۸ در کجا ثبت می‌شد که دکتر غلامحسین

* پژوهشگر و عضو بنیاد دائرةالمعارف اسلامی

دروغگویان، دور از ایران از وطن دوستی دم بزند. اما او در ایران ماند، در میان مردم ایران زیست و به رغم همه سختی‌ها و دشواری‌ها با تحقیق و مطالعه و نوشتن به خدمات فرهنگی خود ادامه داد.

بنده سرافرازم که بیست و یک سال با شادروان استاد ایرج افشار دوستی و همکاری داشته‌ام. آغاز آشنایی نگارنده با مرحوم افشار برای همکاری با مجله آینده بود. دانشمند فرشته‌خوی کم‌نظیر، استاد عبدالحسین حائری، بنده را با نامه‌ای به استاد افشار معرفی نمود که به صواب دید خود مقاله بنده را، که در آن هنگام دانشجوی زبان و ادبیات فارسی بودم، در آینده منتشر کنند. هنگامی که یکی از مقاله‌هایم را به استاد افشار دادم و سپس تلفنی با او صحبت کردم که بدانم آیا مقاله‌ام را برای چاپ در آینده پذیرفته‌اند، بنده را تشویق فرمود و سخنان او بزرگترین تشویق برای من در زندگی بود.

پس از سال‌ها به ایشان گفتم آیا آغاز آشناییمان را به یاد دارید؟ لحظه‌ای اندیشید و فرمود: «من همه مؤلفانم را به یاد دارم». یک بار به استاد افشار یادآوری کردم که تشویق ایشان چه تأثیری در زندگی‌ام داشته است و او فرمود: «من اگر در زندگی‌ام جوانترها را تشویق به کار کرده‌ام، برای آن است که خود هنگامی که دانش آموز بودم، مطلبی را برای مرحوم عباس اقبال بازگفتم و او به من گفت که آن را بنویس. مطلبم را به اقبال دادم و او آن را در مجله یادگار منتشر کرد و باعث تشویق من شد.»

سخن از مجله آینده بود. آینده آخرین مجله از سنخ مجله‌های کاوه، یادگار، سخن، یغما و راهنمای کتاب است که در ایران بی یاری دولت و خارج از دانشگاه‌ها منتشر شده است و غالب مقاله‌های آنها مختص به تحقیقات ایران‌شناسی و از لحاظ تحقیق و پژوهش ممتاز و عالی است. این به دلیل آن است که مدیران و سردبیران همه مجله‌های نام‌برده، دانشمندانی بی‌بدیل، وطن‌دوست و دارای اصول و هدفی مشخص بوده‌اند. شادروان ایرج افشار آخرین این گونه سردبیران دانشمند با اصول بود. شاید کسانی ناآگاهانه و با کوتاه‌اندیشی بخواهند در کار مطبوعاتی از او تقلید کنند. اما کیست که از دانش، بزرگواری و فضایل استاد افشار برخوردار باشد که:

**از محقق تا مقلد فرق‌هاست
کاین چو داوود است و آن دیگر صداست**



رعدی آدرخشی، یدالله بهزاد کرمانشاهی و خلیل‌الله خلیلی افغانی، برخی از آخرین اشعارشان را در آینده به چاپ سپرده‌اند و بخش‌هایی از شعر پرطمطراق «ای زبان فارسی» مرحوم دکتر حسین خطیبی نوری در آینده چاپ شده است.

مجله آینده نخستین مجله پژوهشی بود که به طور جدی به تاریخ ایران در دوره پهلوی پرداخت و با انتشار اسناد و مدارک و مقاله‌های تحقیقی درباره تاریخ دوره پهلوی برای نخستین بار پرده از تاریخ معاصر ایران برداشت و مطالبی را مطرح کرد که پیش از انقلاب سخن گفتن از آنها ممنوع بود.

در آن سال‌های جنگ و بمباران تنها مجله آینده بود که خوانندگان و اهل مطالعه را آگاه می‌کرد که چه کتاب‌های تحقیقی درباره تاریخ و ادب و فرهنگ ایران به تازگی در ایران و خارج از ایران منتشر شده است. با این حال دشمنان فرهنگ ایران برای چاپ و نشر آینده به مرحوم استاد افشار حسادت می‌کردند و می‌کوشیدند او را بیازارند. اشخاص ناشناس به دفتر مجله آینده نامه می‌فرستادند و او را تهدید می‌کردند که باید آینده را تعطیل کند. او خود به من گفت که در آن سال‌ها دشمنانش از جمله برخی از کسانی که پیش از انقلاب با حزب توده همکاری داشتند، علناً به او ناسزا می‌گفتند و بهتان می‌زدند. اما او که خود را باور داشت که هیچ خطایی نکرده است و در همه زندگی‌اش به فرهنگ ایران خدمت کرده است، خاموشی می‌گزید و با شکیبایی به خواندن و نوشتن و کار خود می‌پرداخت. استاد افشار دو بار به بنده یادآوری کرد که یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی که دانشجویان و اهل مطالعه پیش از انقلاب او را درست نمی‌شناختند اما پس از انقلاب در دانشگاه آوازه‌ای یافته بود، برای نخستین بار بر حسب اتفاق در یکی از کتابخانه‌های کشور با استاد افشار روبه‌رو شد و به استاد افشار گفت: من پیشنهاد می‌کنم که شما مجله آینده را تعطیل کنید. استاد افشار هم با صراحت خاص خویش در پاسخ او گفته بود: «من به راهنمایی شما نیاز ندارم و کارم را ادامه می‌دهم و آینده را چاپ خواهیم کرد.»

استاد ایرج افشار خودنمایی و شعاردادن را خوش نمی‌داشت و مرد عمل بود. با زندگی خود به همگان نشان داد که به راستی دوستدار و شیفته ایران بود. او توانا و دولتمند بود و از لحاظ دانش شهره آفاق بود. در آن سالیان سخت جنگ، میهن خود را می‌توانست ترک کند و در هر جای گیتی می‌توانست دور از ایران در تنعم و آسایش زندگی کند و مانند برخی از

یادی از مجله آینده سمینارهای نسخه‌شناسی با ایرج افشار فریبا افکاری*



عملی برای روندگان این راه باشد.

تهران، ۱۳۷۹/۲۰۰۰:

سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی

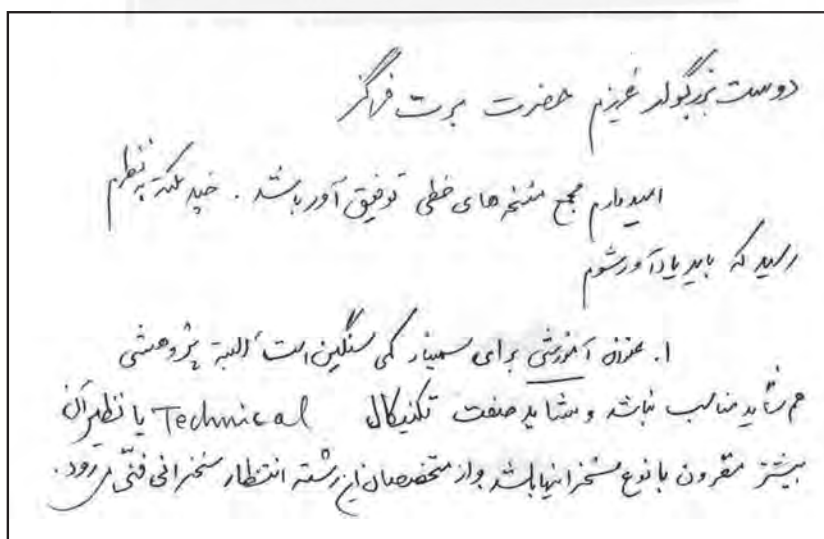
سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی برای نخستین بار در ایران در چهار محور شناخت و بررسی نسخه‌های خطی، آموزش نسخه‌شناسان و فهرست‌نگاری، شناسایی گنجینه‌های نسخه‌های خطی در ایران، حفظ و نگهداری و ترمیم نسخه‌های خطی، از یکم تا سوم خرداد ماه ۱۳۷۹ به همت کتابخانه مجلس شورای اسلامی برگزار شد.^۱

برنامه‌های سمینار شامل سخنرانی و میزگرد، در دو گروه تخصصی نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری و نسخه‌آرایی، و نمایشگاه و انتشارات بود.

در گروه نسخه‌شناسی و فهرست‌نویسی طی دو جلسه، موضوع

* کارشناس بخش نسخه‌های خطی دانشگاه تهران
۱. نک: «گزارش سمینار مقدماتی نسخه‌های خطی» نامه بهارستان، سال اول، ش ۱، صص ۱۱۳-۱۲۲.

استاد زنده‌یاد ایرج افشار در هر سمیناری که شرکت می‌کرد به آن وزن و اعتبار علمی خاصی می‌بخشید. نام او در برنامه سمینار به‌تنهایی فراخوانی بزرگ و معتبر بود تا همگان به‌ویژه علاقه‌مندان حوزه نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی و کتابداری را برای شرکت در آن ترغیب نماید. استاد افشار در کنگره‌ها و سمینارها و مجامع علمی فراوانی از سالهای دور تا کنون شرکت داشت و در بیشتر سمینارهای نسخ خطی همواره از ابتدای برنامه‌ریزی و تعیین موضوع تا چگونگی اجرای آن از سیاست‌گذاران و متولیان آن بود. به‌ویژه آنکه استاد خود شخصاً با علاقه و دلسوزی فراوان گام‌به‌گام با برگزارکنندگان آن سمینار پیش می‌رفت و نکات و دقایق پیشنهادیشان از اصول قطعی کار به شمار می‌رفت. از آنجا که توفیق آن را داشتم تا در چند سمینار نسخه‌شناسی در کنار استاد حضور داشته باشم در این مقال تنها به مختصری از نظرات کارشناسانه و توصیه‌های نسخه‌شناسانه استاد که بسیار مفید و راهگشاست اشاره می‌نمایم. باشد که الگویی



نمونه دستخط استاد افشار در توضیح نکته‌ای درباره سمینار اتریش





همراه با استاد افشار و دکتر مهدوی در هوای بارانی بولونیا سال ۲۰۰۰

دکتر سید محمود مرعشی نجفی شرکت داشتیم. این سمینار سومین سمینار بین‌المللی نسخه‌شناسی محسوب می‌شد و دو سمینار قبلی پیش‌تر در استانبول و پاریس برگزار شده بود. مقالات به زبان انگلیسی و فرانسه ایراد می‌شد. موضوع سخنرانی استاد افشار که روز اول ایراد گردید «کتابه‌سازی بر جلد نسخه خطی» بود. او در این سخنرانی به تحلیل اشعار و نوشته‌هایی پرداخت که صحافان و مجلدان به عنوان تزئین بر جلد نسخه‌ها ساخته‌اند و اسلایدهایی از جلد‌ها و انواع کتیبه‌ها را نمایش می‌داد و خودش تا پای صفحه نمایش اسلایدها می‌رفت و عبارات روی جلد‌ها را نشان می‌داد و به انگلیسی و گاه به فرانسه معانی آنها را برای مخاطبان توضیح می‌داد. دکتر مهدوی، یار و همراه همیشگی استاد، نیز حضور داشت. او سخنرانی نداشت و از میهمانان سمینار بود. آقای دکتر مرعشی نیز نمایشگاهی از فهرست‌ها و کتاب‌های تازه‌انتشار یافته کتابخانه را در قسمتی از تالار برگزاری سمینار عرضه کرده بود

۲. نک: ایرج افشار، «کتابه‌سازی بر جلد نسخه خطی»، نامه بهارستان، ش ۳، (بهار - تابستان ۱۳۸۰): صص ۲۱ - ۴۴.

آموزش نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی در دانشگاه‌های کشور و کارکردهای آن به نقد کشیده شد. در این جلسات شش نفر از استادان و کارشناسان مسایل آموزشی و فهرست‌نویسی شرکت داشتند: استاد عبدالحسین حائری، استاد زنده‌یاد ایرج افشار، دکتر عباس حرّی، دکتر کامران فانی، دکتر نوش آفرین انصاری و مرحوم دکتر اسدالله آزاد. من دبیر جلسه بودم و مخاطبان و شرکت‌کنندگان نظرها و پرسش‌های خود را با اعضای جلسه در میان می‌گذاشتند. استاد افشار تأکید بسیاری بر تربیت نسل جدید نسخه‌شناس داشت و همواره از همت استاد دانش‌پژوه در تأسیس و برگزاری نخستین دوره کارشناسی ارشد نسخ خطی و کتب کمیاب یاد می‌نمود. نظریات متفاوتی در جلسه ابراز شد؛ برخی به عملی‌نبودن آموزش فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی و نسخه‌شناسی در کلاس درس و دانشگاه اعتقاد داشتند و برخی تعلیم این دانش‌ها را فراتر از یک دوره می‌دانستند. استاد افشار همه نظرها را به‌دقت می‌شنید و قاطعانه و استوار همچون همیشه از سخت‌بودن این راه اما امکان‌پذیر بودن انتقال تجارب و آموزش‌ها سخن می‌گفت:

به هر حال باید کاری کرد. همان کاری که دانش [دانش‌پژوه] کرد و نیروهایی را به دانشگاه برد و تربیت کرد... نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم... کتاب درسی آموزشی نداریم... باید از خود متون و نسخه‌های خطی نکات نسخه‌شناسی را بیرون کشید و دسته‌بندی کرد و آموخت... حرف‌های او بارقه امید را در دل جوان‌های مشتاق آموختن روشن می‌کرد و به پیمودن این راه دشوار امیدوارترشان می‌کرد. به‌خوبی با مشکلات دوره‌های دانشگاهی که خود نخستین بار به برگزاری آنها در قالب چند واحد درسی دانشگاهی با عنوان «آشنایی با نسخه خطی» در گروه کتابداری و اطلاع‌رسانی دانشگاه تهران اقدام نموده بود، آگاه بود و از سر شوق و مسئولیت راهنمایی‌های ارزنده‌ای می‌نمود و راه را می‌نمایاند.

بولونیا (ایتالیا)، ۲۰۰۰

سومین سمینار بین‌المللی نسخه‌شناسی

در سمینار بین‌المللی نسخه‌شناسی بولونیای ایتالیا به همراه استاد فقید ایرج افشار، شادروان دکتر اصغر مهدوی و آیت‌الله

یادداشت‌ها طراحی و آماده نمایم که با تمامی جزئیات آن به‌زودی منتشر خواهد گردید.

روز بعد یکی از نسخه‌شناسان اروپایی در سمینار نزد من آمد و گفت: «وقت دارید تا یک بار اشعار فارسی مقاله‌ام را با شما مرور کنم؟ چون استاد افشار اینجا هستند و اگر اشتباه بخوانم از روی ایشان خجالت می‌کشم!»

در زمان تنفس بین جلسات سخنرانی، استاد را می‌دیدم که با همه نسخه‌شناسان گفت‌وگو می‌کرد و از کارها و تحقیقاتشان جویا می‌شد و آنان با اشتیاق با وی سخن می‌گفتند. به طور کلی استاد افشار ارتباط عمیقی با ایران‌شناسان جهان داشت و باید گفت حلقه واسطی بود که موجب پیوند و ارتباط ایران‌شناسان در گوشه و کنار دنیا با یکدیگر می‌شد.

سال ۲۰۱۰، وین

سمینار تابستانی نسخه‌شناسی نسخه‌های خطی فارسی ده سال بعد در سال ۲۰۱۰ سمینار نسخه‌شناسی نسخه‌های خطی فارسی به همت انستیتوی ایران‌شناسی آکادمی علوم اتریش، به سرپرستی دکتر رابرت فراگنر در وین و با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب و مجله تخصصی *نامه بهارستان*، برگزار شد که جمعی از ایران‌شناسان ایرانی خارجی در آن شرکت داشتند. وقتی به اتفاق آقای دکتر ایرانی و جعفری‌مذهب و آقایان گلباز، رحیمی ریشه، شیخ‌الحکمایی و صفری آق‌قلعه برای انجام مشورت‌های لازم به دیدار استاد افشار رفتیم، استاد به‌دقت از موضوعات پیشنهادی هر یک از ما جویا شد و فرمود: «از ارائه موضوعات کلی اجتناب کنید. سعی کنید به موضوعات تخصصی و فنی نسخه‌شناسی بپردازید. کار تکراری و بی‌حاصل نکنید و سری تکان داد و با خنده گفت: «به قول مرحوم پورداوود کاری نکنید که آبروی عجم نرود!» همچنین اشاره کرد که: «حتی‌الامکان شواهد و نمونه‌های نسخه‌ها را به همراه مقالات ارائه کنید... کارتان روشمند باشد. انشاء ننویسید، مطالب کلی نگویند... فرق ما با آن فرنگی این است که او با روش، بلد است حرفش را بزند اما ما کلی‌گویی می‌کنیم...».

از آنجا که خود به زبان علمی روز دنیا آشنا بود و همیشه در جست‌وجوی موضوعات جدید و دقیق بود تا بیان آن گرهی از مشکلات نسخه‌شناسی بگشاید، موضوع سخنرانی خود را «نگاه

که بسیار مورد استقبال شرکت‌کنندگان قرار گرفت. عنوان سخنرانی من در روز دوم «تحلیل محتوای یادداشت‌های نسخه‌های خطی مجموعه سید محمد مشکوة در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران» بود و خانم شیلا بلر، متخصص خوشنویسی اسلامی، ریاست جلسه را بر عهده داشت. پیش از شروع جلسه به نزد استاد رفتیم و از ایشان خواستم تا در بخش سؤال و جواب یاریم کند. استاد که گویا اضطراب را در چهره شاگرد خود خوانده بود، به خنده گفت: «نترسید، سؤال سختی نمی‌کنند!» مقاله را خواندم و نمونه اسلایدها را نشان دادم. در پایان سخنرانی، چند نفر از مخاطبان دستشان را به نشانه داشتن نوبت پرسش بلند کردند؛ از جمله ایمن فؤاد سید، نسخه‌شناس مصری که خود یادداشت‌های نسخه‌های خطی کتابخانه‌های مصر را بررسی کرده بود و آدام



بخش خطی کتابخانه دانشگاه بولونیا: استاد افشار، میمینیوف، محمد عیسی ویلی، فریبا افکاری، آدام گاجیک (نفر آخر ایستاده) و ایمن فؤاد سید (نشسته)

گاجیک، نسخه‌شناس کانادایی که بر روی نسخ خطی عربی و یادداشت‌های مالکیت و کبیکج تحقیق می‌کرد، پرسش‌هایی را مطرح کردند. در حد بضاعت خود به پرسش‌ها پاسخ دادم. اما استاد بزرگوارانه روبه‌روی صفحه نمایش اسلایدها قرار گرفت و به برخی یادداشت‌ها اشاره کرد و مطالب مهم و دقیقی را در تکمیل آنها بیان کرد. در پایان هم مرا به ادامه تحقیقات در این زمینه تشویق نمود و گفت: «می‌توانید یادداشت‌ها و موضوعات مرتبط به پژوهش آقایان فؤاد سید و گاجیک را نیز به آنها بدهید و باید فرمی خاص برای یادداشت‌ها عرضه کرد تا همه بتوانند از آن استفاده کنند...» و همین پیشنهاد مرا بر آن داشت تا کاربرگه‌ای را با نظر استاد افشار برای فهرست‌نویسی

می شود رنگ و بوی نسخه شناسی ایرانی نیز داشته باشد. افرادی از آسیا و ترکیه و افغانستان نیز شرکت دارند و باید از منابع خودمان هم که تا کنون تهیه و چاپ شده به آنان معرفی کنیم تا از فعالیت های انجام شده ما باخبر شوند.» برخی دروس را تغییر دادند و در کنار هر درس نام استادان ایرانی یا خارجی مورد نظر خود را نوشتند و متواضعانه گفتند: «شما با دنیای کتابداری جدید و اخبار آن بیشتر عجمین هستید و از کتاب های تخصصی و جزوات و دروس مرتبط اساتید و تکنولوژی جدید و... (بانک های اطلاعاتی) باخبرید؛ لیستی از افرادی که اکنون در دانشگاه های کشور درس های مرتبط با نسخه های خطی و اسناد و مآخذشناسی و روش تحقیق درس می دهند فراهم کنید و سابقه آنها را نیز بیاورید.» استاد تأکید داشت فهرستی از افرادی که می بایست برای

پانورامیک به کودیکولوژی نسخه های فارسی» قرار داده بود که در آن به بررسی برخی از ضوابط نسخه شناسی می پرداخت. موضوعی که کمتر تا به امروز به شیوه علمی بدان پرداخته شده است.

همچنین استاد افشار در نامه ای که به مناسبتی به آقای دکتر فراگر نوشته بودند درباره عنوان سمینار توضیحاتی داده اند که نشانه دقت نظر بسیار و علاقه خاص ایشان به حوزه نسخه شناسی است:

امیدوارم مجمع نسخه های خطی توفیق آمیز باشد... عنوان آموزشی برای سمینار کمی سنگین است. البته پژوهشی هم شاید مناسب نباشد و شاید صفت تکنیکال (technical) یا نظیر آن بیشتر مقرون با نوع سخنرانی ها باشد و از متخصصان این رشته انتظار سخنرانی فنی می رود.



منزل استاد افشار: دکتر ایرانی، استاد افشار، افکاری، جعفری مذهب، رحیمی ریشه، گلپاز، صفری و شیخ الحکمایی در پشت دوربین

طرح مقدماتی کارگاه آموزش نسخه شناسی مؤسسه الفرقان

استاد افشار مشاور علمی یکی از بزرگ ترین مراکز نسخ خطی در جهان، الفرقان در لندن، بود که کارگاه های منطقه ای و جهانی بسیاری در موضوعات مختلف نسخ خطی برگزار کرده است. در سال ۱۳۸۷/ ۲۰۰۸ به پیشنهاد استاد افشار الفرقان بر آن شد تا کارگاه آموزشی منطقه ایران و آسیای خود را این بار در ایران و با همکاری مرکز دائرة المعارف اسلامی برگزار کند. از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدم. کارگاهی با استانداردهای جهانی که مدرسان آن از نسخه شناسان معتبر جهان بودند، فرصتی مغتنم برای آموختن بیشتر بود. مدتی بعد، یک شب استاد افشار با من تماس گرفتند و گفتند که کار مهمی دارند و لازم است به دیدنشان بروم. در محل کتابخانه شخصی ایشان در مرکز دایرة المعارف خدمتشان رسیدم. ایشان طرح کارگاه آموزشی نسخه های خطی الفرقان را که قرار بود در ایران برگزار شود مطرح کردند و از من خواستند تا در برنامه ریزی برای تهیه و تدوین طرح کارگاه با ایشان همکاری کنم. از وظیفه ای که استاد بر دوشم نهاده بود بسیار خوشحال شدم و از اینکه مرا شایسته انجام آن دیده بودند شگفت زده بودم. بر گه ای را نشانم دادند که سیاهه دروس پیشنهادی الفرقان به انگلیسی روی آن نوشته شده بود و گفتند: «من با کلیت این برنامه موافقم اما باید حالا که در ایران برگزار

شرکت در کارگاه دعوت شوند تهیه شود و نوع و میزان تخصص و سوابق تحقیقاتی آنها در نسخه شناسی و فهرست نگاری تعیین شود تا سطح کلاس ها بر پایه آن تعیین گردد. همچنین مشخص شود که چند نفر به زبان انگلیسی یا فرانسه مسلط هستند تا بتوانند از دروسی که به زبان انگلیسی یا فرانسه تدریس می شود بهره ببرند و در بحث های تخصصی کلاس ها شرکت کنند و بتوانند با مدرسان خارجی کارگاه ها برای برگزاری بهتر کلاس ها همکاری داشته باشند. استاد می گفت: «یک نقص ایرانی ها در این موارد ندانستن زبان خارجی است و به خصوص جوان ها باید به آن توجه ویژه داشته باشند.» در حوزه فهرست نگاری و چاپ فهرست ها استاد سفارش کردند



تا فهرست کاملی از انواع فهرست‌های منتشر شده تا آن زمان تهیه شود و تعداد نسخه‌های هر یک مشخص گردد تا بتوان آماری از تعداد کل نسخه‌های تاکنون معرفی شده ارائه داد.

پس از تنظیم برنامه اولیه کارگاه و تصحیح و تکمیل برخی سرفصل‌ها بر اساس نظر استاد افشار، فهرستی از سرفصل‌هایی که در سایر کارگاه‌های نسخه‌شناسی جهان تا آن روز برگزار شده بود تهیه کردم؛ مانند کارگاه نسخه‌شناسی نسخه‌های خطی عربی فرانسیس دروش در فرانسه، چند کارگاه آموزشی برگزار شده در انجمن نسخه‌های خطی اسلامی (TIMA) در کمبریج، دو کارگاه نسخه‌شناسی عربی و فارسی که آدام گاجیک در کانادا برگزار کرده بود و کارگاه آشنایی با هنر اسلامی و نسخه‌های خطی فارسی در آمریکا. استاد همه سرفصل‌ها را تطبیق داد و با توجه به مسائل نسخه‌شناسی نسخه‌های خطی فارسی تغییرات و اصلاحات نهایی را در برنامه اعمال نمود و بر جنبه‌های تحقیقات ایرانی و ایرانیان پای فشرد. نام مدرسان پیشنهادی خود را در جلوی هر درس نوشت و تنها در مقابل یک درس نوشت: «خودم». به ایشان اصرار کردم که دروس بیشتری را برای تدریس در نظر بگیرند. فرمود: «حضور من بیشتر جنبه تشریفاتی دارد و باید میدان را به جوان‌ترها داد تا خارجی‌ها به‌ویژه کشورهای همسایه از توانایی‌ها و پژوهش‌های نسل جوان نسخه‌شناسان ایرانی مطلع شوند و آنها نیز اگر کاری ارائه کرده‌اند عرضه کنند.» استاد پیشنهاد کردند تا چند بازدید از کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مراکز علمی و تحقیقاتی برای شرکت‌کنندگان در کارگاه در نظر گرفته شود و خواستند تا ساعات دقیق بازدید از هر یک از موزه‌های کاخ گلستان، موزه ملی و کتابخانه‌ها در روزهای عادی و تعطیل تهیه شود تا جای مناسبی برای آنها در برنامه پیش‌بینی گردد.

استاد همچنین محل برگزاری جلسات عملی و آزمون نهایی کارگاه را کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تعیین کردند. محلی که دستیابی به نسخه‌ها و استفاده از تصاویر و اسکن آنها امکان‌پذیر باشد. اما در برنامه‌ریزی دقیق خود تمامی کتابخانه‌های بزرگ را با توجه به امکان مشارکت آنان در اجرای برنامه در نظر گرفته بودند.

بررسی ویژگی‌های نسخه‌شناسی نسخه‌های خطی فارسی، تفکیک و ارائه نمونه‌های واقعی کاغذها براساس یادداشت‌های عرض و فهرست‌های معتبر هر کتابخانه، بازدید از بخش‌های آسیب‌شناسی و مرمت کتابخانه‌ها، آشنایی با شیوه‌های صحافی سنتی و مدرن در ایران، و عرضه کتاب‌ها و مقالات و نشریات تخصصی انتشار یافته در حوزه نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری و معرفی مجموعه‌های شخصی و خصوصی افراد در تهران و شهرستان‌ها همه به‌نوعی در برنامه گنجانده شده بود.

این برنامه با تمامی کارگاه‌هایی که تا آن زمان در کشور برگزار شده بود تفاوت اساسی داشت و در آن تنها به برگزاری جلسات سخنرانی و احیاناً پرسش و پاسخ اکتفا نشده بود. کارگاه شامل چند کلاس آموزشی و تخصصی نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری با مدرسان نسخه‌شناس ایرانی و خارجی بود و در پایان دوره با توجه به مطالب عرضه شده از شرکت‌کنندگان آزمون عملی گرفته می‌شد و آنان پس از گذراندن موفقیت‌آمیز آزمون‌ها و کسب حد نصاب نمره لازم، گواهینامه شرکت در کارگاه را دریافت می‌کردند.

استاد افشار پس از تدوین طرح مقدماتی کارگاه^۲ شامل سرفصل دروس، منابع تحقیقی هر درس، پیشنهاد مدرسان، بازدیدها، تعیین حیطه و سطح سوالات، پیشنهاد کردند تا از استاد نوش‌آفرین انصاری که خود از بنیانگذاران و مدیر اجرایی نخستین دوره کتابداری نسخ خطی و آثار کمیاب در دانشگاه تهران بودند، برای همکاری در اجرای طرح الفرقان دعوت شود و از من خواستند تا هماهنگی‌های لازم را با ایشان انجام دهم تا از تجربیات ارزشمند ایشان در برگزاری این کارگاه استفاده شود.

افسوس که این کارگاه به دلایلی صورت عملی به خود نداد. اما من توفیق آن را داشتم تا از نزدیک شاهد برنامه‌ریزی دقیق و همه‌جانبه استاد افشار برای برگزاری یک کارگاه آموزشی نسخ خطی باشم. آرزو می‌کنم تا روزی چنین کارگاه تخصصی و اصولی نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری در حدی که استاد انتظار آن را داشت در ایران برگزار شود.

۲. اطلاعات مربوط به این طرح اکنون در مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی موجود است. از جناب آقای عنایت‌الله مجیدی که برخی جزئیات مربوط به این طرح را در اختیار من نهادند بسیار سپاسگزارم.



هر کجا بود گلی رفت به تاراج خزان

احمد اقتداری*



کهنسال فارسی را جلوه گر می ساخت. افشار مرد جهانی شد و تنها به ایران تعلق نداشت. او به مثابه پدر همه فرزندان در علوم ایران شناسی بود که در همه جا حاضر و فرزندانیش یعنی ایران شناسان و ایران دوستان او را گرمی می داشتند و پیرو مکتب علمی و تحقیقی او بودند و اکنون نیز او را گرمی می دارند و پیرو مکتب علمی و تحقیقی او هستند. خدایش بیامرزاد.

دوازده خاطره

از مصاحبت ایرج افشار تا تفکرات و تألمات او:

۱. در سفری که از جنوب ایران از راه غرب ایران به تهران باز می گشتیم و افشار رانندگی می کرد و هیچ وقت مسیرش و خط سیرش و برنامه اش را برای ما نمی گفت. به شهر «دهق» در کنار جلگه اصفهان رسیدیم. به خانه مردی فرود می آمدیم که قبلاً افشار طبق معمول با تلفن با او قرار گذاشته بود. این مرد و برادرانش حکاک روی مس بودند و چهره برخی بزرگان علم و ادب و نقوش و مجسمه های تخت جمشید و بازار گاد را روی مس حکاکی کرده بودند. پذیرایی شدیم و صبح به کارگاه آنان رفتیم. ساعت ها افشار در خصوص چهره بزرگان علم و ادب و تاریخ ایران و نقوش تخت جمشید و امثال آنها بدانه توضیحات داد و آنها را برای مطالعه منابع و کتب و آثار مورد علاقه شان راهنمایی کرد تا بتوانند به درستی آنها را بشناسند و به روش علمی و درست و بدون اشتباه برای کار خود استفاده کنند.

۲. در مونیخ آلمان کنگره ایران شناسی در دانشگاه مونیخ تشکیل شد. من و مرحوم دکتر زریاب و ایرج افشار و آقای دکتر باستانی به مونیخ رفتیم. روزها در کنفرانس ها شرکت می کردیم و شبها در رستوران هتل شام می خوردیم. روزی از طرف ریاست کنگره هیئت ایرانی دعوت شدیم که آن شب مهمان ریاست جمهور آلمان باشیم که در برلن برای پذیرایی و دیدار ما به مونیخ می آمد، با هیئتی علمی و دانشگاهی.

سلام و احترام به روح پر فتوح از قید هستی رسته و به رحمت ایزدی و ملکوت اعلی پیوسته ایرج افشار. دوستان دانشمند و خاندان محترم افشار یزدی، جناب آقای بنجوردی رئیس مفخم مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی از من عزادار خواسته اند سخنی چند از خاطراتم و سفرهایم و هم قدمی هایم و هم قلمی هایم در مصاحبت مرحوم افشار، طاب ثراه، عرض نمایم. سه روز پیش در سرسرای همین مرکز با آه و اندوه و اشک و دریغ بر فراز جسد نورباران شده بی روح آن شادروان بهشت آشیان عرض کردم:

هر کجا بود گلی رفت به تاراج خزان

باغ یغمازدگان را ثمری پیدا نیست
دل مرغ قفس از رخنه دیوار خوش است
حیف و صد حیف در این خانه دری پیدا نیست

امروز صادقانه می گویم:

زاشک و آه من دلسوخته زار و نزار
ظاهراً حاجت تفسیر و بیان این همه نیست

پس از خاکسپاری آن مرحوم همسر من که مانند من سخت غمگین و افسرده و آزردده خاطر بود برای تسلائی من گفت: ایرج افشار مانند درخت پر شاخ و برگ و پر گل و میوه بود که ریشه اش در ایران و با استواری تمام همچنان قوی و پر شاخ و برگ و پر گل و میوه بود و هست و خواهد بود. اما بیشترین شاخ و برگ سرسبز و بارورش در اطراف و اکناف عالم در هر کجا که دانشگاهی یا کتابخانه ای یا دانشمندی یا عالمی یا ایران شناسی یا سمینار و کنگره ای در ایران شناسی و معارف ایرانی و زبان فارسی در طول مدت پنجاه شصت سال تشکیل شد؛ آن درخت بارور در همه آن مجالس و همه آن محافل حضور داشت.

و شاخه و برگ سرسبزش سایه گستر و چشم انداز دلکش فرهنگ ایرانی و غنای زبان شکوهمند و پرمایه و کهنبار و

* استاد و پژوهشگر خلیج فارس شناسی



و خواهش کرده بودند که با لباس رسمی در آن مجلس ضیافت شرکت کنیم. برنامه آن شب استماع کنسرت ارکستر سمفونیک بزرگ و مشهور آلمان بود که بعد از شام اجرا می شد. مرحوم زریاب گفت به بازار و خیابان و فروشگاه های لباس می رویم و لباس رسمی تهیه می کنیم. ایرج افشار که معمولاً در تمام کنفرانس ها و نشست های علمی و سفرهای داخل و خارج کشور مدیر با درایت و بصیرت و مصمم بود و در عین حال خود تصمیم می گرفت و سخن هیچ کس را قبول نمی کرد و با هیچ کس هم در کارهایش مشورت نمی کرد سخنی نگفت. دوستان از او خواستند که بگوید کی و به کجا برویم و چگونه لباس رسمی تهیه کنیم و چه ساعتی آماده برای رفتن به حضور رئیس جمهور آلمان و شرکت در مجلس ارکستر و ضیافت شام شاهانه رئیس جمهور آلمان باشیم. افشار گفت: «آخر ماها از ارکستر سمفونیک فرنگی و امثال آن چه می فهمیم؟ جز آنکه برویم و بنشینیم و چرت بزنیم و خواب آلود و خسته به هتل بازگردیم؟ حالا من شما را به یک قهوه خانه کوچک که در خارج شهر است و بر لب یک جوی آب باریک مانند قهوه خانه های روستاهای ایران قرار دارد، می برم و در آنجا شام نان و کباب ترکی می خوریم و در حال و هوای ایران و مناظری شبیه روستاها و بیابانهای ایران می گذرانیم.»

توجه به اصل حقیقت و روحیه و فرهنگ و فولکلور و انس و عرف و عادت و آداب ایرانی و احتراز از تجمل گرایی و خودخواهی و شهرت طلبی و احتراز از تظاهر به تمدن فرنگی نمودن ایرج افشار واقعاً شگفت انگیز بود.

۳. ایرج افشار مردی مآل اندیش و مردم شناس و جامعه شناس و آینده نگر بود تا آنجا که انتخاب اشخاص و تصمیم و تدبیرش در شناسائی مردمان و جوانانی که می دید چنان صائب و نافذ و صحیح و درست تشخیص بود که من بسیاری از آن ها را بعد از سال ها در کمال صحت و دقت و حقیقت دریافتم و تصدیق کردم.

برای مثال در سال ۱۳۳۳ شمسی یعنی ۵۶ سال پیش از این روزی گفت: «جوانی بسیار باهوش که در سوئیس درس می خواند این روزها به تهران آمده است و از من خواسته است او را با اهل علم و قلم آشنا کنم. امشب به دیدار او برویم.» گفت:

«امشب چند مهمان دارم که از دوستان هردوی ما هستند؛ خوب است آن جوان را به همراه خود به خانه من بیاوری.» در آن روزگار جاده و خیابان تهران-تجربش نیمه خاکی بود و ما مردمان بسیار کم پول با کرایه دو قران بلیط اتوبوس از میدان توپخانه (میدان سپه) به میدان تجربش می رسیدیم. خانه من در کوچه کاشف در اول خیابان شریعتی امروزی بود. من معلمی تبعیدی از لارستان به تهران بودم و در مدرسه شرف درس می دادم و ایرج افشار عضو کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود که به ریاست و مدیریت مرحوم محمدتقی دانش پژوه اداره می شد. گفت: «مهمان کیست؟» گفتم: «یکی از آنها اسلام کاظمیه نام دارد که نقاش است و شاعر است و روزنامه نویس و من در دبیرستان شرف با او آشنا شده ام و او را اهل فکر و مطالعه دیده ام.» در آن شب چون اسلام کاظمیه را بدید سخت او را تکریم کرد و او را تشویق ها نمود و چون تعارفات معمول رد و بدل شد گفت: «به تازگی شعری با عنوان 'غلومی' از شما خوانده ام.» شعر غلومی شعری پرطن و طنز به دربار سلطنت و شخص پادشاه و استبداد قرون وسطائی تاریخ ایران بود و در آن تعریضی به شعر مرحوم فریدون توللی شیرازی بود که توللی سروده بود:

نوشیروان و قصه آن خر که شکوه کرد

آورده اند تا به حقیقت خرت کنند

افشار به اسلام کاظمیه گفت: «چرا انوشیروان و دادگستری او را تخطئه کرده اید و فریدون توللی چرا به پیشینیان فکری و فرهنگی و آئین های فکری ایمانی تعرض کرده است؟ ما و امثال ما و آنها که در این جمع هستیم به سیاست و حکومت و این گونه کارها کاری نداریم. ما در دریای بی انتهای گستره فرهنگ و تاریخ و ادب ایران زمین مستغرقیم و برای اعتلاء فرهنگ ایرانی که قدیم و قویم است می کوشیم.» و بعد گفت: «به طور مثال این جوان که همین چند روزه از سوییس به تهران آمده است (منظورش دکتر احسان نراقی مشهور امروز بود) او را علاقه مند به فرهنگ ایران و جامعه شناسی ایران دیده ام. ایشان را به این مجلس آورده ام تا شماها را ببیند و با شماها آشنا شود.» چند روز بعد گفت: «این آقای احسان نراقی کاشانی جوانی باهوش و فرهنگ دوست است. در ناصیه او ستاره بلند ایران دوستی و استعداد علمی درست می بینم.» آقای احسان نراقی بعدها همان دکتر احسان نراقی امروزه شد

۵. ایرج افشار از همه استعدادها و قابلیت‌های فرهنگی که خوب می‌شناخت برای تعمیم فرهنگ و ادب ایرانی مدد می‌گرفت و به صاحبان آن استعداد یا قابلیت‌ها مدد می‌رسانید که از استعداد و لیاقت خود استفاده شایسته فرهنگی نصیب ملت ایران کنند. استادی دانشگاه آقایان دکتر منوچهر ستوده، دکتر اسلامی ندوشن، مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه و چند استاد و دانشیار دیگر و استادی افتخاری دانشگاه تهران برای مرحوم سید محمدعلی جمال‌زاده، نویسنده مشهور، و مرحوم سید محمد محیط طباطبایی مشهور نتیجه پیشنهاد و پی‌گیری و معرفی و علاقه جدی مرحوم افشار بود.

۶. در رحلت دانشمندان و استادان و بزرگان علم و ادب ایران مانند مرحومان مجتبی مینوی، عباس اقبال آشتیانی، نصرالله فلسفی، سعید نفیسی، ابراهیم پورداد، عباس زریاب خویی، محمدتقی دانش‌پژوه، فریدون مشیری، ابراهیم دهگان، حبیب یغمائی، محمد محمدی ملایری، سیدجعفر شهیدی، همایون صنعتی‌زاده و استادانی دیگر مانند مرحوم جواد شیخ‌الاسلامی و دکتر اصغر مهدوی و دکتر یحیی مهدوی و دکتر پرویز خانلری و محمدامین ریاحی، در به‌راه‌اندازی کاروان تشییع کنندگان جنازه دانشمندان و انعقاد مجالس یادبود و انتشار یادنامه‌ها به نام آنان و حتی برقراری مستمری و وظائف و حقوق قانونی برای بازماندگان آنان همواره با صدق و صفا سعی بود و به عهده می‌گرفت و کمک می‌کرد و به خوبی و با صداقت انجام می‌داد.

۷. در کنگره‌های تحقیقات ایرانی و در همایش‌های علمی در داخل و خارج کشور با لطف بسیار مرا تعلیم می‌داد. معمولاً در تمام این سفرها و این نشست‌ها با او در یک اتاق مهمانخانه یا هتل یا خانه مهماندار در روستاها و شهرهای کوچک می‌خوابیدیم. مرحوم مجتبی مینوی فوت کرد. دانشگاه تهران در کتابخانه مرکزی دانشگاه که به همت و تلاش کم‌نظیر خود او ساخته شده است، مجلسی برای یادبود او فراهم ساخت. آخرین سخنران جلسه هم من بودم. مرحوم دکتر یحیی مهدوی رئیس جلسه بود و به اتفاق مرحوم حبیب یغمائی

که همچنان که مرحوم افشار می‌گفت برآمد و بدرخشید و ماه مجلس شد.

خودم از زبان مرحوم افشار شنیدم که در گفت‌وگویی با مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی که به‌تازگی دانشکده و مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی تأسیس کرده بود گفت: «دکتر احسان نراقی برای ریاست دانشکده و مدیریت آن از هر کس شایسته‌تر است.» و دکتر صدیقی پذیرفت و مدیریت مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران را به دکتر احسان نراقی سپرد. اما حاصل آن شب و آن گفت‌وگو برای من تابلو نقاشی رنگ و روغن بسیار زیبایی از خلیج فارس و زورق‌های بادبانی بومی آن دریای پرماجرایی ایرانی بود که مرحوم اسلام کاظمیه نقاشی کرده و امضاء کرد و به من هدیه داد و اکنون در جزو کتب و عکس‌ها و اسناد کتابخانه خلیج فارس مرکز دائرةالمعارف بزرگ که خود همه را بدان مرکز اهدا کرده‌ام نگهداری می‌شود و محفوظ است.

۴. ایرج افشار در هر کار و هر اقدامی نظر به عمق اندیشه و دقت و بصیرت ذاتی و کافی که داشت و توجه عمیق به فرهنگ ایرانی و انسجام و استحکام و اعتلاء فرهنگ ایرانی نه تسلیم زور می‌شد و نه تسلیم زر و نه تسلیم قدرت و نه تسلیم شهرت و نه تسلیم مقام و نه تسلیم پول و ثروت. چند روز یا ماهی پس از انقلاب سال ۵۷ از او خواسته شد که به لندن برود و نسخه شاهنامه نفیس طهماسبی که در حراج مؤسسه «ساوت لی» لندن در معرض فروش بود ببیند و برآورد قیمت کند تا دربار ایران بخرد و به ایران بیاورند و در ایران محفوظ باشد. رفت و برگشت و انقلاب سال ۵۷ شد. در روزنامه‌ای برای او خط و نشان کشیدند و هیاهو به راه انداختند و او را خائن خواندند و به امثال این‌گونه تهمت‌های زشت و ناروا متهم کردند. آن مرد صبور و ایران‌دوست دم برنیاورد و به یاد دارم روزی یکی از معاونان وقت ریاست جمهور در حضور من به او گفت: «شکایت کن تا در مراجع قضایی رسیدگی شود.» گفت: «وظیفه ماه نورافشانی است. من وظیفه‌ام را برای کشورم انجام داده‌ام؛ تا ابد پشیمان نیستم و بلکه بدان افتخار می‌کنم و ابد شکایتی از هیچ‌کس ندارم چون من این کار و نوع این کارها را برای خوشایند این و آن نکرده‌ام و نخواهم کرد.

جلسه را اداره می کردند. من در آغاز سخن این شعر سروده مرحوم مینوی را با تحریفی چنین خواندم :

**گرچه گه برف و گاه آتش بود
مینوی هرچه بود بس خوش بود**

که مرحوم مینوی خود چنین سروده بود :

**گرچه گه برف و گاه آتش بود
زندگی هرچه بود بس خوش بود**

با حضور خود من پس از پایان سخنرانی، مرحوم دکتر یحیی مهدوی و مرحوم حبیب یغمائی که اولی فیلسوفی سخن سنج بود و دومی شاعری سخن شناس و چیره دست، ایراد کردند که چرا شعر مرحوم مینوی را من تحریف کرده ام و به جای «زندگی» «مینوی» گذاشته ام. افشار که مدیر جلسات بود با صراحت بلکه با پرخاش به آن مرحومان که همواره مورد احترام و ستایش افشار بودند و به واقع استادی آنها را همواره در نوشته ها و گفته هایش می ستود و تأیید می کرد گفت: خیر «آقا!» «خان» دوست مینوی بوده و احساساتش را بیان کرده است و شما حق اعتراض ندارید. چه این گونه مجالس مجلس سخن سنجی و شعرشناسی و دقت در ادب و شعر نیست و به صحت و سقم شعر کاری ندارد. (افشار مرا «خان» خطاب می کرد)

این سخنرانی را در کتاب *پانزده گفتار* درباره مینوی خود افشار چاپ کرده است.

۸. افشار دل مشغولی و وسوسه دائمی برای نگهداری کتب داشت. غالب مجموعه های اهدائی به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی نتیجه دوراندیشی و تشویق ایرج افشار و توصیه و درخواست به صاحبان آنها بوده است که به این مرکز فرهنگی اهدا کنند. خود او کتابخانه نفیس و گران قدر و گران قیمتش را به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی اهدا کرد. مرا تشویق و ترغیب نمود که کتابخانه ام را بدین مرکز اهدا کنم. کتابخانه های همایون خلعتی زاده کرمانی و کتابخانه مرحوم دکتر منوچهر مرتضوی از تبریز در همین یکی دو سال اخیر به تشویق و ترغیب او به مرکز اهدا شده است.

کتابخانه مرحوم سلطانعلی شیخ الاسلام بهبهانی که بسیار نفیس و غنی است در اوائل انقلاب به سعی و اهتمام ایرج افشار به این مرکز اهدا شده است و محفوظ و مضبوط اند. به خاطر دارم روزی یک استاد ایرانی تبار دانشگاه نواخته ابوظبی به من مراجعه کرد و گفت ما کتابخانه دکتر محمدامین ریاحی را برای مرکز فرهنگی «التراث و الثقافة» متعلق به جمعة الماجد و یونسکو خریده ایم و به شهر دبی به مرکز جمعة الماجد منتقل کرده ایم. اکنون مایلیم کتابخانه شما و کتابخانه ایرج افشار را با قیمتی خیلی بالاتر از میلیاردها تومان (به پول آن روز) بخریم و به دبی و شارجه و ابوظبی ببریم. من با ایرج در میان گذاشتم، گفت: «من هرگز کتابهایم را به خارج از ایران آن هم به عرب های نیمه دشمن زبان فارسی نه می دهم و نه می فروشم و نه امانت می دهم. تو هم قطعاً همین عقیده را داری.»

۹. در ژنو سوئیس بودیم. مرحوم سید محمدعلی جمال زاده نویسنده مشهور به سبب اینکه گذرنامه سیاسی اش را تهران لغو کرده بود از دولت ایران و پادشاه ایران و ملت ایران گله مند بود و می گفت: «می خواهم کتابخانه ام را در اینجا بفروشم یا به دانشگاهی در اروپا هدیه کنم چون از دولت و ملت ایران و پادشاه ایران رنجیده ام.» افشار با متانت به او گفت: «شما ایرانی هستید اما به خاطر مشروطیت ایران را ترک کرده اید. حال ایران شما کشور مشروطه است و فرزندان کشور شما ایران نیازمند کتابهای شما هستند. بهتر است به دانشگاه تهران اهدا کنید.» قبول کرد و با هزینه خود کتابها را به دانشگاه تهران فرستاد.

کتابخانه های مرحوم سید محمد مشکوة، مرحوم سعید نفیسی، مرحوم غفاری و چندین کتابخانه شخصی دیگر را با سعی و اهتمام و راهنمایی و پی گیری و تشویق و ترغیب خود افشار به دانشگاه ها اهدا کردند و محفوظ و مضبوط شدند.

۱۰. شخصی از ثروتمندان عرب به نام زکی یمانی، وزیر اسبق نفت عربستان سعودی، پس از مهاجرت به لندن مؤسسه ای بزرگ در لندن تأسیس کرد به نام «الفرقان» که تا به امروز ۶۰-۷۰ جلد کتاب فهرست کتب اسلامی به زبانهای مختلف عربی، چینی، فارسی، ترکی، اردو و امثال آن به زبان انگلیسی

برای من از مسئول پذیرش مهمانخانه تقاضا کرد که یک اتاق در اختیار من بگذارند. مسئول پذیرش هتل گفت: «متأسفانه اتاق نداریم.» افشار سخنی نگفت و با هم به اتاق او رفتیم. او اتاق را گشود و گفت: «من می‌روم و در لابی هتل تا صبح می‌نشینم؛ برای صرف صبحانه بیاوید تا بعد از صبحانه برنامه روز را اجرا کنیم و به فلان دانشگاه و فلان کتابخانه برویم.» و خداحافظی کرد و از اتاق بیرون رفت. آفرین بر عفاف و عصمت و کف نفس و اخلاق حسنه کم‌نظیر و شاید بی‌نظیر ایرج افشار. افشار در تمام عمر پربارش حتی یک بار لب به سیگار و دخانیات نزد. حتی یک بار، ولو برای امتحان هم شده، لب به مشروبات الکلی نیالود. در خواب و خوراک بسیار ساده و قانع و صبور و پرتحمل و پرتاقت و منظم بود.

۱۲. به آثار باستانی و نقش و نگارهای کهنه و خرابه‌ها و ویرانه‌های بازمانده در دل دشت‌ها و قلل کوه‌ها و بن دره‌ها سخت دلبسته بود و در هر کجای داخل و خارج کشور که می‌گذشتیم، اگر آجری، خشت خامی، دیواری، مسجدی، زیارتگاهی، سنگ و ستونی، نهر و بند و سد و قناتی، قبرستانی، عمارت کهنه‌ای، آجری، یا گلی، ویران یا آبادان می‌دید فوراً توقف می‌کرد؛ چون همواره رانندگی را خود و با اتومبیل خودش به عهده می‌گرفت، پیاده می‌شد دقت می‌کرد، عکس می‌گرفت و یادداشت می‌کرد و برای ما توضیحات درخور می‌داد. تعدادی از آن یادداشت‌ها را در مجله بخار/دهباشی چاپ کرده است.

اگر روزی فرصت کنم - که این فرصت را نخواهم یافت؛ چه آفتاب پریده‌رنگ عمر من بر لب بام است و دیگر بسیار دیر شده است - شاید هزار خاطره بلکه بیش از هزار از دقت و بصیرت و کرامت و معرفت و طهارت و صداقت و توجه و تعمق این مرد سختکوش پژوهشگر خستگی‌ناپذیر فرهنگ و ادب ایران‌زمین به خاطر دارم که نمونه‌های وطن‌پرستی و فرهنگ‌پژوهی و ایران‌دوستی و بی‌نظری و فداکاری بی‌نظیر او و خود دستور زندگانی پاکان و دانشمندان و اندیشمندان و وطن‌پرستان و ایران‌دوستان خواهد بود. خدای او را بیامرزد.



ترجمه شده و آن مؤسسه چاپ کرده است. خود زکی یمانی از افشار دعوت کرد که به عنوان مشاور برای ترجمه کتب اسلامی فارسی و فهرست‌های آنها با آن مؤسسه همکاری کند. افشار می‌رفت و می‌آمد و از آن مؤسسه در گردش‌های روزهای پنجشنبه در کوهستانهای شمال تهران صحبت می‌کرد. روزی در ارتفاعات افجه لواسانات تهران به پرتگاهی رسیدیم؛ گمان می‌کنم آقای دکتر شفیعی کدکنی هم حضور داشت. من نتوانستم از آن پرتگاه بگذرم. ایرج افشار پدید و زمین خورد. شاید مختصر جراحی برداشت. من از راهی دیگر رفتم. همان روز وقتی دونفری بودیم و راه می‌رفتیم آن واقعه را بهانه کردم و گفتم: «نزدیک بود به ته دره پرت شوی و جانت در خطر بود و این سزای اقدام نابجای تو بود که آب به آسیاب عرب‌ها می‌ریزی و به زکی یمانی عرب و مؤسسه الفرقان کمک می‌کنی و در واقع در خدمت نه چندان مقبول آنها یعنی عرب‌ها هستی.» گفت: «من برای حفظ کتب فارسی و فهرست‌های فارسی و برای محفوظ ماندن صحت آن کتاب‌ها مبادرت به این کار و این اقدام کرده‌ام تا بدین وسیله از تحریف و تخویف کتب فارسی و فهرست‌های آنها جلوگیری کنم.»

۱۱. همه شما می‌دانید که افشار مردی بسیار منظم بود؛ عاقل و اخلاقی و وطن‌پرست، دل‌آگاه و پخته و بصیر و باتدبیر بود. هرگز برخلاف عقل و احتیاط قدمی بر نمی‌داشت. به یاد می‌آورم پس از سفر چند ماهه‌ای که به دعوت دانشگاهی در بروکسل به بلژیک رفت، به ایران بازگشت و من پس از او به دعوت همان دانشگاه و برحسب توصیه او به بلژیک رفتم و دو سه روزی در بروکسل و در دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها مطالعه می‌کردم. مهماندار من در بروکسل خانمی بلژیکی و بسیار فهمیده و ایران‌شناس بود. روزی سخن از ایرج افشار به میان آمد، آن خانم گفت: «مسیو افشار بسیار دانا و دانشمند است اما بسیار هم کم‌احساس بود.» گفتم: «چطور؟» گفت: «شبیه به دلیل دیرشدن وقت خط راه آهن شهری به مقصد خانه‌ام که در حومه خارج از شهر است، به او گفتم: «دیر شده و من نمی‌توانم به خانه‌ام برسم و امشب را در هتل شما می‌خوابم.» او

خاطراتی از استاد افشار

محمود امیدسالار*



در این نوشتار که جناب آقای دکتر امیدسالار به درخواست آقای دکتر ایرانی در سال ۱۳۸۷ با موضوع اهمیت و ضرورت انتشار نسخ خطی تألیف کرده بودند، خاطراتی از استاد افشار نقل شده است که ایشان به همین مناسبت آن را دوباره برای ما ارسال نمودند:

دوست دانشمندم جناب دکتر ایرانی از بنده خواسته‌اند که «مقاله یا خاطره» ای به رسم یادگار برای درج در این مجلد که به عنوان کارنامه هجده ساله مرکز پژوهشی میراث مکتوب منتشر می‌شود آماده کنم و موضوع را نیز «هر مطلبی در باب اهمیت و ضرورت انتشار نسخ خطی و جایگاه و نقش آن در گسترش دانش و شکوفائی تمدن اسلامی/ایرانی» و یا نقد و معرفی یکی از آثار مرکز پیشنهاد کرده‌اند. بنابراین با خاطره‌ای آغاز می‌کنم که امیدوارم اهمیت روزافزون فعالیت‌های مرکز پژوهشی میراث مکتوب و دیگر نهادهای مشابه ملی را در شناخت فرهنگ و تمدن وطن عزیزمان ایران روشن‌تر کند. چون ممکن است که این نوشته به نظر اهل علم و مخصوصاً دانشجویان جوان وطن برسد، به جای این که با آقای دکتر ایرانی و دیگر دست‌اندرکاران مرکز میراث مکتوب به قول عوام «تک و تعارف» کنم، نتیجه‌گیری‌هایم را از این خاطره به صورت نوشته‌ای مستند، چنان که معمول تحقیقات علمی است تقدیم خوانندگان محترم می‌نمایم زیرا می‌دانم که هم دکتر ایرانی و هم دیگر دوستان مرکز شیوه علمی را از تعارفات معمولی بیشتر می‌پسندند.

چندین ماه پیش در خدمت استاد افشار در منزل یکی از دوستان هموطن در کالیفرنیا مهمان بودیم. یکی از اطباء محترم ایرانی که در آن مجلس حضور داشت رشته سخن را به دست گرفت و این مطلب را عنوان کرد که چرا در ایران ما هم مثل اروپائیان یک دوران رنسانس نداشته‌ایم و چرا دانشمندان

* کتابدار کتابخانه کالیفرنیا

و فلاسفه‌ای از قبیل کسانی که در اروپا پیدا شدند و انقلاب فرهنگی‌ای را که در تاریخ اروپا رنسانس یا «دوران تجدد ادبی و فرهنگی» نامیده می‌شود ایجاد کردند در مملکت ما ظهور ننمودند. البته تا اینجای حرف این پزشک محترم اشکالی نداشت و سؤال معقولی بود. اما ایشان در دنباله سؤال ازین که دوران رنسانس در اروپا اندیشمندانی مانند سن آگوستن پدید آورد و امثال او در فرهنگ ما به وجود نیامدند اظهار تأسف کردند. بنده تا اینجای فرمایشات ایشان دندان را بر سر جگر نهاده، پاسخی نداده بودم. اما چون اظهارات ایشان به مقوله «حسن و حسین هر سه دختران مغاویه بودند» تبدیل شد، تاب نیاورده، تذکر دادم که اولاً سن آگوستن خدابیامرز در سال ۳۵۴ میلادی به دنیا آمد و در سال ۴۳۰ میلادی دار دنیا را وداع گفت و نظر به این که معمولاً آغاز دوران رنسانس را سال ۱۴۰۰ میلادی حساب می‌کنیم، ممکن نیست که سن آگوستن را به آن دوران متعلق دانست زیرا ایشان قریب هزار سال پیش از رنسانس درگذشت. ثانیاً سن آگوستن اصلاً اروپائی نبود چون در شهری بنام Thagaste در شمال آفریقا به دنیا آمد که نام امروزی این شهر «سوق اهراس» است و جزو بلاد کشور «الجزیره» محسوب می‌شود. ثالثاً حتی تعلیم و تربیت سن آگوستن هم در اروپا صورت نگرفت و ایشان برای تحصیل به شهری موسوم به کارتاژ رفت که محل آن شهر را هم حوالی شهر تونس که پایتخت کشور تونس است می‌دانند. سن آگوستن در سال ۳۸۳ میلادی به شهر رم رفت و مدتی هم در شهر میلان زندگی کرد اما در سال ۳۸۸ دوباره به شمال آفریقا بازگشت و در سال ۳۹۶ مقام اسقفی شهر Hippo را کسب کرد که این شهر هم در الجزیره است و امروزه «عتابه» خوانده می‌شود. بنابراین استناد به سن آگوستین در مورد رنسانس جایز نیست. رابعاً اگر بخواهیم تمدن غرب را با تمدن اسلام مقایسه کنیم خوب است که بینیم همزمان با رنسانس اروپائی در تمدن اسلام چه کسانی حضور داشتند و در میان



نیز کتابی تحت عنوان *بابل، ممفیس، پرسپولیس: زمینه های شرقی فرهنگ یونان* منتشر کرده است که شامل تحقیقات جدیدتری در زمینه تأثیرپذیری تمدن یونان از خاورمیانه است.^۴ اثرات فرهنگ و تمدن خاورمیانه بر تمدن یونان باستان به کلیات منحصر نیست زیرا این اثرات حتی در زمینه فلسفه است.^۵ گذشته از فلسفه و علوم، برخی از متخصصین حتی شعر یونان باستان را نیز بی تأثیر از عناصر شرقی نمی بینند.^۶ و ای کاش ما ایرانی ها به جای این که مشتاقانه هر مزخرفی را که از قلم مشتی شرق شناس بی سواد صادر می شود به عجله به زبان خودمان ترجمه کنیم، به ترجمه چنین کتابهایی می پرداختیم تا مصنوعی بودن فرضیه برتری «غرب» بر «شرق» به صورتی مستدل و مستند معلوم گردد.

گفتیم که مفاهیم «شرقی» و «غربی» مفاهیمی مصنوعی و قراردادی هستند و در طی تاریخ تمدن های درخشانی در اطراف و اکناف دنیا بوجود آمده، سیادتی کسب کرده، و کم کم از بین رفته اند. همین اروپائی که بسیاری از هموطنان ما عاشقانه سنگش را به سینه می زنند تا حدود قرن هجده میلادی در مقایسه با تمدن های درخشان چین و خاورمیانه اهمیت چندانی نداشت. مثلاً اگر سرزمین چین را با اروپا مقایسه کنیم، می بینیم که حتی در مورد انقلاب کشاورزی که همیشه به تولید وسیع مواد خوراکی و بهبود زندگی مردم می انجامد، تمام اختراعات و سازمانهایی که با این انقلاب در انگلستان قرن هجده و نوزده مربوط است، در چین در قرن ششم میلادی، یعنی حدوداً هزار و دویست سال قبل از پیدایش آنها در اروپا، موجود بوده و به قول یکی از متخصصین از لحاظ پیشرفت کشاورزی:

اغراق نیست اگر ادعا کنیم که چین [در آن ایام] در موقعیتی بود که آمریکا و اروپای غربی امروزه در آن موقعیت قرار دارند در حالی که اروپا در سطحی معادل سطح [پیشرفت] مراکش امروزی قرار داشت. کشاورزی بدوی و نابسامان اروپای قبل از قرن هجدهم میلادی اصلاً

مسلمین چه می گذشت. اینجاست که اهمیت فعالیت های مرکز پژوهشی میراث مکتوب برای اهل انصاف روشن می شود زیرا نسخ خطی بیشتر متون و آثاری که علما و اندیشمندان ما در قدیم الا یام نوشته اند هنوز به درستی بررسی نشده و صدها هزار نسخه خطی به زبان های فارسی و عربی در مجموعه های گوناگون موجود است که حتی یک بار هم چاپ نشده که بتوان محتویات آنها را با محتوای متون اروپائی مقایسه کرد؛ در حالی که دانشمندان آن بلاد حتی کاغذ پاره های مربوط به ادب و تاریخ خودشان را هم چاپ و بررسی کرده اند.

نخست وزیر معروف انگلستان، وینستون چرچیل (۱۸۷۴ – ۱۹۶۵) که در عین حال نویسنده ای زبردست هم بود چنان که جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۵۳ به او تعلق گرفت می نویسد: «تاریخ از من به نیکی یاد خواهد کرد زیرا قصد دارم که تاریخ را خودم بنویسم».^۱ تاریخ جهان هم توسط فرنگی ها نوشته شده است و به همین دلیل تمدن و فرهنگ مغرب زمین «بهتر» یا «پیشرفته تر» از تمدنهای شرقی نمایانده شده است. اما اگر به دقت به تاریخ فرهنگ در جهان بنگریم می بینیم که تقسیم بندی «غربی» و «شرقی» و یا «اروپائی» و «غیر اروپائی» یک تقسیم بندی خیالی بیش نیست و «شرق» و «غرب» درین تقسیم بندی بر اساس ذهنیاتی که از آغاز سیادت «اروپا» در میان فرنگی ها پدید آمد ساخته شده است. جوامع انسانی همیشه در حال داد و ستد بوده است چنان که فرهنگ و تمدن یونان باستان که پدر تمدن «غربی» محسوب می شود، واضحاً متأثر از تمدن های بین النهرین و مصر باستان بوده.^۲ تأثیر تمدن های قدیمی بین النهرین و شمال آفریقا بر تمدن یونان تا آنجاست که دانشمند بنام سوئیسی، والتر بور کرت که تا سال ۱۹۹۶ میلادی در دانشگاه زوریخ به تدریس فرهنگ و ادیان یونان باستان اشتغال داشت، کتابی تحت عنوان *تغیلات شرقی کننده یا تأثیر خاور میانه بر فرهنگ یونان در ایام باستان* منتشر کرد که در آن درجه و وسعت تأثیر تمدن های باستانی خاور میانه را بر تکامل تمدن یونان متذکر شده است.^۳ این دانشمند اخیراً

1. "History will be kind to me for I intend to write it"

2. M. L. West, *Early Greek Philosophy and the Orient* (Oxford: Oxford University Press, 1971)

3. Burkert, Walter, *The Orientalizing Revolution: Near Eastern Influence on Greek Culture in the Early Archaic Age*. Translated by Walter Burkert and Margaret E. Pinder (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1992).

4. Burkert, Walter, *Babylon, Memphis, Persepolis: Eastern Contexts of Greek Culture* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 2004).

5. West, M. L. *Early Greek Philosophy and the Orient* (Oxford: Oxford University Press, 1971).

6. West, M. L. *The East Face of Helicon: West Asiatic Elements in Greek Poetry and Myth* (Oxford: Oxford University Press, 1999).



با کشاورزی پیشرفته چین، بعد از قرن چهارم میلادی قابل مقایسه نیست.^۷

آماری از مقایسه سطح پیشرفت تکنولوژی و کشاورزی و علم در اروپای غربی و مشرق زمین، مخصوصاً چین و جهان اسلام در دست هست که فرضیه برتری اروپائیان بر شرقیان را از پایه منهدم میکند.^۸ اصرار ورزیدن در این که اروپا یا «مغرب زمین» بر شرق برتری دارد، به مثابه نادیده گرفتن واقعیت‌های تاریخی است زیرا حتی اگر آغاز گسترش سیادت اروپائی را از قرن هفده میلادی که تقریباً مقارن با اشاعه امپریالیسم غربی در مناطق گوناگون دنیاست فرض کنیم هم باز در قیاس با بیش از ۵۰۰۰ سال تاریخ تمدن‌های باستانی مانند چین و مصر و بین‌النهرین و سپس تر ایران، این چهارصد سال قابل عنایت نیست و نمی‌شود آن ۵۰۰۰ سالی را که سیادت جهان بیشتر در میان اقوام شرقی متمرکز بوده به دور ریخت و با معیار همین چند صد سال اخیر در باب همه این ۵۰۰۰ سال قضاوت کرد. اگر به فقط سه قرن میان سال‌های ۷۰۰ و ۱۰۰۰ میلادی نظری بیندازیم می‌بینیم که درین دوران که دوران اعتلای تمدن اسلام است، اصلاً «مغرب زمین» قابل توجه و عنایت نبوده است. به قول یکی از متخصصین:

از نظر مسلمین ... اروپای غربی به قدری بی‌اهمیت بود که علی‌رغم پیشرفت دائمی دانش جغرافی در اسلام میان سالهای هفتصد تا هزار میلادی، آگاهی آنها از اروپا پیشرفتی نکرد. این که جغرافیون عرب عنایتی به اروپا نداشتند به خاطر این نبود که نسبت به اروپا نظر مساعدی نمی‌داشتند بلکه بدین دلیل بود که اروپای آن زمان قابل عنایت و توجه ایشان نبود.^۹

زندگی اقوام مختلف دنیا در طول تاریخ فراز و نشیب داشته است. همین ایران خودمان زمانی بر عالم حاکمیت داشت در حالیکه در صد و اند سال اخیر، یعنی از آغاز قرن نوزده میلادی تا انقلاب اسلامی که دست اجانب را از کشور عزیزمان کوتاه

کرد، زیر سلطه آنان بود. آیا می‌شود قریب سه هزار سال تاریخ ایرانیان را با معیار این مدت کوتاه سیادت اجانب سنجید؟ مسلماً کسی که انصاف داشته باشد چنین معیاری را قابل قبول نخواهد شمرد. پس چه باید کرد؟

به نظر بنده ما ایرانیان، دیگر مسلمین، و به طور کلی اقوام مظلوم جهان نباید اجازه بدهیم که تاریخمان به دست بیگانه تحریف شود یا ماهیت فرهنگی و ارزش‌های انسانیمان فقط در چارچوبی که ایشان مقرر می‌کنند دانسته و بررسی گردد. به عبارت دیگر، اینها دزدانی نیستند که به غارت منابع طبیعی ما قانع باشند بلکه می‌خواهند تاریخ ما، خاطرات فرهنگی ما، و هویت ملی ما را هم بدزدند و جهانی در ذهن ما ترسیم کنند که با فرضیه‌های نژادپرستانه خودشان بخواند. درین جهان غیرواقعی نه تنها ثروتهای ملی، بلکه حیات و امنیت ما هم کأن لم یکن تصویر می‌شود. همه گزارش‌های تلویزیونی دردناک قتل عام مثنی زن و بچه بی دفاع فلسطینی را به دست غربیان مثلاً «متمدن» و عواملشان در منطقه شاهد بوده‌ایم. هیچ بشری نمی‌تواند نسبت به همنوع خودش چنین قساوت قلبی نشان دهد. آنچه بروز چنین جنایاتی را ممکن می‌کند این است که قربانیان این تهاجم در نظر مهاجمین انسان شمرده نمی‌شوند و بنابراین کشتن و سوزاندن و مجروح کردن آنها نیز جنابت محسوب نمی‌گردد. این طرز فکر زائیده همان تصورات موهومی است که در جهان مشرق و مغربی تصور می‌کند و یکی را از دیگری بارزش تر، انسان تر، و برتر فرض می‌نماید؛ و الا یک جسم کروی مثل زمین که شرق و غرب ندارد، این تهاجمات ریشه در همان تصورات و پیش فرض‌هایی دارد که در گفتار آن آقای ایرانی که داستانش را در آغاز این یادداشت نقل کردم مستترند. این پیش فرض‌ها اقوام مسلمان خاورمیانه را در قیاس با غربیان موجوداتی بی‌ارزش وانمود می‌کند که نه حقی به وطنشان دارند (مثل فلسطینی‌ها) و نه حقی به ثروتهای طبیعی مملکتشان. تجبر، تفرعن و تهاجم اقوامی که تا همین چندصد سال گذشته در عین توحش زندگی می‌کردند بدانجا رسیده است که می‌خواهند حتی در مورد نوع دانش یا تکنولوژی‌ای که در مملکت ما به همت خودمان ایجاد شده است هم فضولی کنند. مسأله این نیست که چرا غربیان در دوران رنسانس چنین و چنان کردند و ما نکردیم. مسأله این

7- Temple, Robert, *The Genius of China* (London: Prion Books, 1999), p.20.

۸. چندین کتاب بسیار خوب درین چند سال اخیر منتشر شده است که من اینجا نام و نشان برخی از آنها را که خود شامل کتاب‌شناسی مفصلی درین زمینه هستند به دست می‌دهم: Amin, Samir. *Eurocentrism* (London: Zed Books, 1989); Abu-Lughod, Janet L. *Before European Hegemony* (Oxford: Oxford University Press, 1989); Goody, Jack. *The East in the West* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996); Ponting, Clive. *World History* (London: Chatto & Windus, 2000); Hobson, John M. *The Eastern Origins of Western Civilization* (Cambridge: Cambridge University Press, 2004). 9 Hobson, *The Eastern Origins of Western Civilization*, p.99.

قرار گیرد. تنها از این راه است که می‌توان با «غرب‌شیفتگی» مقابله کرد و به روشنفکرانی که مرتب اروپا و تمدن اروپا را بر سر و مغز ما می‌کوبند فهماند که تمدن اروپائی تمدنی است بسیار جوان و سیادت فعلی آنها ضامن تداوم این سیادت نیست - کما اینکه حکومت ما هم در دنیا نپائید. فعالیت‌های پسندیده و حیاتی مرکز پژوهشی میراث مکتوب، که تحت مدیریت مدیر شایسته و فاضلی که این مرکز را هدایت میکند ان‌شاءالله هر روز بهتر و بیشتر خواهد شد، راهی است برای رسیدن به این هدف مهم و حیاتی. والسلام.

کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس
دهم بهمن ماه ۱۳۸۷

است که درین دنیا، با امکاناتی که در دست داریم، راه مبارزه با این هجوم فرهنگی چیست؟ به نظر بنده راه مبارزه با تهاجم فرهنگی فرنگ پرداختن به اسناد و متون فرهنگی خودمان و زنده کردن تاریخ خودمان، یعنی همین کاری است که مرکز پژوهشی میراث مکتوب در پیش گرفته است. کتب فارسی و عربی مربوط به فرهنگ، تاریخ، و ادب ما باید شناخته، طبقه‌بندی، تصحیح و تکثیر شوند تا خدمات ما به جهان علم، فلسفه، ادب و هنر شناخته شود. در عین حال دانشمندان ما، مخصوصاً کسانی که در علوم سنتی اسلامی تعلیم دیده‌اند، باید بکوشند تا معارف اسلامی به زبانی ساده و همه‌فهم در دسترس علاقه‌مندانی که عربی خوان نیستند و نمی‌توانند از این منابع به زبان اصلی استفاده کنند،



دوستی با زنده یاد ایرج افشار

سید عبدالله انوار *



نفت‌خواری و نفت‌خواران تیره‌روان و استعمار جدید به قیادت آمریکا به شکل تازه‌ای در صحنه اجتماع ایران از بطن نقشه استعماری جامع‌الاطراف طراحی شده به وسیله انگلیس و آمریکا در ایران یکی پس از دیگری پیاده می‌گردد و بر اثر آن به تعداد بشکه‌های غارتی و غصب نفت افزوده می‌شود و به همان تعداد حلقه‌های اسارت و استبداد در گردن صاحبان این طلای سیاه زیادتیر و برکندن نهال‌های آزادی که پس از قرن‌ها استبداد به وسیله حکومت ملی و مردمی ملی کردن صنعت نفت کاشته شده بود به دست مشتی روسپی حاکم این مرز و بوم بیشتر می‌گردد. آمریکا که خود را فاتح جنگ دوم می‌انگاشت با این نگرش به خود اجازه می‌داد که بی‌جهت دست در عترت پاکان کشورهای دیگر برد و برای آزادی درین تجاوز و دست‌درازی، در نخستین انتخاب رئیس‌جمهوری بعد از جنگ، یک ژنرال پنج‌ستاره عاری و جاهل از امور سیاسی و روابط بین‌المللی را بر کرسی ریاست‌جمهوری خود نشاند و این سرباز بی‌اطلاع از امور کشورداری ولی تربیت‌شده در سنت سپاهی‌گری که جز سوختن و کشتن و ویران کردن و آن را افتخار سپاهی و نظامی

در پاسخ به مجله محترم گزارش میراث که پرسش از آشنایی این جانب با مرحوم ایرج افشار کرده است، بدین شرح مصدع می‌شوم: آشنایی این جانب با آن فقید سعید به پنجاه و پنج سال قبل می‌کشد و چنان که بخواهیم این مدت را تقسیم به دوره‌های مختلف کنیم این پنجاه و پنج سال به قول طلاب در سه دوره مستغرق می‌گردد: نخست دوره‌ای است که آشنایی با آن مرحوم به وجود آمد. دوم دوره‌ای است که ایشان به ریاست کتابخانه ملی ایران رسیدند و آن مصادف با تصدی اینجانب بر دائره مخطوطات آن کتابخانه بود. سوم دوره همکاری است با ایشان به سال‌های اخیر در مرکز اسناد ملی جهت ارزشگذاری بر اسناد ارائه‌شونده از ناحیت مرکز اسناد.

دوره نخست، چنان که گفته شد، آغازش به پنجاه و پنج سال قبل می‌کشد و به زمانی آغازیده می‌شود که حدود سه سال از کودتای ننگین ۲۸ مردامه ۱۳۳۲ شمسی می‌گذشت و درین سال‌ها به شفافیتی کامل دیده می‌شد که هر روز تبعات

* پژوهشگر و مصحح





دانستن آموزه دیگری نیافته بود، پس از این کرسی نشستن دو برادر دالس نام را بر مقام‌های بالای حکومتی مستقر کرد و خود با خیال راحت اکثر اوقات خود را در میدان‌های گلف طبق نوشته‌های روزنامه‌های آن روزگار گذراند. این دو برادر که در غارتیدن منابع کشورهای دیگر روی چنگیز و هلاکو را سفید کرده‌اند، یکی از اریکه وزارت امور خارجه کشور آمریکا و برادر دیگر در مقام رئیس دستگاه مخوف اطلاعاتی آمریکا به نام «سیا» به غارت کشورهای دیگر به سود سرمایه‌داران آمریکایی پرداختند. دالسی که رئیس «سیا» بود با وقاحت هر چه بیشتر عوامل و جواسیس خود را به پنهانی به کشورهای دیگر گسیل می‌داشت و با اطلاعاتی که از این عوامل و مأمورین مخفی خود به دست می‌آورد دست به کودتاهای ناهنجار می‌زد و پس از آنکه سلسله‌هایی از پاکان و وطن‌دوستان کشورهای کودتاشده را به وسیله روسپی‌های سیاسی آن کشورها به زیر سلسله می‌برد، برادر دیگر وزیر خارجه این جنایات ضد بشری را در بوق‌ها و کرناهای تبلیغاتی آمریکا به نام مبارزه با کمونیسم اعلام می‌داشت. کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران یکی از مصادیق این نقشه جهان‌شمول آمریکایی بود که با وقوع آن نه تنها نفت ایران با چپاول آمریکاییان به غارت افتاد بلکه از آن دل‌خراش‌تر پیرپردن حکومت ملی و پاک و دموکراتی بود که در طول تاریخ این کشور کهنسال برای نخستین بار در مدت حدود ۲۷ ماه به کام ایرانی ظلم‌کشیده شیرینی عدل و آزادی را چشاده بود. در این حکومت کودتا دو جانی بالفطره و فاسد در دستگاه امنیتی مستقر شدند؛ یکی به نام سپهبد تیمور بختیار و دیگری به نام سپهبد حسین آزموده. سپهبد تیمور بختیار حاکم نظامی شد و حسین آزموده بر کرسی دادرسی ارتش تکیه زد. متأسفانه در این بازار آشفته کودتا که کس را کس نپرسد، نخستین قربانی که اتفاق افتاد شهادت دادگستری بود که حکومت پاک عدل گستر قبل از کودتا برای اولین بار در ایران ایجاد کرده بود. این دو سپهبد که سبقت از شمر و خولی در جنایت برده بودند، یکی در کرسی قضاوت حکم مرگ صادر می‌کرد و سپهبد دیگر، یعنی بختیار، در جوخه‌های اعدام این احکام مرگ را از قوه به فعل می‌رساند. مع‌التأسف ظالم چون به ظلم نشیند هیچ نمی‌اندیشد که ظلم در نخستین قدم خود چه ردیلت‌ها را به جای فضیلت‌ها می‌نشاند و آدمی را که خلیفه‌الله است به موجودی بدل می‌کند که مجسمه پلشتی‌ها

می‌شود و ماحصل زندگی‌اش فقط شب‌به‌روز دوزی ست و آنچه او می‌کند به قول مسلمان‌ها افزودن گناهان در دفتر حساب کرام‌الکاتبین است. ولی ظالم هم باید بداند که شمشیر ظلم اگر مظلوم نیافت، سر ظالم را به زیر تیغ خود می‌کشد؛ چه به قول عربان «مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ» (هر که شمشیر ستم بیرون کشد به همان تیغ کشته می‌شود).

اتفاق را همین قول در سرنوشت بختیار پیاده شد و در بیابان‌های عراق به دست کسی کشته شد که در دستگاه امنیتی او تربیت شده بود «فاعتبروا عاقبة الظالمین» اما حسین آزموده هم با آن همه خوش‌رقصی‌ها و جورها در دستگاه ظلمه به عاقبت با لقب «آی‌شمن» ایرانی از کرسی قضاوت به زیر کشیده شد و چون به زیر آمد، یکباره متوجه شد که بر دوش چه کوله‌باری از گناه دارد؛ پیش خود انگاشت که شاید با اذان‌گویی در صبح و شام (به قول همسایگان) شاید بتواند تخفیفی در برابر ثقات این کوله‌بار ایجاد کند ولی متوجه نشد هر چه فریاد اذان اضافه نماید به قدر خردلی سبکی و تخفیف در کوله‌بار ثقیل گناه ایجاد نمی‌کند چه آن کس که به خدا راه ندارد ظالم است «فانظروا کیف كان عاقبة الظالمین».

باری درین روزها از منجیق فلک سنگ فتنه و ادبار می‌بارید. پیشوای آزادی‌خواه ملت و گروه پاکان دستیاران او در زندان‌ها به سر می‌بردند و مطرودان و مرجوحان با آزادی کامل اعلام آزادی می‌کردند و آزادی را فقط بر سر راجحان کوبیدن هر مفعول من ارادی فعال مایریدی شده بود زیرا ظلمه حاکم و عاملان جور آنها را می‌طلبیدند و این پلیدان هم به حد وفور درین گروه‌ها یافته می‌شدند. درین قیام زشتی و پلشتی در برابر فضیلت و طهارت، همواره جمعیت خاطر انسانی به غارت می‌رود و آنچه به جای آن می‌نشیند تحیر و پریشان‌خاطری است که بدان روزها سخت به آن دچار شده بودم. آنچه دل‌خراش‌تر از همه این نامردمی‌ها بود، جلوه‌دادن این کودتای پلید بود به عنوان قیام ملی. باری گیرودار روزگار هیچ چیز باقی نگذاشته بود جز صبر پیشه گرفتن و پریشانی خاطر را به صورتی به جمع کشاندن. به ناچار با توصیه یکی از دوستان ادیب هشتاد نثر فارسی و بیست دیوان شعر را انتخاب کردم و شب و روز خود را مشغول مطالعه آنها نمودم و به حدی در آنها غرق شدم که لحظه‌ای فرصت برای ورود این ناملایمات روز به حوزه ذهن نمی‌دادم. این کتب نثر فارسی شامل کتب

این گونه تواریخ در روزگار قبل از صنعت چاپ به واسطه کمی نسخه‌های مکتوب تا حدی جایز بود، اکنون که صنعت چاپ می‌تواند با کمیت بالا آنها را انتشار دهد و در دسترس ظلمه و عملة جور به راحتی نهد دیگر انتشار آنها جایز نیست؛ چه انتشار آنها در حقیقت نقل ظلم است با دلچسب‌ترین آرایش صورت کریمه ظالم، و پراکنده کردن عمل قبیح ستم است با الفاظی که هیچ‌گاه برای این قبایح وضع نشده‌اند. اولی آن است که آنها از دست‌ها خارج شوند و در بیغوله‌ها و زباله‌های اجتماع خزینه شوند تا بیوسند و دیگر ظالمی با خیال راحت به جور نایستد و پیش خود نینگارد که ظلمش به آتیه با قلم تواریخ‌نویس متملقی مستحسن‌ترین عمل بشری جلوه داده می‌شود و چنان که امکان برچیدگی آنها پیش نیاید و بنا بر آن رود که این اوراق ضالّه مضلّه به چاپ رسد، متصدی چنین چایی باید خود را ملزم گرداند چون به این ظلم‌ها رسد آنها را در پانویشت صفحات تقبیح کند و ظالم را به کریمه‌ترین صورت معرفی کند تا هر ظالم خواننده این اوراق ظلم را احسن اعمال و عدل در تاریخ نپندارد. با این اندیشه و نظر دو جلد چاپ سربی شده کتاب *عالم‌رای عباسی* که از طریق مرحوم ایرج افشار در سال ۱۳۳۴ شمسی منتشر شده بود به دستم افتاد و آن را به دقت خواندم و دیدم درین کتاب اسکندربیک ترکمان در کارگیری کلمات متملقانه و وارونه جلوه دادن حقیقت، و زشتی‌ها و پلشتی‌ها را زیبا و طاهر نشان دادن محشر کرده است. او به قدری کوله‌بار تملق و چربک را بر دوش ترکیبات لفظی سنگین نموده که عبارات سبک مهوّه هندی آن تاب کشیدن این بار سنگین را ندارند و جملات به صورت مغلق درآمده‌اند. این تاریخ‌نگار متملق شاه عباس اول را که عصارة فحشا و منکر و جور است چنان به صورت فرشته‌ای درآورده که آدمی حیرت ازین وارونه‌نگاری می‌کند. شاه عباسی که بر اثر افراط در می‌گساری به آنجا رسیده بود که پیترو دولا واله درباره او می‌گفت: «من که در می‌خواری قهرمانی می‌باشم همواره از مجلس شرب شاه‌عباس سر باز می‌زنم از جهت افراط او در شراب‌خواری.» شاه‌عباسی که به قول همین اسکندربیک ترکمان، سران قزلباش فرزندان خود را آرایش می‌کردند و تقدیم به این مست شهوت می‌نمودند و از همه دل‌خراش‌تر شاه‌عباسی که از قوم چگینی گروهی آدم‌خواره تشکیل داده بود که چون نظر شاهانه بر آن قرار می‌گرفت که بیچاره‌ای را

صوفیان و داستان‌های ادبی و پاره‌ای کتب تاریخی و دینی و فقهی پارسی می‌شد. در مطالعه کتب تاریخی متوجه آن شدم که هرچه از زمان بیهقی و گردیزی به این سو می‌آییم و با آنها فاصله ما بیشتر می‌شود، تاریخ‌نویس‌ها به جای شرح وقایع اجتماعی به «حسب حال» حاکمان ناپاک دست می‌یازند؛ آن هم نه با کلام صدق بلکه با قلم کذب و مثل آن است که آنها اجماع بر آن دارند که این ناپاکان را طاهر و این ظالمان روزگار را عادل روزگار گردانند. این به خوبی در *سیره جلالیه* و *روضه‌الصفاء* و *حبیب‌السیر* و *حافظ‌ابرو* و *جهان‌گشای جوینی* و *جامع‌التواریخ* دیده می‌شود و در هیچ کدام از آنها آن صفای نوشتاری بیهقی و *زین‌الآخبار* گردیزی دیده نمی‌شد و شگفت آن که هرچه فاصله تاریخ‌نویس با آنها بیشتر می‌گردید این بزک کردن چهره‌های زشت حاکمان با وسائل آرایش لفظی بیشتر می‌شد تا آنکه به *ظفرنامه تیموری* می‌رسید؛ چه درین کتاب آشکارا می‌بینیم شرف‌الدین علی یزدی چنان با الفاظ و ترکیبات ناهنجار متملقانه لفظی به مشاطه‌گری تیمور متخصص خرابی شهرها و مخترع و سازنده کله‌مناره‌های گونه‌گون می‌پردازد که آدمی حیران می‌ماند از این که انسانی این همه ظلم می‌بیند و با وقاحت هر ظلمی را عدل و هر خرابی‌ای را آبادانی جلوه می‌دهد. مضافاً آنکه این تواریخ معجمی از کلمات و ترکیبات لفظی متملقانه درست کرده بودند که ورود چنین معجم‌هایی در هر اجتماعی متأسفانه نابودکننده هر کرامت انسانی نیز می‌باشد.

باری هم این تاریخ‌نویس‌ها چنان عبارات تاریخ را با چربک و تملق درآمیخته و سبکی برای تاریخ‌نویسی ابداع کرده بودند که هر تاریخ‌نویس بعدی اگر پیروی از آن سبک نمی‌کرد تاریخش به دانگی در بازار تاریخ‌نگاری آنها نمی‌ارزید و از همه زشت‌تر این نحوه تاریخ‌نویسی و عرضه کردن تاریخ نوعی آموزگاری برای ظلم‌پیشگی حاکم بعدی بود؛ چه این حاکم بداندیش بعدی پیش خود می‌گفت وقتی تیمور با آن همه ظلم چنین عادل در اوراق تاریخ آمده و تاریخ‌نویس با این کلمات متملقانه به او جایزه داده، دیگر چه باک از ظلم‌ورزیدن.

این مراتب به من القاء می‌کرد که ظلم‌ستیزی الزام می‌کند که باید علی قدر توان خود به نقد در برابر این گونه ظلم آموزشی ایستاد و تا آنجا که امکان دارد قلماً و لساناً با چاپ و انتشار این طومارهای ظلم مخالفت کرد؛ چه اگر نگارش و کتابت

به مجازات رساند به جای گردن زدن یا به دار آویختن او را به دست این گروه آدم‌خوار می‌سپرد و این گروه چون گرگان گرسنه به جسم آن بیچاره حمله می‌بردند و با دندان‌های خود او را پاره‌پاره کرده و خام‌خام می‌خوردند. این مجازات اختراعی شاه عباس به قدری دردآور بود که پاره‌ای از کاتبان نسخ خطی کتاب *عالم‌رای عباسی* از درج آن در نسخ خود ابا نموده بودند. صفحات *عالم‌رای عباسی* متأسفانه مالا مال این جنایات شاهانه است منتها در نهایت آرایش یافتگی با شهید کردن کلمات فارسی در پای این جنایات ددمنشانه. چاپ سربی مرحوم افشار واجد همه این حرکات شاهانه (!) بود.

چنان که در مقدمه عرض کردم، به سال ۱۳۳۵ شمسی پس از چاپ *عالم‌رای عباسی* نخستین دیدار این جانب با مرحوم افشار در لغت‌نامه دهخدا اتفاق افتاد. من که رنجور ازین نوشته‌های تاریخ‌نویس‌های ظالم‌پرور بودم، به آقای افشار گفتم: «سرکار چه لطفی درین دیدید که این طومار جور و ستم را با این چاپ زیبا به انتشار سپارید؟» ایشان گفتند: «چاپ سنگی این کتاب نایاب شده بود، من صلاح دیدم آن را با چاپ سربی عرضه بازار کنم و با نشر آن من نه در ستم و فحشاء و منکر شاه عباس اول شریکم و نه در زشت را زیبا جلوه‌دادن اسکندربیک تر کمان. کتابی نایاب شده بود آن را با چاپ روزپسند منتشر کردم». به ایشان گفتم: «نقل و انتشار عمل قبیح بدون تقبیح مثل خود آن عمل مقبوح و نارواست». مدتی بین ما دو درباره این چاپ سخن رفت و هریک برای اثبات قول خود قیل و قالی کرد و لغت‌نامه‌نویسان مستمع هم گروهی در تأیید این جانب و گروهی در حمایت ایشان ایستادند. آنچه حاصل ازین سخن‌ها شد پایه‌گذاری دوستی و صمیمیتی گردید که حدود پنجاه و پنج سال دوام یافت و سرانجام دست مرگ آن را برید و انصاف را در این جا باید بگویم مرحوم افشار در طول بحث به هیچ وجه از عمل شاه‌عباس و اسکندربیک طرفداری نمی‌کرد و مثل این جانب کار هر دو را سخت ملامت می‌نمود. این بود آغاز دوستی با آن فقید گرچه به اطناب کشید. امید آنکه اطناب مُمَل نباشد. شقشقه هدرت.

اما دوره دوم آشنایی این جانب با مرحوم افشار حدود پنج سال بعد از ملاقات نخستین با ایشان به زمانی اتفاق افتاد که آن مرحوم رئیس کتابخانه ملی ایران شدند و این جانب متصدی بخش مخطوطات آن کتابخانه بودم. نامناسب نیست که

به اختصار از وضع نابسامان آن کتابخانه قبل از انتصاب ایشان چند سطری درین جا گفته آید تا بتوان به توان مدیریت ایشان پی برد. کتابخانه ملی ایران با گنجینه غنی آن هم از جهت کمی و هم از جهت کیفی کتب، چه داخلی و چه خارجی، بزرگترین گنجینه کتاب بوده و هست. در وقت انتصاب مرحوم افشار به ریاست آن، یکی از ادارات تابعه اداره نگارش وزارت فرهنگ (معارف) آن روز بود. این زیرمجموعه‌ای اداره نگارش موجب مغفول‌غنه‌شدن آن کتابخانه به نزد صاحبان مقام آن وزارتخانه شده بود. کارمندانش اکثر به سن بازنشستگی رسیده بودند و کار در کتابخانه برای آنها به حضور و غیاب منحصر شده بود؛ حضور هم در نوشیدن چای و گپ‌زدن سپری می‌شد. آن مزایایی که مقربان وزارتخانه داشتند به حکم «الاقرب یمنع الابعاد» برای این فراموش‌شدگان ممنوعه بود. این فراموش‌شدگی و بی‌علاقه‌ای کارمند یک بی‌سامانی در آن کتابخانه پیاده کرده بود که حاصل آن شرب‌الیهودی شده بود که کتب آن به جای داشتن کاربرگه‌های متداول در کتابخانه‌های مهم جهان به فیش‌هایی بسنده می‌کرد که به روی آن نام کتاب بود با شماره پشت جلد. ناشران کتب که ملزم بودند از هر کتابی که منتشر می‌کردند دو جلد به کتابخانه اهداء کنند، چون این بی‌کسی کتابخانه ملی را دیده بودند اعتنایی به این الزام نمی‌کردند و بالنتیجه مدت‌ها بود که قفسه‌های گنجینه کتابخانه از کتاب‌های جدید خالی بود. کتب خارجی آن وضع پریشانی داشت و با زبان‌های مختلف در هم مخلوط بودند: کتاب به زبان فرانسوی در جنب و پهلوی کتاب به زبان روسی به آن پهلوی می‌زد. به زمان هیتلر، آن پیشوای نازی تعدادی از کتب برگزیده دانشمندان و فیلسوفان آلمانی را هدیه به رضاشاه کرده بود. متأسفانه پریشان‌مکانی بین کتاب به زبان آلمانی و کتاب به زبان فرانسوی همسایگی قفسه‌ای ایجاد نموده بود. همسایگی‌ای که به هیچ عنوان کتابداری قابل‌پذیرش نبود. روزنامه‌ها و مجلات کتابخانه نیز از بی‌سامانی بی‌نصیب نبودند. آنها که حاجتی به اعلانی مندرج در روزنامه‌ای داشتند ناجوانمردانه به جای انتساخ آن اعلان چنان‌که شنیده می‌شد آن اعلان را می‌بردند و بریده را می‌بردند. کوتاه سخن، کتابخانه‌ای بود با حال احتضار؛ آن چه می‌کرد به قول فقیهان تقلّصی بود به نشانه حیات. افشار چون آمد، روح و حیات تازه‌ای به این محتضر دمید و اخراج حیّ از

می‌شود بیاوریم تا پس از بحث به روی آنها عناصر کاربرگه به‌دست آیند و طبق آن عناصر کاربرگه تهیه شود. باری هنوز حدود ده روز بیش از نخستین گفت‌وگوی مرحوم افشار با این‌جانب نگذشته بود که کاربرگه در دو روی یک برگ مقوای نازک تهیه شد و این‌جانب ملزم گردیدم که با این کاربرگه به فهرست تحلیلی و توصیفی (Analytical Descriptive) نسخ پردازم. این کاربرگه چون در عمل قرار گرفت و نسخ را به صورت جمع و منع کامل معرفی کرد ایجاب می‌نمود همان‌طور که نسخ چاپی کاربرگه‌ای به نام «دیویی» دارد این کاربرگه نیز به نام «افشار» نام گیرد و خوشبختانه امروز هم آن در دست اکثر فهرست‌نگاران نسخ خطی در تداول عام است و خیلی از فهرست‌نگاران خارجی نیز در فهرست خود از آن سود می‌جویند. حاصل آنکه با همت مرحوم افشار برای اولین بار نسخ خطی صاحب چنین مشخص‌کننده‌ای شد و این‌طور که مسموع افتاده همان نیز اساس نرم‌افزارهای کامپیوتری برای فهرست نسخ خطی شده است.

متأسفانه حدود هفت یا هشت ماه از ورود مرحوم افشار به کتابخانه ملی نگذشته بود که نعیق غراب‌العین به صدا درآمد و جغد رکود و سکون بر فضای آن پرواز گرفت و با انتقال مرحوم افشار دوباره کتابخانه گرفتار «آن» مصدریه شد و به تأویل مصدر رفت. حرکات به سکون و کارها به بیکاری جا سپرد. حتی چاپ جلد اول فهرست نسخ خطی که به نیمه رسیده بود تحت این تصمیم رفت که از سکون سایر قسمت‌ها بهره گیرد و چاپ نیمه دیگر آن متوقف گردد. منتها کراهت این توقف به حدی ناهنجار بود که خالق‌های آن تصمیم نیز زشتی آن را فهمیدند و از این تصمیم برکنار رفتند و توقف و عدم چاپ را متوجه بقیه مجلدات فهرست کردند و آن را برای هفت سال در بستر خواب اصحاب کهنی خوابانیدند تا آنکه بازنشستگی طالبان توقف را به خانه نشاند و دوباره فهرست راه چاپ گرفت. در این عهد نو کتابخانه ملی دیگر زیرمجموعه اداره نگارش وزارت فرهنگ نبود بلکه از ادارات تابعه اداره نگارش وزارت جدیدالتأسیس فرهنگ و هنر بود. متأسفانه این وزارتخانه که در هر شب سرور و شادمانی تالار رودکی آن روز و وحدت امروز، طبق قول راویان موثق، سی‌هزار تومان آن روز صرف چراغانی و نورافشانی آن حوزه عیش می‌کرد، در نهایت امساک پانصد تومان در هر سال تخصیص برای مخارج چاپ هر جلد

میت‌کرد. بازنشستگان را طبق خواست آنها به بازنشستگی سپرد. بخش فیش‌نویسی جدید ایجاد کرد و به نویسندگان آن طریق نگارش آن را آموخت. مجلات و روزنامه‌ها را از فلاکت نجات داد و بر مقتضای مقرر کرد که عکس یا منتسخ از مورد خواست خود از روزنامه و مجلات برگیرد و ناشران را ملزم نمود که بدهی‌های خود را به کتابخانه بپردازند. حضور و غیاب کارمندان را مرتب کرد. بخش ایران‌شناسی در کتابخانه به وجود آورد. کتب خارجی را نظم و نسق داد و مختصر به آن محتضر قدرت حیات داد و به‌خوبی دیده شد که مراجعان کتابخانه دیگر شاگردان مدرسه صنعتی جنب کتابخانه نیستند بلکه پژوهندگانی می‌باشند که مستدعیات علمی خود را از کتابخانه می‌جویند. آنچه مربوط به مخطوطات بود از روز سوم ورود به کتابخانه به اجرا گذاشت. صبح روز سوم به دایره خطی آمد و به این‌جانب گفت: «باید فهرست نسخ خطی این گنجینه نوشته شود و آنچه برای نوشتن آن لازم است فراهم خواهیم کرد.» به ایشان گفتم: «خودم قصد نگاشتن آن را از بدو ورود به این گنجینه داشتم و دارم ولی تاکنون از چند فهرستی که برای کتابخانه‌ها نوشته شده الگوی لازم‌الاتباعی به دست نیآورده‌ام که بر حسب آن فهرست را بنگارم زیرا در این چند فهرست، پاره‌ای فقط به نام کتاب بسند کرده‌اند و بس و این‌گونه فهرست به نظر این‌جانب نمی‌تواند به هیچ وجه معرّف و مشخص کتبی شود که فقط یک نسخه از آن در جهان یافت می‌شود و پاره‌ای دیگر هم فهرست‌هایی می‌باشند که طبق نظر خصوصی فهرست‌نگار به تحریر درآمده‌اند و این نظر خصوصی به هیچ وجه معلوم نیست موافق مطلوب مراجعه‌کننده فهرست باشد و در حقیقت این فهرست‌ها مبین نظر فهرست‌نگارند نه نسخه من حیث هی نسخه.» مرحوم افشار چون پاسخ مرا شنید گفت: «صحیح است باید برای نسخ خطی کاربرگه تهیه کرد که طبق آن کاربرگه نسخ معرفی شوند نه طبق رأی فرد خاص و فهرست‌نگار.» دو روز بعد از این گفت‌وگو او مرا به کمیسیون دعوت کرد مرکب از مرحومان مجتبی مینوی و دکتر زریاب خویی و محمدتقی دانش‌پژوه و خودش، به ریاست مرحوم مینوی. در این کمیسیون به توصیه مینوی بنا بر آن رفت که هر یک از اعضاء بیست عنصر (item) لازم و کافی برای معرفی خصوصیات فیزیکی و علمی نسخه خطی تهیه کنیم و در جلسه بعد که دو روز دیگر تشکیل

این فهرست داد؛ چایی که با وجود حذف مطالب بسیار مفید کاربرگه‌ها باز پانصد تومان مرحمتی (!!) وزارت جلیله فرهنگ و هنر نمی‌توانست بار آن کشد؛ به‌ناچار کمبود آن در هر سال سیصد یا چهارصد تومان آن روز را از حقوق بسیار ناچیز این حقیر می‌بلعید. با این همه لطف الهی مشکل‌گشایی کرد و بعون‌الله تعالی همه نسخ خطی موجود آن روز کتابخانه ملی از طریق فهرست خطی پرده پنهانی را درید و شاهد بازاری شد و چون بانی اصلی آن مرحوم ایرج افشار بوده، هر فرونی آن ازوست و هر کاستی آن از من است.

مثنوی را چون تو مبدء بوده‌ای

گر فزون گردد تواش افزوده‌ای

باری آمدن افشار به کتابخانه ملی و رفتن او از آن مؤسسه یک راز بس مهم اداری را بر من گشود مبنی بر اینکه شکوفایی و کارآیی هر مؤسسه‌ای وابستگی تام به رئیس کاردان و کاربُر آن دارد و بس.

دوره سوم آشنایی اینجانب با مرحوم افشار از هفت هشت سال قبل شروع می‌شود. اگر کسالت و دست‌مرگ او آن را قطع نمی‌کرد آن دوره هنوز ادامه می‌داشت و ماهی یک یا دو بار در مرکز اسناد ملی مرا با او و دو دوست بسیار عزیز و گرامی محشور می‌کرد. افسوس دست‌مرگ او را از این جمع خارج کرد.

توضیح آنکه حدود هشت سال قبل رئیس آن روز مرکز اسناد از من خواست تا برای کارمندان آن مرکز یگانه اسناد کشور درباره تعریف سند و سند موثق و سند کاذب و تعارض و تراجم اسناد و روابط بین اسناد چون «تخصّص» و «تخصیص» و «حکومت» و «ورود» آنها گفتاری داشته باشم و تا حدی مباحث تعادل و تراجم اسناد را تشریح کنم. چون گفتارم به پایان آمد، او از من خواست در جلسات خرید اسناد و ارزش‌گذاری آنها که ماهی یک یا دو بار دست‌کم در مرکز اسناد تشکیل می‌شود و تبرعی است شرکت نمایم. من که در ارزش‌گذاری نسخ خطی تجربتی داشتم این پیشنهاد را برای تجربه‌اندوزی در ارزش‌گذاری اسناد بسیار مفید دیدم؛ خاصه آنکه علاوه بر مرحوم افشار با دو دوست بسیار عزیز و مطلع و سندشناس در این جلسات هم‌تقویم می‌شدم. مرحوم افشار با علاقه خاص در قیمت‌گذاری و لزوم خرید هر سند سعی می‌کرد که اجماع خاص اعضاء این جلسه فراهم آید و نحوه خرید و ارزش‌گذاری

اسناد در این جلسات به حدی دقیق اجرا می‌شد- و بعد از او هم امیدوارم اجرا شود که حد ندارد و در طول این چند سال که بیش از صد هزار سند عرضه شده از طریق مرکز اسناد و تعیین ارزش از ناحیه این کمیسیون بیش از یک یا دو بار فروشندگان با رأی و نظر کمیسیون مخالفت نکردند و به قول عضو مسئول عرضه اسناد از طرف اداره اسناد، همگی فروشندگان با رضایت خاطر اسناد خود را با این قیّم تعیین‌شده فروخته‌اند و این می‌رساند روش قیمت‌گذاری این جلسات موافق انصاف بوده و اصل در بیع و شری هم انصاف است.

مسأله قیمت‌گذاری بر اسناد و نسخ خطی همواره مطلبی بود که با مرحوم افشار بحث داشتیم زیرا در اقتصاد دو قسم قیمت برای اشیاء ارائه می‌شود:

یکی به نام ارزش مبادله (exchange value/valeur echange) و دیگر به نام ارزش شخصی (Private value / valeur Privée). ارزش مبادله ارزشی است که یک کالا (goods) پس از به‌بازار آمدن پیدا می‌کند و طبیعتاً مورد عرضه و تقاضا قرار می‌گیرد و آن هم کالایی است که به وجهی رفع نیازهای بشری را چه مستقیم و چه غیر مستقیم می‌نماید. اقتصاددان‌ها در تعیین این ارزش سه نظریه دارند:

آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل و مارکس در سرمایه این ارزش را بر حسب مقدار کار اجتماعی که در تولید آن به کار رفته می‌دانند در حالی که شارل ژید پایه آن را بر اصل آخرین نافعیت (Final utility) می‌داند نه کار؛ چه او می‌گوید اگر در تولید کالایی یک مقدار کار اجتماعی مصرف شده باشد و صاحب آن این کالا را بر حسب حاجت‌های خود به تقسیمات متساوی تقسیم کند و برای هر نیاز یک قسمت را کنار گذارد این قسمت‌های کنار گذاشته شده با وجود کار مصرف‌شده در آنها مساوی است ولی بر حسب اختلاف حاجت‌های گوناگون صاحب کالا ارزش‌های مختلف پیدا می‌کند. فی‌المثل اگر کالای مزبور ده تن گندم باشد و صاحب ده تن گندم پنج حاجت مصرفی داشته باشد و او (صاحب گندم) برای هر یک از این پنج حاجت دو تن گندم کنار گذارد، مثلاً برای مصرف خوراک خود دو تن و برای پوشاک دو تن و برای دام‌های خود دو تن و برای مصارف مسکن دو تن و برای مصارف غیرضروری نیز دو تن، در صورتی که بر حسب حادثه‌ای گندم برای مصرف دام‌هایش از بین رفت او برای جانشینی این گندم بر حسب

تمیزی و غیر تمیزی تداول دارد ارزش و قیمتی بر آن نسخه یا سند می‌گذارد و با این قیمت ارزش آن را اعلام می‌کند و از این جا معلوم می‌شود که هر چه اطلاع سندشناس و آگاه به نسخ خطی در آنچه گفته شد و خصوصیات دیگر آنها بیشتر باشد، ارزش گذاری او سنجیده‌تر است. البته ارزش‌گذار باید به ارزش واحد پولی که ثمن معامله واقع می‌شود با کالای دیگر که ثمن قرار می‌گیرد نیز به خوبی مطلع باشد که این اطلاع نیز در سنجیدگی ارزش بسیار مؤثر است. انصاف را اطلاع مرحوم ایرج افشار بر اثر ممارست و آگاهی به بایگانی‌های اسناد گنجینه‌های نسخ خطی او را ارزش‌گذار سنجیده‌ای کرده بود. باری با مرگ افشار ضربه و ثلمه بزرگی در حوزه تحقیق علمی این کشور وارد آمد؛ چه او واجد خصوصیات لازم برای تحقیق علمی بود و چنین خصوصیتی به نادر در کسی جمع می‌آید و درست او از زمره نادره کارهایی بود که خود او کتابی درباره آنها به چاپ رسانده بود. او در خاندان بی‌نیازی پرورش یافته بود که خصوصیات بی‌نیازی برگرفته از این پرورش اجازه به هیچ عقده ثروت‌اندوزی به او نداده بود. هیچ کس از او پستی‌های خردمایگان را ندیده بود که حتی برای قرص نانی به رذالت‌هایی تن می‌دهند که نوع انسانی را ملوک می‌کنند. کافی است به وقفیات میلیاردتومانی اراضی پدر بزرگوار او مرحوم دکتر افشار توجه کنید تا دریابید او این بی‌نیازی را از چه بیت و محیط پرورشی به مرده ریگ برده بود. او به هیچ چیز جز به کتاب و تحقیق نمی‌اندیشید و همه جاه‌ها و مقام‌ها غیر از مقام و منزلت علمی نزد او به دانگی ارزش نداشت. او به آسانی می‌توانست به مقامات بس والا و بالای اداری برسد ولی سرسپردگی به آستان علم او را بر آن داشته بود که پشت به آستانه مقام کند. هیچ کس ندیده و یا نشنیده که او با کرنش و تملق کمر در برابر صاحب زر و زوری خم کرده باشد. اگر با صاحب‌مقامی برخورد داشت به خواست آن صاحب‌مقام این برخورد را کرده بودند نه به استدعای جاهی و مقامی. او در عین آنکه زندگی طوفانی تقی‌زاده مشروطه‌طلب صدر مشروطیت را برای آشنایی به حوادث انقلاب سیاسی ایران به چاپ می‌رساند، خاطرات و تألمات دکتر مصدق پیشوای وطن‌پرستان را برای آشنایی به نکات حساس مبارزه ضداستعماری نیز حلیه طبع می‌پوشاند. در بی‌نیازی او همین بس که در اکثر مأموریت‌های به خارج کشور هزینه سفر خود

حادثه ازدست‌رفته، او از گندم مختص برای مصرف خوراک خود استفاده نمی‌کند بلکه گندم اختصاص‌یافته برای مصارف غیرضروری را به کار می‌گیرد بدین ترتیب دیده می‌شود گندم‌ها با وجودی که یک مقدار کار اجتماعی مصرف‌شده در تولید آنها را در خود انباشت دارند ولی در مقام ارزش گذاری به اصل اهمّ فالاهم رجوع می‌شود. اختلاف نظر بین نظریه اسمیت و شارل ژید امروز اقتصاددان‌های بالامرتبه چون خانم جانسون و حتی کارل پوپر را به آنجا کشانده که می‌گویند قیمت کالا وابسته به نقطه تلاقی منحنی عرضه و تقاضاست نه کار اجتماعی انباشت در آن و نه اصل آخرین نافعیت.

اما ارزش شخصی قیمتی است که فردی به روی کالایی می‌گذارد و آن برای او سخت صاحب ارزش است در حالی که آن در بازار به دانگی نمی‌ارزد و حتی استعداد پیاده کردن عرضه و تقاضا را بر خود هم ندارد مثل ارزش نامه‌های پدری برای پسرش که شاید میلیون‌ها دلار قیمت داشته باشد در حالی که برای دیگران پیشیزی ارزش نداشته باشد.

درباره ارزش و قیمت اسناد و نسخ خطی با مرحوم افشار بحث‌های مفصل داشتیم و آخر به آن رسیدیم که ارزش آنها نه تبعیت از ارزش مبادله می‌کند و نه تبعیت از ارزش شخصی بلکه قیمت آنها امری است بین آن دو؛ چه اسناد و نسخ خطی چون به بازار فروش آیند دیگر در زندان علاقه شخصی نیستند و تحت ارزش شخصی نمی‌روند زیرا ارائه‌دهنده با عرضه آنها به بازار، آنها را از حوزه مشتاق الیه بودن شخصی خود بیرون آورده و عملاً نشان داده است که درباره آنها به آن رفته که علاقه و نظر دیگران را در ارزش آنها می‌جوید. اما تحت ارزش مبادله نیز نمی‌تواند باشند زیر آنها از جمله کالاهایی نیستند که در بازار اشباه و نظائر فراوان داشته باشند؛ منحنی عرضه آنها بسیار محدود است و به همین نحو منحنی تقاضای آنها نیز محدود است. بلکه در ناحیه تقاضا آن که قیمت‌گذار است و نقش خریدار را دارد، سندشناس و آگاه به نسخه است و نقش عمده را دارد؛ چه سندشناس، اطلاع از وضع بایگانی‌های اسناد و نیز اهمیت سند و مطلب مندرج در آن و به همین نحو درباره نسخه خطی و تعداد آن سند و آن نسخه در مراکز و گنجینه‌ها و نیز وضع فیزیکی سند و نسخه و صحت مطالب کتابت‌شده و زیبایی و خوش خطی و یا به عکس زشتی و ناخوانایی مطالب آنکه در اصطلاح نسخه‌شناسان به

تکمیل و توسعه آن به طور مستقیم و غیر مستقیم تا حیات داشت کوشید. او کتابخانه و اسناد نفیس و بس گران بهای خود را به رایگان به دائرةالمعارف بزرگ اسلامی سپرد تا اهل تحقیق و پژوهش را مفید افتد.

یک دهان خواهم به پهنای فلک

تا بگویم شرح حال این ملک

از این جهت بود که هر کس مرگ او را شنید به زاری گریست و برین فقدان او حسرت خورد. به کوتاه سخن به قول عربان: او «عاش سعیداً و مات سعیداً» و درباره او باید گفت: «بحق انت خیر المعجزات».



چند نوشتار درباره استاد افشار

اکبر ایرانی



حیات طيبة استاد ایرج افشار - رحمه الله عليه

استاد ایرج افشار ۱۶ مهر ۱۳۰۴ از مادر زاده شد و روز چهارشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ در سن ۸۵ سالگی، با فرهنگ جهانی ایران و جامعه فرهنگی میهن عزیز ایران وداع کرد. روزی که ابر بهاری با شتاب به پیشواز آمد، سنگ نالید و آسمان به تسلاي خاطر دوستان قدیم و جدید او گریست. و چه خوش گفت سعدی - علیه الرحمه:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

بی گفت و گو استاد ایرج افشار دست کم در یکصد سال اخیر با اوصاف عدیده ای که بدان متصف و متحلی بود، بدیل و نظیری نداشت. نه تنها از لحاظ کمیت و کیفیت آثاری که از خود به جای گذاشت، که با منش و اخلاق و فروتنی و شاگردپروری و شیفتگی و شیدایی به کتاب و فرهنگ ایران زمین، جان های تشنه کامان بسیاری از علاقه مندان را سیراب و جوانان بی شماری را به فرهنگ ایران و آثار و مآثر و موارث مکتوب فرهنگ و تمدن ایران و اسلام آشنا کرد. او به مصداق «آب کم جو تشنگی آور به دست» احساس عطش را در رهپویان دانش ایجاد می نمود. من و امثال من اگر چیزی در باره استاد افشار بگوئیم یا بنویسیم، چه سخن به اغراق

گوئیم، چه ره تفریط پوییم، باز در حق او ستم روا داشته ایم و نخواهیم توانست حق او را چنان که باید، ادا کنیم. نوشته های او درباره مرگ اعظم عصر خود که با آنان حشر و نشر داشت و از دانش و آموخته هاشان به نیکی بهره جسته بود گویای این حقیقت است. خوشبختانه صاحب ذوقی آنها را گردآوری کرد و با مقدمه ای از او به چاپ رساند. قلم شیوا، زیبا، فاخر و خوش خوان او که عطر نثر اسلاف را داشت، از هنرهای دیگر او بود. بی شک نسل جدید به نثر او که خود زانری متفاوت و خاص بود، به دیده عنایت و رعایت خواهند نگرست. در باره اینکه چگونه استاد افشار شجره طيبة معرفت را با آب زلال لایزال عشق به احیای موارث گذشتگان و معرفی آثار و



استاد افشار بیش از ۳۰۰ کتاب و رساله را تألیف و یا تصحیح نمود و حدود ۳۰۰ مقاله کوتاه و بلند و گزارش سفر و سرمقاله را در زمینه ایران و ایران شناسی، کتاب و نسخه شناسی و تاریخ و فرهنگ ایران تألیف کرد. ۱۲۰ مقدمه بر کتاب دیگران نوشت و با این کار بهترین تشویق را برای تداوم و بهبود کار کرد. ۱۹ مجموعه را نظارت و مدیریت کرد. ۶۴ مقاله به زبان های دیگر نوشت. آلمانی و روسی و فرانسه و انگلیسی را می دانست و تا اندازه ای متون عربی را می خواند.

و اما در تصحیح متون، می دانم کسی به قدر او کار نکرده و البته کار ناکرده بسیاری هم در دست داشت، بیش از ۳۰ کتاب و رساله و در این یک سال اخیر که آهنگ رحیل را به فراست دریافت، تعجیل را روا دید و بر گرد کردن نیمه تمام ها کوشید و تکمیل هر یک را به اهلی سپرد و آنچه در دست چاپ نزد این و آن داشت، بیش از گذشته، احوال آنها را می پرسید. فکر می کنم حلاوت دیدن یک اثر، کمتر از شب پادشاهی و مژده تولد فرزند نیست و او بیش از همه توفیق چنین التذاذ معنوی را در این دنیا چشید.

چندین کار را با میراث مکتوب پیمان کرد. دستورالعمل جمهور و آداب المصنفین و جامع الصنائع او امسال از چاپ درآمد و مسرت و شادمانی استاد را در پی داشت. رساله عهد حسام زیر چاپ ماند، ولی کتاب کاغذ در زندگی و فرهنگ ایرانی را که با نشر فهرستگان قرارداد داشت، پای فشرد تا باز پس گیریم بلکه زودتر منتشر شود. اما هدف او نشر آن بود برای همه ایرانیان و علاقه مندان به ایران، تا بدانند کاربرد کاغذ در فرهنگ ایرانی بیش از ملل دیگر بوده است. مگر نه این است که «إن آثارنا تدلّ علینا» پس چه سندی بهتر از اینکه ما نشان دهیم کتاب و نسخه و قلم و کاغذ در چه طیف درازدانی در فرهنگ ایران اسلامی مورد توجه و بهره برداری بوده است. و این از جمله خدمات استاد بود که هر اثر و کتابی را که می خواند و در آن مطلبی در باره کاغذ بود، در فیش دان مخصوص قرار می داد تا روزی به چاپ برسد.

عشق بی حدّ استاد به فردوسی، او را بر آن داشت تا آنچه تاکنون در باره فردوسی حکیم نوشته و چاپ شده را گردآورد. این کار را خود آغاز کرد و به یاری رحیمی ریس به انجام رساند. تا آخرین روزها بر فیش ها و مداخل کار می افزود. به او قول دادیم برای همایش بین المللی فردوسی در اردیبهشت ۱۳۹۰ بانمایه های

مآثر فرهنگی ایران آبیاری کرد و خداوند حیات طیبه را ارزانی او نمود و نیز آنچه از خیرات علمی پیشاپیش به سرای باقی فرستاد و مأوای جاوید را پیش خرید کرد، سخن بسیار توان گفت. او مصداق «و جعلنی مبارکاً» بود که چنین عمر بابر کتی داشت. از هر دقیقه و ثانیه ای استفاده می کرد؛ تو گویی از زمان پیشی می گرفت. فیش های او از هر کاغذ سفیدی بود. از بریده روزنامه تا پاکت سیگاری که دوستانش می کشیدند. از هر مطلب مفید و مرتبط با طرح ها و کارهایش فیش می نوشت و در هر نشریه مناسبی که می شناخت به دست چاپ می سپرد. بیش از ۱۰۰۰ نکته و دقیقه نسخه شناسی و ایران شناسی و... را در کک و بخار و گزارش میراث و نامه بهارستان و جهان کتاب و میراث شهاب منتشر کرد. عده زیادی به عشق دیدن و خواندن مطالب استاد افشار به این نشریات علاقه مند شدند یا مجله خوان شدند.

هر یک از زمینه های کاری او، دستاوردها و رهاوردهای سفرهایش، همه در خور تأمل و توجه است. او مردی ذی فنون بود و آنچه خوبان همه داشتند او یکجا داشت. به قول منوچهری دامغانی:

خجسته ذوفنونی رهنمونی

که در هر فن بود چون مرد یک فن

انتشار مجله آینه، فرهنگ ایران زمین، نشریه نسخه های خطی، پژوهش های ایران شناسی، کتابداری و ماهنامه رهنمائی کتاب که خود در آن به نقد و معرفی تازه چاپ ها می پرداخت و گاه مقالاتی بلند می نوشت و با طرح اقتراح و نظر آزمایی، با اهالی فرهنگ و اصحاب قلم به گفت و گو می نشست، در تاریخ یکصدساله ایران کم سابقه است. شاید او دو مجله آینه میراث و گزارش میراث را در همان راهی می دید که خود سال ها عمر عزیزش را مصروف آن کرده بود. در آخرین دیدارم که تقریباً یک هفته قبل از سفرش به خانه ابدی بود، سه بار درباره گزارش میراث سخن گفت و از آن تعریف کرد و گفت: «به منزل برسم یکی دو مطلب برایتان کنار گذاشته ام.» که منزل نرسید و به سوی معبود کوچید. استاد حدود ۱۰ نشریه را مدیریت کرد. شرح فعالیت های مطبوعاتی او را سید فرید قاسمی در کتاب ۱۲۰ صفحه ای ایران شناس مجله نگار آورده است که مشت نمونه خروار است. به قول سنایی:

سال ها باید که تا یک سنگ اصلی زافتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن





متعددی که خود مشخص کرده بود منتشر سازیم.

اگر ندیم در *فهرست* بیش از ۷۰۰۰ نسخه را در قرن چهارم دید و شنید و شناساند، و از امثال «مدائنی» بیش از ۲۰۰ کتاب و رساله برشمرد، امروز فرهنگ ایران اسلامی در دامن خود فرزندانسی چون ایرج افشارها تربیت کرده و خواهد کرد که فهرست آثارشان خود کتابی مستقل شده است.

من که از ایام نوجوانی شیفته نوای دلنشین قاری مصری مرحوم عبدالباسط بوده و هستم و از ره اعجاب می‌گفتم «هیچ مادر به مثل او نخواهد زاد»، امروز درباره استاد افشار، این عالم‌فرهیخته، می‌گویم که بعید است بدین زودی مادر گیتی چون او زاید و آنکه او را شناسد داند که متاع ما کجایی است و به تعبیر بی‌هقی: «در هر چه بزرگان را باید از هنرها، یگانه روزگار بود.»

کتاب *فهرست موضوعی چاپ‌کرده‌ها و نوشته‌های ایرج افشار* که در سال ۱۳۸۲ در چاپخانه پرینت آپ لوس آنجلس در ۱۶۰ صفحه به کوشش آرش و بابک و بهرام و کوشیار افشار چهار فرزند استاد چاپ شد، گویای حقیقتی است که عرض شد. سید فرید قاسمی هم مابقی فهرست چاپ‌کرده‌های استاد را تا پایان ۱۳۸۸ در *ایران‌شناس مجله‌نگار* افزود. امید است تنمۀ آن را هم تا لحظه پرواز استاد بنگارد، تا معلوم شود این نادرۀ دوران چه توفیقی در فرهنگ‌آفرینی و تولید علم و ترویج علوم انسانی و احیای میراث مکتوب ایران اسلامی داشته است.

استاد افشار پرکار بود و تندکار، اما با این حال کمتر دچار سهو و خطا می‌شد. قبل از چاپ، کارهایش را از نظر دوستانش می‌گذراند. در مقابله نسخ از همکارانم در میراث مکتوب کمک می‌گرفت. من اجازه خواستم تا منابع و مأخذ اشعار عربی *دستور/جمهور* را از نرم افزارهای عربی برایشان استخراج کنم. به رغم تنگ‌چشمان که او را متهم به بیهوده‌نویسی و متنوع‌نویسی می‌کردند، به قول انوری مصداق کسانی نبود که «برداشت کلک و کاغذ و فرفر فرو نوشت» بلکه از هر مطلب مفیدی، برای اطلاع‌رسانی به اهل قلم فروگذار نمی‌کرد. شگفتا که این مرد چه قدر نسبت به حق الناس و حق التألیف (کپی‌رایت) امور وقفی حساس بود. حتی راضی نبود که ما بدون اجازه ناشر خارجی، کاری در میراث چاپ کنیم. می‌گفت برای شما که یک مؤسسه معتبر هستید پسندیده نیست که کتاب مثلاً *چهار مقاله* علامه محمد قزوینی را که اوقاف گیب

چاپ کرده، بدون اجازه از متولیان فعلی آن منتشر کنید. ندیدم کسی تا این اندازه نسبت به رعایت حق التألیف مؤلفان مراقب باشد. گلابه می‌کرد که چرا فلان کتاب را بی‌اذن ناشر و مؤلف و مصحح آن تبدیل به سی‌دی و لوح فشرده می‌کنند و کسی از حقوق آنها دفاع نمی‌کند. بدین روی، ملجأ و مرجع اهل قلم بود در همه امور فرهنگی. برای هر سؤالی پاسخی شیرین در آستین داشت. دکتر خواجه‌پیری ۸۰ نسخه نفیس را با کاغذ دست‌ساز در مرکز میکروفیلم نور دهلی نو بازسازی کرده بود و ما در میراث نمایشگاهی ترتیب دادیم. از استاد افشار پرسیدیم نام این کار و ابتکار را چه بگذاریم، بلافاصله فرمودند: «چاپ همانند» و این با تحسین اهل نظر مواجه شد.

فهرست‌نویسی هزاران نسخه خطی داخل و خارج کشور و تهیه ۵۰ هزار مقاله برتر از مجلات و نشریات و مجموعه‌های علمی و ادبی و چاپ هفت جلد فهرست مقالات و سفرنامه‌های او تحت نام *گلگشت* همه و همه مملو از اطلاعات ایران‌شناسی است. ایران‌پیمایی او با دوستانش: مقربی، ستوده، شفیعی، کدکنی، اقتداری، مینوی، زریاب، دانش‌پژوه، حبیب یغمایی، اصغر مهدوی و باستانی پاریزی و دولت‌آبادی و... در جای جای این کهن سرزمین، مثال‌زدنی است و این هم از دیگر ویژگیهای ممتاز اوست که او را بی‌بدیل کرده است که ایران را صرفاً از لابه‌لای کتاب‌ها نمی‌توان شناخت؛ باید از نزدیک دید. و او با دوستان بخرد خود سفر می‌کرد و خاطره‌هایش را می‌نوشت. با استاد افشار توفیق چندین سفر خارجی را داشتم. اخلاق و منش و فروتنی و خضوع و مردم‌داری او تحسین‌برانگیز بود. از بدگویی این و آن ابا داشت و سخن به گزافه نمی‌گفت. نسبت به کسی حسد نمی‌ورزید. درگفتن مطلب و نکته‌ای بخیل نبود. خشم خود را فرو می‌خورد و تعنت بدخواهان را بروز نمی‌داد و در دل نگه می‌داشت. در مسائل سیاسی طرف حزب و جناحی را نمی‌گرفت و میانه‌روی را حفظ می‌کرد و از انتقاداتی که بر کتاب‌هایش می‌شد، استقبال می‌کرد. عطف و مهربانی در وجودش موج می‌زد، در سختی‌های سال ۸۷ و ۸۸ میراث مکتوب همواره غمخوار و امیدبخش من بود و از سختی‌های روزگار خود می‌گفت و مرا با امیدی دوباره بدرقه می‌کرد. از حافظ می‌خواند:

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
به راحتی نرسید آنکه ز حمتی نکشید



ناتمام چه شده.

کارهای در دست آماده‌سازی و زیر چاپ استاد افشار و کارهای ناتمامی که داشت و کارهایی که دوست داشت به سرانجام برسد، همه حکایت از وجود کتاب‌مردی دارد مدیر، شیدا و عاشق، نستوه و خستگی‌ناپذیر، تیزبین و آینده‌نگر، بانگیزه و باهمت که کسلی و تنبلی هرگز بدو راه نیافت.

میراث خطی و چاپ‌نشده او شاید از ۲۰ جلد فراتر رود. سه کتاب در میراث داشت. بیش از همه، کتاب *کاغذ در زندگی و فرهنگ/یرنی* را دوست می‌داشت. همین که این کتاب به سعی بلیغ دوستان زیر چاپ رفت، خبر رسید که عمر شریفش سرآمد و روح از کالبد نحیفش بدرآمد. شرکت در جلسه بررسی و معرفی *دستور/جمهور* و رونمایی از سردیس علامه محمد قزوینی در میراث مکتوب آخرین جلسه علمی‌ای بود که در آن شرکت کرد و از داستان تصحیح این کتاب با همکاری دوست دیرینش مرحوم محمدتقی دانش پژوه سخن گفت.

او و مرحوم دانش (به تعبیر او) برای فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی جای جای این خاک پهناور رادر نوردیدند. برایم نقل می‌کرد که با مرحوم دانش پژوه طبق دعوتی، راهی امام‌زاده هلال بن علی کاشان شدند تا برای فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی آنجا فکری کنند. در راه طوفان شن زمین‌گیرشان کرد. خودرو جیب استاد از حرکت ایستاد، چرخ‌ها یارای حرکت نداشت. استاد سعی می‌کرد با قالیچه پاره‌ای ماشین را حرکت دهد. درحالی که ناامید شده بود، مرحوم دانش پژوه بی آنکه متوجه اوضاع باشد به استاد گفت: «پس تکلیف نسخه‌ها چه می‌شود؟» استاد افشار گفتند به ایشان گفتم: «ما اینجا داریم دفن می‌شویم تو سراغ نسخه‌ها را می‌گیری؟!»

این مطلب را ذکر کردند تا از میزان عشق و علاقه دوست خود به شناسایی موارث فرهنگی ما بگویند که چگونه اینان هر خطری را به جان می‌خریدند و از خانمان دل می‌بردند، تا مبدا جایی نسخه‌ای باشد و از نظر نافذ آنها پنهان ماند.

چندی پیش قصد زیارت او را کردم؛ گفت: «تنها بیا». دانستم که حال و حوصله جمع را ندارد. وقتی وارد شدم، دیدم پزشکی او را معاینه می‌کند. او را معرفی کرد. دکتر محمدحسین عزیزی متخصص گوش و حلق و بینی. فرمود: «دکتر عزیزی طبیب است ولی به فرهنگ و نویسندگی دلبستگی دارد. کتاب *پزشکان در قلمرو فرهنگ و هنر* را تألیف کرده است». دکتر

اکنون که استاد افشار از میان ما رفته، طنین صدایش، حرف‌هایش، پندهایش، رهنمودهای سودمندش، خنده‌هایش، نگاه نافذش از ذهنم بیرون نمی‌رود و همچنان با من سخن می‌گوید.

روحش شاد و روانش قرین رحمت و مغفرت لایزال ارحم الراحمین باد. به قول محتشم کاشانی:

آنچه آمد بر زبان با آنکه حرفی بود و بس
معنی یک دفتر و مضمون صد طومار بود

استاد افشار و نفیسی، دو در نفیس

اولین کتابش را به تشویق مرحوم سعید نفیسی نوشت. شگفتا که او با نفیسی در کارهای فرهنگی شباهت‌هایی داشت. شادروان نفیسی، عالمی مردم‌دار، قلمزنی پرکار، پژوهشگری تندکار و بلندهمتی بردبار بود. منزلش محل آمدوشد اهل قلم و ادب و محط رجال و دوستداران او بود. گاه بر آثار دیگران مقدمه می‌نوشت و اهالی فرهنگ را به تألیف و ترجمه ترغیب می‌کرد. هر جا می‌رفت و به هر کشوری که سفر می‌کرد، اگر نسخه‌ای نادر و نایاب و نفیس می‌یافت، به جد و جهد تمام آن را استنساخ می‌نمود. استاد شفيعی کدکنی در کتاب *کتب‌فروشی* ماجرای آشنایی خود را با استاد نفیسی چنین نوشته اند:

در داخل کتابفروشی در مشهد خریداری کتابی را از کتابفروش خواست. کتابفروش از فروش آن کتاب که ظاهراً خطی بود امتناع کرد. آن مرد کتاب را امانت گرفت تا استنساخ کند. دو روز بعد که من اتفاقاً آنجا بودم، کتاب را پس داد. گفت تمام دو روز را نخواهید و آن کتاب را که قطور بود رونویسی کرده است. سؤال کردم و دانستم که وی کسی نیست جز استاد سعید نفیسی.

هر دو کارها و طرح‌های بسیاری را ناتمام رها کردند. آدمی از عاقبت کار خود و وقت ارتحال خود بی‌خبر است. ظاهراً یک‌بار استاد افشار سیاهه‌ای از کارهای ناتمام و موجودی آثار و کتاب‌های مرحوم نفیسی تهیه و جایی مکتوب کرده بود. به توصیه دوستی، فرزند آن مرحوم برای واگذاری کارهایش و گویا فروش آنها به ثمن غیر بخشی که برای ما تکلیف مالایطاق بود، به میراث آمد. معلوم شد آن مرحوم متون زیادی را استنساخ کرده و برای چاپ مهیا ساخته، ولی اجل مهلتش نداده. دریغا که توافقی صورت نگرفت و الآن نمی‌دانم سرنوشت آن همه کار

عزیزی هم گفت: «استاد محبت کرده مقدمه‌ای پرمحتوا بر آن نوشته اند». یکشنبه در مجلس ماتم استاد در مسجد نور یک نسخه از کتاب را لطف فرمودند. مقدمه پنج صفحه‌ای ولی بسیار مفید او را خواندم. داغم تازه شد. تاب نیاوردم و این چند سطر را قلمی کردم. پیشکش به روح بلندش.

استاد افشار، سرگذشت نویسنده مبتکر و خاطره‌ساز دلپذیر

استاد افشار خاطره‌نویسی خاطره‌ساز و سرگذشت‌نویسی مبتکر و منصف بود. حال چرا و چگونه چنین بود؟

ویژگی‌های فردی و فرهنگی او، صراحت لهجه و صداقت لحن او، فروتنی و فرزانتی او، هوشمندی و هوشیاری او، زمان‌شناسی و نکته‌دانی او، کتابداری و کتابخوانی او، نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی او، آرمودگی و پختگی او، نادره‌شناسی و نادره‌صحبتی او، گذشته‌شناسی و آینده‌نگری او، تاریخ‌دانی و سیاست‌گریزی او، ایران‌گردی و ایران‌شناسی او، مردم‌داری و فرهنگ‌مداری او، کوه‌پیمایی و صحرانوردی او، مراوده‌ها و مجالست‌های او، بی‌ریایی و خلوص او، و... ازو مردی ساخت که سردی و گرمی روزگار را چشیده، نیک و بد ایام را دیده و از آنچه از روی جهل در باره‌اش می‌نوشتند، یا به ناروا در باره‌ اویتش به تصویر می‌کشیدند و حتی آن اهل قلمی که در مراسم ماتم بابک دل‌بندش، به خطا سخنی نامربوط فریاد کشید، همه را به دل ریخت اگر نرنجید، و در جواب کسی جایی قلم نزد.

اینها و ده‌ها خصوصیت دیگر از او انسانی استثنایی و بی‌بدیل ساخته بود. او با مدیریت سنجیده و دقیق اوقات عمر پربرکت خود، نشان داد که انسان اگر برنامه‌ریزی کند، چشم‌انداز و آینده‌کاری خود را ترسیم نماید، از پراکنده‌کاری و این شاخ و آن شاخ پریدن بپرهیزد، از خواندن و نوشتن دست نکشد و برای تفریح و سلامت خود بیندیشد، بدین روی خواهد توانست مفید و منشأ خدمات عدیده باشد. من بعد از علامه قزوینی کس دیگری را در این حد از کارایی و استعداد نمی‌شناسم. معلوم نیست تا یکصد سال دیگر کسی با این توانایی و کوشندگی و پربرکت بودن عمر پیدا شود.

استاد افشار الگوی رفتاری و حرفه‌ای، برای اهل قلم و فرهنگ بود. هر کس که او را یک‌بار دیده بود و نیز آنها که چند دهه با او دوست بودند و در سفر و حضر با او جلیس و انیس بودند، از

او خاطرات شیرین بسیار دارند؛ به خاطر شگفتی‌آفرینی‌هایش، هنرها و ابتکاراتش، منش‌ها و رفتارهایش، نکته‌بینی‌ها و سنجیده‌گویی‌هایش. امید است روزی صاحب‌همتی آستین بالا زده، خاطرات فرهنگی و رفتاری او را جمع‌آوری و منتشر کند و صاحب‌هنری زندگیش را به تصویر کشد.

اولین دیدار من با استاد در سال ۷۲ بود که برای مشورت درباره طرح میراث مکتوب خدمتشان رسیدم. بعد برای نهایی شدن طرح با مرحوم دانش‌پژوه به محل دفتر نشر میراث مکتوب در ساختمانی واقع در خیابان الهیه آمدند. ارادت من روز به روز به استاد بیشتر می‌شد، تا جایی که روزی در سال ۷۴ وقتی یکی از مدیران وقت خواست درباره یکی از کارهای استاد نظر بدهد، با او مخالفت کردم. بالطبع مبعوض در گاه واقع شدم، لذا مدتی از عواید متعارف محروم بودم. صبر کردم و با خود می‌گفتم که برای کارکردن در این وادی پریچ اداری، که تو از یک سو سودای کسب فیض از اهل علم و فضل در سر داری و می‌خواهی آثارشان را به دست چاپ بسپاری و از سوی دیگر می‌دانی که برای تأمین هزینه‌های مختلف پژوهش و تولید و نشر متون فارسی باید با اصحاب مقام طوری تعامل داشته باشی که مستمری سالانه از سرشاخه منقطع نشود، اگر جایی ره افراط پیشه کنی، کیمیایی جز صبر راهگشایت نیست؛ همان چیزی که استاد افشار در کوران دشواری‌های دو سال قبل می‌فرمودند: «صبر کنید، به زودی درست می‌شود.» و بعد، از خاطرات دوران مدیریت خود بر نشریات مختلف می‌گفتند. دیگر من پناه و غم‌خوار خود را یافته بودم. در خیلی از موارد با ایشان مشورت می‌کردم؛ چه روزهایی که ایشان به میراث می‌آمدند و چه ایامی که با جمعی از دوستان به زیارتشان می‌رفتیم. هر بار با دستی پر از کتاب و نشریه. گاه ایشان برای *آینه میراث* و *گزارش میراث* مقاله کنار می‌گذاشتند. با تعریف و تمجیدشان از نشریات مرکز به خصوص *آینه میراث*، ما را به انجام کارها تشویق می‌کردند. اگر درباره مسئله‌ای با استاد مشورت می‌کردیم دیگر خاطرمาน جمع بود، زیرا کلام او برایمان حجت بود. از این رو دیگر برای آثار و نشریات میراث درجه و اعتباری خاص قائل بودند. گاه می‌فرمود: «چاپ این کتاب یا این مقاله در شأن شما نیست، بدهید فلان‌جا چاپ می‌کنند.» تنها موردی که حرفی برای گفتن داشتم و درباره کارهای ایشان به خود اجازه می‌دادم عرض اندام کنم، این بود

باشد یا صادق هدایت، احمد کسروی باشد یا مرحوم جلال آل احمد، ابراهیم پورداوود باشد یا مرحوم ابوالحسن شعرانی، علی دشتی باشد یا مرحوم آقا رحیم ارباب اصفهانی؛ کاری به مسلک و مذهب و مرام دینی و سیاسی کسی نداشت، فقط از جنبه فرهنگی به اهل قلم توجه داشت. او درباره صادق هدایت نوشت (همان، ص ۶۱): «غرض ما در این سطور، گفت و گو از حال او نبود. او به هر آیین که می زیست مرد. مقصود امروز من، نام بردن از آثاری است که وی در باره ادبیات گذشته و فرهنگ عامیانه مردم ایران پرداخت و به جهان گذاشت.»

درباره مرحوم ملک الشعرای بهار که مدتی در کار سیاست شد و از تألیف و تحقیق بازماند، چنین می نویسد (همان، ص ۶۸): «باز افسوس که او چند سال از عمر عزیز خویش را به کار دردآور سیاست مصروف داشت و آن ایام، فرصت از دست رفت تا خدمتی بیشتر کند. ما به کار سیاست او کاری نداریم...» پیش تر همان سخنی که ما درباره استاد افشار گفتیم، زمانی او درباره مرحوم بهار نوشت: «تنها آیندگان خواهند توانست دانش و توانایی قصیده سرایی او را که به قول علی اکبر دهخدا از عصر عنصری تا حال نظیر او پرورش نیافته درک نموده و مقام و شأن او را بازگو کنند.»

مرحوم افشار تا سال ۱۳۸۹ طبق برنامه ای که از سنین جوانی داشت، نوشتن سرگذشت در گذشتگان فرهنگ مدار را پیشه کرد. محمود نیکویه این سوگنامه ها را تا سال ۱۳۸۱ از میان نشریات بیرون کشید و بالغ بر ۶۱۰ شرح حال در ۱۱۱۱ صفحه در کتابی که نام آن را *نادره کاران* گذاشت، با اذن استاد و مقدمه ای خواندنی از او منتشر کرد. این کار عظیم را می توان فرهنگ دانشوران ۸۰ سال اخیر دانست.

این گونه کارهاست که از استاد افشار یک دانشمند مبتکر و مورخ اجتماعی استثنایی ساخته است. نادره کار نادره یاری که با نوشتن این نوع شرح حال ها، شرایط فرهنگی و اجتماعی روزگار خود را نیز تبیین کرد. اکنون این شعر مرحوم بهار درباره او که قدر نیکان روزگار خود را می دانست، صادق است:

ما قدر محبت و وفا می دانیم
آیین مروت و صفا می خوانیم
زین بی هنران سفله، ای دل مخروش
کانها همه می روند و ما می مانیم

که عبارات عربی برخی آثار استاد را اصلاح می کردم تا به قول طلبه ها «اظهار لویه» ای کرده باشم.

به هر روی تنوع کارها و دستاوردهای فکری و قلمی و ره آوردها و گلگشت های استاد، به قدری زیاد است که باید کتابها درباره آنها تألیف شود. البته آیندگان همیشه کنجکاو تر و علاقه مند ترند به این مسائل و آثار استاد را بهتر از ما مطالعه می کنند و می شناسند. جا دارد شعر زیبای اقبال لاهوری را که درباره خود گفته، با اندکی تصرف، بدین گونه در وصف ایرج افشار به کار ببریم:

ای بسا افشار که بعد از مرگ زاد

چشم خود بریست و چشم ما گشاد

ایرج افشار برای عموم مردم و به خصوص مدیران فرهنگی و رسانه ها و... ناشناخته بود، چه قدر زر زرگر شناسد؛ برای همین راحت و آرام از کنار مرگش گذشتند، دم نزدند، آن چنان که معهود این زمانه است، همچون دکتر گرجی و دکتر شهیدی و دیگران. سالها بعد بیشتر قدرش را می شناسند، همان طور که مثل «مرغ همسایه غاز است»، جزء طینت ما ایرانیان شده، مرده ستایی هم جزء ماهیت ما ایرانیان است. چنان که ما امروز برای بزرگان آن روزگار ارج نامه تدوین می کنیم و سردیس علامه قزوینی را می سازیم و برای خواجه نصیرالدین طوسی بزرگداشت جهانی می گیریم.

استاد افشار در باره علامه قزوینی می نویسد (*نادره کاران*، ص ۶۸) «مردم روزگار ارزش زحمات فردوسی را که کاخی بلند از نظم پی افکند، در هنگام حیاتش نمی دانستند، محمد قزوینی هم وقتی مرد، نسل معاصر پی برد که علامه ای از دست رفته است...»

سوگنامه نویسی

استاد افشار با نوشتن سرگذشت ها و خاطراتی از فرزندان معاصر خود، برگ زرین دیگری را در دفتر حیات طیبیه خود گشود. او هر اهل قلم و فرهنگ را که در ۸۰ سال اخیر خدمتی بسزا کرده بود، چه با او حشر و نشر داشت چه نداشت ولی از خود آثاری به جای گذاشته بود، چون سر به تیره تراب می سود، گویا تنها او بود که به پاس حق گزاری از خدمات علمی و فرهنگی آن عالم، دست به قلم می برد و او را معرفی می کرد و نام و یاد او را گرامی می داشت. خواه او مرحوم شهید مطهری

از آماده شدن آن سردیس، فرصت را غنیمت شمردیم و از استاد افشار دعوت کردیم تا برای رونمایی از این اثر حجمی هنری تشریف بیاورند. حضور به یادماندنی استاد در آن روز که باشکوه ترین و پر استقبال ترین جلسه علمی این مرکز بود، خاطره‌ای به یادماندنی برای ما گذاشت.

یاد هر دوا ندره کار ایران گرامی باد. به قول: ادیب الممالک فراهانی

نه یک تن کم شد از ایران که مانا صد هزاران تن

که هریک بر هزاران تن، فزود اندر هنر گم شد

ایرج افشار، گریزان از ارج گذاری‌ها

استاد ایرج افشار اوصاف درخور ستایش بی شمار داشت. اگر کاری - بالنسبه - ناتمام را به مرکز می سپرد و دوستان میراث مکتوب هم البته با افتخار وقت صرف می کردند و آن کار را مطابق میل استاد آماده می کردند و به فرجام می رساندند، همان رضایت ایشان برای ما بهترین هدیه بود و جواز و تصدیق میراث به شمار می آمد. هر چند گاهی در برخی موارد با وی اختلاف نظر داشتیم.

استاد افشار در طول حیاتش از هر گونه مدح و ستایشی گریزان بود. نه از خود دم می زد و نه دم زدن کسی او را غره می کرد. از دوربین و مصاحبه دوری می جست و از دریافت هر جایزه‌ای طفره می رفت. می گفت باید به جوان‌ها جایزه داد؛ آنها به مدح و تشویق نیاز دارند. یادم نمی رود در این سالیان چه صحنه‌هایی را که به چشم ندیدم یا به گوش نشنیدم که چه کسانی برای چهره ماندگار شدن (در سنین پایین) یا برنده کتاب فصل و سال شدن (در سنین بالا)، چه توقعات که نداشتند. البته نیاز انسان به «دیده شدن»، تشویق، تبجیل، تقدیر و تحسین، تکریم و نکوداشت، امری طبیعی است.

چندین بار که کتابهایش برنده جایزه شد پیغام داد و کسی را به نیابت فرستاد تا جایزه را بگیرد و به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هدیه کرد. با این کار هم رد احسان نمی کرد تا حمل بر اسائه ادب به مسئولان فرهنگی کشور نشود و هم به تقویت و تجهیز کتابخانه مرکزی که خود بنیانگذار و سالها رئیس آن بود کمک می کرد.

آن زنده یاد، هرگز انتظار و یا چشم داشتی به هیچ نکوداشت و بزرگداشتی نداشت. بلکه پرهیز داشت. هرگاه سازمان یا انجمنی اصرار می کرد، او انکار می نمود. حتی تهدید به قطع

در فرهنگ اسلامی و ایرانی، زنده نگه داشتن یاد بزرگان و عالمان بسیار سفارش شده است. زیرا قدرشناسی از عالم یعنی احترام به علم، و بزرگداشت اهل فرهنگ و ادب یعنی ترویج و تکریم فرهنگ. استاد افشار با نوشتن این سوگنامه‌ها و سرگذشتها، یاد دانشمندان معاصر خود را گرامی داشت؛ صرفاً از این باب که منشأ آثار علمی و فرهنگی می بوده‌اند. صائب تبریزی چه خوب گفته است:

صد آفرین به فکر کسانی که بوده‌اند

بنیان گذار یاد بزرگان نامدار

یکی از ویژگی‌هایی که به استاد یاری می رساند تا در نوشتن این سوگنامه‌ها توفیق یابد، مطالعه وسیعی بود که روی آثار عالمان عصر خود داشت. زیرا هر کتابی که چاپ می شد، در یکی از نشریاتی که یا خود مدیریتش بود یا دیگری، معرفی می کرد یا نقد و معرفی دیگران را می خواند و چاپ می کرد. استاد افشار در بخش اجرایی و مدیریت فرهنگی امور خود، از هر راهی بهره می جست تا علاوه بر نوشتن سوگنامه‌ها و سرگذشت‌نامه‌های مفاخر معاصر، سردیس آنان را هم بسازد. ایشان زمانی که رئیس کتابخانه مرکزی بودند، با کمک و مساعدت یاران فرهنگی خود، مبتکر این کار پریادگار یعنی ساختن سردیس یادمان چهره‌های علمی و فرهنگی ماندگاری چون: امیر کبیر، کمال الملک، علامه محمد قزوینی، علی اکبر دهخدا، سعید نفیسی، بدیع الزمان فروزانفر، عباس اقبال آشتیانی، جمال زاده، محمد معین و... بود تا همواره سیمای آنان در منظر و مرآی دانشجویان و اهل فرهنگ باشد و خدمات فرهنگی آنان را متذکر شوند.

استاد ایرج افشار در نشست معرفی و بررسی کتاب دستورالجمهور و رونمایی از سردیس علامه قزوینی - ۲۰ دیماه ۱۳۸۹

آخرین حضور استاد افشار در میراث مکتوب ۲۰ دیماه ۱۳۸۹ بود، در جلسه معرفی و بررسی دستورالجمهور که با همکاری دوست دیرینش مرحوم دانش پژوه تصحیح کرده بودند. چند ماه قبل با مشورت ایشان از استاد جمشید ماهر نیا خواستیم که سردیس علامه قزوینی را به عنوان «پیشگام تصحیح نوین متون فارسی» بسازند تا در میراث مکتوب نگهداری کنیم پس

احساس غریبی دارم. چه قدر سخت و تلخ گذشت این نوروز! برای ما و امثال ما، کسی که به قول حافظ «کو به تأیید نظر حل معما می‌کرد»، فقدانش محسوس بود؛ در باب کتاب و همه مسائل کتاب، در باب نسخه‌شناسی و فهرست‌نویسی، در باب تصحیح متون و شیوه‌ها و نمایه‌سازی‌ها، در باب مجله و نشریه و مقاله و ... حل المسائل و در دشواری‌هایمان سنگ صبور و ملجأ بود. یادش گرامی که وقتی در ایام عسرت و تنگدستی، برای یافتن مفری و خلاصی از نشیب‌ها و رشک‌ورزی‌های دوران با جمعی از فضایی زمان به زیارتش رفتیم تا قصد خود را از تأسیس انجمن دوستداران میراث مکتوب بیان کنیم، از خاطرات خود در این باره گفت و ما را به راهی عملی و واقعی رهنمون شد.

همان‌گونه که عرض کردم استاد افشار خاطره‌ساز بود. چون خیلی جلوتر از زمان خود حرکت می‌کرد. برای جوانان و میان‌سالانی چون من حرف‌های او خیلی تازگی داشت. سنجیده و جذاب و منطقی سخن می‌گفت. لذا کم پیش می‌آمد آن قلمتی و انتقادی به سخنان او داشته باشیم. به همین دلیل او مرد شگفتی‌ها بود.

ایضاً شگفتا که در آخرین مطلبی که در نشریه بخار/ از او در بخش «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» چاپ شد، داستان نفی ورد بر فراماسون بودن خود را با قسم جلاله بیان می‌کند و اسماعیل رائین را از این بهتان بر حذر می‌دارد. جالب اینکه بر اساس همین تهمت‌ها بود که برخی بی آنکه تحقیق و پرس‌وجویی کنند، مدام در جراید خود بر طبل این اتهامات می‌کوفتند و البته راهی به جایی نبردند. نقل است که گویا پسر عمه استاد افشار رفته بود به دفتر آن نشریه و در مورد ادعای آنان طلب اسناد و مدارک کرده بود و البته دست خالی برگشته بود.

البته بیم آن می‌رفت که پس از فوت استاد، باز بهانه‌جویان بیکار دست به قلم برند و چشم بر این همه آثار قلمی بر بندند و ناروا بافند و عار برند. لذا بلافاصله پس از درج خبر ملاقات ماه‌ها پیش مرحوم افشار با مقام معظم رهبری، شنیده شد که برخی به «اصلاح ما افسدوا» پرداختند و بر آنچه بنایش را داشتند دست کشیدند و عرض خود بردند.

رونمایی از سه کتاب جدید استاد افشار

همکاری و اعلام بی‌اعتباری آن کار می‌کرد. با این حال دوستان و مشتاقان او دست‌بردار نبودند. تا این که در سال ۷۲ دو تن از دوستان دیرین استاد، مرحوم زریاب خویی و مرحوم دانش پژوه، نامه‌ای را برای جمعی از فرهیختگان و یاران وی فرستادند و از آنها خواستند مقاله‌هایی را به ساحت علمی استاد افشار پیشکش کنند. این مجموعه مقالات در دو جلد در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات توس به همت آن دو بزرگوار منتشر شد، با این حال استاد افشار در آیین رونمایی این کتاب که ناشر ترتیب داده بود شرکت نکردند و سزا ندیدند در محفلی شرکت کنند که گردآورندگان این اثر به تعبیر ایشان «از این جهان کرانه کرده‌اند و نیستند تا ایشان بتوانند در حضورشان با شادمانگی جانانه، جوهر جان خود را از این ارمغان دلاویز دلپذیر ماندگار ببخشایند ...»

چند سال پیش که با مشورت استاد افشار تصمیم گرفتیم برای بزرگان و سرآمدان حوزه تحقیق و تصحیح متون «ارج‌نامه» فراهم کنیم، اصرار استاد افشار بر این بود که از علامه قزوینی آغاز کنیم و سراغ افراد زنده نرویم. ایشان در شش ارج‌نامه‌ای که چاپ کردیم همکاری کردند و اغلب مقاله دادند و ما را بر تداوم کار تشویق می‌فرمودند؛ هر چند کسانی از روی حسد یا غرض و مرض، شایعه می‌کردند که قصد میراث مکتوب از نشر این ارج‌نامه‌ها آن است تا بعدها کسانی را ارج نهد که نامی فرهنگی در این وادی ندارند و رنجی در تولید علم و دانش نبرده‌اند.

دوستان بارها از استاد تقاضا می‌کردند تا یکی از ارج‌نامه‌ها را به ایشان اختصاص دهیم. حسین مسرت که از همشهریان استاد بود، دست‌بردار نبود. سماجت می‌کرد و استاد تن می‌زد. با این حال استاد دل حسین را که دوستش می‌داشت نشکست و به او گفت هر کاری می‌خواهی بکن به شرط آن که از من چیزی نخواهی و کسی را هم ازین قصه باخبر نسازی. حسین کار را آغاز کرد ولی او در دو سال اخیر خود دچار فاجعه‌ای دردناک شد و جگرگوشه‌اش و عروس دلبنده‌اش را در حادثه‌ای تلخ و سوزناک از دست داد و گویا دیگر دل و دماغ کاری را نداشت. روحشان شاد.

چه بی‌نشاط بهاری که بی‌رخ تو گذشت

پس از درگذشت دردناک و خسران‌آور استاد ایرج افشار، از این که بخواهیم سه کتاب جدید او را در فقدان وی رونمایی کنیم،

طریق این منابع و موضوعات مهم اما مهجور بشناسیم، زیرا می‌دانستند که غالب کتب تاریخی درباره شاهان ایران و یا به سفارش ایشان است و می‌دیدند که محققان غالباً سراغ متون عرفانی و ادبی و فلسفی می‌روند و کمتر به موضوعات تاریخی و اجتماعی و حرف و مشاغل و هنرها و بازی‌ها توجه می‌کنند. لذا ایشان اهمیت چاپ فرسنامه‌ها و بازنامه‌ها و کتاب‌های آشپزی و کشاورزی و کلاً علوم و فنون را کمتر از متون دیگر نمی‌دانستند.

کتاب جواهرنامه نظامی درباره سنگهای قیمتی، سعادت‌نامه یا روزنامه غزوات تیمور، معرفت فلاحات یا کشاورزی دوازده بابی، دفتر/شعار صوفی، اسناد پادریان کرمی (با همکاری دکتر منوچهر ستوده)، دستور/جمهور (با همکاری مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه)، جامع/صنایع در آشپزی، آداب/المضیفین در آداب میهمانی و احکام آن در فرهنگ ایرانی و اسلامی و نیز نگارش مقدمه‌ای بر چاپ عکسی/الانبیه عن حقائق الادویه و تاریخ هرات و ختم/الغریب از کارهایی است که میراث مکتوب افتخار نشر آنها را داشته است.

کتاب عهد حسام را که سفرنامه لرستان تا خوزستان در سال ۱۲۴۵ قمری از محمود میرزا قاجار است، استاد به دوست دیرین و هفتادساله خود آقای احمد اقتداری اهدا کرده که هم در سفرهای بسیار همراه و همسفر او بود و هم به خاطر این که او آثار سدید/السلطنه را که درباره خوزستان و جزایر ایرانی و... می‌باشد، چاپ کرده است.

اولین نشست پژوهشی میراث مکتوب در سال ۱۳۸۲ با حضور استاد افشار آغاز شد. درباره تصحیح متون بود با عنوان «متن پژوهی، راهگشایی برای عرضه بهتر متون» و ۲۰ دی‌ماه ۱۳۸۹، آخرین نشست سال ۸۹ میراث مکتوب با حضور ایشان درباره دستور/جمهور برگزار شد. سیمای نحیف و بدن ضعیف ایشان در آخرین نشست علمی حیاتش، نشانه‌های رحیل به سرای جاوید را داشت و خودش گفت: «که نمی‌توانستم بیایم و برایم دشوار بود، ولی آمدم تا دوستانم را چشم‌انتظار نگذارم.»

افشار مرد بی‌گلایه

صبح پنجشنبه (۱۳۹۰/۲/۱) به دکه روزنامه‌فروشی سری زدم، چشمم به تصویر استاد افشار روی صفحه اول روزنامه آفتاب یزد افتاد. آن را خریدم که عنوان درشت «ایرج افشار همچنان

در یک سال اخیر مرحوم افشار بیشتر پیگیر کارهای خود بود. ما هم در بین کارهای خود، کتاب‌های ایشان را اولویت می‌دادیم. کتاب کاغذ در زندگی و فرهنگ/یرنی او حاصل سالها تلاش و مطالعه در متون فارسی است. درباره کاغذ، انواع کاغذ، استفاده‌های کاغذ و ده‌ها موضوع دیگر هر اشاره‌ای که در متون شده، استاد آنها را فیش‌برداری و سپس تدوین کردند. البته نخست این کار را با مؤسسه فهرستگان قرارداد داشتند و آقای احمدرضا رحیمی ریشه الحق در تدوین و صفحه‌آرایی این فیش‌های پراکنده و بعضاً با اطلاعاتی ناقص، زحمات بسیاری متحمل شدند و یاد دارم که استاد چند بار این نکته را به بنده یادآور شدند. قطعاً چاپ این کتاب که استاد آرزوی دیدنش را داشت، گام بزرگی است برای معرفی و شناخت بیشتر فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در حوزه کتاب که چه قلمرو وسیعی را دربرداشته است.

کتاب بسیار مهم دیگری که مانند فهرست مقالات فارسی استاد، کلید پژوهش و تحقیق به شمار می‌رود و نشان دهنده گستره نفوذ و توجه و اهمیت شاهنامه فردوسی در جهان است، کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه است که چند دهه پیش توسط انجمن آثار ملی سه بار منتشر شد و چند سال قبل هم بدون مشورت و اطلاع استاد آن را تجدید طبع کردند و در صفحه حقوقی اثر هم در برگه فهرست‌نویسی کتابخانه ملی اسم ایشان با اسم دیگری خلط شده بود که واحد نشر انجمن هم متوجه این خطای فاحش نشده بود. سال گذشته این کار نیز به میراث مکتوب واگذار شد که حدود ۶۰۰۰ مدخل اعم از کتاب و مقاله در این اثر کم‌مانند معرفی شده است.

ایران‌دوستی و ایران‌شناسی استاد چنان چشمگیر بود که هر کتاب و رساله‌ای را می‌دیدند به معرفی علم و دانش و هنر و صنعت مربوط به ایران است و یا سفرنامه‌ها و امثال آن، دست به تحقیق و چاپ آن می‌زدند. مثلاً نخست کتاب تحفه/المحبین را تحویل میراث مکتوب دادند که درباره آیین خوشنویسی و رموز و آداب و انواع خط و مباحث عرفانی مربوط به خط است که به همراه دوست عزیز و دیرین خود مرحوم دانش‌پژوه و مرحوم رعنا حسینی تصحیح کرده بودند. بعد کتاب فروغستان را تصحیح کردند که دانشنامه‌ای در حساب سیاق و استیفاء می‌باشد که از علوم مهجور و فراموش شده است. استاد افشار معتقد بود ما باید تاریخ ایران و فرهنگ مردم ایران را از



در تیررس خبرها» را در پیشانی خود داشت. ازین تیر بی معنا خوشم نیامد؛ روزنامه را گرفتم و بی آنکه نظری به آن بیفکنم داخل کیفم گذاشتم. مشغول خرید و انجام وظایف محوله بودم که دوست دانشمند جناب دکتر صفت گل زنگ زد. گفت: «روزنامه آفتاب یزد را...» گفتم: «خریدم ولی هنوز نخوانده‌ام». گفت: «ستون اول مطالبی را از شما درج کرده و سپس از دیگران، اما در صفحه داخل روزنامه، عکسی از زنده یاد همایون صنعتی زاده را چاپ کرده و چون هیچ اسمی هم از او برده نشده، لابد اشتباهی صورت گرفته و عجباً احدی از اعضای تحریریه هم متوجه این اشتباه فاحش نشده است» با خود گفتم که بر سر استاد ازین بی مهری ها کم نیامده. وقتی در صفحه

شناسنامه کتاب *کتاب شناسی فردوسی اسم* «افشار» دیگری را چاپ می کنند از روزنامه چه انتظار.

بلافاصله به دوستی زنگ زدم تا حتی الامکان آن عکس در سایت روزنامه، اصلاح و سپس شنبه در روزنامه اصلاحیه ای چاپ کنند. این اولین باری نیست که در مطبوعات و رسانه ها ازین اشتباهات رخ می دهد. وقتی شاعر غزلسرای معاصر شادروان حسین منزوی فوت کرد، تصویر استاد احمد منزوی فهرست نویس بزرگ را - که خدایش حفظ کند- جای او منتشر کردند. این هم صورت دیگری از غربت اهل فرهنگ و هنر است. اما شگفتا که در این چهل روز که از کوچ مرحوم افشار به سرای باقی می گذرد، روزی نبوده که درباره او مطلبی، مقاله ای یا خاطره ای منتشر نشود که شاید درباره هیچ شخصیت ادبی و فرهنگی دیگری سابقه نداشته باشد. با آنکه قبلاً چند بار در نوشته هایم از این بیت پرمغز اقبال لاهوری استفاده کرده ام، حیفم می آید بار دیگر نگویم که:

ای بسا که بعد از مرگ زاد چشم خود بر بست و چشم ما گشاد
غالب فرهیختگان و دانشمندان برجسته کشور تازه بعد از مرگشان شناخته می شوند. نسل جوان، کنجکاو می شود تا آثار آنان را جست و جو و مطالعه کند. متولیان امر مراسم تجلیل و تبجیل و یادبود برگزار می کنند تا باشد که از کاروان قدرشناسان عقب نمانند. گروهی هم به جای اینکه از چرایی بزرگی و فرزاندگی و مبارک بودن عمر او بگویند، از «ایام خوش آن بود که با دوست به سر شد» می گویند و قصد شناساندن

خود و در کنار استاد بودن را دارند.

حال چرا در این اطلاع رسانی های شتابزده، یا در چاپ مجله و روزنامه و متأسفانه کتاب امثال این اشتباهات رخ می دهد. حسین منزوی را از احمد منزوی تمییز ندهند، استاد افشار را از افشارهای دیگر باز نشناسند و حتی چنان که گفته شد، عکس شادروان صنعتی زاده، دوست هفتادساله استاد افشار را آن هم پس از چهل روز از درگذشت وی که البته هیچ تشابهی هم در اسم و شهرتشان در کار نیست، در یکی از روزنامه های منسوب به یزد بچاپ می کنند. به نظر من این اشتباهات از مقوله سهو القلم و اغلاط مطبعی و... نیست بلکه معلول کم دانشی، کم توجهی جای عکس ایرج افشار به مفاخر در طول حیاتشان، ضعف در کار حرفه ای مطبوعاتی و رسانه ای، عدم مطالعه آثار بزرگان فرهنگ و ادب، و بی مهری نسبت به مفاخر تاریخ ایران و... است و این که چه کسانی این آثار را، این همه کتاب و مقاله و مجله را، تولید، تحریر، معرفی، تحقیق، تصحیح، فهرست نویسی و منتشر کرده.

به هر روز فوت استاد، برای عرض تسلیت به فرزندان، به منزلش رفتیم. حال غریبی داشتیم. در این حال دوستی زنگ زد که الان فلان شبکه تلویزیون خبر درگذشت استاد را پخش کرد، ولی تصویر شخص هم اسم او را روی صفحه گذاشت. زود به حیاط رفتیم و به یکی از مدیران آن شبکه زنگ زدم و تقاضا کردم این موضوع را در بخش های دیگر خبری اصلاح کنند.



به یاد استاد ایرج افشار

حمید ایزدپناه



غمخانه دلَم را بی‌غمگسار کرد
اورفت و آه و انده ما بی‌شمار کرد
چشمم به هر بهانه سرشکی نثار کرد
دیدي چگونه با من و توروزگار کرد؟
شهری ز آشنای ترا سوگوار کرد
سوگ تو همدانِ ترا بی‌قرار کرد
کردار و نام نیک، ترا ماندگار کرد
دیدار با بهار «صفا» بی بهار کرد
۱۳۸۹/۱۲/۱۸

افشار ما که ره سوی دیدار یار کرد
من مانده در غبار غم آلود یادهاش
در کوچه‌سار خاطره‌های هزارگون
ای رفته در غبار پر از راز سرنوشت
تنها نه من ز سوگ تو غمبار گشته‌ام
ما را ز همدمی تو صبر و قرار بود
بر بام روزگار حضورت همیشگی است
تا شاخسار عمر تو رنگ خزان گرفت



مردی همه‌جانبه

محمدابراهیم باستانی پاریزی *



از این سرمایه عظیم و بزرگ نکرده و جز در مورد تشخیص زمان و مکان مناسب، هرگز آن را به زبان نیاورده است و نمونه بارز آن یادداشت‌های خصوصی مرحوم دکتر محمد مصدق، و یادداشت‌های مرحوم للهیاری صالح، و اسناد دیگری از این قبیل است.

همین اطمینان بیش از حد موجب شده بود که مرحوم سیدمحمدعلی جمال‌زاده، نویسنده بزرگ ایران، به اشاره ایرج افشار، کلیه مایملک خود را در ایران وقف دانشگاه تهران کند و ایرج افشار را عضو اصلی هیئت امنای مصرف درآمد آثار خود قرار دهد.

مخلص پاریزی که عضو کوچک این هیئت امنای هستم، داستان آن را از بدو شروع فعالیت، برای خوانندگان مجله گزارش میراث - که زیر نظر فاضل محترم آقای اکبر ایرانی منتشر می‌شود - به‌طور خلاصه به عرض می‌رسانم:

جمال‌زاده آدمی است که صد و پنج سال عمر کرد و از اوایل عمر، احتمالاً حدود سی سالگی، در جامعه ملل که بعد از جنگ بین‌الملل اول در سوئیس تشکیل شده بود، باز احتمالاً به توصیه مرحوم تقی‌زاده که در جنگ بین‌الملل اول فردی شاخص

ایرج افشار را همه با کتاب و کتابداری می‌شناسند، و حق هم با آنهاست زیرا که او جزو نخستین کسانی است که اولاً دیپلم تخصص کتابداری در ایران دارد، ثانیاً کتابدار کتابخانه دانشکده حقوق بوده، ثالثاً پایه‌گذار کتابخانه عظیم مرکزی دانشگاه است که در حکم ستون قائمه خرگاه دانشگاه به شمار می‌رود و شهرت جهانی دارد، رابعاً او از مصححین و مؤلفین پرکار در کار چاپ کتاب بوده و نام او بر پشت بیش از سیصد کتاب دیده می‌شود، خامساً آن که آدمی است که سی هزار کتاب و آرشیو کم‌نظیر عکس را که خود برداشته است تقدیم دائرةالمعارف بزرگ اسلامی کرده‌اند این بخشش بلاعوض و مجاناً بوده‌اند اهل کتاب می‌دانند که چنین کاری برای آدمی که یک عمر محصور در کتاب بوده، در حکم «کمال‌الجود» است.

اما نکته‌ای که کمتر کسی بدان توجه داشته این است که ایرج افشار آنچنان اعتماد دوستان و بزرگان را کسب کرده بود که بزرگترین سیاستمداران و رجال مملکت نسخه خطی و گاهی منحصربه‌فرد یادداشت‌های خصوصی خود را به او می‌سپردند، و این آدم، یعنی ایرج افشار، هرگز سوءاستفاده

* استاد گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



شاید از طرف او باشد. من در تهران پرس و جو کردم و معلوم شد این پول را مهندس ناطق فقط به دلیل احترام و علاقه به جمال زاده، و بدون اینکه نام فرستنده معلوم باشد فرستاده است. به جمال زاده گفتم، و او از مهندس ناصح تشکر کرد و گفت که پولی در بانک دارد و مایل است که پول ارسالی را جبران کند. مهندس ناصح به جمال زاده گفت که جبران لازم نیست اما این پول که شما در بانک دارید بی حاصل است و بی ارزش می شود؛ اجازه دهید سهام سیمان را که این روزها ارزان می فروشند به نام شما خریداری کنم. و جمال زاده اجازه داد و سهامی زیاد به نام او خریده شد.

وقتی جمال زاده در سوئیس به من گفت: «می خواهم امتیاز چاپ کتاب هایم و هر چه دیگر در ایران دارم به توصیه ایرج افشار به دانشگاه تهران بدهم»، من البته به تصمیم او احترام گذاشتم. ولی از شما چه پنهان، چون از میزان ناچیز حق التألیف و چاپ کتاب در ایران مطلع بودم در دل خود به ساده دلی و ساده اندیشی پیرمرد اندکی خنده زدم، و آنکه به قول فرخی سیستمی:

دل و زبان و کفا و موافقند به هم

گه وفا و گه بخشش و گه گفتار

گفت و گو تمام شد تا روزی که خبر شدیم جمال زاده کلیه اموال خود را در ایران به دانشگاه تهران بخشیده و مصرف آن زیر نظر هیئت امنائی قرار دارد که رئیس آن دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه تهران، و ایرج افشار از طرف خود جمال زاده، و یک نماینده منتخب این دو نفر باشد که آن دو نفر، مخلص پاریزی را به عنوان نفر سوم برگزیدند و کار شروع شد. لازم به توضیح است که همکاری در هیئت امنای جمال زاده اصولاً تبریئی است و بدون دریافت حق و حقوقی صورت می گیرد.

تازه انقلاب شده بود و دکتر سیاسی و افشار که گرفتاری داشتند مرا مأمو ر کردند که بروم به سازمان کارخانه های سیمان و تکلیف سهام را معلوم کنم. من وارد مرکز کارخانه های سیمان که در خانه ای واقع در چهارراه کوشک (لاله زار) و متعلق به خانواده قراگوزلو بوده است شدم. به دفتر مهندسان رفتم و خود را به مهندس جوانی که آنجا نشسته بود معرفی کردم و موضوع سهام جمال زاده را به میان آوردم. یک باره متوجه شدم که مهندس از جا برخاست و مرا به احترام کنار خود نشاند و چایی دستور داد. معلوم شد او مهندس صفارزاده سیرجانی

بود، در سازمان کار وابسته به جامعه ملل به کار مشغول شد؛ بنابراین جز چند صبا حی که سرپرستی دانشجویان بختیاری مقیم اروپا را بر عهده داشت و مدت آن سخت کوتاه بود، تقریباً از دولت ایران هرگز حقوق و مقرری نداشت و نگرفته بود و بعد از سی سال کار، طبعاً بازنشسته شد و از سازمان ملل بعد از جنگ دوم که نهادهای باقیمانده جنگ اول را زیر حضانت خود داشت، حقوق بازنشستگی خود را دریافت می کرد و حتی یک بار هم گذرنامه دولتی او توسط دولت ایران لغو شد.

جمال زاده نویسنده ای بود که بیش از هشتاد سال کتاب نوشت و کتب او نیز پر خواننده بود و طبعاً فروش داشت ولی البته درآمد قابلی به خود او نمی رسید. من بیش از چهل سال، تقریباً هر سال او را در سوئیس ملاقات می کردم و به خاطر دارم که یکی دو بار به من می گفت مبلغی پولگمان کنم رقم ۹۲ هزار تومان را به زبان آورداری او گفت: مبلغی پول در بانک ایران و انگلیس که بعدها «بانک بازرگانی» نامیده شد. داشتیم که بعداً سهام سیمان با آن خریداری شد.

داستان خرید سهام سیمان هم این است که یک وقت قرار بود کیسه صفرا ی او در سوئیس عمل شود و تصور کرده بود مبلغی از پول خود را احتیاطاً به سوئیس ببرد حدود پنج هزار دلار؛ که آن روزها هر دلار شش هفت تومان بیشتر ارزش نداشت. جمال زاده فرزند نداشت و بیشتر اقوام او نیز به آمریکا مهاجرت کرده بودند و بعضی کارهای او تیرتاً توسط مرحوم دکتر فرهاد، رئیس دانشگاه تهران، که در ایام دانشجویی خود را مدیون جمال زاده می دانست، و یا مرحوم مهندس ناصح انجام می شد. مراجعه به بانک و ارسال پول به اشکال مختصری بر خورد، پولی فرستاده نشد و جمال زاده هم عمل جراحی را انجام داد و سالم به خانه برگشت.

این داستان در مجلسی مطرح شده بود. مرحوم مهندس ناطق بدون اینکه به کسی بگوید ده هزار دلار از پول هایی را که در نتیجه مقاطعه کاری راه سازی در عربستان سعودی به دست آورده بود ناشناس به جمال زاده فرستاده بود. در تابستان آن سال که من سوئیس بودم، جمال زاده به من گفت: «آقای باستانی، از تهران ده هزار دلار برای من پول رسیده که فرستنده آن را نمی شناسم.» چون در روزهایی که جمال زاده در بیمارستان بود هویدا، نخست وزیر، یک دسته گل به بیمارستان فرستاده بود، جمال زاده حدس می زد که

می‌شود.» سپس گفت: «ما در امیرآباد زمین داریم؛ در اختیار شما می‌گذاریم. یک خوابگاه دانشجویی با آن بسازید که صدها دانشجوی بی‌خانمان شهرستانی را از سرگردانی نجات دهد، نقشه آن را هم در اختیار شما می‌گذاریم.»

ایرج افشار که اصولاً در مسائل مادی همیشه حساب‌نقیر و قطمیر را داشت، پیشنهاد این مهندس یزدی را که بسیار عاقلانه بود پذیرفت. برآورد کردند، حدود پانصد میلیون تومان مخارج آن برآورد شد. شروع کردیم و البته تا پایان کار حدود ششصد میلیون تومان تمام شد و هم‌اکنون به همت این مهندس و در زمان ریاست آقای دکتر فرجی دانا و به برکت وقفیه مرحوم جمال‌زاده بیش از دویست دانشجو در عمارتی سه طبقه، که به کلیه وسائل امروزی، از قبیل کامپیوتر و تلفن و اینترنت مجهز است، استفاده می‌کنند و در واقع روح جمال‌زاده از این بخششی که کرده بود، ناظر و مشمول دعای خیر این همه جوان دانش‌پژوه خواهد بود. مصداق قول خاقانی شاعر بزرگ:

این هم ز بخشش فلک و جود عالم است
کان را که خاک باید خوردن شکر خورد

است؛ برادر خانم طاهره صفارزاده که در مدرسه بهمن شاگرد من بود. او گفت: البته صاحبان سهام کارخانه‌های سیمان این روزها مشکل دارند و اغلب به حساب طاغوتی به شمار آمده‌اند ولی من موضوع را به شاهزاده مهندس سالور خواهم گفت و انشاءالله آنها را زنده خواهم کرد.

طولی نکشید که تعداد کثیری از سهام کارخانه‌های سیمان تهران و غیر آن به دانشگاه تهران سپرده شد و پی‌درپی متوجه شدیم به علت سوددهی سهام، درآمد آنها به دانشگاه تهران واصل گردیده؛ پولی که ده‌ها برابر حق‌التألیف کتاب‌های جمال‌زاده بود و نتیجتاً یک روز متوجه شدیم که قریب پانصد میلیون تومان درآمد این سهام شده است.

این را هم عرض کنم که دکتر سیاسی، نفر اول دانشگاه، در گذشت و بعد از او مرحوم دکتر جواد شیخ‌الاسلامی، استاد دانشکده حقوق، به این سمت برگزیده شد و پس از فوت او آقای مهندس شکرچی‌زاده رئیس وقت انتشارات دانشگاه تهران به این سمت انتخاب شد. و در همین وقت بود که یک یزدی باکمال و خوش‌فکر، مهندس امید که سرپرست کوی دانشگاه تهران بود به هیئت امنا مراجعه کرد و گفت: «شما این پول را بی‌خود توی حساب نگذارید که از ارزش آن کاسته



ایرج افشار و نسخه خطی

جواد بشری*



پژوهش در همه عالم داشت بسیار برجسته و شاید بی‌اغراق، برجسته‌ترین بود.

اما جایگاه او در جهان نسخه خطی و کتاب که بناست از آن سخن رود:

پیش‌پیش گفته شود که کتاب‌شناسی شاخه‌ای از علم کتابداری در گذشته بوده که در آن فرد با کتابها و منابع مختلف هر شاخه از علم آشنایی ای اجمالی و البته انتقادی (برای تشخیص و معرفی «بهترین» منابع هر رشته) به دست می‌آورده و آن را در اختیار محققین قرار می‌داده است. این شاخه را بعضاً گروهی متخصص پیگیری می‌نموده‌اند که به آنها وراق، کتابدار و غیره اطلاق می‌کرده‌اند. مشهورترین‌های این شاخه که به شکل تخصصی آن را قوام داده‌اند مثلاً در

میزان نفس کشیدن او را در جهان نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی می‌توان با مراجعه به مجموعه یادداشت‌های چاپ‌شده‌اش با عنوان «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» و یک حساب آماری سرانگشتی به دست آورد. شاید حدود ربعی از این یادداشت‌ها در حوزه کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی باشد، و الباقی در موضوعات متعدد دیگری مانند مطبوعات، سندشناسی، تاریخ عصرها و رجال ادوار مختلف ایران علی‌الخصوص قاجار و پس از آن، و تحقیقات تازه ایران‌شناسی در سراسر جهان؛ که او با ارتباطاتی که با بزرگان این شاخه از

* پژوهشگر و محقق

۱. این نوشته، روزی پیش از درگذشت آن بزرگ، به نیت پاسداشتی در حد بضاعت امثال بنده از خدماتش، زمانی که در بیمارستان جم بستری بود، قلمی گردید. محل نشری که برای این مختصر در نظر گرفته شد، یکی از روزنامه‌های کشور بود. از این رو در برخی موارد شواهد و مثال‌هایی عرضه شده که برای اهالی تحقیق مبرهن است. ذکر این نکته ضرورت داشت، تا خواص را جسارتی نباشد.



قرن چهارم «ابن ندیم» یا «ندیم» شیعی بغدادی است و یا میرزا عبدالله افندی در قرن یازدهم که شاگرد علامه مجلسی دوم بوده است. البته بسیاری بزرگان علوم حدیث، کلام و تفسیر، شخصاً در شاخه خود ابتدا کتاب‌شناسانی بزرگ می‌شده‌اند و پس از آشنایی با منابع، به نگارش دست می‌زده‌اند. آنان با کتاب که در گذشته شیء نایاب و معشوق دور از دستی بوده به طرق مختلف مرتبط می‌گشته‌اند: از طریق راه‌یابی به دربار و استفاده از کتب نایاب سلطنتی؛ احداث مغازه و راقی و صحافی و کتابت به منظور به‌دست آوردن موقتی منابع نایابی که برای تکثیر به ایشان سپرده می‌شده است؛ رفتن به سفرهای دور و دراز و طاقت‌فرسا برای یافتن منبعی که حدس می‌زده‌اند نسخه‌ای از آن در آنجا موجود است؛ تشکیل کتابخانه شخصی که البته با گرانی کتاب برای همگان میسر نبوده است. از کسانی که با کتابخانه‌های سلطنتی ارتباط داشتند و به مراد رسیدند مثلاً می‌توان بوعلی (ابن سینا) را مثال زد یا ابن فوطی بغدادی را و یا بزرگانی چون خواجه نصیر و خواجه رشیدالدین را که این دو نفر اخیر خود در ادواری متصدی تجهیز و غنی کردن کتابخانه‌های سلطنتی شدند. مشهورترین و راقی که با نبوغی ذاتی، مهمترین منابع عصر خود را که در طی سالها به او سپرده شده بود فهرست کرد و به دست آیندگان رسانید، ابن ندیم/ ندیم بغدادی شیعی است. کتابدارها هم کم نبوده‌اند که مسئول سر و سامان دادن کتابخانه‌های دربار یا معاریف ذی نفوذ می‌شده‌اند؛ نام و نشان بسیاری از آنها در منابع تاریخی، رجالی و تذکره‌ای عصر تیموری به بعد ثبت شده است. مثلاً صادقی بیگ افشار کتابدار دربار صفویان بود، و یا امید نهاوندی کتابدار کتابخانه غنی محمود میرزا قاجار در نهاوند. از سفریان و کتاب‌بازان بزرگ عهد صفوی شاید میرزا عبدالله اصفهانی افندی (به او از این رو افندی می‌گفتند که مدتی در ترکیه زیست و منابع بسیاری را از این طریق شناسایی کرد) به یاد بیاید که به هر شهری که وارد می‌شد به دنبال نفایس آن شهر پرسیان پرسیان می‌رفت و اطلاعات آنها را در آثارش ثبت می‌کرد. او بر اساس شرایط سفر کتابهایی را هم برای خود تهیه می‌کرد که امروزه با مهر و امضای او در کتابخانه‌ها دیده می‌شود. جاحظ از دانشمندان متقدمی است که توانست برای خود کتابخانه‌ای نفیس بسازد و می‌دانیم سرانجام همین کتابها روزی بر جسم فلج‌شده او آوار شدند و خفه‌اش کردند. شیخ طوسی کتابخانه مشهور و عظیمی برای

خود داشت که در بغداد سوخت. ابن شهر آشوب مازندرانی و ابن طاووس حلّی هم از بزرگترین عالمان کتاب‌باز عصر خود بودند که کتابخانه داشتند. شیخ بهایی کتابخانه نفیسی داشت که تنها هزار جلد آن از طریق ارثیه (سهم الارث) همسرش بدو رسیده بود. تقی کاشانی تذکره‌نویس هم از قرار معلوم کتابخانه فوق‌العاده مهمی داشته است. علامه مجلسی دوم در عصر خود بزرگترین شیخ الاسلام کتاب‌باز بوده که از این طریق بسیاری از میراث کهن روایی شیعی را به پسرینان منتقل کرد. اینها فقط چند تن از اشخاص بزرگی هستند که با کتاب انسی حرفه‌ای و فوق طاقت بشری داشته‌اند. در دوره ما هم اگر چند نفر از برجستگان این عرصه را بخواهیم مثال بزنیم شاید نخستین نفری که به ذهن می‌رسد آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی باشد که در حدی طاقت‌سوز کتاب می‌خرید و با روزه و نماز استیجاری هزینه خرید آنها را فراهم می‌کرد. پس از او این بزرگان به ذهن می‌آیند: مرحومان محمد قزوینی، مجتبی مینوی (که کتابخانه‌اش را پس از خود وقف کرد و اکنون در تهران قابل مراجعه است)، سعید نفیسی، مهدی بیانی، اصغر مهدوی، جلال محدث ارموی، عباس اقبال، خاندان نصیری (میرزا دانش، فخرالدین و مجدالدین)، و از زندگان و جاویدانان عصر ما دکتر سید محمود مرعشی، عبدالحسین حائری، و البته ایرج افشار (که هنوز گویی در میان ماست و رخت برنسته است).

ایرج افشار یک تنه هم کتاب‌باز بود و هم ناجی نسخه‌های خطی. علاوه بر این او یک کتابدار بود و خود را بارها کتابدار خواند. همچنین مدیری بود در ادوار پیشین که تاکنون جز یکی دو نفر که با او قابل قیاسند کسی به گردش هم نرسیده و نخواهد رسید. هر روزش به از دیروزش بود و از سپری شدن عمر به بطالت رنج می‌برد. این را از دفترهای یادداشت روزانه‌اش که برخی مجلداتش در دفتر موقوفات دکتر محمود افشار (پدر دانشمندش) گویا موجود است می‌توان دریافت، و نیز از توبیخهایی که برخی ناشران بی‌خیال آثارش را می‌کرد. در یک آن، کارهای متعددی را سرپرستی می‌نمود. ارتباطاتش با بزرگان ایران‌شناسی در سراسر جهان فوق تصور است. پس از علامه قزوینی که اعتباری در میان ایران‌شناسان داشت و نیز پس از سید حسن تقی‌زاده و مجتبی مینوی که جهان به دانششان ایمان داشت، او بزرگترین ایران‌شناس عصر ماست

که «دنیای ایران شناسی» ایران را به نام او می‌شناسد. براساس نامه‌های او به ایران شناسان خارجی که خود بسته‌بندی شده چند سال قبل به مرکز دائرةالمعارف بزرگ سپرد (وقف کرد) می‌دانیم که با حدود چهارصد نفر از این محققان مرتبط بود و حتماً چند هزار نامه از این مرادفات علمی باقی است. این یکی از آن وجوهی است که او را ایرج افشار کرد؛ رهبری ایران شناسی در جهان از حدود دو-سه دهه پیش تاکنون که همه از این مهم غافل بوده‌اند.

جایگاه ایرج افشار در دنیای کتاب شناسی و نسخه شناسی
نسخه شناسی و کتاب شناسی از نخستین تخصصهای او بود. در کودکی که تابستان‌ها با پدر و خانواده به یزد می‌رفته، چند نسخه خطی برگ‌برگ شده در یزد به دست می‌آورد. آنها را تمیز می‌کند و صحافی، و سپس در صدد شناسایی آن کتاب‌های گمنام برمی‌آید. یکی از این نسخه‌ها همان است که بعدها او با نام «تاریخ جدید یزد» تصحیحش کرد و در مقدمه کتاب از آن نسخه یاد کرد. من در سال ۱۳۸۷ در کتابخانه مجلس به نسخه مزبور برخورد و تعجب کردم. زیرا می‌دانستم این نسخه از نسخه‌های شخصی او بوده است. تلفنی ماجرا را جویا شدم. کل مآووقع را فرمود و سپس اضافه کرد که این نسخه را در ایام کتابداری عباس زریاب در کتابخانه مجلس از طریق او به آن کتابخانه هدیه کرده است.

در دانشگاه تهران رشته حقوق خواند اما کیست که نداند کتابخانه دانشکده حقوق را (که در خاورمیانه از نظر غنای کتاب‌های حقوقی بی‌نظیر بود و چند سال قبل در آتش غفلت سوخت) او و محمدتقی دانش‌پژوه تجهیز می‌کردند. اشارات متعددی در این باره در نامه‌های محمدتقی دانش‌پژوه به او که به همت نادر مطلبی کاشانی به نام «حدیث عشق» چاپ شد موجود است. او در عرصه مدیریت کتابهای خطی فوق‌العاده موفق بود. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که بخش خطی‌اش اعتبار و شهرتی جهانی دارد به همت او ساخته شد. او همه کاره‌اش بود ولی از سی و اند سال قبل کم‌کم از آنجا دور و دورتر شد. پیشینه تأسیس این کتابخانه این است که مرحوم سید محمد مشکوة استاد دانشکده حقوق هزار و چند جلد کتاب به این کتابخانه اهدا کرد که در زیرزمین یکی از دانشکده‌ها و در وضعی نامناسب نگهداری می‌شد. ایرج افشار که دوره کتابداری تخصصی را در امریکا گذرانده بود و دیگر به قضیه به صورت تخصصی و حرفه‌ای نگاه می‌کرد طرح

ساخت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را در مرکزی‌ترین نقطه دانشگاه تقدیم رئیس وقت دانشگاه کرد و مدتی بعد با نظارت او کتابخانه‌ای هشت طبقه‌ای با ساختی بابرنامه ایجاد شد. گزارش عملیات ساخت این بنای عظیم و مفید را که هنوز هم از بهترین‌های ایران است در مجله کتابداری شماره‌های مربوط به نیمه دهه چهل می‌توان به شکل مصور پی‌گیری کرد. این تازه اولین مرحله بود. پس از آن او و دانش‌پژوه به تجهیز کتابخانه‌ای خالی و آماده پرداختند و از سراسر جهان با نامه‌نگاری و اختصاص بودجه کتاب خریدند، مجلات را مشترک شدند و در بازارهای مخفی فروش نسخه‌های خطی، برای این کتابخانه مرکزی - که از قبل هزار و چند جلد نسخه خطی اهدایی مشکوة را در خود داشت - شروع به خرید نسخه خطی کردند. ایرج افشار رئیس بود و دانش‌پژوه مرئوس. اما به اقتضای سن، همیشه او را - که در عرصه نسخه شناسی پدیده‌ای در زمان خودش بود - احترام می‌کرد. از این بگذریم که حرف زیاد است و به باقی امور نمی‌رسیم.

کتابخانه وقفی حاج حسین ملک به آستان مقدس علی بن موسی الرضا (ع) را پس از احمد سهیلی خوانساری سر و سامان داد و با تشکیل دادن گروهی از فهرستگاران، اقدام به شناساندن آن به جامعه علمی کشور کرد. کتابخانه‌ای فوق‌العاده نفیس و مهم که با ثروت تاجری متمول (آنقدر متمول که در عصر خود به دولت وقت وام می‌داد) شکل گرفته و در عصر حیات او وقف بارگاه امام هشتم (ع) شده بود. بد نیست بگوییم اگر آن کتابخانه را او در آن روزگار شناسانده بود شاید مدیران کتابخانه در سال‌های بعد هیچ‌گاه درب آن را به روی محققان نمی‌گشودند؛ مستندم در این باره امروزه موجود است و اگر کسی در صدد اثبات آن برآمد سری به کتابخانه ملک در میدان امام خمینی (ره) تهران بزند و نسخه‌ای نفیس را برای مطالعه بر روی سی‌دی (لوح فشرده) درخواست دهد تا ببیند در عصر فن‌آوری اطلاعات و دیجیتال‌سازی چه بلایی بر سر او می‌آورد و چقدر مدرک و سند از او طلب می‌کنند، تا جایی که فرد، دل‌آزرده از همه عوالم تحقیق و پژوهش، ماجرای بخشش عطا به لقا را در راه خروج از کتابخانه با خود مرور می‌کند (نفثة‌المصدوری بود ناشی از مواجهه با شرایطی که در هفت هشت سال گذشته برای بنده در برخورد با مدیران کتابخانه‌های وقفی وابسته به آستان قدس بروز کرده است؛ مدیرانی که همه شرایط وقف را غیرمشرعانه زیر پا گذارده‌اند).

کند اعتبار دیگری به مجلس می‌داد. برخی از آن عده دیگر که همراه او در برخی همایش‌های خارجی شرکت داشتند برایم نقل کردند که چقدر همه‌اساتید بزرگ کشور صاحب همایش احترامی مریدوار برایش قائل بوده‌اند. در ابتدای دهه هفتاد که مسئولان کتابخانه ملی اتریش خواستند برای فهرست‌نگاری کتاب‌های فارسی کتابخانه مزبور از دانش بزرگترین ایران‌شناس جهان برخوردار شوند از او خواهش کردند این کار را بکنند. او که در آن سال‌ها حدوداً هفتادساله بود کاری صعب را که البته برایش لذت‌بخش، تفتن آمیز و ساده بود پذیرفت. یک ماهی در کتابخانه اتریش ماند و سپس اعلام کرد کار تمام است. معمولاً در فهرست‌نگاری نسخه‌های خارج از ایران، ایرانیانی که برای انجام آن کار به کشوری خارجی می‌روند در یک چنین مدتی، کاری متوسط و نه سطح بالا انجام می‌دهند (برای رنجیده‌نشدن همکارانم در این رشته، از ذکر مثال خودداری می‌کنم). اما او هر کسی نبود. ایرج افشار بود. فیش‌هایش را به ایران آورد، تکمیلشان کرد و یک سفر کوتاه دیگر برای تکمیل یادداشت‌ها به اتریش رفت و کار را برای صفحه‌آرایی به ناشر سپرد. این همان تنها فهرست «مستقل» او (سایر کارهایش از این نقطه نظر مستقل نیست و کارهایی است که با دیگران به طور مشترک انجام شده است و اگر هم کار مستقل دیگری دارد در حد مقاله است نه کتاب) برای نسخه‌های خطی کتابخانه است که امروزه موجود است و می‌تواند معیاری برای فهرست‌نگاران مبتدی برای الگوبرداری قرار گیرد. و همان است که مدتی بعد در مراسم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران (بزرگترین اتفاق در حوزه کتاب در کشور) به عنوان برترین کار در حوزه کتابداری و کتاب‌شناسی در میان سایر آثار آن سالیان شناخته و اعلام شد. او در آن کار تجربه تلاش بیش از پنجاه ساله‌اش در امر کتاب‌شناسی را نشان داد و به تعبیر من به رخ کشید.

کارهایش در ایران‌شناسی به حدی گسترده بود که اگر فرزندان کشور می‌خواهند پا جای پای او بگذارند و خلف صدقش باشند لاجرم باید گروه‌گروه کار کنند تا بتوانند کارهایی را که او یک تنه انجام می‌داد پیش ببرند و نگذارند زمین بماند. این همان چیزی است که او می‌خواست؛ و روحش حتماً با این قبیل کارهاست که در جهان باقی شاد خواهد شد.

بد نیست در آخر اشاره کنم امروز که همه داغدار اویم بایستی مراقب سودجویان از نام ایرج افشار بود (اعم از احیاناً برخی

او سال‌ها عضو شورای قیمت‌گذاری و سروسامان دادن به اوضاع فهرست‌نگاری در کتابخانه مجلس بود که چندین جلد فهرست را که کار سالیان بود با تشکیل دادن کارگروهی کاربلد به سرعت به سامان رساند. کارهایی که او مدیریت می‌کرد زودبازده بود و البته دقیق. محققان برجسته کشور را می‌شناخت و میراثشان را ارج می‌نهاد. در سالهای پیری دستگیرشان بود و اغلب کتابهای نفیستان را برای کتابخانه دانشگاه می‌خرید. مثلاً کتابهایی خطی از باستانی راد و سعید نفیسی را به قیمت منصفانه برای آن کتابخانه خریداری کرد و علاوه بر غنی‌تر کردن آن کتابخانه مددی مالی نیز به ایشان رسانید (شنیده‌ایم که کتابخانه استاد محمدامین ریاحی در اواخر عمر شریفش به کتابفروشی فروخته شد که او آن را از کشور خارج کرد یا نمونه‌هایی از این دست که کم نیست؛ که این امر ناشی از نبود افشارها در جایگاه واقعی‌شان است).

او به‌واقع در حوزه کتاب، کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی بی‌مانند بود. کتابخانه شخصی‌اش را خود چند سال قبل وقف کرد و وقفنامه آن را چندجا منتشر نمود تا حرف و حدیثی در این باره بعدها نباشد. مدیری بود که سالها در خانه‌اش - که برایش می‌گفت که آن را از دسترنج خود در خارج از طهران قدیم ساخته بوده و همان است که اکنون در شمال شهر افتاده - یکه و تنها و بدون ردیف بودجه، فرهنگ ایران را مدیریت می‌کرد. وقتی در ۱۳۸۱ از قم به طهران آمدم نامی از او شنیده بودم. نمی‌دانستم کجاست و چه می‌کند. پرس‌وجو کنان تلفن منزلش را به دست آوردم و از وجود دو نسخه کهن از کتابی که او سالها قبل مقاله‌ای درباره‌اش نوشته بود آگاهی دادم. بی‌معطلی امر کرد که تصویر آنها را برایش ببرم. خیلی‌ها می‌دانند که تلفن‌های او کوتاه بود و بی‌حاشیه و تعارف؛ و در روز از این تلفن‌ها چندین مورد داشت. نسخه‌ها را که بردم بلافاصله گفتم: «یکی از آنها را دارم و همان است که چهل سال پیش از سعید نفیسی عکسش را گرفته‌ام.» معلوم شد نسخه اولی زمانی در تملک سعید نفیسی بوده است. آرزوی خیلی‌ها این بود که با او کار کنند. اما او با اعتباری که داشت خودش دستیاران و کمک‌کارانش را در هر مورد از میان متخصصان انتخاب می‌کرد. او را همه دنیا به استادی در شاخه ایران‌شناسی و فروغش که نسخه‌شناسی یکی از آنهاست می‌شناختند. در هر همایش بزرگی که در این موضوع در جهان برگزار می‌شد از ایران او دعوت می‌شد و عده‌ای دیگر. اگر می‌توانست حضور پیدا

در سراسر دنیا را بر عهده داشت کسی نبود که نیازی به این دست مدارک آبکی دهان پرکن داشته باشد. دانش او بر همه این مسائل برتری داشت و چنان که پیش از این گفته شد هر مجلسی که از وجود ایرج افشار بهره‌مند بود مجلسی بود که خود را بالا کشیده بود نه افشار را.



دانشی مردی از تباری دیگر

علی بلوک‌باشی *



۱. نشر آثار مردم‌نگاری

بخش بزرگی از معارف و دانش و فنون و هنرها و دستاوردها و آموزه‌های فرهنگی و تجربه‌های دینی، مذهبی و آئینی نیاکان ما ایرانیان در حوزه نظام ارزش‌های فرهنگی مربوط به عامه مردم ایران، در نتیجه شفاهی بودن جامعه‌هایی که مردم در آن می‌زیستند، و نیز در اثر بی‌توجهی صاحبان قلم به گنجینه‌های فرهنگی ارزشمند مردم عامی و بی‌اعتبارشمردن این گونه تولیدات فرهنگی برای مضبوط و مکتوب کردن، از میان رفته و فراموش شده است. در این جاست که همت کاونده و جستجوگر و نگاه شیفته و مردم‌نگارانه ایرج افشار در یافتن و شناساندن و نشر آن دسته آثار و مجموعه‌های ثبت و ضبط شده فرهنگ و دانش و فناوری‌های عامه مردم که از دیدگان نسخه‌شناسان پوشیده مانده بود یا اینکه آنها را دیده بودند، ولیکن پرداختن به آنها را کاری حقیر و دون شأن خود برمی‌شمردند، اهمیت می‌یابد.

مردم و زندگی و فرهنگ روزانه مردم در جامعه برای استاد افشار بسیار اهمیت داشت. افشار دریای آگاهی و شناخت بود و با همه نوع متون جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، ادبی، فلسفی، عرفانی، دینی و امثال آنها آشنایی داشت. کمتر نوشته و متنی در زمینه فرهنگ ایران بود که استاد ندیده و یا به قول خودش «لا به لای متون آنها گردش» نکرده باشد. او هم مشوق کسانی بود که در راه تخلید زندگی و فرهنگ عامه مردم ایران گام می‌نهادند و هم‌خود در این راه به جد می‌کوشید.

افشار با به‌دست آوردن هر نوشته و رساله گردوغبار گرفته از دید پنهان مانده‌ای که بر تابنده گوشه‌هایی از عرصه‌های

فعالیت زندگی مادی و معنوی مردم بود و به نحوی پاره‌هایی از اندیشه و باورها و آداب و رسوم و کار و هنر و پیشه آنان را باز می‌نمود و بی‌توجه به نام‌آور یا بی‌نام‌ونشان بودن نویسندگان و گردآوردندگان آنها، بی‌درنگ به تصحیح و چاپ آن همت می‌گماشت. برخی از ادیبان کهنه‌گرا بر این کار استاد خرده گرفته بودند که به چه منظور او به فراهم کردن و چاپ و نشر چنین رساله‌هایی از شماری «گم‌نامان یا کم‌نامان» به «نثرهای شلخته و بی‌طراوت ادبی» در زمینه‌های آشپزی، بازنامه، کشاورزی، تیر و کمان، مهمان‌داری، سیاق و سیاق‌نویسی و مانند آنها می‌پردازد. این گروه از ادیبان و مصححان «نشر چنان رساله‌های کم‌مایه» را درحالی که بسیاری از «متون عرفانی، شعری و کلامی» هنوز چاپ نشده، از جانب او «حیف وقت و کاغذ و پول» می‌دانستند. استاد افشار در پاسخ به این خرده‌گیران که تبار خلف آنان نیز با همین نگاه و برداشت ارزشی به این آثار می‌نگریستند و موجب پوشیده‌ماندن بخش بزرگی از فرهنگ و دانش و فنون و شیوه زندگی اجتماعیو طرز تفکر و باورهای توده مردم ایران در قرون گذشته شده بودند، معترض بود و می‌گفت همه شما در اشتباه هستید؛ «از راه بازیابی و بازشناسی همین گونه رساله‌های کوتاه» که به نظر شما سخیف می‌نماید، می‌توان به «گذشته زندگی فردی، فرهنگی، اجتماعی و صنعتی مردم این سرزمین» که برای ما و علمای اجتماعی و مردم‌شناسی پنهان مانده است، پی برد. به نظر او «به یک کلام از میان این گونه نوشته‌ها و آثار» و نه «در میان کتب ادبی و منظومه‌ها» است که می‌توان فرهنگ و زندگی روزانه مردم کوچه و بازار را بهتر شناخت! آن نوع مطالبی که در این گونه رساله‌ها نهفته است، حتی در متون

* مردم‌شناس و عضو شورای عالی علمی دائرةالمعارف بزرگ اسلامی



پیش‌بینی می‌کرد که همان هم شد. ما در همایشی با عنوان «هنر و معماری ایران در دوره قاجار» که از سوی مؤسسه مطالعات ایرانی بریتانیا (Institute of Persian Studies) و بنیاد میراث ایران (The British Iran Heritage Foundation) در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی دانشگاه سوآس (SOAS) در لندن (از ۱۰ تا ۱۳ شهریور) تشکیل شده بود، شرکت می‌کردیم. این همایش به مناسبت نمایشگاهی به نام «هنر روزگار قاجار» در تالار ساختمان بزرگ و زیبای «برونی» در دانشگاه لندن برگزار شده بود. بگذریم از ماجرای پروازمان به لندن که به سبب اشتباه ترتیب‌دهنده سفر ما در ایران، در پرواز هواپیمای هما جایی برای ما پیش‌بینی نکرده بودند و همین سبب شد که پس از چند ساعت سرگردانی و بلا تکلیفی در فرودگاه، به خانه‌های خود بازگردیم! سرانجام هم به کوشش فرهاد حکیم‌زاده، رئیس بنیاد میراث ایران و مسئولان دیگر در لندن، فردای آن روز، ترتیب پرواز ما به لندن با هواپیمای بریتانیایی داده شد و لیکن جلسه افتتاحیه و سخنرانی‌های نخستین نشست صبح همایش را از دست دادیم.

از گروه ما استاد افشار نخستین عضوی بود که سخنرانی خود را در نشست دوم همایش در بعدازظهر با عنوان «مجمع‌الصنایع تا صنایع مستظرفه: طریقه حمایت و تشکیلات از ۱۸۴۸ تا ۱۹۲۵» بیان کردند. شب ما را به اقامتگاهمان در خوابگاه (Dinwiddy House) دانشگاه بردند که دوره چهارروزه همایش را با هم در آنجا گذراندیم و در فرصت‌های مختلف از محضر استاد بهره می‌بردیم.

یک از دیدنی‌ترین صحنه‌ها در همایش هنر قاجار، حلقه‌زدن برخی از سخنرانان و مشتاقان و دانشجویان در فواصل جلسات گرداگرد استاد افشار بود که پرسش‌هایی را در مورد موضوع جلسات و یا موضوعات دیگر مطرح می‌کردند و او با حضور ذهن و تسلط کامل به پرسش‌ها پاسخ می‌داد و رفع اشکال و ابهام می‌کرد.

فردای روز پایان همایش، در ۱۴ شهریور، آقای محمدعلی کریم‌زاده تبریزی چند تن از گروه ما را به ناهار به خانه‌اش دعوت کرد. آقای کریم‌زاده از هنردوستان ایران و یکی از مجموعه‌داران بزرگ ایرانی است که سال‌ها در لندن زندگی می‌کند و مجموعه‌ها و کتاب‌های چندی در زمینه هنر ایران در آنجا چاپ و منتشر کرده است. بنا به قرار قبلی، من و یحیی

تاریخی هم به دست‌آمدنی نخواهد بود.

شادروان افشار به این باور رسیده بود که برای «دست‌یافتن به جریان‌های مدنی» و واقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه ایران و کیفیت زندگی روزانه مردم، راهی جز یافتن و خواندن چنین رساله‌هایی نیست و مثلاً فقط از راه خواندن مثنوی «گل‌گشتی» میر نجات قمی می‌توان به چگونگی ورزش زورخانه پی برد و از مجموعه صنایع بر بسیاری از حرفه‌های فراموش شده در این سرزمین آگاه شد.

۲. مردم‌نگاری سفر

شادروان افشار ایران‌شناسی به تمام معنا آشنا با سرزمین ایران و آگاه به چم و خم هزارتوی دهلیز بی‌کران فرهنگ ایران بود. پهنه گسترده سرزمین ایران را گام‌به‌گام با ثبات قدم و شوق و علاقه‌ای وصف‌ناپذیر پیموده بود. او از «گوشه‌های سحرانگیز» و «رنگ‌های ریگ بوم‌ها و سستیغ کوه‌ها» و گستره دشتهای محبوبش ایران تأثراتی گرفته، آثار و ابنیه باستانی، تاریخی و فرهنگی ایران و دستاوردهای معماری و هنری و فنی مردم در هر شهر و ده کوره‌ای را از نزدیک مشاهده کرده بود. همه مشاهدات و برداشت‌هایش از گشت و گذارها را با زبان و قلمی ساده و روان و دلسوزانه یادداشت می‌کرد و در سفرنامه‌هایش می‌آورد. در یادداشت‌های سفرهایش در ایران و سرزمین‌های دیگر که می‌توان آنها را کم و بیش متنی در «مردم‌نگاری سفر» نامید، از همه چیز از مردم، از رفتار و سیر و سلوک مردم، از باورها و آداب و رسوم خاص مردم و بسیار چیزهای دیگر سخن می‌گوید. هیچ چیز از چشم تیز و ژرف‌بین او پوشیده نمی‌ماند. همه دستاوردهای معماری و هنری انسانی از آسیاها، آب‌انبارها، و کاروانسراهای کهن پابرجا و ویران‌شده، بادگیرهای برپا و فروافتاده، حلقه‌ها و کوبه‌های مشبک و قلمزنی شده، اماکن و چنارهای کهنسال مقدس و قدمگاه‌های پراکنده و صداها اثر تاریخی و فرهنگی دیگر از قلم او پوشیده نمی‌ماند.

۳. خاطره یک سفر

بخت با من یار بود که چند روز در شهریور ۱۳۷۸ / سپتامبر ۱۹۹۹، در سفری به خارج از کشور در گروهی همراه و در خدمت این عزیز از دست‌رفته باشم. در این گروه شادروان یحیی ذکا هم حضور داشت و این سفر را واپسین سفرش

ذکاء و محمدحسن سمسار را آقای دکتر جواد گل محمدی، از دوستان قدیم که سال‌هاست در انگلیس زندگی می‌کند و همسر انگلیسی هم دارد، با اتومبیل خود به خانه قدیمی و زیبای او در بیرون شهر لندن برد. در آنجا به شادروان افشار و دیگران پیوستیم. آقای تبریزی مجموعه‌ای از تابلوهای نقاشی و خوشنویسی بارزش و چشم‌نواز خود را که از دوره‌های تاریخی مختلف گردآورده بود به دیوار اتاق‌های خانه‌اش آویخته بود. مجموعه‌ای حاوی عکس‌ها، کارت ویزیت‌ها، کارت پستال‌ها و چیزهای دیگر و چند کتاب چاپیو چاپ عکسی را هم آورد و به ما نشان داد. استاد افشار در تکه کاغذی که روی آن به طور پراکنده کلماتی یادداشت و آن را سیاه کرده بود، چند نکته تلگرافی نوشت. تمام آن روز به گفت‌و شنود گذشت و شب همه از هم جدا شدیم. پس از آن، گروه به ایران بازگشت و من نیز برای دیدار چندروزه از دانشگاه آکسفورد و تجدید خاطره و دیدار دوستم دکتر مسعود درخشان به شهر آکسفورد رفتم و یک هفته بعد به ایران بازگشتم.

پس از بازگشت و پس از بیرون آمدن شماره مهر و آبان

مجله‌بخار/، در بخش «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» که استاد افشار به تازگی در مجله برای درج یادداشت‌های خود درباره آنچه از کتاب و نوشته و نامه از ایران و هر جای دنیا به دستش می‌رسید و انعکاس دیده‌ها و شنیده‌هایش و رویدادهای تاریخی ایران اختصاص داده بود، همراه گزارش همایش هنر لندن، یادداشتی نیز با عنوان «فیض محضر کریم‌زاده تبریزی» یافتیم. نکته مهم این یادداشت این بود که آنچه او در یک نگاه کوتاه و گذرا دیده بود و با اطلاعاتی جامع و دقیق به قلم آورده بود، ما هم دیده بودیم ولی ناشناخته مانده بود. گفتنی‌های این یادداشت یکی جریان فرستادن نماینده انگلیس به دربار مظفرالدین‌شاه در بریده جراید درون آلبوم، دیگری عنوان کاتالوگ نسخه‌های خطی فارسی موزه ارمیتاژ نوشته آدامو که نام آن را به زبان فارس به جای «نقاشی ایرانی»، «فارسی نقاشی» نوشته بودند، سدیگر درج اشتباه تاریخ سال کتابت چاپ عکسی مثنوی مولوی در صفحه مشخصات چاپ-رقم ۵۷۷ هـ.ق به جای ۶۷۷ هـ.ق بود.

۱۳۹۰/۱/۳۱



همه اوست

محمدیونس جعفری *



سهم بزرگی دارند و نقش مهمی ایفا کرده‌اند و به قول آقای اکبر ایرانی: «ایشان پدر کتاب‌شناسی ایران هستند.» به عقیده این جانب در جهان زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ باستانی ایران، ایشان مثل خورشیدی زیستند که نه تنها سیارگان بلکه ستارگان دوردست را هم از نور خود ضیاء و جلا بخشیدند. این جانب در سال ۱۳۴۲ شمسی با اسم ایشان و آقای کریم اصفهانیان آشنا شدم. در آن زمان من دانشجوی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بودم و ایشان در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مشغول جمع‌آوری و مرتب کردن نسخه‌های خطی و فتوکپی‌های کتاب‌های کمیاب از کتابخانه‌های مختلف دنیا بودند. در همان زمان آقای کریم اصفهانیان در دبیرخانه دانشگاه تهران دارای سمتی مربوط به دانشجویان خارجی بودند. آقای ایرج افشار ایشان را شناختند که جوهر

روح پرفتوح استاد ایرج افشار به تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ مطابق ۹ ماه مارس ۲۰۱۱ میلادی شولای تن را مانند پیغمبران ادیان و خدایان هندوها عقب گذاشته، به عالم بقا پرواز کرد. قطره‌ای بود که به دریای بیکران حیات جاوید بیامیخت. مرده کسی است که بعد از گذشت دو سه نسل حتی فرزندان او را نمی‌شناسند و زنده افراد برجسته و کسانی هستند که در بعضی ممالک مجسمه آنها را نصب کرده، آنها را ستایش می‌کنند؛ در برخی ادیان چه پیش از برگزاری نیایش و نماز و چه بعد از عبادت به آنها درود و صلوات می‌فرستند. همچنین تا زبان شیرین و غنی فارسی با تحول و تکامل زنده است، اسم استاد ایرج افشار به آن وابسته و پیوسته است. استاد ایرج افشار در جهانی کردن زبان فارسی

* استاد دانشگاه دهلی نو - هند



اخیراً کتاب دیگری که اسمش صائب تبریزی می باشد از لطف و عنایت بی کران به منصفه شهود رسیده است یعنی این ذره بی مقدار هم از نور فیض بخش آن مرحوم بهره مند شدم. در آخر با چشم گریان و آه سوزان به بارگاه الهی دعا می کنم که ایشان در جوار رحمتش جا یابند و خویشاوندان و شاگردان و عقیدتمندان صبر جمیل داشته باشند. [آمین ثم آمین]

سوگوار
۱۳۹۰/۱/۱۸ هجری
۲۰۱۱/۴/۷ میلادی
۲۰۱۱ گنج میرخان
ترکمان دروازه دهلی ۲.

بالرزشی است؛ بنابراین دعوت کردند که عضو موقوفات محمود افشار بشوند. من همیشه توسط مشارالیه به زیارت استاد نامبرده مشرف شدم.

در بهمن ماه سال ۱۳۸۶ شمسی شرف همراهی به کتابخانه ملی داشتم. استاد سوار ماشین خود شدند که شاید در ایام جوانی آن را خریده بودند که آن هم مثل بعضی نسخه های خطی عتیقه شده بود. ایشان خود رانندگی کردند. در آنجا بنده را با بعضی محققین آشنا کرده، در آن کتابخانه ناپدید شدند و من محو جمع کردن مواد برای مقالات خود.

برای من بنده ناچیز باعث افتخار است که مجموعه مقالات این جانب را تحت عنوان /رمغان/ ادبی به چاپ رسانیدند.



نخستین روز پاسخگویی

محسن جعفری مذهب *



یکی از دوستان باید باشد) گفتیم: «خدا استاد افشار را صد سال دیگر بدادر چند تعارف استاما هر وقت از این جهان رفت، یادداشتی خواهم نوشت که:

"من از ایرج افشار طلبی ندارم"

و از دیگران طلب دارم که تجربیات و دانسته های خود را به گور بردند و خواهند برد. آن یادداشت را نوشته ام اما برای انتشار به دیگری داده ام.

از همان روز که به فکر پاسخگویی امروز بودم، یک نگرانی نیز داشتم که حضور و فعالیت استاد افشار را ترمزی و مانعی در سرباز کردن بحران نسخه های خطی در دهه نود شمسی می دیدم. اکنون دهه نود شمسی رسید و استاد افشار هم بین ما نیست تا یک تنه آن رخنه را ببندد. تدوین یادداشت های نسخه شناسانه، ایراد و انتقاد و تصحیح راه نادرست رفته دیگران، میدان دادن و تشویق استعداد های جوان، انتقال دانسته ها به عموم دانش ورزان از طریق انتشار، و... اگر کمترین تردیدی در وجود بحران داشتم اکنون دیگر ندارم.

زمانی که «یادداشت بحران دهه نود در نسخه های خطی» را به صورت نامه در /بنه میراث/ (شماره ۲۳، زمستان ۱۳۸۲) منتشر کردم، در آغازش نوشتم:

در دهه نود شمسی، کشور ما با بحران جدیدی روبرو خواهد شد: «بحران نسخه های خطی»

آن یادداشت عکس العمل علنی چندانی بر نیانگیخت. پشت سرم چه گفتند هم مهم نیست. گله هایی از برخی شنیدم و تنها یکی پاسخ کتبی داد. در پاسخ به یکی از دوستان که گفت «اگر بحران نشد چه؟» گفتیم: «در دو روز باید به ادعایم پاسخ بگویم: اول فروردین ۱۳۹۰ (آغاز دهه نود شمسی) و دوم ۲۹ اسفند ۱۳۹۹ (پایان دهه نود شمسی). و چه زود رسید نخستین روزی که باید پاسخ دهم. از همان زمان، نامه دوم را نوشتم و دلایل عینی و مشخص پیش بینی خود را آوردم و نشانه های هشت سال بعدتر را نیز افزودم که انتشار آن جایی دیگر می طلبد. در همان سال در صحبتی (که بر نوار ضبط شد ولی به درخواست من منتشر نشد و اکنون نزد

* عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی



افشار به مثابه یک نهاد

علی اکبر جعفری ندوشن



مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد

گفت کسی خواجه سنایی بمرد

از جمله خدمات فرهنگی او می‌توان به انتشار مجلهٔ سیاسی-ادبی/بیده اشاره کرد که نخستین بار در مهرماه ۱۳۰۴ و همزمان با تولد فرزندش ایرج منتشر شد و انتشار آن با وقفه‌های کوتاه و بلند تا سال ۱۳۷۲ با پایمردی ایرج افشار ادامه داشت.

دکتر محمود افشار در سال ۱۳۳۷ با وقف املاک و رقبات بسیار در یزد، تهران، شمیران و شهرری، «بنیاد موقوفات افشار» را بنیان نهاد که تا امروز با هدف «فعالیت‌های فرهنگی به منظور تعمیم و گسترش زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی» به کار خود ادامه داده است و کوشش‌های سترگی چون انتشار ده‌ها عنوان کتاب دربارهٔ تاریخ و فرهنگ ایران و زبان و ادب پارسی، اهدای جوایز سالانه به استادان و پژوهشگران حوزهٔ ایران‌شناسی، ساخت مدرسه، بخشش زمین به آموزش و پرورش و دانشگاه و همکاری مجدانه با مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا را در کارنامه دارد و ریاست شورای تولید این نهاد ماندگار بیش از ۲۰ سال است که به عهدهٔ دانشی‌مرد مجتهدی چون آیت‌الله محقق داماد است.

ایرج افشار از چنین پدری زاده شد و در چنین محیطی بالید. ثروت خانوادگی نیز مجالی فراهم کرد که رها از دغدغهٔ معیشت، عمر خویش را وقف پژوهش در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران کند. این که در ۱۹ سالگی و پیش از پایان دورهٔ دبیرستان از سوی پدر به مدیریت مجلهٔ/بیده گمارده شد، نشان می‌دهد که آموخته‌های علمی و ادبی‌اش در آغاز جوانی درخور توجه بوده است و از آن زمان که تلاش دانشی خود را آغاز کرد تا همین ایام واپسین حیات از کوشش و کاوش علمی دمی فروگذار نبود. او بیش از ۶۵ سال در ساحت‌های گوناگون علم کوشید و به‌نیکی حق مقام هریک را به جا آورد:

۱. مرحوم ایرج افشار در سال ۱۳۳۰ به دعوت محمدتقی دانش‌پژوه به کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران رفت که در آن روزگار یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های

در گذشت استاد ایرج افشار موجب تألم فراوانی است. آن مرحوم در زمرهٔ معدود دانشی‌مردان به‌جامانده از نسلی بود که در مکتب بزرگان نام‌آوری چون فروزانفر و نفیسی و... نهضت فرهنگی دوران پس از مشروطه و جریان نوپای آموزش آکادمیک ایران را با جان‌مایه‌ای از آموزه‌های علوم قدیم و متدولوژی تحقیق و تفحص علوم جدید هموار ساخته بودند و بنیانگذار بسیاری از مفاهیم و پژوهشنامه‌های علمی و مصحح و احیاگر کثیری از اسناد و رسائل تاریخی بودند. از این نسل پر تلاش دو سه تنی بیش به‌جا نمانده است و بسیاری چون صاحب، محبوب، زرین‌کوب و زریاب و... در حالی روی در نقاب خاک کشیده‌اند که شاگردانی چون خود کمتر به‌جا نهاده‌اند و شاید از همین روست که امروز فقدان‌شان تأثیری عمیق برمی‌انگیزد.

ایرج افشار، فرزند دکتر محمود افشار یزدی است و پدر بزرگش مرحوم حاج محمدصادق افشار یزدی از اخلاف مستقیم خاندانی بود که مرحوم خلخالی در کتاب *تذکرهٔ شعرائی/یران* (در ذیل نام دکتر افشار) آنها را بدین‌سان معرفی کرده است: ... خانوادهٔ افشار از خاندان‌های بزرگ و مشهور این ناحیه هستند که به گواهی *تاریخ عالم/رای عباسی*، چند تن از سرداران و سرکردگان آنها در دورهٔ پادشاهی شاه‌طهماسب و شاه‌عباس بزرگ، در شهر یزد حاکم و والی بوده‌اند و محله‌ای نیز در این شهر به افراد این خاندان اختصاص داشته...

دکتر محمود افشار یزدی اولین دانش‌آموختهٔ ایرانی در مقطع دکتری علوم سیاسی محسوب می‌شد و از فعالان سیاسی و اجتماعی ایران و استاد دارالفنون و مدرسهٔ عالی علوم سیاسی در سال‌های پس از جنبش مشروطه بود. در دوران پهلوی اول از مدیران میانی وزارتخانه‌های دادگستری و دارایی به شمار می‌آمد، اما از سال‌های آغازین دههٔ ۱۳۲۰ به وزارت فرهنگ رفت و با دوری از سیاست به کارهای فرهنگی روی آورد.



اگر شرح کامل این خدمات را در کنار برگزاری کنگره‌ها و نمایشگاه‌های متعددی که در این باره توسط وی برپا شده است بگذاریم، در سپهر دانش کتابداری و کتاب‌شناسی این سرزمین، نامی درخشنده‌تر از ایرج افشار دیده نمی‌شود.

۲. انس و الفت مرحوم افشار با کتابداری کم‌کم او را به سوی میراث مکتوب ایرانیان سوق می‌داد و چنان در این وادی با جهد و صف‌ناپذیری به احیای موارث کتبی این سرزمین پرداخت که به استاد مسلم نسخه‌شناسی و متن‌کاوی و تصحیح و توشیح آثار پیشینیان حتی در سطح بین‌المللی تبدیل گردیده بود. شهرت جهانی او در این وادی به اذعان بسیاری از اهل فن به مراتب بیشتر از شناختی بود که داخل کشور از او داشتند.

مجموعه‌های ارزشمندی که افشار در همکاری مرحوم دانش‌پژوه و منزوی در شناسایی و تبویب و فهرست‌نگاری نسخ خطی کتابخانه مجلس و ملک و... پدیدآورده است، در ماندگاری این گنجینه‌های ارزشمند بسیار مؤثر است. وی حتی در سال ۱۳۳۹ با کمک مرحوم دانش‌پژوه مجله نسخه‌های خطی را نیز از سوی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تا سالها منتشر می‌کرد و با مقالات متعددی اسباب معرفی و ثبت و ضبط این آثار گرانبها را فراهم آورد.

۳. افشار در زمینه تاریخ‌نگاری نیز که سال‌ها در آن‌ها قلم‌فرسایی می‌کرد از آثار به‌غایت ماندگاری برخوردار است. او علاوه بر تصحیح، تنقیح و توشیح بسیاری از کتب تاریخی و اسناد و مدارک ماضی، که به شکل کتاب و مقاله‌های علمی متعدد منتشر شده است و در این اواخر نیز با سرمایه موقوفات دکتر افشار در قالب مجلدات وزینی با عنوان دفتر تاریخ به چاپ می‌رسید در حوزه تاریخ معاصر ایران نیز، به‌ویژه تاریخ مشروطیت، آثار بسیار مهمی به انجام رسانده است. انتشار بیش از ۶۰ جلد کتاب در این حوزه که *خاطرات/عتماد/سلطنه*، از منابع مهم شناخت تاریخ قاجار، یکی از آن‌هاست، خاطرات سیدحسن تقی‌زاده و خاطرات دکتر مصدق و اللهیار صالح و ده‌ها کتاب دیگر که به‌عنوان منابع اصلی هر پژوهشگری در حوزه تاریخ معاصر محسوب می‌شود، از آثار به‌یادماندنی این تاریخ‌نگار و نویسنده برجسته است.

۴. بی‌اغراق ایرج افشار در حوزه ایران‌شناسی نیز با کتاب‌ها و مقالاتی که نوشت خود را به یکی از مهمترین ایران‌شناسان جهان تبدیل کرد. او در این زمینه از سبک خاصی برخوردار

کشور به شمار می‌آمد. هرچند خود نیز دانش‌آموخته رشته حقوق از همین دانشکده بود اما با استخدام در این کتابخانه زندگی حرفه‌ای خود را با کتابداری و کتاب‌شناسی آغاز کرد و در کنار آموزش‌های تجربی که زیر نظر مرحوم دانش‌پژوه می‌دید، دوره کتابداری یونسکو را نیز در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ در پاریس گذراند و همزمان دبیری گروه ملی کتاب‌شناسی ایران، مدیریت بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تأسیس «کلپ کتاب»، انجمن کتاب و... در جهت تأسیس و توسعه نهادهای وابسته به این صنعت وجهه همت خود کرد و در کنار مدیریت و سردبیری مجموعه‌ای از نشریات کتاب‌شناسی نظیر مجلات *کتاب ماه*، *راهنمای کتاب* و *نسخه‌های خطی* که چاپ هریک از اینها بعضاً بیش از چندین دهه ادامه داشت. وی در نشریات و منشورات فرهنگی و ادبی دیگر نیز نقش ممتازی ایفاء می‌کرد؛ مثلاً با مرحوم زریاب خویی، دانش‌پژوه... به مدت ۳۰ سال *فرهنگ/یر/ن‌زمین* را منتشر می‌کردند و یا مدتی سردبیر مجله سخن به صاحب‌امتیازی پرویز ناتل خانلری بود.

افشار در صنعت مآلوف خود کتابداری علاوه بر کارشناسی و تولید علمی، سابقه مدیریت‌های اجرایی مؤثری نیز از خود به‌جا نهاده است. او پس از ریاست کتابخانه دانش‌سرای عالی در سال ۱۳۴۱ رئیس کتابخانه ملی ایران شد و در هفت ماهی که آن‌جا بود، بخش کتاب‌شناسی ایران را پایه‌گذاری و به یاری عبدالله انوار، فهرست‌نگاری از نسخه‌های خطی را آغاز کرد. سپس از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۸ ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه را برعهده گرفت. او در این دوران به‌تناوب در دانشگاه تهران و دانش‌سرای عالی در رشته کتابداری و تاریخ سرگرم تدریس بود تا جایی که به‌واسطه این خدمات علمی و اجرایی، بسیاری او را بنیانگذار رشته کتابداری در ایران می‌شناسند. ولی نقش بی‌بدیل او در این فن شریف بیش‌تر آن بود که علاوه بر انتشار مجلات مختلف در این باره، کتاب‌ها و مقالات بسیاری هم در این زمینه به طبع رساند همچون مجموعه بی‌نظیر *فهرست مقالات فارسی* که حسب معمول تدوین چنین منابع ارزشمندی با نهاد و تشکیلاتی وسیع به انجام می‌رسد و یا فهرست نسخه‌های خطی فارسی در دنیا و حتی فهرست‌نگاری مجموعه کتاب‌های فارسی چاپی دانشگاه‌ها و ده‌ها عنوان کتاب‌شناسی و فهرست‌نگاری ارزشمند دیگری که بخشی از آن نیز به سرمایه موقوفات مرحوم پدرش زیور چاپ یافتند.

و همه دیده‌ها و شنیده‌های خود را با وسواس کم‌نظیر علمی در این کتاب ارزشمند برای همیشه تاریخ ثبت نموده است. کارنامه افشار در ۸۰ سالگی به روایت/یر/شناس مجله‌نگار- کتابی که در نکوداشت وی چاپ شده است- حاکی از ۲۸۳ عنوان تألیف و تصحیح کتاب، ۱۲۱ مقدمه بر آثار دیگران، سردبیری ۱۰ مجله ماندگار، عضویت در ۳۲ شورا و انجمن ایرانی و جهانی در حوزه کتاب، تاریخ، نسخه‌پژوهی و شرق‌شناسی، نظارت بر انتشار ۱۹ مجموعه، نگارش حدود دو هزار مقاله و گزارش کوتاه و بلند به زبان فارسی و ۶۴ مقاله به زبان‌های دیگر و یادآوری هزار نکته از «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» است.

لذا با این توصیف، نابجا نیست اگر بگوییم مرحوم افشار کسی است که کارنامه او، به تنهایی، بر عملکرد بسیاری از تشکلهای، انجمن‌ها و سازمان‌های عریض و طویل مقدم است. او خود به مثابه یک نهاد علمی پژوهشی است. هم از حیث تکثر و تنوع آثار و هم از جهت دقت و وسواس علمی و هم به واسطه تأسیس بنیان‌های نو در سنت ایران‌شناسی و کتاب‌شناسی و تاریخ‌نگاری و...

امروز به هنگام تورق دفتر ایام گذشته که پاره‌ای از آن به ذکر خاطراتی قلمی شده است به یادداشت اواخر آذر سال ۷۷ برخوردیم که گزارشی از مراسم بزرگداشت دکتر افشار یزدی توسط دانشجویان یزدی دانشگاه‌های تهران بود. آن مراسم به یادماندنی با حضور جمع زیادی از اساتید، دانشجویان و یزدی‌تباران علاقه‌مند در تهران برگزار شد. در آن ایام دانشجویان یزدی سالروز درگذشت دکتر محمود افشار را فرصتی دیده بودند تا از مقام علمی و خدمات فرهنگی او و فرزند خلفش ایرج افشار که تلاش زیادی در احیاء آثار مکتوب و غیرمکتوب یزد داشتند است سیاسی به جا آورند که به نیکی با معرفی و تجلیل از خدمات فرهنگی با ارزشی که توسط افشارها در بازآفرینی و ترویج میراث مکتوب و آثار و عوالم فاخر فرهنگ این مرز و بوم، به خصوص سنت حسنه وقف، انجام شده است همراه گردید. امیدوارم این سنت حسنه، به‌ویژه در راه دانش و فرهنگ، همچنان به همت خیران نیکوفکرت به این روزگار زنده بماند (شرح آن مجلس و گفتار استاد افشار در ندای یزد انتشار یافت)

درباره استاد ایرج افشار بیش از این‌ها باید نوشت کما این که او

بود. آن مرحوم تمام صحراها، دشت‌ها، کوه‌ها و همه شهرها و روستاهای این آب و خاک را سر به سر پیموده بود. کمتر بوم و برزنی بود در این سرزمین که تاریخ و اسناد هویتش به دست این رادمرد اهل تحقیق قلمی نشده باشد. خطه خطه این خاک پرگهر را با اتومبیل شخصی خود با سفر توشه سبک و با عشق به کاوش و تدقیق تاریخی می‌پیمود، دفترچه‌ای داشت که در آن نام و تلفن مردمان آشنای هر شهر و روستای کوچکی که مثلاً یک شب را در آنجا بیتوته کرده بود در آن نوشته و چه بسا به دعوت بسیاری از آنان به مهجورترین مناطق این کشور سفر می‌کرد تا شاید سندی در تبویب تاریخ آنجا بیابد و عکسی بگیرد و یا یادداشتی بردارد و اگر مطلب مستند و ارزشمند تاریخی می‌یافت بلافاصله در تبویب و تثبیت و انتشار آن می‌کوشید. مرحوم افشار هزاران عکس و سند و مدرک تاریخی از سنگ‌نبشته‌ها، حکاکی‌ها، دست‌نوشته‌ها و کتیبه‌های مساجد، تکیه‌ها، قلاع، بقاع و حتی گورستان‌های دورافتاده گرد آورده است که شاید آیندگان به اهمیت ثبت و ضبط آنها پی ببرند. در واقع به‌سختی می‌توان کسی چون او سراغ گرفت که پیاده و سواره با کفش کوه و گیوه، و جب‌به‌وجب این سرزمین را در کوه و دشت و صحرا درنوردد و از دل این گردشگری‌های عالمانه، این چنین عاشقانه، برگ‌های خواندنی از تاریخ و جغرافیا، فرهنگ، هنر و زبان و آداب و رسوم ایرانی را گرد آورده باشد و با انتشار آن بر غنای فرهنگی جامعه ایرانی بیفزاید و در این راه نه پروای هزینه سفر و نه فکر خطری دیگر کند. ره‌آورد این سفرها در سفرنامه‌های مهمی همچون گشت در/یر/ن که حاصل سفرنامه‌های داخلی اوست، منتشر گردیده است. نگارنده که توفیق داشته بارها در جست‌وجوی تاریخ دیار اجدادی خود به یادگارهای یزد رجوع کند، کار سترگ و ستودنی این یزدی‌تبار بزرگ را در این کتاب گرانسنگی که در ۲ جلد و ۳ مجلد و بیش از ۲۰۰۰ صفحه به توصیف آثار و ابنیه تاریخی یزد می‌پردازد و در پی عشقی خستگی‌ناپذیر به سرزمین مادری و با بیم از نابودی این موارث فرهنگی و احساس خطر از جانب نوسازان بی‌محابا و سوداگران و عتیقه‌بازان و با هموار کردن رنج سفرهای متعدد به این دیار کویری پدید آمده است، به دیده اعجاب ستوده است. استاد افشار در این کتاب نشان می‌دهد که تقریباً از تمام آبادی‌های مهم استان یزد و آثار و ابنیه تاریخی فرهنگی و... بازدید کرده

پرهیز می کرد و در کمال استغنا از هر آنچه رنگ ریا و وابستگی داشت، دوری می جست. به یقین کوکب معرفت این مرد بزرگ و کم نظیر، بعد از فوتش فروزانتز از پیش خواهد درخشید.

برای سایرین چه بسیار نادره گفتارها نوشت و چه بزرگداشت‌ها به پا داشت، حال آنکه خود در طول حیاتش هرگز نامش را در معرض تجلیل و تکریم نگذاشت و از جایزه، نکوداشت، تمجید و تقدیرهایی که دیگران برای آنها توقع و تلاش می کنند سخت



آقای افشار حرف اضافه نداشت

رسول جعفریان *



معمولاً گفته می شود که «بیستون را عشق کند و...» این که عشق بتواند کارهای عظیمی بکند، بر کسی پنهان نیست و به همین جهت دیدن آدم‌های عاشقی که انسان از آنان درس بیاموزد و ببیند عشق چه تحولی در زندگی آنان پدید می آورد جالب خواهد بود. این عشق در حوزه کتاب و دانایی برای جماعت اهل قلم، شیرین تر و جالب تر است چون عمیقاً آن را حس می کنند. آقای افشار یک عاشق واقعی بود، عاشق دانایی و کتاب و ایران.

یکی از ویژگی‌های عشق این است که انسان فقط به معشوق می اندیشد، و آقای افشار، فقط به کارهای مورد علاقه اش که همین خواندن و نوشتن و تصحیح و چاپ و فهرست و مجله بود می اندیشید. از دیگر ویژگی‌های عشق این است که آدم عاشق تمام تلاش خود را خواهد کرد تا به معشوق برسد، هرچند راه سختی در پیش باشد. او گذشت زمان را نمی فهمد، موانع را مهم نمی شمارد و تمام انرژی و نیروی خود را برای رسیدن به معشوق صرف می کند. آقای افشار در حوزه علم و کتاب همه این ویژگی‌ها را داشت. فردی پرتلاش که فقط به این کارها می اندیشید و راه دور و نزدیک برایش تفاوت نمی کرد. عاشق وقتی واقعاً عاشق باشد هرچه حرف بزند، در هر عالمی سیر کند، در هر حال باشد، تنها در اندیشه محبوب و معشوق خود است. آقای افشار چنین بود. کاری جز این نداشت که نکته تازه‌ای در باره ایران بیابد، آن را منتشر کند. عاشق اگر واقعاً عاشق باشد، به هر کجا سرک می کشد تا معشوق خویش را بیابد. سفرهای طولانی آقای افشار درست از روی عشق بود. سفرهای طولانی، هر کجا که نامی از ایران بود، هر کجا که می توانست منظری از مناظر ایران باشد، هر کجا که اثری یا

کتابی از ایران در آنجا باشد، مقصد او همان جا بود. کارنامه آقای افشار گواه عشق اوست و چنان که در حدیث شریف آمده است، «المرء مع من أحب»، او مصداق اتم و اکمل آن بود. عشق آقای افشار به کتاب و ایران، عشقی خالصانه و بی ریا و از سر همت و استغنا بود.

دو نکته را درباره مرحوم افشار بیان می کنم که در واقع یکی خاطره منقول از استاد آیت الله روضاتی است، و دیگری آنچه خود دیدم و به دلیلی عرض می کنم تا بماند.

نکته اول آنکه استاد روضاتی فرمودند: «زمانی مادر بزرگم -مادر مادرم -از من خواست تا ایشان را به زیارت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، ببرم. بلیطی از گیتی نورد که در دروازه دولت بود تهیه کردم و از اتوبوس خواستم تا مسیر را از سمت چهارسو قرار دهد تا مادر بزرگم را که راه رفتن برایش دشوار بود، آنجا سوار اتوبوس کنم. خانم خادمه‌ای هم به نام منور همراه ما بود.

* استاد دانشگاه تهران



وقتی اتوبوس ایستاد و سوار شدم، دیدم حضرت آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب از علمای بزرگوار اصفهان هم مسافر همان اتوبوس است. دو مرید ایشان هم از تجار همراهشان بودند. از این بابت خشنود شدم. با این اتوبوس تا تهران آمدم. از آنجا با قطار رفتیم. قطار آنها صبح و از ما عصر حرکت کرد. وقتی به مشهد رسیدم به جایی وارد شدیم که بالای آن نوشته شده بود: «موقوفه حاج سید سعید طباطبائی» که موقوفه کتابخانه مسجد گوهرشاد بود. روز بعد، جوانی را که همراه مرحوم ارباب بود، در خیابان دیدم. بر آشفت که حضرت آیت‌الله مدام سراغ شما را می‌گیرد و من دنبال شما می‌گشتم. وقتی خدمتشان رفتم از بنده خواست تا در اطافی از همان ساختمانی که ایشان بود، مستقر شوم. قبول کردم و هفت هشت روزی را در کنار ایشان بودم و پشت سرشان نماز می‌خواندم.

یک روز به حرم مطهر مشرف شدم. مرحوم فروزانفر و افشار و یکی دو نفر دیگر را دیدم که در حرم بودند. کناری نشسته، صحبت کردیم. وقتی گفتم که با مرحوم حاج آقا رحیم ارباب آمده‌ام، اصرار کردند که باید به دیدن ایشان بیاییم. اندکی بعد وارد همان خانه شده، ساعتی چند با آقای ارباب گفت‌وگو کردند. آقای فروزانفر از من طلبکار شد که «چرا زودتر به من خبر ندادید؟» گفتم: «من امروز شما را دیدم.» این سه نفر که گویا مصطفی مقربی نفر سومشان، بود از افغانستان برگشته بودند و قصد رفتن به تهران را داشتند. فروزانفر به مرحوم ارباب ارادت زیادی پیدا کرد. وقتی به دانشگاه اصفهان آمد در سخنرانی‌اش گفت: «اصفهان دو قبله دارد: یکی آقای ارباب و دیگری آقای الفت.»

آقای روضاتی درباره افشار فرمودند که ایشان «استغنا» داشت. روحیه او این استغنا را نشان می‌داد. شخصیتی متین و بدون کمبود. خوب البته در عالم خودش بود. آقای افشار به اصفهان می‌آمد. به من هم سر می‌زد. حدود دو سال پیش هم آمد. آقای مطلبی کاشانی هم با ایشان بود. به ایشان گفتم که سال ۵۱ مشرف به مکه شدم و آقا عبدالعزیز طباطبائی مرحوم دانش‌پژوه را آورده بود. شما که همه دنیا را رفته‌اید کاش یک سفری به مکه می‌رفتید. آدم فوق‌العاده مبادی آداب و دنیادیده‌ای بود. تسلیم آداب مرسوم بود. خیلی زحمت کشید. خیلی کار کرد. در نوشتن اهل اهمال نبود. مثبت بود.

اما خاطره دیگر که مربوط به زمان بازگشت آخر ایشان از

امریکاست و خود شاهدش بودم نقل می‌کنم. بارها آقای ابوالحسن نواب از بنده خواسته بود تا آقای افشار را ببیند. داستان از این قرار بود که مرحوم همایون صنعتی‌زاده که یک بار بنده با آقای افشار در خانه‌اش به دیدنش رفتم و بعد هم چند روزی در کرمان میهمانش بودم، در وصیت آخر، خانه تهران را در اختیار آقای نواب قرار داده بود. این همان جایی بود که آقای دهباشی هم دفتر مجله‌اش آنجا بود (و شاید تا کنون هست). آقای افشار به توصیه دهباشی از من خواست به آقای نواب بگویم اجازه دهد بخار دفتر خود را در آنجا داشته باشد. یک بار هم به اشاره گفت که شاید این خانه را آن زمان‌های دور که صنعتی‌زاده در زندان بوده، نوشته‌ای از او گرفته بوده و حالا تصرف کرده‌اند! من می‌دانستم چنین نیست. زیرا آقای نواب را بنده به آقای صنعتی‌زاده معرفی کرده بودم. علتش هم این بود که صنعتی‌زاده علاقه‌مند بود تا هزینه سفر چند طلبه را که برای تحصیل به اروپا بروند بدهد. من از طلبه‌های دانشگاه ادیان صحبت کردم و این دو را به هم وصل کردم. رفاقت آقای نواب و صنعتی‌زاده زیاد شد و حتی در روزهای منتهی به فوت آن مرحوم هم آقای نواب پیش ایشان بود. در همان ایام ایشان خودش از روی مصلحت‌اندیشی خانه را به آقای نواب واگذار کرده بود تا کارهای فرهنگی در آنجا شود (به چه کیفیت نمی‌دانم؛ باید خود ایشان جایی بنویسد). به هر حال در یکی از روزهایی که بعد از آن آقای افشار به بیمارستان رفت و به خانه برگشت، نزد ایشان رفتیم. آقای نواب موقوفه را برای آقای افشار تعریف کرد. از جمله اشاره کرد که یک بار در خدمت مقام معظم رهبری از آنچه بر سر صنعتی‌زاده آمده بود با ایشان سخن گفته بود. رهبری از وی خواسته بودند تا در سفر کرمان ترتیبی دهد که حرمتی به ایشان گذاشته شود. از قضا در یک دیدار عمومی در همان سفر در حضور ایشان که چندین نفر صحبت کردند، به آقای صنعتی‌زاده هم فرصتی داده شد و ایشان صحبت کرد که از تلویزیون هم پخش شد. پیرمردی با سر تراشیده مطالبی بیان کرد و رهبری نیز با دقت گوش داد. زمانی هم که بنده کرمان رفتم، از آقای صنعتی‌زاده خواستم نزد امام جمعه شهر برویم که رفتیم و دیدم که چه ارتباط و صمیمیتی میان آنها هست. کسی وجه مذهبی و دینداری آقای صنعتی‌زاده را کمتر خبر دارد. با هیچ کدام از رفقای قابل مقایسه نبود.

که فرصت کم است و باید مقالات بیشتری را در آن چاپ کند». آن روزها آقای افشار بسیار لاغر شده بود و سخت ضعیف. اما هیچ وقت فکر نمی کردم که به این زودی از دست خواهد رفت. خدایش رحمت کند. خدایش رحمت کند که هیچ گاه بنده و سایر دوستان بخلی از ایشان ندیدیم. البته تلفن هایش کوتاه و بدون حرف اضافه بود. چنان که نوشته هایش هم.



یاد نیکو گر بماند ز آدمی...

یدالله جلالی پندری *



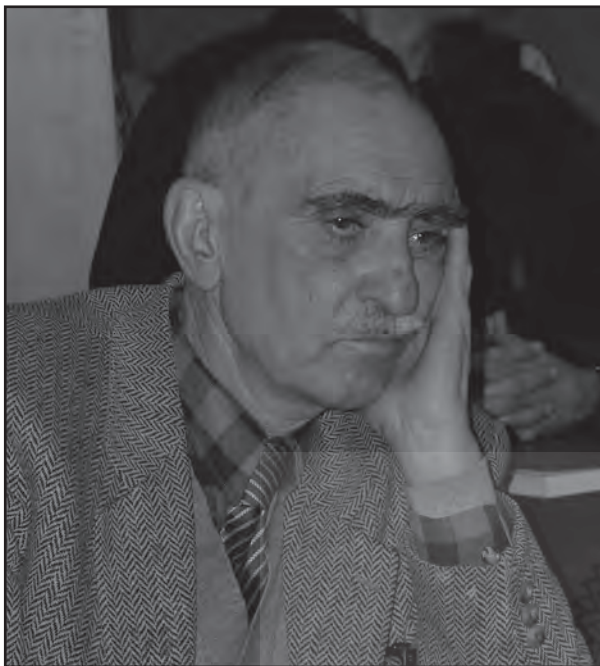
یعنی به جای آنکه بر اساس ترتیب الفبایی نام اشخاص مرتب شده باشد بر اساس نواحی ایران و برخی کشورها مرتب شده بود! استاد در ایرانگردی های خود به هر ناحیه ای وارد می شد از آشنایان خود با آن دفتر شگفت سراغ می گرفت و هر یک، خرسند از همراهی آن مرد اقلیم دانایی، می کوشیدند تا در زمینه های علمی و فرهنگی ای که در آن کوشش می کردند از استاد راهنمایی بخواهند. تعداد کسانی که در سراسر عمر پربار استاد افشار به راهنمایی او در عرصه دانایی های بیشتر گام نهاده اند قابل شمارش نیست اما اگر روزی قرار باشد تأثیر استاد افشار را بر فرهنگ معاصر ایران بررسی کرد، یکی از زمینه های غیرمکتوب این تأثیر، پرورش کسانی است که هر

به هر حال آقای نواب کل مآوقع را برای آقای افشار تعریف کرد و فکر ایشان از این بابت راحت شد. من واقعاً از این دیدار خوشحال شدم که چیزی در ذهن آقای افشار از این بابت نمانده است. آقای نواب به آقای افشار گفت: «به جعفریان بگویند چرا این مجله (یعنی پیام بهارستان) را این اندازه چاق و چله در می آورد؟» آقای افشار گفت: «جعفریان فکر می کند

درباره کوشش های استاد ایرج افشار در عرصه فرهنگ ایران زمین سخن ها باید گفت و زندگانی سراسر تلاش و کوشش علمی او را برای آیندگان توصیف کرد و سرانجام دریغاگو شد که: «از عرصه دانایی، یاران نکو رفتند!» آنچه درباره این کوشش ها بیان خواهد شد اشاره به جامع الاطراف بودن استاد افشار و یا نسل همزمان وی است اما همان گونه که استاد فرزانه آقای دکتر شفیع کدکنی در یادداشتی در سوکیاد استاد دکتر علی فاضل نوشته اند، دیگر دوران جامع الاطراف بودن به پایان رسیده و آنچه اهمیت ویژه یافته «تخصص» است. بنابراین کسانی که به این موضوع توجه یافته اند کوشیده اند تا تخصص های ویژه را در یک نفر جمع یافته نیابند یا از او توقع جامع الاطراف بودن نداشته باشند. این است که در زمینه های مختلف دانایی که خود جامع آنها بوده اند به پرورش دیگران پرداخته اند؛ دیگرانی که در زمانی دیگر با تخصص های گوناگون خواهند توانست به نوعی جایگزین آن عالم جامع الاطراف باشند و استاد ایرج افشار یکی از آن پرورش دهندگان کم نظیر بود. اگر از زمان تدریس او در دانشگاه چشم پوشی کنیم - هر چند قابل چشم پوشی نخواهد بود اما چون خواهند گفت که وظیفه ای بوده است و حقوقی مترتب بر آن - آنچه در این ۳۳ سال به پرورش افراد مختلف در سنین مختلف و در سراسر ایران و برخی کشورهای جهان اختصاص داشت حاصل دانش گسترده او در جوانب گوناگون است. آشنایان استاد افشار که تعداد آنها در ایران و جهان کم نیستند می دانند که دفتر تلفن استاد شکل ویژه ای داشت،

* استاد دانشگاه یزد





یک به اشارتی و هدایتی راه به دانایی برده‌اند. و امید که همه اینها دانایانی سپاسمند باشند زیرا آنچه در روزگار گذشته بدان اشاره می‌کردند که:

«کس نیاموخت علم تیر از من

که مرا عاقبت نشانه نکرد»

در این زمان به گونه دیگری به چشم آمد و کسانی که خوشه‌چین خرمن دانایی کسانی چون دکتر خانلری و استاد افشار بودند، در ستم‌ورزیدن نسبت به آنها کوتاهی نکردند. اما چون خصلت خادمان فرهنگ، در گذشتن از خطای کسانی است که در عرصه فرهنگ گام برمی‌دارند اما گاهی نیز به راه خطا می‌روند، هر دوی آنها، خانلری و افشار، بر مبنای آنچه از آنها شنیدم، با نگاه بزرگوارانه بزرگی که به کودکی خطاکار می‌نگرد، به کوشش‌های ستمگرانه اما کودکانه این دسته می‌نگریستند. کسانی که نه فرهنگ را باور داشتند و نه مرگ را. باری، سخن از اشارت‌ها و هدایت‌های استاد افشار بود که حتی در این اواخر برخی از جوانانی که خود را بر کرسی استادی نشسته می‌یافتند اما در جستجوی منابع، جام جهان‌نمای کذایی نمی‌توانست به کمک آنها بیاید دانشجویان خود را به استاد افشار حواله می‌دادند و آن فرهنگ‌پرور کم‌نظیر در راهنمایی آنها دریغی نداشت اما تأسف می‌خورد که چرا وضع علم و فرهنگ در جامعه ما به گونه دیگری جلوه‌گر شده که مدرس یک درس از منابع آن درس بی‌اطلاع است.

علاوه بر کسانی که در ایرانگردی‌های استاد افشار از وی کسب دانش می‌کردند، بسیاری از کسان از نواحی گوناگون ایران با مکاتبه یا تلفن از آگاهی‌های او بهره‌مند می‌شدند. این نکته را در مقدمه بسیاری از کتاب‌ها که در سراسر ایران در زمینه فرهنگ ایرانی به چاپ رسیده است می‌توان دید و حتی در برخی موارد استاد افشار در راه انتشار این گونه کتاب‌ها به صاحبان آنها یاری می‌رساند؛ چه در پیدا کردن ناشر و چه در یافتن حامی مالی برای مؤلفان و یا حتی نوشتن مقدمه بر کتاب آنها تا وجاهت لازم را برای عرضه در بازار نشر داشته باشد. طبعاً این کوشش‌ها را باید از جمله زمینه‌های ناپیدای تلاش‌های فرهنگی استاد افشار به شمار آورد.

همه کسانی که در سراسر جهان در عرصه ایران‌شناسی فعالیت داشتند به گونه‌ای از دانایی‌ها و آگاهی‌های استاد افشار بهره‌مند بودند و بررسی تأثیر وی بر جهان ایران‌شناسی،

موضوع دیگری است که کتابی را به خود اختصاص خواهد داد زیرا آنچه در این سالیان استاد افشار از ایران‌شناسان گفته و آنچه آنها درباره وی گفته‌اند ارتباط فرهنگی ایران و دیگر کشورها را نمایان خواهد ساخت و هرچند یکی از کوشندگان این عرصه فرهنگی، از امور رسمی فرهنگی برکنار باشد، با این همه بدون توجه به روابط اداری، او بی‌دریغ به همه آنها یاری می‌رساند و خرسند بود که آگاهی‌ای به مجموعه آگاهی‌های مرتبط با ایران‌شناسی افزوده خواهد شد.

استاد افشار عاشقانه به فرهنگ ایران می‌اندیشید و علاوه بر کوشش‌هایی که خود در زمینه فرهنگ ایران و شناساندن آن به دیگران داشت، به تشویق جوانانی می‌پرداخت که در این راه گام می‌نهادند. چه بسیار جوانانی که با شوق انگیزی‌های استاد افشار در تلاش‌های ایران‌شناسی خود توفیق یافته‌اند. وی در این زمینه حتی زحمت رابطه برقرار کردن میان جوانان و پژوهشگران کهنسال ایرانی و غیر ایرانی را می‌پذیرفت و از این طریق در انتقال تجربه‌های صاحبان تجربه به جوانترها کوشا بود.

باری، خادمان فرهنگ هرگز نخواهند مرد زیرا علاوه بر استمرار وجودی آنها در آثاری که از خود به یادگار گذاشته‌اند، وجود آنها به نوعی دیگر نیز استمرار یافته است. این استمرار را در وجود دیگرانی می‌توان دید که دست‌پروردگان آن خادمان راستین فرهنگ بوده‌اند و استاد افشار در طول بیش از نیم قرن تلاش فرهنگی در پرورش کسانی کوشید که امروز در

شوق انگیزی‌ها و ارشاد و هدایت‌های آن استاد کم‌نظیر خواهند دانست. پس با اجازه طلبیدن از سعدی بزرگوار و اندکی تغییر در شعر معروف او، باید گفت:

یاد نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار

(یزد، فروردین ۱۳۹۰)

زمینه‌های گوناگون ایران‌شناسی، تصحیح و احیاء متون کهن، فهرست‌نگاری، کتاب‌شناسی، تاریخ‌نگاری و... ادامه‌دهنده راه وی در عرصه دانایی‌های بیشتر هستند. این دست‌پروردگان هرچند همچون استاد افشار جامع همه این شاخه‌های علم و آگاهی نیستند، اما در هر شاخه‌ای به تخصص ویژه رسیده‌اند و اگر اندکی حق‌گزار و سپاسمند باشند همه اینها را از



آنانکه بدین لفظ دری نادره گفتند

شیرین سخنان، ماه‌عذاران همه رفتند
ارباب خرد، داعیه‌داران همه رفتند

شوبار سفر بند که باران همه رفتند»

رختی که بود عمر عجب بادیه‌پیماست
هر روز پی بردن یک گوهری از ماست
گر چشم خرد باز کنی نیک هویداست
آن گردش تابنده که بر دامن صحراست
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند»

رفتند عزیزان و نگاهی به عقب نیست
ما را از غم رفتنشان غیر تعب نیست
ساکت چه نشینیم که این کار ادب نیست
گر نادره معدوم شود هیچ عجب نیست
کز باغ جهان لاله‌عذاران همه رفتند»

آنان که بدین لفظ دری نادره گفتند
جز نیک نگفتند، جز از دل نشنفتند

اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند»

دیدیم که از ملک ادب عالی و دانی
دیدند چو بی‌مهری این عالم فانی
رفتند گه پیری و هنگام جوانی
فریاد که گنجینه‌سرایان معانی
گنجینه‌نهادند به یاران، همه رفتند»

زین دار فنا داعیه‌داران و امیران
پیران جهان دیده، جوانان و دلیران
رفتند از این جمع بزرگان و دبیران
«یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران
تنها به قفس ماند و هزاران همه رفتند»

رفتند سلاطین سخن، ماهمه در خواب
وز رفتنشان جوهر دانش شده کمیاب
طالع شده در ماتمشان بارخ مهتاب
«خون بار بهار از مژه در فرقت احباب

کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند»

سروده: طالع یغمایی



مرد مردان یزد

عبدالحسین جلالیان *



یزد شهری ست خرم و آباد	یادگاری ز عهد و دوره ماد
خرم و سبز و آفتاب پذیر	چون نگینی بُود میانِ کویر
مردُمش سخت کوش و فعّالند	به در و دشتِ خویش می بالند
کشف و تحصیلِ آب، آبِ حیات،	در کویر از طریقِ چاه و قنات،
کار این مردمانِ باهوش است	یزدی از حُمّ خود قدح نوش است
یزدیانی که پُشت اندر پُشت	بوده دیندار و پیروز رُشت
همه اهل مشقت و کارند	راستگوی و درست کردارند
نامِ نام آورانِ بسیاری	زین دیار است بر زبان جاری

من که یک قطره‌ای ازین نهرَم	یکی از کهترانِ این شهرم
خواستم با تفحصِ بسیار	در تواریخ و در همه اَفسار
با دلیل و ارائه مدرك	تا کسی را بر آن نباشد شک
مرد مردان یزد را به تمام	بشناسانم اندرین ایام
در پی جستجوی ژرف و عمیق	در قبالِ مَشقت و تحقیق
با مقاسات و هیچ منظوری	برسیدم به نامِ مشهوری
فاش گویم کنون به وجد و سرور	در میانِ دو صد نفر مشهور
از همه قوم و از همه اَفسار	یزد بالَد به ایرج افشار
ز آنکه او را ز کثرت تألیف	نَبود کس ز کم و کیف، حریف
بر شمردم بشد فزون از صد	واقعا باشد این فزون از حد

هر که یزدیست تا که یزد بیاست	در مقام سپاس و شکر، رواست
بر زبان آورد کند تکرار	نام جاوید ایرج افشار

دوشنبه ۱۳۸۶/۱۰/۳

حافظ را در چهار جلد به نگارش درآورده که شرح جامعی بر اشعار و گوشه‌ای از زندگی حافظ می‌باشد. علاوه بر اینها، اشعار محلی زیادی در قالب غزل و ترجیع‌بند سروده است و مقالاتی نیز نگاشته است. از آقای حسین مسرت که این شعر را برای ما ارسال کردند سپاسگزاریم.

دکتر عبدالحسین جلالیان متخلص به «جلالی» در یزد به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به اتمام رسانید و تحصیلات عالی را در رشته داروسازی و تخصص امور آزمایشگاهی طبی در تهران به پایان رسانید. دیوان شعر او بالغ بر پنج هزار بیت به نام پله‌های سنگی منتشر شده است. همچنین وی شرح جلالی بر



محقق و نسخه‌شناس بزرگ ایرانی: ایرج افشار

کارل چرتی*



از دانش گسترده ایشان بهره زیادی جستم. وی در انجمن ایران‌شناسی اروپا (SIE) نیز عضو بود و از اعضای بسیار برجسته و بانفوذ محسوب می‌شد و به واسطه همین امر به عنوان عضو افتخاری «انجمن مطالعات ایرانی در آمریکا» پیشنهاد داده شد. انجمن ایران‌شناسی اروپا، در ژوئن ۱۹۸۳ در روم با چهل محقق اروپایی برجسته و با هدف حمایت از مطالعات مربوط به ایران در اروپا هدفی که ایرج افشار در مقیاس جهانی دنبال می‌کرد تأسیس شد و اکنون به کانون بزرگ دانشگاهی تبدیل شده است که بیش از چهار صد عضو در اقصانقاط دنیا دارد.

هر چند آنجلو میشل پیه مونتسه، در بین همه محققان ایتالیایی، دوست خوب ایرج افشار بود که از دانش گسترده وی در حوزه نسخ خطی ایران بهره برده بود، اما ایرج افشار همکاری چندانی با دانشگاه ایتالیا نداشت. یکی از فعالیت‌های مهمی که او را با کشور من پیوند می‌داد، انتشار مجدد یکی از نوشته‌های سید حسن تقی‌زاده، یکی از شخصیت‌های اصلی نهضت مشروطه بود که با دست‌نوشته‌های با ارزش خود مؤلف تکمیل شد. یکی از این آثار، که موضوع سیاسی نداشت، با عنوان *گاه‌شماری در ایران قدیم* توسط ایرج افشار چاپ شد که اخیراً به ایتالیایی ترجمه شده است.^۱

و من فرصت مغتنمی داشتم که این ترجمه را در سپتامبر ۲۰۱۰، زمانی که از سفر کوتاهش از رم بازگشته بود، به وی نشان دهم. علاوه بر این ایرج افشار همراه با یک گروه از متخصصان پرآوازه، وظیفه انتشار نسخ خطی مربوط به تاریخ کشورش را در مجموعه‌ای به نام *گنجینه نسخه بر گردان‌های متون فارسی* بر عهده گرفت. در بین متون انتخابی، نسخه خطی مشهور *شاهنامه* هم بود که اکنون در کتابخانه ملی فلورانس نگهداری می‌شود. این نسخه، قدیمی‌ترین نسخه خطی شناخته‌شده شاهکار فردوسی، تألیف شده به سال ۱۲۱۷ میلادی است که تقریباً معادل نیمی از متن *شاهنامه* است، متأسفانه مابقی آن مفقود شده است. این متن توسط آنجلو پیه مونتسه در سال

زمانی که مطلع شدم ایرج افشار به دیار باقی شتافت، ذهنم برای لحظاتی به این امر معطوف شد که من این سعادت را داشته‌ام که از مصاحبت او بهره‌مند شوم. چندین غروب در حیاط منزلش در تهران و گاه در کنفرانس‌های بین‌المللی با ایشان شرکت داشتم. به هر روی در این نوشتار نمی‌خواهم از صحبت‌های دوستانه و شخصی‌ام با ایشان صحبت کنم بلکه می‌خواهم که بر توانایی‌های اخلاقی و فکری ایرج افشار در زمینه بین‌الملل و روابط متقابلش با کشورم تأکید کنم.

احتیاجی به گفتن نیست که ایرج افشار یکی از پرکارترین مؤلفان ایرانی در سده‌های ۲۰ و ۲۱ میلادی بوده که در حوزه‌های مختلف بسیاری دست به تحقیق زده است. به ویژه در حوزه نسخه‌شناسی (codicology)، فهرست‌نویسی و مطالعات کتاب‌شناختی و تاریخ معاصر. با این که رشته تحصیلی خود من به‌وضوح از حوزه علمی او متفاوت بود، من در هر فرصتی از دانش گسترده او بهره بردم، بسیاری از آثار و نوشته‌های او را خواندم به خصوص ستون «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» که عمدتاً در دو ماه‌نامه *بخار* منتشر می‌شد که در آن ستون، بخش وسیعی از آثار متأخر در حوزه مطالعاتی ما معرفی می‌شد. این مقالات که با اقبال خوانندگان مواجه بود، علاوه بر اینکه جذابیت زیادی برای محققان داشت، نمایی کلی از آن‌چه در ایران رخ داده بود و آن‌چه درباره فرهنگ و تمدن این کشور بزرگ نوشته شده بود در اختیار می‌گذاشت.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد در این نوشتار به هیچ وجه در پی ارائه تصویری کلی از آثار ایرج افشار نیستم، لیکن خودم را به برخی از جنبه‌های فعالیتش که شاهدش بوده‌ام، منحصر کرده‌ام.

ایرج افشار همیشه نسبت به همکاران و هم‌قطاران خارجی‌اش توجه خاص داشت. وی آنها را در کلاف هزارتوی آثار ایرانیان راهنمایی می‌کرد و در هر کاری به آنها مشورت می‌رساند. من شخصاً مدیون سخنرانی‌های مفید او هستم و در آن مدت

1. H. Taqizadeh, *Il computo del tempo nell'Iran antico*, cu Simone Cristoforetti, IsIAO, Roma 2010

* نماینده فرهنگی سفارت ایتالیا در تهران



ملی فلورانس تا کنون اجازه این کار را نداده است. بی نهایت تأسف می خورم از این که ایرج افشار زنده نیست تا نسخه‌ای که در ایران در دست چاپ است ببیند. امیدوار بودم که با انجام این کار اولین گام را در جهت همکاری طولانی مدت بین این محقق بزرگ ایرانی و سازمان فرهنگی کشورم بردارم؛ باشد که این اثر نشانی باشد برای جاودانه به یاد سپردن ایرج افشار.



قلم رنجه

بهاء الدین خرمشاهی*



کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، پایه‌گذاری رشته کتابداری [پیش از تأسیس این رشته در دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران] و اهدای کتابخانه بی نظیر و استثنایی [شامل بر بیش از سی هزار عنوان کتاب و چند هزار عنوان نشریه، به چند زبان، با تمرکز بر ایران‌شناسی ایرانی و جهانی] به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، از کارهای بزرگ، خدمات ماندگار و استثنایی شادروان ایرج افشار بود.

خانم دکتر ژاله آموزگار، استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی، او را دانشمندی به تمام معنا انسان شمرده که گشاده‌دل، دارای حسن اخلاق، بسیار دان، جوان‌پرور و بخشنده در اندیشه و گفتار و کردار بود. استاد افشار جزو آخرین مردان از تبار مردان بزرگ یعنی شایستگی ارجمند و پرورده دوران ممکن‌ها بود؛ نسلی که محیط مناسب به آنها اجازه داده بود به دنبال آنچه می‌خواهند بروند؛ زمانه در آنها شور و عشق و علم و ادب پدید آورده بود؛ یک‌بعدی نبودند و هریک دایرةالمعارفی بودند - بزرگانی نظیر: قزوینی، پورداوود، فروزانفر، مینوی، زرین کوب، محمدامین ریاحی، زریاب خویی و ایرج افشار.

استاد افشار نمونه نمایان و اسوه شایانی در مهر ورزیدن به ایران و تمدن و فرهنگ آن، به‌ویژه در دوران اسلامی بود. او در حدود ۳۰۰ کتاب ارزشمند را شناسایی و بازیابی و تصحیح و احیا کرده است.

حوزه علایق او بسیار گسترده بود؛ از شاهنامه‌شناسی تا جغرافیا و تاریخ و گیاه‌شناسی و ادبیات و حتی فرهنگ عامه و

۱۹۷۸ بازیابی شد که جلال خالقی مطلق آن را مورد ارزیابی قرار داد و دریافت که این متن نه تنها قدیمی‌ترین نسخه است بلکه معتبرترین نسخه باقی مانده از این اثر ادبی است.^۲ متأسفانه این نسخه هنوز به چاپ نرسیده است چرا که کتابخانه

2. (see A.M. Piemontese, Catalogo di manoscritti persiani conservati nelle biblioteche d'Italia, Roma 1989, pp. 112-115).

کوشاترین ایران‌شناس و پربرترین

یک دهان به پهنای فلک هم نمی‌تواند شرح فرهنگ زنده و زندگی فرهنگی آن بزرگمرد یگانه را بازگوید. در مقاله «چه بی‌نشاط بهاری که بی‌رخ تو رسید» که گزارش مراسم/ یکی از مراسم بزرگداشت استاد ایرج افشار در مرکز دانشنامه بزرگ اسلامی، در روز دوشنبه ۲۳ اسفندماه ۱۳۸۹، با شکوه تمام است، خبرنگار خبره‌ای به نام ابراهیم عبدالله‌زاده در سرآغاز چنین نوشته است: «باید اهل فرهنگ باشی تا بدانی نوشتن/ تصحیح ۳۰۰ کتاب، بیش از دوهزار مقاله و یادداشت، پیمودن و جب به جب تمام شهرها و روستاهای این سرزمین کهن، سردبیری چندین نشریه فرهنگی [و مجموعه ادواری مانند حدوداً ۲۰ کتاب به نام نامواره دکتر محمود افشار] و همکاری با آنها، کتابداری، نسخه‌شناسی، فهرست‌نگاری، تدریس دانشگاهی در ایران و گاه در خارج، مطالعات ایران‌شناسی، قاجارپژوهی، مدیریت انتشارات، همکاری در سطوح مختلف با نهادهای پژوهشی و ایران‌شناسی و کتابخانه‌ها و مراکز نسخه‌های خطی، یعنی چه.» (روزنامه شرق، شماره پیاپی ۱۲۰۹، به تاریخ ۸۹/۱۲/۲۵). در همین مجلس که به گزارش آن اشاره شد، بنا به گزارشنامه روزنامه شرق، شماره پیاپی ۱۲۰۹، به تاریخ ۸۹/۱۲/۲۵، از قول استاد بزرگ، جناب آقای دکتر فتح‌الله مجتبایی، در اشاره به خدمات عظیم روان‌شاد استاد ایرج افشار چنین آمده است:

تدوین فهرست مقالات فارسی، تأسیس [و سال‌ها اداره]

* نویسنده و پژوهشگر و عضو پیوسته فرهنگستان و ادب فارسی



امامی و سپس همت و حمایت جانانه چندین ساله هنرپژوه برجسته، استاد دکتر سیروس پرهام و با همکاری جمعی از بهترین مترجمان رشته‌های گوناگون هنر و حتی هنرهای دستی، به طرز فوق‌العاده نفیس ترجمه شده و بر آن تعلیقات لازم نوشته شده و حتی تکمله‌های مفصل آن هم به فارسی روشن و روان برگردانده شده و در سال ۱۳۸۸ از سوی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی در ۱۳-۱۴ جلد انتشار یافته است. این یادآوری هم برای اطلاع‌رسانی است و هم برای گفتن این نکته که منبع اصلی و اساسی من در نگارش ترم، مقاله بلندبالا و پراطلاع «تذهیب» (Illumination) نوشته آتینگ‌هاوزن در این کتاب بود.

جناب افشار با حوصله و دقت نظر و خوش‌رویی مرا راهنمایی می‌کردند و مشخصات نزدیک به ۱۰ کتاب تاریخ هنری فارسی را برای من فرمودند.

مشکل من در این کار سه چیز بود: اول این که تازه‌کار و نو‌قلم بودم. در آن سال (۱۳۵۲) ۲-۳ سال سابقه قلمی (آن هم نه پژوهش) داشتم. سه اثر کم‌حجم هم بیشتر منتشر نکرده بودم: الف. ترجمه کتابی به نام هنری میلر (رساله‌ای در شرح احوال و معرفی آثار هنری میلر، نویسنده نامدار امریکایی) ب. ترجمه کتابی از همین میلر با عنوان *شیطان در بهشت* ج. نشر اولین دفتر شعرم، به شیوه نیمایی به نام *کتیبه‌ای بر باد*. همین. البته ۱۰-۱۲ مقاله هم نوشته یا ترجمه کرده بودم که در نشریه‌های خوب آن روزگار: *سخن*، *رودکی* و *کتاب‌دواری/الفبا* و یک دو جای دیگر انتشار یافته بود. مشکل دوم بی‌اطلاعی وسیع از کاروبار تحقیق به‌ویژه در زمینه هنر و تاریخ هنر و علی‌الخصوص موضوع رساله‌ام، تذهیب؛ و سوم: مشکلات مربوط به ازدواج و کمبود حقوقم که اجازه نمی‌داد آپارتمانی ولو بسیار کوچک اجاره کنم. مشکل سوم چندان سنگین بود که نمی‌گذاشت در زمینه موردنظر مطالعه کنم.

سخن کوتاه، سرانجام پس از نقل قول‌هایی از منابع فارسی، تقریباً تمامی مقاله/رساله پربار «تذهیب» نوشته آتینگ‌هاوزن را ترجمه کردم و به عنوان نمونه، توصیف تذهیب کاری چندین نسخه خطی قران کریم را - بی آنکه مجال یا امکان دیدن نسخه‌های مصاحف را داشته باشم - در میان آورده بودم. شاید هم به‌صورت پیوست در پایان تر نسبتاً کوتاه خود (پیرامون ۱۰۰ صفحه) قرار داده بودم.

رشته‌های دیگر. او بیش از شصت سال از عمر ۸۵ ساله‌اش را بی‌وقفه و بی‌شتاب، به شیوه آهسته-پیوسته قلم زده بود. عمده آثار بزرگانی چون سیدحسن تقی‌زاده، علامه محمد قزوینی را جمع و تدوین و طبع و نشر کرده بود. حتی نامه‌های آنها را.

سیصد کتاب در واقع بیشتر به استوره می‌ماند اما واقعیت دارد. با یک برآورد ساده می‌توان گفت که کمتر نویسنده، پژوهنده، مصححی می‌تواند در حدود دو کتاب در سال عرضه بدارد. حال آن که مرحوم افشار در طی ۶۰ سال سابقه قلمی‌اش، هر سال پنج کتاب احیا کرده است و بر این بیش از هزار مقاله بلند و هزار مقاله کوتاه یا یادداشت [مانند یادداشت سردبیر یا وفیات المعاصرین] را باید افزود. خدمات غیر نگارشی، مانند تأسیس و اداره چندساله کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران یا شرکت در کنگره‌های ایران‌شناسی در سراسر جهان و برقراری جایزه معتبر ایران‌شناسی که تا پایان عمر پر بار و برکتش ادامه داشت و اداره موقوفات فرهنگی مرحوم پدر دانشمندش، دکتر محمود افشار، و ده‌ها فعالیت فرهنگی دیگر از جمله تدریس بر آنها اضافه می‌شود.

اولین بار حضرت آقای افشار را در سال ۱۳۵۲ که ایشان استاد رشته/درس نسخه‌شناسی در رشته کتابداری دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران بودند و من یکی از دانشجویان این رشته در مقطع کارشناسی ارشد بودم، زیارت کردم. بلندبالا، خوش‌سیما و نرم‌گفتار بود. شخصیتی متین و معتدل داشت. ادب نفس و ادب درس را به کمال داشت. در آن ایام ایشان ۴۸ ساله و بنده ۲۰ سال کمتر، ۲۸ ساله بودم.

یکی دیگر از استادان بزرگم در همان رشته، سرکار خانم دکتر نوش‌آفرین انصاری (محقق) بود. ایشان به بنده پیشنهادی فرمودند که پایان‌نامه‌ام را درباره «تذهیب» بگیرم و اطاعت کردم. اما اندیشناک بودم که در این باره هم کم می‌دانم و هم منابع و متون اندک است. استاد راهنمای من در نگارش این تر، جناب افشار بود.

در اولین دیدار با ایشان، بیم من کاسته و امیدم افزوده شد. بیش از ده منبع عمدتاً کهن که تازه تصحیح و طبع یافته بود، همچنین مرجع عظیم *سیری در هنر/یرن*، اثر مهم و ماندگار پروفسور پوپ، را معرفی کردند. اهل کتاب می‌دانند که این کتاب ارجمند و کم‌نظیر با سرپرستی آغازین مرحوم کریم

در طی این کار که فرصت آن هم بیش از ۳-۴ ماه نبود، چند بار با مرحوم استاد افشار ملاقات کردم. در آن زمان‌ها، ترفیق با هدایت و حمایت علمی استاد راهنما نوشته می‌شد و دیگر استاد مشاور نداشتیم.

باری، اگرچه هنوز از چون و چند و فوت و فن پژوهش خبر نداشتیم، ولی این قدر می‌دانستم که نمی‌دانم [تا بدانجا رسید دانش من / که بدانم همی که نادانم]. یک روز خدمت استاد افشار تلفن زدم و شمه‌ای از مشکلات علمی و عملی خود را با ادب و احترام عرض کردم و گفتم: «استاد می‌دانم که این تذکرات نمره میانه و با لطف شما قبولی می‌گیرد، نه بیشتر، و قبول دارید که امروزه غیر از معدودی از استادان فن تذهیب و تاریخ هنر، نمی‌توانند رساله‌ای بنویسند که مورد پسند شما واقع شود و نمره عالی بگیرد.» ایشان خنده مهرآمیزی در صدایش شنیده شد که حاکی از همدلی و شاگردنوازی و بخشیدن قوت قلب و درک موقعیت و مشکلات چندگانه من و قبول دشواری موضوع رساله بود.

دو هفته دیگر رساله‌ام را که در چند نسخه تایپ و تکثیر شده بود پیش ایشان بردم و با شرم حضور و احساس قصور نسخه‌ای را تقدیم کردم. آن را باز کردند و پیش‌گفتار کوتاهش را خواندند و چند صفحه دیگر را تورق‌کنان ملاحظه کردند و همان خنده مهرآمیز را سر دادند. گفتند: «پس موضوع سخت بود! لاقلاً خوب است که کل مقاله تذهیب اتینگ‌هاوزن را ترجمه کرده‌ای. ترجمه‌ات هم خوب است. سابقه ترجمه داری؟» با خوشحالی از نزدیک دیدن رستگاری و تواضع واقعی گفتم: «دو سه کتابی ترجمه کرده‌ام.» گفتند: «بسیار خوب، من نامه‌اش را برای دانشکده می‌نویسم.»

و نوشتند. نمره‌ای مرضی‌الطرفین [به ترجمه اخیر بنده: هر دوسو پسند] و قابل قبول، که در واقع نوعی نواخت - به هر دو معنا - بود و تازینه سلوک بعدیم شد، مرحمت کردند.

بعضی‌ها با توبیخ به راه می‌آیند و بعضی‌ها با تشویق و من از نوع دومم. و در حیات و مناسبات فرهنگی‌ام با جوان‌ها و تازه‌کاران از همین شیوه استفاده می‌کنم. فی‌المثل شاعر شعرهای بد و ضعیف را به نحوی تشویق می‌کنم که اگر استعداد گمراهی و خودپسندی دارد، به گمراهه برود، و اگر استعداد راهیابی دارد به راه بیاید. به هر حال به ندرت نوقلمی را برای کار (های) ضعیفش سرزنش کرده‌ام. البته پس از تشویق

حساب‌شده اولیه، آهسته‌آهسته و با احتیاط، باب انتقاد سازنده - و نه سوزنده - را باز می‌کنم. و غالباً دیده‌ام که صاحب اثر / آثار ضعیف کم‌کم به راه آمده و به اصطلاح آبی به روده گرفته، و خودش شرم‌منده و حتی منتقد آثار قبلی خودش، که غالباً در زمینه ترجمه، داستان و بیشتر از همه شعر است، و گاهی هم پژوهشی است، می‌شود. و من شاد و شاکر می‌شوم که از پل شکسته لرزان، به خیر و سلامت گذشته‌ایم.

باری، سال‌ها بعد که فرصت ملاقات‌های بیشتر با استاد دست داد، از روحیه و شیوه و حوصله شاگردپروری ایشان با سپاس صمیمانه یاد کردم و به شوخی به ایشان در مورد تزم گفتم: «استاد! آن اثر تزی نبود، در واقع آنتی تزی بود!» و ایشان مهربانانه خندیدند.

سال‌ها گذشت و بارها ایشان را در محافل علمی یا منزلشان ملاقات کردم. سال‌هایی که من میانسال شده بودم، حضرت استاد پا به پیری گذاشته بودند.

واقعه در گذشت ناگهانی و جانسوز فرزند برومند و دانشمندشان، بابک افشار، پیش آمد. این رنج کمرشکن را چندان کریمانه و به شیوه راضی به رضا و قضای الهی تحمل کردند که می‌اندیشیدم حتی از عهده عارفان واصل هم ساخته نیست.

آخرین خاطره‌ام از ایشان باز حاکی از مکرمت و مکارم اخلاق است:

کتابی ارزشمند به نام هزار حکایت صوفیان (مجهول المؤلف، از قرن هفتم هجری) با همکاری آقای محمود امیدسالار، به شیوه نسخه‌برگردان (چاپ عکسی) در سال ۱۳۸۲ چاپ کرده بودند. بنده تا همین اواخر از طبع و نشر این اثر ارزشمند بی‌خبر بودم. سال گذشته، از فروردین، با همکاری برادر شهاب و فرزندم عارف خرمشاهی، پس از عقد قرارداد با نشر قطره، همت به تألیف کتابی با عنوان «هزار حکایت عرفانی، و هزار عبارت» بستیم. مهم‌ترین آثار عرفانی (منثور) را در کتابخانه خود داشتیم. ده کتاب هم از دوست دانشورم جناب سیامک عاقلی، و ده کتاب دیگر از کتابخانه پربار فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای تکمیل منابع امانت گرفتیم.

یک روز که در منزل دوست دیرین دانشمندم، جناب میر نجیب مایل هروی، مهمان بودم، در میان ده‌ها کتاب عرفانی فارسی ارزنده و غالباً کهن و چاپ‌شده در عصر جدید، ناگهان به همان کتاب هزار حکایت صوفیان برخوردیم. حیران شدم

مرحمت فرموده بودند در بازار کتاب پیدا نمی شود، بیا منزل تا نسخه‌ای بدهم. رفت و با ذوق و شوق کتاب را برای من آورد. بلافاصله خدمت استاد تلفن زد. ابتدا حالشان را پرسیدم - که شنیده بودم در سفر اخیرشان به آمریکا سرمای سختی خورده اند. گفتند: «الحمد لله بهترم.» اما پیدا بود که هنوز آثار و بقایای بیماری از تنشان بیرون نرفته است. دعا و از بابت کتاب مرحمتی تشکر کردم. و به دو هفته نرسیده بود که آقای علیرضا دوست محمدی، در مکالمه تلفنی ابتدا از وخامت حال استاد و سپس با صدای گریه آلود از درگذشت آن بزرگمرد یگانه خبر داد. آری، من هم مانند شما خوانندگان فرهیخته این سطور تکان خوردم و رنج بردم. اگر چه مرغ مرگاندیشم، مرگ را تولد ثانی می دانم. روحش آزاد و روانش شاد باد. هنگام نوشتن این سطور، با به یاد آوردن ارادات چهل ساله، و شاگردی خود، این دو بیت را سرودم:

شاگردی من پیش تو دلشادی من بود
در بند تو افتادیم آزادی من بود
گاهی به خطا نام من استاد گذارند
شاگردی یک عمر من استادی من بود

تهران، چهاردهم فروردین ۱۳۹۰

که چگونه از طبع و نشر این کتاب ارزشمند بی خبر بوده‌ام. دو دیگر این که فکر کردم با وجود آن کتاب، آیا عزم ما برای تدوین کتاب «هزار حکایت عرفانی، و هزار عبارت» همچنان جزم خواهد ماند؟

دیدم ناخوانایی اصل (و نه بر اثر چاپ عکسی) در حدی است که بیش از نیمی از آن را خبره ترین خط‌شناسان و عرفان پژوهان هم نمی توانند بخوانند. دیگر آنکه ما بیش از هفتاد کتاب عرفانی فارسی از قرن سوم (بایزید و حلاج و عبدالله بن خفیف شیرازی) تا قرن نهم (جامی، به‌ویژه با دو اثر مهمش *نفحات الانس* و *بهارستان*) را به دقت خوانده و بهترین حکایات و عباراتشان را گلچین و به‌گزین کرده‌ایم. عزم ما جزم ماند، ولی صلاح دیدم از آن چاپ یعنی نسخه بر گردان استاد افشار و استاد امیدسالار هم سی -چهل حکایت برگزینیم. در پی تهیه نسخه‌ای از آن بر آمدم. چندان که جستیم، کمتر یافتیم. تا اینکه دوست شاعر جوانم آقای مرتضی بیاتی، در حدود اوایل اسفندماه گذشته، خدمت استاد افشار تلفن زده بود و پرسیده بود در کجا می توان نسخه‌ای از آن کتاب را تهیه کرد. ایشان فرموده بودند: «این کتاب را برای چی یا برای کی می خواهی؟» حکایت را باز گفته بود که برای فلانی می خواهم. با لطف و

استاد ایرج افشار و مکتب سرعت اصغر دادبه*



در این امر کمترین تردید نیست که وجود هر دو مکتب در کار تحقیق علمی ضروری است. اگر مکتب دقت آثاری دقیق عرضه می کند که باید عرضه کند، مکتب سرعت آثاری در اختیار ما می گذارد که جز با سرعت - و البته نه با شتاب و شتابزدگی - میسر نیست. کمال مطلوب، بی گمان، در آمیختن دقت و سرعت است، به هر میزان که میسر شود...

استاد فقید، افشار، به مکتب سرعت تعلق دارد که جز با پیروی از این مکتب فراهم آوردن و منتشر ساختن آن همه اثر ممکن نیست. پیروان مکتب سرعت از یک سو به کوتاهی عمر می اندیشند و می بینند که دوران عمر و به‌ویژه دوران عمر مفید بس کوتاه است؛ کوتاه تر از عمر گل - که بی سبب نیست خواجه رندان و دردمندان ایام گل را در کوتاهی به ایام عمر

چند سال پیش آن گاه که درآمدی بر دیوان ظهیر فاریابی، تصحیح استاد فقید دکتر امیرحسن یزدگردی، می نوشتیم، از دو مکتب در حوزه تصحیح متون و تحقیقات ادبی سخن گفتیم: مکتب دقت و مکتب سرعت. پیشوای مکتب دقت، علامه فقید محمد قزوینی است و پیشوای مکتب سرعت، استاد فقید سعید نفیسی. آنجا نوشتیم که در مکتب دقت بر کیفیت تأکید می شود و در مکتب سرعت بر کمیت؛ اما این بدان معنا نیست که پیروان مکتب سرعت با کیفیت بیگانه‌اند. آنان معتقدند توجه به کیفیت و دقت در کار ضروری است ولی این امر نباید به وسواسی بدل شود که سیر طبیعی کار را کند سازد و آن را به توقف یا کندی‌ای شبیه به توقف بکشاند.

* استاد بازنشسته دانشگاه علامه طباطبائی





می نمود، در کار نشر آثار ایران شناسی مدد می رساند، دست جوانان را می گرفت و پایه پا می برد تا شیوه راه رفتن در جهت فرهنگ ایران و ره سپردن برای ایران را بیاموزند.

افشار باور داشت که موجی است که آسودگی او عدم اوست و بر آن بود که زنده از آن است که آرام نگیرد؛ به همین سبب تا آخرین لحظه های حیات آرام نگرفت و کوشید و کوشید و از پای ننشست... و من که چونان بسیاری از ارادتمندان او می دیدم در جنب وجود آن همه دوستان و یاران که بدو مهر می ورزند، دشمنان او آنان اند که دوست ایران نیستند و به فرهنگ ایران مهر نمی ورزند، بر ارادت و احترامم نسبت به وی می افزود و به یاد سخنی از صاحب قلوبوسنامه می افتادم که: «ابلهی افلاطون را در مجلسی می ستود و افلاطون می گریست و چون از علت گریستن وی جويا شدند پاسخ شنیدند که: ستوده جاهلان هم جاهلان باشند...»

افشار در گذشت. او ایران شناسی بزرگ بود که به ایران مهر ورزید. او عاشق ایران و شیدای فرهنگ ارجمند ایران بود و در ایران به چشم معشوق می نگریست؛ معشوقی بی همتا. درست است که از درگذشتن گزیر و گریزی نیست و به تعبیر حکیم طوس «ز مادر همه مرگ را زاده ایم...»، اما به هر روی، مرگ اندوه آفرین است، خاصه مرگ عاشقان ایران؛ عاشقانی چون استاد ایرج افشار؛ عاشقانی که کم شدنشان از شمار دو چشم یک تن است و از شمار خرد هزاران بیش...

تشبیه می کند تا بر کوتاهی عمر تأکید ورزد: «ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد...» و بر بنیاد چنین باوری است که پیروان مکتب سرعت می کوشند و می پویند و بی آنکه شتابزده باشند و اسیر آفت شتابزدگی گردند، در کار تحقیق «شتاب می ورزند»؛ شتابی خاص که لازمه شتاب عمر است.

استاد افشار مظهر آن باور بود؛ باور نسبت به گذرندگی حیات و کوتاهی عمر مفید و نماد این شتاب؛ شتاب به دور از شتابزدگی در کار و تحقیق. او با همه وجود احساس می کرد و باور می داشت که فرهنگ ارجمند ایران، با همه غنا و بی نیازی، نیازمند معرفی به فرزندان پدران است که چنین فرهنگی را پدید آوردند و بدان استمرار بخشیدند که اگر فرزندان این پدران را در نیابیم و با فرهنگی که اساس هویت آنان است آشنا نکنیم، در این جهان پُر آشوب و در این هنگامه تهاجم به فرهنگ ها سخت باخته ایم.

او می دانست که اگر بر واپسین شراره های لرزان مهرگان این فرهنگ بی مانند دامن زنیم، خیلی زود دیر می شود و زمستان سخت نزدیک است و چنین بود که افشار، این عاشق فرهنگ ایران، از پای نمی نشست، لحظه ای آرام نمی گرفت، پیوسته در حرکت بود، شتاب می ورزید و سعی می کرد تا آنجا که از دستش برمی آید در کار سر بلندی ایران از طریق معرفی فرهنگ گران سنگ این سرزمین کوتاهی نکند: سخن می گفت، می نوشت، تصحیح می کرد، مشورت می داد، ره



در سوگ شادروان ایرج افشار

سید محمد دبیر سیاقی *



ایرج افشار چه گویی که مُرد
نام و هنرها و عمل‌هاش را
آنکه به «گلگشت وطن» با شکیب
آنکه به «فهرست مقالات» گرد
همچو پدر «نامه آینده» را
هرچه به «یزد» اندر بُد «یادگار»
داد بر از «راهنمای کتاب»
گرد به «فرهنگ ایران زمین»
خواند به «کلک» ار کسی آن «پاره‌ها»
از دو گرانقدر دو گنجینه ساخت
شاید چون رودکی و مولوی
«گاه نبود او که به بادی پرید»
«شانه نبود او که به موئی شکست»
پس نتوان گفت که ایرج بمرد

* استاد باز نشسته ادبیات



ماده تاریخ رحلت استاد ایرج افشار یزدی

عبدالرحیم رجبعلی زاده کاشانی



حیف و صد حیف که افشار محقق ز جهان
اسوه علم و هدایت گر اهل تحقیق
رحمت حق به روانش که به باغ دل دوست
عالم علم و ادب گشت چو از او محروم
خواستیم سال وفاتش به ربیع الثانی
کلک «بتا» پی تاریخ به آیین جمل
دیده بربست و بشد بالش بالینش خشت
پای از عرصه دنیای دنی بیرون هشت
در همه عمر به جز بدر گل مهر نکشت
شد عزای ادب اندر غم آن پاک سرشت
رفت چون طایر جانش سوی گلزار بهشت
«مرد تحقیق و ادب ایرج فرزانه» نوشت
۱۴۳۲ قمری

دردا که رفت از دست افشار بافضیلت
آن اسوه حقیقت چون بود پاک و والا
جاوید نام نیکش در عالم ادب باد
تاریخ رحلتش را چون خواستیم به اسفند
آن کس که آه جانسوز بهرش به آسمان رفت
با مهر آل طاها، روحش سوی جنان رفت
هرچند جسم پاکش از بین دوستان رفت
بنارقم زد و گفت: «افشار ازین جهان رفت»

۱۳۸۹ خورشیدی
۸۹/۱۲/۲۶



خدمات زنده یاد ایرج افشار به ایرانشناسی در اتریش

نصرت‌الله رستگار*



ایران‌شناس سوئسی، یوهان کریستوف بورگل، به ایران آمدم. در «مرکز مطالعات بین‌المللی» وزارت خارجه در نیاوران که محل برگزاری آن مراسم بود، افتخار آشنایی شخصی با استاد ایرج افشار را یافتم که از آن به بعد منجر به همکاری‌های علمی متعدد و دوستی محبت‌آمیزی گردید. استاد در همان جلسه بزرگداشت در نیاوران، قبل از هرچیز از دستنویس‌های موجود در کتابخانه ملی اتریش پرسیدند و این که آیا خانم دکتر دُرْتفا دودا بعد از آن فهرست دوجلدی «نسخ خطی مصور فارسی» که در سال ۱۹۸۳ در فرهنگستان علوم اتریش منتشر کرده بود، خودشان و یا کس دیگری فهرستی از بقیه دستنویس‌های فارسی کتابخانه ملی اتریش تهیه کرده است. جواب من منفی بود و از ایشان پرسیدم که آیا خودشان مایل نیستند این کار را انجام دهند. ایشان خوشبختانه آمادگی خود را اعلام کردند و قرار گذاشتیم پس از مراجعت به وین مقدمات سفرشان را فراهم کنم. ضمناً به اطلاع استاد رساندم که حق چاپ و نشر نسخه خطی «ظفرنامه» حمدالله مستوفی (شماره ۲۸۳۳ or کتابخانه بریتانیا) را، که در آن زمان گمان می‌بردیم منحصر به فرد است، قبلاً از کتابخانه و موزه بریتانیا برای فرهنگستان علوم اتریش اخذ کرده‌ام، اما چاپ آن در وین مقدور نیست و از ایشان پرسیدم که آیا ناشر مناسبی در تهران سراغ دارند که آمادگی چاپ و انتشار این نسخه را با همکاری ما داشته باشد. استاد افشار که از اهمیت این نسخه به خوبی آگاه بود، در همان جلسه مرا با دکتر نصرالله پورجوادی، رئیس مرکز نشر دانشگاهی، حضوراً آشنا کرد و هر دوی ما را مؤکداً

«ایران‌شناسی» در اتریش از سنتی سیصدساله برخوردار است که تاریخچه آن را قبلاً به فارسی منتشر کرده‌ام.^۱ آموزش و پژوهش در رشته به اصطلاح امروزی «ایران‌شناسی»^۲ در وین از سال ۱۷۵۴ تا اواسط قرن نوزدهم در «آکادمی شرقی قیصری-پادشاهی»^۳ و از اواسط قرن نوزدهم تا سال ۱۹۷۰ در دانشگاه وین (و حدوداً تا سال ۱۹۲۹ نیز در دانشگاه گراتس) میسر بود، تا آن که پروفیسور هربرت ویلهلم دودا صاحب کرسی شرق‌شناسی در دانشگاه وین در سال ۱۹۷۰ بازنشسته شد و کمی بعد هم در نتیجه تغییر ساختار رشته «شرق‌شناسی» و تجزیه آن به رشته‌های مستقل «مطالعات ترکی»،^۴ «مطالعات عربی»^۵ و «اسلام‌شناسی»^۶ و نیز به علت نبودن استاد برای رشته «ایران‌شناسی»، این رشته در «انستیتوی شرق‌شناسی» دانشگاه وین بی‌سرپرست ماند و دیگر ادامه نیافت.

تقریباً همزمان با تعطیل شدن رشته «ایران‌شناسی» در دانشگاه وین، «کمیسیون تحقیقات ایران‌شناسی» در سال ۱۹۶۹ به همت پروفیسور مانفرد مایرهوفر در آکادمی علوم اتریش دایر گردید که خوشبختانه دامنه فعالیت‌های پژوهشی آن طی سی و سه سال متداوماً رشد کرد. آکادمی علوم در اول نوامبر ۲۰۰۲ آن کمیسیون را منحل و به جای آن یک «انستیتوی ایران‌شناسی» تأسیس کرد تا دامنه پژوهش‌های ایران‌شناختی را در سطح وسیع‌تری توسعه دهد. تاریخچه و شرح برنامه‌های پژوهشی این مؤسسه در سایت انستیتو آمده است.^۷

شروع همکاری‌های علمی کمیسیون ما با زنده‌یاد ایرج افشار به اکتبر سال ۱۹۹۵ برمی‌گردد که من بعد از ۱۳ سال اقامت در وین و کار در آکادمی علوم اتریش و در دانشگاه وین، به دعوت وزارت خارجه جهت شرکت در بزرگداشت

* استاد بازنشسته دانشگاه وین - اتریش

۱. نک: مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی، ۲۷-۳۰ خرداد ۱۳۸۱، بنیاد ایران‌شناسی (۱۳)، تهران ۱۳۸۳، صص ۲۴۹-۲۸۰.

2. Iranistik
3. K.K. Orientalische Akademie
4. Turkologi
5. Arabistik
6. Islamwissenschaft
7. www.oeaw.ac.at/iran



گسترش یافت و تا چند ماه پیش بدون وقفه ادامه داشت که ثمرات بی‌شماری برای توسعهٔ ایران‌شناسی در اتریش به بار آورد؛ من جمله این‌که استاد راه‌آشنایی و همکاری‌های متعدد علمی و انتشاراتی «کمیسون ایران‌شناسی» فرهنگستان علوم اتریش را با مؤسسات علمی و انتشاراتی و دانشمندان ایرانی باز کرد؛ ابتدا با «مرکز نشر دانشگاهی» (دکتر نصرالله پورجوادی و همکارانش)، بعد «مؤسسهٔ نشر فرهنگستان» (احمد رضا رحیمی ریشه) و به‌ویژه با «مرکز پژوهشی میراث مکتوب» (دکتر اکبر ایرانی و دیگر همکارانش)، با نامهٔ بهارستان (دکتر نادر مطلبی کاشانی و دیگر همکارانش)، با «کتابخانهٔ مرکزی» دانشگاه تهران (دکتر فریبا افکاری، سوسن اصیلی و کرم‌رضایی)، با «بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار» (با دکتر سید مصطفی محقق داماد، محمدتقی جنیدی و دیگر همکارانش) و با بسیاری دیگر از مؤسسات و عزیزان^{۱۰}. آنچه مرا همیشه به تحسین وامی‌داشت، کنجکاو پژوهشگرانه، مطالعات عالمانه و عشق و دلسوزی‌های استاد افشار و به‌ویژه در مورد میراث مکتوب فارسی و نیز نگاه تاریخ‌جو و دست‌خستگی‌ناپذیر تاریخ‌سازشان و از همه مهم‌تر استقلال فکر و عملشان بود. با آن‌که به تبع کارهای پژوهشی‌ام به بسیاری از کتابخانه‌های اتریش سر زده بودم، ایشان به اطلاعات ما بسنده نکرده، خود در وین به همهٔ آنها مراجعه می‌کردند و جویای نسخ خطی و چاپی فارسی می‌شدند. از آن‌جمله روزی بی‌خبر به کتابخانهٔ کلیسای آرامنه در وین که چندین قرن است پابرجاست ولی من تا آن زمان از آن بی‌خبر بودم، رفته بودند و اولین کتاب‌هایی که در قرن ۱۷م. در وین به زبان فارسی چاپ شده بود را آنجا دیده و فتوکپی صفحاتی از آنها را سفارش داده بودند و یا یادداشت‌هایی برداشته بودند («چهلستون» چاپ ۱۶۷۸ وین)^{۱۱} البته مجموعه‌های خطی و حتی کتاب‌های چاپی قدیمی فارسی موجود در کتابخانه‌های وین برای استاد جذابیت خود را داشت و ایشان نسخ خطی یا چاپی فارسی را که یا منحصر به فرد بودند یا نایاب، پیدا کرده و

بدین کار تشویق فرموده، قول هرگونه مساعدتی را دادند. آشنائی، همکاری و دوستی ماندگار من با پورجوادی و دیگر همکاران ایشان در مرکز نشر دانشگاهی در سال‌های بعد، که منجر به انتشار چاپ عکسی «ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی به انضمام شاهنامهٔ فردوسی» در سال ۱۹۹۹ م (۱۳۷۷ ش) در تهران و وین گردید، همه در سایهٔ محبت‌های بی‌دریغ زنده‌یاد ایرج افشار ادامه یافت.

پس از مراجعت به وین، مقدمات سفر استاد به وین فراهم شد و ایشان در ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۹۷ (بیست و پنجم دی ۱۳۷۵) برای مدت نزدیک به یک ماه به وین تشریف آوردند و در همین مدت کوتاه در «بخش نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی اتریش» به بازبینی جمعاً ۳۰۹ دستنویس فارسی و یادداشت‌برداری از آنها پرداخت. در ضمن از ۲۱ نسخهٔ خطی فارسی دیگر که در «آرشیو دولتی اتریش» وجود داشت و لیستی از آن در دستم بود نیز فهرست جامعی تهیه کردند. ایشان پس از آن سفر، در فاصلهٔ چهار سال، دو سفر ده‌روزهٔ دیگر هم برای تطبیق یادداشت‌ها با نسخه‌ها به وین داشتند و بعد فهرست خود را در تهران به صورت دستنویس آماده کردند. این فهرست بر اساس قراردادی که به توصیهٔ استاد بین فرهنگستان علوم اتریش و «مؤسسهٔ نشر فرهنگستان» با احمد رضا رحیمی ریشه منعقد شد، در سال ۲۰۰۳ م/۱۳۸۲ ش تحت عنوان «فهرست دستنویس‌های فارسی در کتابخانهٔ ملی اتریش و آرشیو دولتی اتریش در وین» در تهران و وین منتشر شد^۸ که سال بعد در تهران جایزهٔ بهترین کتاب سال را دریافت کرد.

اهمیت فهرست استاد افشار، که صد و سی و هفت سال بعد از فهرست گوستاو فلوگل^۹ منتشر شد، در این بود که بقیهٔ نسخ خطی فارسی که بعد از «فهرست نسخ خطی عربی، فارسی و ترکی» فلوگل، برای «کتابخانهٔ دربار قیصری-پادشاهی» و سپس «کتابخانهٔ ملی اتریش» تهیه شده بود، برای اولین بار به جامعهٔ علمی معرفی شد که بدین ترتیب با این دو فهرست تمامی نسخ خطی فارسی موجود در کتابخانهٔ ملی و آرشیو دولتی اتریش در وین توصیف شده‌اند.

دامنهٔ همکاری نزدیک استاد ایرج افشار با ما در وین هر سال

۱۰. به همین ترتیب استاد نیز در هر سفر جویای ایرانیانی می‌شدند که در وین و یا دیگر شهرهای اتریش دستی به قلم دارند. من هم در حد توان ارتباط استاد را با آنها برقرار می‌کردم؛ من جمله با ایرج هاشمی‌زاده در شهر گراتس که استاد او را از نوشته‌هایش در کلک و بخار می‌شناختند و یا مهندس خسرو جعفرزاده که در زمینهٔ موسیقی سنتی ایران صاحب تالیفاتی است. همین‌طور گاهی هم شب به یکی از رستوران‌های ایرانی در وین که پاتوق هنرمندان و اهل قلم ایرانی است، سر می‌زدیم و استاد با آنها به گفت‌وگو می‌نشست...

۱۱. نک مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی، ۲۷-۳۰ خرداد ۱۳۸۱، بنیاد ایران‌شناسی (۱۳) تهران ۱۳۸۳، صص ۲۷۳-۲۷۴.

۸. شرح مختصری از این سفرها و یادداشت‌برداری‌ها را استاد در مقدمه‌هایی که بر این «فهرست» نوشته‌اند، آورده‌اند.

9. Gustav Flügel: *Die Arabischen, persischen und türkischen Handschriften der Kaiserlich-Königlichen Hofbibliothek zu Wien, Bd. 1 Wien 1865, Bd. 2 Wien 1866.*

به هزینه خودشان سفارش میکروفیلم و یا فتوکپی آنان را به من می‌دادند.^{۱۲}

همکاری‌های علمی استاد افشار با ما، پس از آن که «کمیسون ایران‌شناسی» فرهنگستان علوم اتریش در اول نوامبر ۲۰۰۲ به «انستیتوی ایران‌شناسی» توسعه یافت، باز هم عمیق‌تر و نزدیک‌تر گردید. دلیل عمده‌اش دوستی دیرینه و عمیقی بود که بین استاد افشار و پرفسور برت گ. فراگنر مدیر این انستیتو از سال‌ها پیش وجود داشت و شروع آن به سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹ م برمی‌گشت. در آن زمان فراگنر به عنوان یک دانشجوی دوره دکترا در تهران اقامت داشت و در دانشگاه تهران در محضر استاد ایرج افشار و دیگر اساتید مانند محمدابراهیم باستانی پاریزی، شیرین بیانی و منوچهر ستوده و زنده‌یادان سید جعفر شهیدی، ذبیح‌الله صفا، محمدجعفر محجوب، مجتبی مینوی تلمذ کرده بود. بنابراین از سال ۲۰۰۳ به بعد تماس‌های تلفنی و کتبی ما با استاد حداقل به یک بار در هفته و دیدارهای حضوریمان به سالی یکی دو بار می‌رسید که سعادت این ارتباط برای شخص من به معنی معاشرت، تلمذ و دوستی با بزرگمردی چون او بود؛ حال یا در منزل ایشان در فرمانیه/کامرانیه و یا طی جلسات متعددی که با استاد در مؤسسات یادشده در تهران داشتیم و یا طی ساعت‌ها کار در انستیتویمان، در هتل ایشانف، در کتابخانه‌های وین و یا در آپارتمانم در وین و یا در خانه ییلاقی‌ام در پایرباخ. همه این اوقات و لحظات دلنشین، آگاهی‌های بسیاری را برای من و نزدیکانم و همکارانم در انستیتوی ایران‌شناسی به ارمغان آورد. هروقت من و همکارانم در پژوهش‌های خود سؤالی یا مشکلی داشتیم، حضوراً یا تلفنی با استاد در میان می‌گذاشتیم و ایشان «گره از کار ما می‌گشودند».

دومین همکاری انتشاراتی ما با استاد، تهیه یک چاپ عکسی از روی قدیمی‌ترین نسخه خطی ختم‌الغرائب (تحفة العراقین) خاقانی بود که ایشان ضمن فهرست‌برداری از نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی اتریش کشف کرده و سپس آن را در معارف معرفی کرده بودند.^{۱۳} پروفیسور فراگنر و من در اوایل سپتامبر سال ۲۰۰۶ (شهریور ۱۳۸۵) برای شرکت در مراسم رونمایی ختم‌الغرائب به تهران آمدم که با کوشش استاد و

همکاری «مرکز پژوهشی میراث مکتوب» در همان ماه در تهران و وین منتشر شد و نیز برای عقد قراردادی با «میراث مکتوب» برای چاپ عکس رنگی از روی نسخه خطی الاینیه، که در کتابخانه ملی اتریش در وین نگهداری می‌شود. یک سال قبل از آن نیز در جلسه مشترکی که در تاریخ ۴ سپتامبر ۲۰۰۶ با استاد افشار و دکتر ایرانی داشتیم، استاد مجدداً ضمن برشمردن مطالبی در مورد اهمیت تاریخی نسخه بسیار قدیمی الاینیه، خوشحالی‌شان را از عقد این قرارداد بیان کرده، در مورد مقدمه‌هایی که می‌بایست برای چاپ عکس رنگی الاینیه تهیه شود نظراتی را عنوان کردند که مورد توافق پروفیسور فراگنر و دکتر ایرانی واقع شد. ایشان در همان جلسه کمافی‌السابق با تألم خاطر ابراز تأسف می‌کردند که «علم نسخه‌شناسی» هنوز به صورت یک رشته مستقل دانشگاهی وجود ندارد و این که چه خوب می‌بود اگر حداقل یک «دوره آموزشی نسخه‌شناسی» به مدت یک هفته در وین برگزار و از نسخه‌شناسان معروف بین المللی و دانشجویان برای شرکت در این دوره دعوت کنیم. هم پروفیسور فراگنر و هم دکتر ایرانی و من در آن جلسه ضمن تأیید نظر استاد، اطمینان دادیم که این کار را دنبال کرده‌ایم و چند ماهی است که مشغول فراهم آوردن مقدمات برگزاری آن هستیم. سرانجام این مهم در تاریخ ۲۲ تا ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۸ توسط «انستیتوی ایران‌شناسی» در فرهنگستان علوم اتریش در وین برگزار گردید؛ البته با همکاری مؤثر «مرکز پژوهشی میراث مکتوب» (تهران)، مجله نامه بهارستان (تهران)، «کتابخانه ملی اتریش» (وین)، «آرشیو دولتی اتریش» (وین)، «انجمن ایران و اتریش» (وین) و با حمایت «دانشگاه تهران» (کتابخانه مرکزی و مؤسسه باستان‌شناسی)، «مرکز اسناد و کتابخانه ملی ج.ا.ایران» (تهران)، «کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران» (تهران)، «سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی» (مشهد)، «دائرة المعارف اسلامی» (تهران) و «مجمع ذخائر اسلامی» (قم) و با شرکت ۱۴ نسخه‌شناس بنام از ایران و ۷ نسخه‌شناس معروف از کشورهای اتریش، فرانسه، آلمان، هلند، روسیه، تاجیکستان و در رأس همه زنده‌یاد ایرج افشار که این دوره آموزشی^{۱۴} را در ساعت ۱۱ صبح ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۸ با سخنرانی بسیار جامع خود تحت عنوان «نگاه پانورامیک به

۱۲ مثلاً نک: مسافرت‌نامه کرمان و بلوچستان... به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲ (ص ۷) که ایشان بر اساس نسخه خطی کتابخانه ملی اتریش (Cod. Mixt 358) به چاپ رساندند. ۱۳ نک معارف، سال ۱۶، شماره ۲، صص ۳-۳۸ و سال ۱۷، شماره ۱، ص ۲۱ به بعد.

علوم اتریش، تخصیص داد و بدین وسیله از خدمات حداقل چهل ساله وی در زمینه تاریخ ایرانی قدردانی کرد. این جایزه که یک قالیچه ابریشمی زیباست که کتیبه نام برت فراگنر بر روی آن نقش بسته است، در مراسم باشکوهی که به همین منظور در تاریخ ۸ ژوئیه ۲۰۱۰ در فرهنگستان علوم اتریش در وین برگزار شد، توسط دکتر سید مصطفی محقق داماد، رئیس شورای تولید آن بنیاد، به پروفیسور فراگنر تقدیم شد. ۱۷ همچنین به توصیه استاد افشار مقرر شد از سال ۱۳۸۸ به بعد، یک دوره کامل از کلیه انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار در هر سال به کتابخانه انستیتوی ایران شناسی فرهنگستان علوم اتریش اهدا گردد.

آخرین مطلب. سال پیش استاد به ما اطلاع دادند که ایرادات فهرست فلوگل را در این فاصله شناسایی کرده، آن را تصحیح و تکمیل نموده‌اند و با هم قرار گذاشتیم پس از دریافت دستنویس ایشان آن را در وین چاپ کنیم، که متأسفانه عمرشان کفاف نداد و من نمی‌دانم آن دستنویس در چه حالی است. به هر حال بر ماست که راه آن روان شاد را دنبال کنیم. در اینجا بجا می‌دانم از «کتابخانه ملی»، «مرکز دائرةالمعارف اسلامی» و نیز از «بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار» که همگی وام‌دار او هستند، و نیز از فرزندان برومندشان، آرش و بهرام و کوشیار، و همه کسانی که به زنده‌یاد ایرج افشار دل بسته‌اند، درخواست کنم که تمامی آثار استاد و کتابخانه‌های اهدایی و شخصی وی را در محل آبرومندی جمع‌آوری نموده، آنجا را به نام این بزرگوار نامگذاری کرده، با میزهایی کافی برای کار و مطالعه علاقه‌مندان و استفاده عموم باز نگه دارند - به خصوص برای جوانان کوشنده؛ تا ببینند که یک انسان پاک‌نژاد و اصیل یزدی در تمام طول عمرش چقدر برای تاریخ و فرهنگ ما زحمت کشیده و تا آخرین روزهای عمرش در ایران و سایر کشورهای جهان چه خدمات ارزنده‌ای انجام داده است. شاید این مرد یگانه تاریخ چندصد سال گذشته و آینده ایران الگویی بشود برای نسل‌های جوان در ایران و سایر کشورها. یاد استاد ایرج افشار همیشه زنده و گرامی باد. «چه بسا دل همه در غم او می‌سوزند»

وین، ۱۴ آوریل ۲۰۱۱

۱۷. نک بخارا ۷۶۱، صص ۱۵۹-۱۷۱.

کدیکولوژی نسخه‌های خطی فارسی» افتتاح کردند.^{۱۵} نزدیک به پنجاه دانشجو، کتابدار و علاقه‌مند به نسخه‌شناسی نیز از اروپا، آسیا و آمریکا به هزینه خودشان در این دوره شرکت داشتند. گزارش این واقعه مهم در روزنامه‌ها و چند نشریه اتریشی و ایرانی منعکس گردید و نیز دکتر نادر مطلبی کاشانی در پائیز ۱۳۸۷، شماره ۱۳/۱۴ نامه بهارستان و ضمیمه آن را «به یادگار برگزاری مجمع نسخه‌شناسی متون زبان فارسی...» مهر ماه ۱۳۸۷، وین، منتشر کردند. البته نظر استاد بر این بود که این دوره‌های آموزشی نسخه‌شناسی باید هر چندسال یکبار در یک کشور و به‌ویژه در ایران تشکیل شود. امیدوارم نظر ایشان به همت نسخه‌شناسان ایرانی و بین‌المللی هر چه زودتر محقق شود.

بهره‌گیری از دانش وسیع استاد و راهنمایی‌ها و ایده‌های ارزنده ایشان در زمینه‌های مختلف پژوهشی و نسخه‌شناسی سرانجام به چاپ و انتشار ختم‌الغرائب در سال ۲۰۰۶ م/۱۳۸۵ ش. و «لابیه» در سال ۲۰۰۹ م/۱۳۸۸ ش. توسط «مرکز پژوهشی میراث مکتوب» و «فرهنگستان علوم اتریش» در تهران و وین انجامید. استاد در رونمایی آنها چه در وین و چه در تهران شخصاً حضور پیدا می‌کردند. شرح این فعالیت‌ها را هم در مقدمه‌های ارزنده‌ای که بر این دو کتاب نوشته‌اند، و هم به‌کرات در «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» آورده‌اند. ۱۶ اما نکته‌ای را که ندیدم جایی نوشته یا تعریف کرده باشند، هدیه ده‌ها بلکه بهتر بگویم نزدیک صد جلد کتاب به کتابخانه تخصصی انستیتوی ما می‌باشد؛ من جمله سری کامل و نایاب آینده، فرهنگ ایران زمین و... نیز بسیاری از کتاب‌های انتشارات خودشان.

اگر بخواهم از محبت‌های بی‌دریغ استاد ایرج افشار به خودم و بسیاری از همکارانم و نیز از خدمات بی‌شمار ایشان به توسعه ایران‌شناسی در فرهنگستان علوم اتریش فقط نام ببرم، کار به درازا می‌کشد، در خاتمه فقط باید ذکر کنم که «بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار» به توصیه استاد در سال ۱۳۸۸ ش. هجدهمین جایزه ادبی و تاریخی خود را به پرفیسور برت گ. فراگنر، مدیر بازنشسته ایران‌شناسی آکادمی

۱۵. نگ به متن نهانی آن در نامه بهارستان شماره ۱۵، صص ۱۲۱-۱۳۰.
۱۶. نک بخارا ۳۱، ۱۲، ۳۹، ۴۰ و ...



یاران همه رفتند...

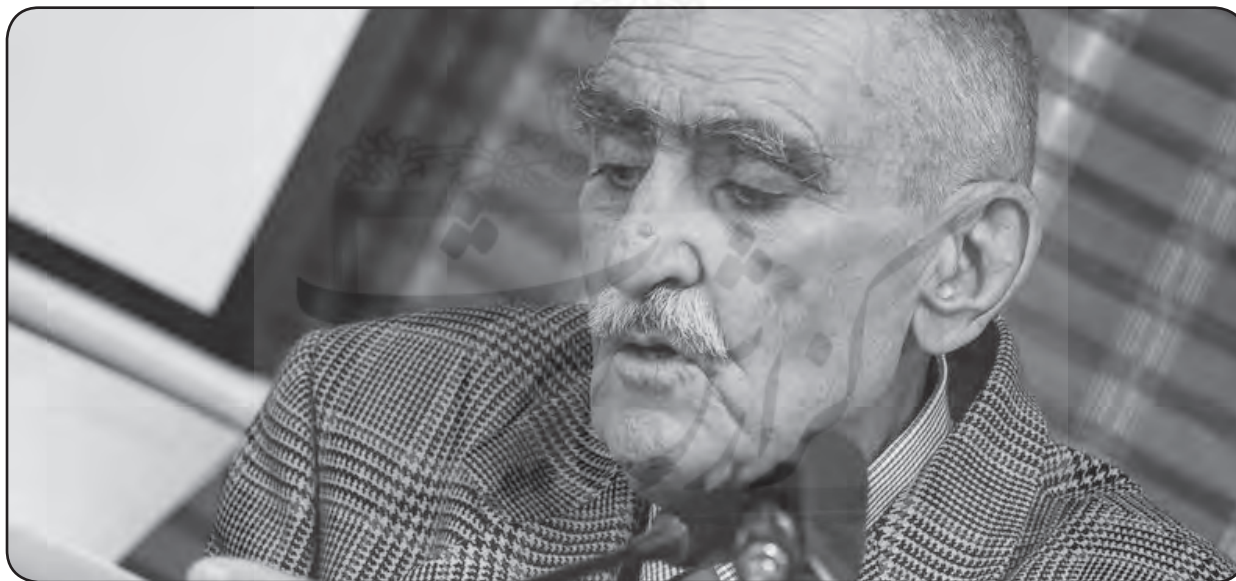
منصور رستگار فسایی*



سبب می‌شد هر محقق در اقصای عالم، ایران و فرهنگ آن را با نام وی به خاطر بیاورد و با استمداد از آثار وی راهی به درون این تمدن پرشکوه بگشاید. او خردمندی بود که برای همیشه هم در یاد ایرانیان کنونی و نسل‌های بعد خواهد ماند و هم اندیشمندان و فرهنگوران سرزمین‌های دیگر دانش و بینش وی را پیوسته چراغ فرا راه خویش خواهند یافت.

و چه مناسب است این اشعار بهار، در وصف چنین دانشمندی که خزان عمرش، همه اهل ادب و فرهنگ را به سوگ نشاند و پاییزی کرد:

درگذشت استاد ایرج افشار و پایان سفرهای ثمربخش و پرفایده‌ای که عمرش را سرشار از معنویت و دانایی می‌ساخت و حاصل هستیش را ستایش آمیز می‌کرد، مایه تأثر و تألم هر کسی است که به زبان فارسی سخن می‌گوید و ادبیات ایرانی و فرهنگ و تاریخ این سرزمین را دوست می‌دارد. او یگانه‌ای بود که دغدغه همیشگی‌اش حفاظت و حراست از دستاوردهای مکتوب و آثار فرهنگی و هنری ایرانیان بود و بیش از هر کسی می‌توانست فرهنگ ایرانی را بشناسد و بشناساند و در این راه توانایی‌های علمی و استعدادی خدادادی داشت که



شو بار سفر بند که یاران همه رفتند
گوید: چه نشینی؟ که سواران همه رفتند
کز باغ جهان لاله‌عذاران همه رفتند
کز کاخ هنر نادره کاران همه رفتند
اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند
گنجینه نهادند به ماران، همه رفتند
تنها به قفس ماند و هزاران همه رفتند
کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

دعوی چه کنی؟ داعیه‌داران همه رفتند
آن گردشتابنده که بر دامن صحراست
داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو
گر نادره معدوم شود هیچ عجب نیست
افسوس که افسانه‌سرایان همه رفتند
فریاد که گنجینه‌طرازان معانی
یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران
خون بار، بهار! از مژه در فرقت احباب

روانش شاد و با فرشتگان و پاکان همنشین باد
با ارادت و احترام



* استاد دانشگاه شیراز



دوره دوم، سال پنجم، شماره ۴۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰

ای کاش عبرت بگیریم

حسین روحانی صدر



برخی مطالب مورد نظر مرا به استاد افشار ارجاع نمود و از من خواست تا این مجموعه را زیر نظر وی تنظیم نمایم. متأسفانه به علت بروز مشکلات و گرفتاری‌هایم این خواست آن مرحوم برای همیشه به تأخیر افتاد.

اولین و آخرین ملاقات

شاید من آخرین جلسه ضبط خاطرات دکتر سید حسن علوی را در دهم تیرماه ۱۳۸۵ به پایان رساندم و دو روز بعد وی بر اثر سقوط از پله به حال اغما درآمد. یادم هست در همان جلسه آخر به من گفت: «حسین عزیز! این مجموعه را به محضر ایرج افشار عرضه کن و نصایح وی را در کارت لحاظ کن.» در آن روزهای پایانی شاید سوی چشم دکتر به پایین‌ترین حد رسیده و دیگر وی توان راه رفتن خود را به تدریج از دست می‌داد. نمی‌دانم شاید مشکلات روزانه مرا نیز از رفت و آمد مدام به خانه وی ناتوان ساخته بود. با خود می‌گفتم دیگر این وظیفه اخلاقی را نیز باید به سرانجام رسانم. وقتی از خبر به اغما رفتن وی مطلع شدم که در چالش‌های اداری درگیر و پیگیر سفر خود به لندن بودم. راستی قرار بود در نشست ایران‌شناسی لندن جایزه ویژه استاد ایرج افشار نیز به وی اهدا شود. در دل احساس خوش‌وقتی کردم که همانجا موضوع را

نیت من از ارائه این مطلب به مناسبت یادبود استاد ایرج افشار تنها نقل یک خاطره نیست بلکه از صمیم دل این خاطره را به عنوان درس عبرتی برای همه محققین حوزه مطالعات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی ارائه می‌نمایم. لازم به تذکر است این جانب تنها یک بار آن هم در اوائل شهریور ۱۳۸۵ با ایشان در منزل شخصی‌شان واقع در خیابان کامرانیه، بن‌بست سرو ملاقات نموده‌ام. رئیس مطالب مورد بحث با ایشان کتاب *زندگی طوفانی سیدحسن تقی‌زاده*، وضعیت ایران‌شناسی واحد فرهنگی سفارت انگلیس در دوره جنگ جهانی دوم و دیدگاه ایشان پیرامون خاطره‌گویی، خاطره‌نویسی و تاریخ شفاهی می‌باشد. البته به دلیل آنکه من یادداشت روزانه نداشتم و ذهن ناتوانم دچار نسیان و اشتباه است، همه صحبت‌های میان خود و استاد را به خاطر نیاورده و همچنین در بیان و مطلب حق موضوع را ادا ننموده‌ام که پیشاپیش از روح بلند و طبع رفیع وی و خوانندگان این نوشتار پوزش می‌طلبم.

نمی‌دانم آیا کسی از علاقه‌مندان به تاریخ فلات قاره ایران، علوم اجتماعی، کتابداری و ... وجود دارد که با آثار استاد ایرج افشار برخورد نداشته باشد. شاید هر دانشجو و دانش‌آموخته علاقه‌مند به مطالب فوق‌بیش از چند اثر وی را در کارهای مطالعاتی خود استفاده کرده باشد. از این رو خوشا به سعادت کسانی که با این مرد پرکار و پرتلاش و میهن‌دوستی بی‌ادعا، فاضل، متواضع معاشرت داشته و از نیات خیرخواهانه وی بهره‌مند بوده باشند. من از حدود بیست سال قبل با اسم ایشان در برخی مجلات یا در منابع و مآخذ پایانی برخی کتب آشنا شدم و از سال ۱۳۷۷ از *فهرست مقالات معروف* وی بهره‌مند گشته، به تدریج به مناسبت‌های خاص کاری به مقالات و کتاب‌هایی که به قلم آن عالم فرزانه تهیه و تنظیم گردید مراجعه نمودم. سال ۱۳۸۳ تا ۸۵ برای ضبط خاطرات دکتر سید حسن علوی، کتاب *تاریخ بوشهر و زندگی طوفانی سید حسن تقی‌زاده* را که به کوشش ایشان منتشر گردیده خواندم. در حین ضبط خاطرات دکتر سیدحسن علوی ایشان

با ایشان در میان خواهم گذاشت. اما وقتی به آنجا رسیدیم که گفتند ایشان در نامه‌ای از آمدن به کنفرانس پوزش خواسته و دیگر نفهمیدم که آیا جایزه به دست وی رسید یا نه.

پس از بازگشت وقتی برای ملاقات دکتر علوی به بیمارستان آبان در خیابان کریم خان رفتم، یاد همان درخواست روز آخر وی افتادم. فردای آن روز بلافاصله در اداره به دیدن آقای کامران فانی رفته، از ایشان خواستم تا مرا به استاد معرفی نمایند و خواسته‌ام را به سمع و نظر وی برسانند. با خود گفتم اگر وی مرا نپذیرد لااقل خواسته‌ام را به واسطه آقای فانی شنیده باشد. دو روز بعد ایشان تلفن منزل استاد را در اختیارم گذاشت و گفت: «موضوع را با او در میان گذاشتم؛ شما خودتان با او تماس بگیرید و به دیدنشان بروید.» از این پیشامد به کارم امیدوار شدم. چون در چالش‌های اداری بودم برای آنکه موضوع را از سر خود باز کنم به منزل ایشان زنگ زدم. ایشان در خانه نبودند. برایشان پیام گذاشتم تا به اطلاعشان برسانند. موقع خداحافظی شماره تماسی از خود به فرد آن سوی خط نداده بودم.

دو سه روز بعد آقای مرتضی هاشم‌پور مدیر کل حوزه ریاست سازمان به من زنگ زد و از من خواست تا با استاد افشار تماس بگیرم. از ایشان پرسیدم: «شما چطور در جریان قرار گرفتید؟» گفت: «وقتی که وی از تماس شما مطلع شد، به دنبالان گشت ولی هیچ راه تماسی پیدا نکرد. به ما گفت و ما هم بلافاصله به شما انتقال دادیم.» خیلی خجالت کشیدم که این مرد نجیب برای پیدا کردن من به زحمت افتاده است. با شرم فراوان به او زنگ زدم. این بار خودشان پشت خط بودند. بعد از معرفی خود فرمودند: «کار خاصی داشتید؟» داستان را خیلی مختصر برایشان نقل کردم. از من پرسید: «چه وقت می‌توانی اینجا بیایی؟» گفتم: «هر زمان که شما صلاح بدانید.»

عصر روز سه‌شنبه دو روز بعد از این مکالمه را برای ملاقات در منزلشان واقع در فرمانیه تعیین نمودند. من خیلی خوشحال و امیدوار شدم. سه‌شنبه بعد از ظهر از کتابخانه به آنجا رفتم. وارد منزل شدم. مهندسی این منزل شکل خاصی داشت و خیلی برایم جذاب بود. وقتی از در آهسته‌آهسته وارد منزل شدم او تا مرا با عصا دید، به اسقبال آمد و مرا به داخل هدایت نمود. گرمای بعد از ظهر تابستان مرا حسایی ناراحت و گیج کرده بود. بلافاصله از ایشان آب خواستم چون سربالایی کامرانیه را پیاده

طی کرده بودم و دیگر رمقی نداشتم. ایشان نیز با خوشرویی تمام آب و شربت آوردند و روبه‌روی من نشستند و من هم از فرصت استفاده کردم و شرح ماقوع را برایشان نقل نمودم. ایشان هم ابتدا تلفنی با آقای کیهان صحبت کرد و احوال دکتر را پرسید، بعد من از ایشان پرسیدم: «استاد آیا شما در جلسات ایران‌شناسی واحد فرهنگی سفارت انگلیس حضور داشتید؟» خندید و گفت: «نه ولی از زبان دکتر علوی شنیدم.» گفتم: «ایشان بارها به من گفته‌اند که شما در جریان این جلسات بوده‌اید و گزارش این نشست‌ها جمع‌آوری شده است.» گفت: «بله. من برای روشن شدن این موضوع باید مطلبی را بگویم: راستش من دکتر علوی را وقتی به خانه مرحوم دکتر اصغر مهدوی می‌آمد می‌دیدم. در آنجا محفل گرده‌ای بود و افراد دور هم جمع بودند و از هر دری سخنی می‌گفتند. آقای دکتر علوی مخاطب خاصی نداشت. در جلسات هم خیلی حرفی برای طرح موضوع پیدا نمی‌کرد. یک گوش بیکاری بود که چون مقید بود باید احترام افراد را نگه داشت هر چه می‌گفتند گوش می‌داد. آن گوش، گوش من بنده خداست. همیشه هم همین مطالبی را که شما می‌گویید برای من تعریف می‌کرد، من هم وانمود می‌کردم که برای اولین بار است که از او می‌شنوم. خوب چاره‌ای نبود. او دنبال مخاطب می‌گشت، لابد مخاطبی بهتر از من پیدا نمی‌کرد. همیشه هم هرجا نشست گفت افشار این مطالب را می‌داند. ولی چیزی بیشتر از این نمی‌دانستم.» بعد گفتم: «ایشان خیلی علاقه‌مند است مطالب ضبط‌شده را زیر نظر شما تنظیم کنم.» با خوشرویی فرمود: «مانعی ندارد. شما کار خود را بکنید اگر هم نیاز بود با آنکه گرفتاریم زیاد است، هر کاری بتوانم دریغ نمی‌کنم.»

بعد پرسیدم: «چرا به لندن نیامدید؟» گفت: «راستش هم می‌خواهم به امریکا بروم و از آنجا هم قرار است به ایران بیایند، هم مدتی است از احوال بچه‌ها بی‌خبرم، بالاخره هر چه سنجیدم این برایم اولویت دارد. من دیگر فرصتی برای مسافرت نداشتم. البته این را نوشتم و فرستادم. ضرورت خاصی هم برای حضورم نبود. بالاخره برای ما رفت و آمد کردن یواش یواش مشکل می‌شود.»

زندگی طوفانی

بعد از آن بحثی را پیرامون نقاط ضعف و بریدگی برخی

تاریخ از آن حاصل نمی‌شود. برای همین بیشتر تمایل دارم اسناد مکتوب را منتشر کنم، چون این اسناد آنقدر برای خود حرف دارند که شاید نیاز به گفتار شفاهی نباشد. نمی‌شود حرف افراد را ملاک تصویر تاریخ قرارداد، چون ذهن و روحيات افراد خود نوعی پوشش بر واقعیت است. ولی سند همه‌اش واقعیت است. واقعیتی انکارناپذیر است و کسی له یا علیه آن اقامه دعوی نخواهد کرد.»

کلام آخر

موقع خداحافظی وقتی داشتم از سرایشی خانه بیرون می‌آمدم به من گفتند: «راستی این خاطراتی را که ضبط می‌کنی منتشر نیز می‌کنی؟» گفتم: «نه. برنامه‌ای برایشان ندارم.» با خنده گفتند: «خوب به شکل خام بیرون بده.» گفتم: «نه، حیف است. اگر بخواهم منتشر کنم باید خوب پخته و قابل انتقال باشد.» خندید و گفت: «من ادوارد براون را هیچ‌وقت ندیدم. با آقای تقی‌زاده نیز ملاقات زیادی نداشتم، ولی نصیحتی را که ادوارد براون به آقای تقی‌زاده کرده عمل می‌کنم. او به مرحوم علامه قزوینی و سیدحسن تقی‌زاده گفته بود که شما ایرانی‌ها افراد تلاش‌گر و فعالی هستید اما هیچ‌گاه یافته‌هایتان را منتشر نمی‌کنید به امید اینکه باید مطالب کامل و آراسته‌ای را تحویل دهید. خلاصه سال‌های درازی وقت می‌گذارید اما نتیجه‌ای به دست نمی‌آید. اگر یافته‌هایتان را در هر مقطع منتشر کنید لااقل در مقاطع بعد کامل‌تر و بهترش را چاپ خواهید نمود. اگر هم نشد دیگران می‌توانند مسیر شما را ادامه دهند. اما شما تمام عمر خود را برای مطلبی می‌گذارید ولی آخر کار هیچ حاصلی به دست نمی‌آورید و یافته‌هایتان نیز با شما مدفون می‌شود.» بعد گفت: «بین، من هر چه پیدا کنم خیلی سریع آن را تبدیل به یک مقاله‌ای، کتابی، نوشته‌ای می‌کنم و در فرصت‌های بعدی اگر قرار شد تجدید چاپ شود یا مقاله کامل‌تری ارائه شود، خوب خیلی خوب است ولی اگر چنین نشد لااقل همان مطلب از دست نرفته و در اختیار عموم قرار گرفته است. بنابراین بدان اگر شما مجموعه‌هایی را که جمع آوری می‌کنی منتشر نکنی، خواه‌ناخواه از بین می‌رود و یا نتیجه مورد نظر شما حاصل نخواهد شد.»

جملات و عبارات خاطرات سیدحسن تقی‌زاده تحت عنوان زندگی طوفانی پیش کشیدم. ایشان فرمودند: «به هر حال شما کمی از اوضاع و احوال تقی‌زاده پس از مجلس سنا خبر دارید. یادداشت‌های ایشان طبق وصیتش در سفری که من به اروپا رفتم از سوی خانواده وی در اختیارم قرار گرفت. من خیلی زودتر از آن تصمیم داشتم کتاب را منتشر کنم، ولی شرایط زمانی و مشکلات آن دوره این اجازه را به من نداد. به هر حال تا فرصت مساعدی پیدا کردم، آن را مغتنم دانسته، بلافاصله منتشر نمودم. در مورد اینکه برخی عبارات ناقص و برخی قسمت‌ها بدون توضیح است، باید بگویم هیچ نقشی در تنظیم این مطلب ندارم؛ من تنها با حفظ امانت آن را منتشر کردم. شاید این مجموعه اگر ویرایش شود برای خوانندگان جذابیت خاصی پیدا کند. ولی هدف من تنها انتشار است. این را هم بگویم اگر شما یا هریک از دوستان تمایل داشته باشید می‌توانید مجموعه دست‌نویس آقای تقی‌زاده را که من با دیگر کتاب‌ها و مجموعه‌هایم در اختیار دائرةالمعارف بزرگ اسلامی قرار داده‌ام گرفته، با متن کتاب مقایسه نمایید. می‌خواهید این کار را انجام دهید؟» عرض کردم: «خیر. ولی من دوست داشتم کتاب کامل‌تری از تقی‌زاده برای ثبت در تاریخ می‌داشتیم.» گفت: «واقعیت مسئله همین است. ولی آنچه در اختیار ما قرار گرفت همین مجموعه منتشر شده است.»

تاریخ شفاهی

بعد از من پرسیدند: «چطور شد شما به دنبال ضبط خاطرات دیگران برآمدید؟» من نیز از آشناییم با اشخاص و فراموشی تدریجی خاطراتشان کمی درد دل کردم. ایشان از اتاق بیرون رفته، یک جلد کتاب *الهیاریاح* را برایم آوردند و به من هدیه دادند. بعد گفتند: «من در طول این سال‌ها هیچ علاقه‌ای به ضبط خاطرات اشخاص نداشتم. راستش برداشت خوبی از خاطره‌نویسی و تنظیم تاریخ شفاهی ندارم. شاید ما ایرانی‌ها همیشه به دنبال بزرگنمایی شخصیت خود باشیم، برای همین در غالب موارد واقعیات منحصر در خصوصیات قهرمان‌پروری مان درمی‌آید و خلاصه آخرش نتیجه‌ای برای



استاد ایرج افشار

محمد روشن*



پيچاند. از پيچش او باک نداشتم چون هيچ گونه آلايش حزيبي نداشتم؛ از آن نگران بودم که مایه زحمت استادان گرامی من، افشار و دکتر يارشاطر، که صاحب امتياز مجله بود شود.

استاد ایرج افشار در شناخت کتاب و هر گونه اهتمام در این زمینه عاشقانه می کوشید. استاد فقید دانشمند و کتاب شناس کم مانند، روان شاد محمد تقی دانش پژوه، از یاران و همکاران نزدیک استاد افشار بود. در سفری که استاد دانش پژوه به خواست بنده و مرحوم افشار به رشت آمدند، از کتابخانه ملی رشت دیدار کردند و نسخه های خطی آن را بررسی کردند. با ایشان به کتابخانه متروک مسجد کاسه فروشان رفتیم. فهرست نسخه های معدود آن را بررسی فرمود و فهرست آن را در «نشریه نسخه های خطی» که هفت دفتر آن باز به اهتمام آن دو کتاب شناس گزیده به سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۳ منتشر شد، و دنباله آن تا دفتر یازدهم و دوازدهم به سال ۱۳۶۲ منتشر گردید به چاپ رساندم.

آن دو دانشمند، دانش پژوه و افشار، از من خواستند تا فهرست «نسخه های خطی کتابخانه عمومی جمعیت نشر فرهنگ رشت» را فراهم آورم. این کتابخانه که امروزه کتابخانه ملی خوانده می شود به سال ۱۳۵۲ دارای ۱۹۳۹۸ نسخه چاپی و ۵۹۴ نسخه خطی بود. فهرست آن را به راهنمایی مستقیم استاد دانش پژوه فراهم آوردم که به مباشرت استاد افشار در سلسله انتشارات فرهنگ ایران زمین، شماره ۱۶، به نفقه انجمن آثار ملی که ریاست هیأت مدیره آن با شادروان سپهبد فرج الله آقاولی بود و مدیریت آن با دانشمند محقق و وارسته، دکتر سید محمد تقی مصطفوی، به چاپ رسید که با مکرمت ۲۰۰ نسخه از آن را به صورت تیراژ آچار چاپ و به من اهدا کردند.

این فهرست به سال ۱۳۸۷ به خواست دوست ارجمند و کتاب شناس گزیده، آقای رحیمی ریس، و مدیریت گرامی نشر میراث مکتوب جناب دکتر اکبر ایرانی با مقدمه استاد گرامی ام ایرج افشار با اصلاحات و اضافات منتشر گردید. نکته بسیار گفتنی آنکه مدیریت کتابخانه با وجود آگاهی از باز چاپ آن فهرست، از گفتن شمار نسخ خطی آن کتابخانه به من

چومن دیده گرداشتی تا بگرید
سزد گر به سوگ تو دریا بگرید

فرهنگ ایران زمین و نشر آن به سال ۱۳۳۲ مایه آشنایی من با استاد افشار شد. شنیدم نشریه ای بدین نام منتشر می شود و شمارگان آن ۴۰۰ نسخه است و تکفروشی ندارد. دفتر مجله در خانه استاد، خیابان بهجت آباد، کوی سپید بود. مشترک مجله شدم و با استاد آشنایی یافتیم. از من به همکاری دعوت فرمود. به سال پانزدهم مجله در جلد ۱۵ یادداشت های علامه فقید قزوینی بر جهانگشای جویی را چاپ کردم. به سال ۱۳۳۴ پس از سالی تحصیل در دانشکده حقوق و عدم توفیق در آن، به راهنمایی استاد گرنامه پورداوود به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران راه یافتیم و با معرفی ایشان با استاد شادروان دکتر معین آشنا شدم. در خدمت دکتر معین فهرست های یازده گانه چهارمقاله نظامی عروضی را فراهم آوردم و در فهرست سازی کتاب ایران گیرشمن به ترجمه آن استاد فقید (دکتر معین) همکاری داشتم. استاد در هر دو کتاب از من یاد کردند. در تصحیح نمونه های کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم با استاد فرشته خصال مدرس رضوی و چاپ کتاب پدر مرحومشان، شجره طیب، اهتمام لازم به کار داشتم. در همان اوان استاد فقید دیگری از من خواستند در بازنویسی و نمونه خوانی سمک عیار همکاری کنم. چون پیشنهاد ایشان به شرط مزد بود نپذیرفتم. مزدوری، حتی در کار علم، کار من نبود. چنان که در همکاری با استاد بزرگوار خود ایرج افشار در سردبیری سال ۱۳ و ۱۴ راهنمای کتاب نیز هرگز قبول مزد نکردم. و اما دلیل انصراف من از سردبیری راهنمای کتاب، که کاری پر مشقت ولی بسیار دلپذیر بود، نکته ای بود که تا امروز به اصطلاح گیلک ها «بروز نکردم». استاد افشار پس از سالی به من گفتند مسئول مربوط به مطبوعات وزارت فرهنگ و هنر آقای ع. ت. خواسته است با دو قطعه به اداره شان بروم. می دانستم که او از همکاران مستقیم ساواک است و چون داعیه نویسندگی دارد و دو سه کتاب هم به چاپ رسانیده است، مرا خواهد

* استاد ادبیات



مجله آینده که به اهتمام جانکاه استاد افشار نوزده سال دوام یافت و به سال ۱۳۷۲ سال پایانی مجله آینده بود که با سوگ سروده‌های شاعرانی روبرو گردید. دکتر شمس‌الملوک مصاحب که گمان می‌برم نخستین بانوی دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران است می‌سراید:

آینده شد خموش و لب از گفت‌وگو بیست
بس کلک‌های نامور از بحث و فحص ماند
بس در نابسود سخن ماند نابسود
دریا اگر فرو بنشیند دگر کجاست
نی‌نی، نه آن زبان سخنور به کام ماند
کی ماه بر دوام بماند به زیر ابر؟
دارم یقین که همت استاد و اهل فضل
آینده چون گذشته ز نو می‌کند طلوع

شاعر شیرین سخن نایین، جلال بقایی نائینی می‌گوید:

دیگر به سرم شور و به لب خنده ندارم
جز یک دل از رنج و غم آگنده ندارم
آینده وجودش سبب شادی من بود
اما چه کنم حال که آینده ندارم

سخنوری دیگر از بیر جند، محمدرضا جلایی فر در شعری بلند و گویا می‌گوید:

نگارا برمتاب از ما رخ از بهر خدا هرگز
به رو برتافتن بر ما مکن چندین جفا هرگز
گشودی از چه با ما باب عشق و آشنایی را؟
مکن قطع نظر ای خوش‌سیر با آشنا هرگز
تو را دیدم پسندیدم به اخلاق تو خو کردم
چو خو کردم به دیدارت مشواز ما جدا هرگز...
...چو خود آینده را آراستی در عین رعنائی
بکن بیرون ز تن آینده را زرین قبا هرگز
نوشتی زین سپس آینده را دیگر نمی‌بینم
نمی‌خواهم که افتد اتفاق این ماجرا هرگز
دلا آینده آینده ست و خواهد بود آینده
مبادا ایرجا آینده ات را انتها هرگز
بلی آینده را آینده ای پر بار می‌خواهم
که از ما برنگیرد پر تو مهر و صفا هرگز

امتناع ورزید!

دیگر از کارهای استاد گرامی ما در نیمه دهه چهل، نشر کتابداری در ادامه کوششهای پرثمر اوست. کتابداری نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران است که هفت دفتر از آن با مقالاتی ارزنده و سودمند منتشر گردید. دفتر هفتم کتابداری بعد از انقلاب به اهتمام آقای دکتر قاسم صافی به آذر ۱۳۵۸ منتشر گردید.

دیگر از اهتمام‌های ارزنده استاد ما، نشر ایران شناسی، نشریه مرکز تحقیق و مطالعه تمدن و فرهنگ ایران و خاورمیانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بهمن سال ۱۳۴۲ است. فهرست هیأت مشاوران ستایش‌انگیز است، و این همه مرهون دلبستگی دانشمندان فرهیخته به استاد گرامی ما افشار است: سیدحسن تقی‌زاده، دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر ذبیح‌الله صفا، استاد مجتبی مینوی. و مشاوران علمی خارجی مجله نیز: پروفسور ا.ج. آربری (دانشگاه کمبریج) فن گرون بام (دانشگاه کالیفرنیا)، آن لامبتون (دانشگاه لندن)، ریچارد فرای (دانشگاه هاروارد)، مدیر آن نیز دکتر حافظ فرمانفرمائی‌ان بود.

آینده را استاد جایگزین راهنمای کتاب ساخت. زیر نامواره راهنمای کتاب آمده است:

«مجله زبان و ادبیات و تحقیقات ایران شناسی و انتقاد کتاب»، و در ذیل عنوان آینده آمده است: «مجله تحقیقات ایرانی، تاریخ و ادبیات و کتاب».

سال ششم مجله آینده را زنده‌یاد مرتضی ممیز به مدد مجله آمد. آن شادروان در هنر گرافیک استادی کم‌نظیر بود که آثارش و طرح‌های دلپذیر او مایه جاودانگی نام او خواهد بود. ایران‌شناسان بزرگ همواره به آینده به نظر ستایش می‌نگریستند و نامه‌های آنان نشان دلبستگی‌شان به راهگشایی‌های استاد افشار بود. در شمار آنان این نامه‌ها به چشم می‌آید: کورو یاناگی (دانشگاه زبانهای خارجی توکیو-ژاپن)، ف. باگلی (دانشگاه دارم - انگلستان)، زلهایم (دانشگاه فرانکفورت)؛ الول ساتن (دانشگاه ادینبورگ)؛ ویلیام هانوی (دانشگاه پنسیلوانیا)؛ یرژی بچکا - نمی‌دانم غلط از من است وضبط دوست دانشور، نگارنده گرامی کتاب، سید فرید قاسمی به صورت «یرژیچکا» درست است - (پراگ - چکوسلواکی)؛ د. کمیسارف (دانشگاه مسکو)؛ جمشید گیونا شریلی (فرهنگستان تفلیس)، فرانسیس ریشار (کتابدار قسمت شرقی کتابخانه ملی پاریس) و...

ابراهیم صهبا شاعر پرشعر روزگار ما هم سخنی گویا دارد:

دل بر چه توان بست گر آینده نباشد
هر نامه که باب دل خواننده نباشد
آینده که میراث ز افشار بزرگ است
از کس نشنیدیم که جوینده نباشد
حیف است که آزرده شود ایرج افشار
زیرا چو وی استاد پژوهنده نباشد...
...صهبا شده دلبسته آینده افشار
دل بر چه توان بست گر آینده نباشد

یدالله بهزاد شاعر کرمانشاهی که به گمان من در شیوه سخن و شعر معاصر خود ویژه و یکتاست نوشت و ظاهراً مفصل نوشت، ولی پاره‌ای از آن به دست است. می‌گوید:

پیام من که رساند به ایرج افشار
که ای به عز تو افزوده اعتبار پدر...
...خدای را من آینده را ز دست که نیست
ز چون تویی و چنین کار انتظار پدر
ثبات عزم به کار آور و ز بد مهراس
گرت هواست که پویی به رهگذار پدر
مدد ز همت خود خواه و باز روشن کن
چراغ دانش و بگذار بر مزار پدر

استاد گرامی ما به بیماری چشم گرفتار آمد و این نکته را نوشت. سروده‌هایی در این زمینه بدو نوشتند و آقای خسرو احتشامی هر نه گانی شعری گویا نوشته:

کم مباد از چشم‌هایت تا ابد رخسندگی
چشم فرهنگ منی ای آفتاب زندگی
خنده زرتشت را آیینه دارد چشم تو
راز تاریخ مرا در سینه دارد چشم تو
کار کارستان حافظ را به مژگان کرده‌ای
جام جم را سال‌ها در دیده پنهان کرده‌ای
چشم‌های تست، یا خورشید، یا آتشکده
بوسه بر زرین چکاد قاف انسانی زده
چشم‌های تست هم آوازه ایران زمین
چشم نه، باغ هنر، سحر سحر، شعر یقین

این نه تنها چشم تو، چشم غرور میهن است
این اهورایی نگین، افشاگر اهریمن است
حاصل ده قرن بیداریست از آشوب‌ها دیده
در خاک ادب بر چوب‌ها، مصلوب‌ها
گنج دانش، گنج همت، گنج بینش، گنج
راز بی‌نیازی را، عقاب عرش سیر پاکباز
می‌کند تفسیر چشمان تو صبح و شام را
هفت شهر عاشقان را، هفت خط جام را
چشم تو بر ترک‌تازی‌ها سیاوشانه است
شاه ترکان از رموز راستی بیگانه است
چشم تو، چشم نگهبان سریر سرور است
فره کیخسروی، آیین اسکندریست
چشم تو چونان چراغ آسمان پاینده باد
چشم یاران بر ورق گردانی آینده باد

دیگر از اهتمامات ارزنده استاد ایرج افشار احیای نسخه‌های خطی به صورت فاکسیمبل بود که خود نام گویای «نسخه‌برگردان» بدان داده است. استاد نخست به نسخه‌برگردان «مجله التواریخ و القصص»، نسخه خطی مورخ ۷۵۱ (کتابخانه دولتی برلن ۱۳۷۹) با یاد «محمد تقی بهار، نخستین چاپ‌کننده متن» پرداخته است. سپس: «مجله الاقوال فی الحکم و الامثال» به خط مؤلف با یاد سیدجلال الدین محدث ارموی به سال ۱۳۸۱؛ و پس از آن به چاپ «هزار حکایت صوفیان، از نویسنده‌ای ناشناس از روی نسخه خطی مورخ ۸۸۳ در گنجینه پژوهشی ایرج افشار» به سال ۱۳۸۲ با یاد بدیع الزمان فروزانفر، و پس از آن به چاپ «شاهنامه فردوسی» چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا مشهور به نسخه شاهنامه لندن، با یاد محمدرضا امیدسالار و فرزند گرامی خود استاد، بابک افشار که عشق وافر به کتاب داشت و خود کتابخانه‌ای به نام «کتاب تاریخ» بنیاد نهاده بود، اقدام فرمود. در این اثر گرامی شاهنامه‌شناس کم‌مانند دکتر محمود امیدسالار (لوس آنجلس) یار و مددکار استاد بود. پس از آن استاد افشار به کتاب تاریخی نامدار «تجزیه الامصار و ترجیه الاعصار» (تاریخ و صاف) با همکاری استاد دکتر محمود امیدسالار و آقای نادر مطلبی کاشانی پرداخت و نسخه برگردان دلپذیر آن را به معرض استفاده تاریخ‌پژوهان و متن‌شناسان نهاد. از آن پس شاهنامه‌ای دیگر سروده حکیم

استوار است که در چاپ و نشر آن نیز استاد گرامی اهتمامی وافر مبذول می‌فرمود و آثاری ارجمند را به دانش پژوهها و خواستاران کتب عرضه می‌داشت که شمار آن انتشارات از ۱۰۷ برگزیده است، و نکتهٔ زیبنده آنکه شماری از آن به دانشوران و پژوهشگران به رایگان اهدا می‌شود.

سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات

بشنو ای پیک خبرگیر و سخن باز رسان

ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۶ ه.ق) باز به اهتمام خود استاد با همکاری دکتر محمود امید سالار و نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه‌ای از شاهنامه‌شناس نامدار دکتر جلال خالقی مطلق منتشر ساخت، و این اثر گرامی به سال ۱۳۸۹ منتشر گردید. استاد افشار در چاپ این نسخه برگردان‌ها، از حمایت مالی دوستداران فرهنگ و ادب ایران که نام‌هایشان را در ظهر دفتر آورده است به چاپ رسانیده است. زهی افتخار و آفرین بر این اهتمام‌های ارزندهٔ جانکاه که با عشق به فرهنگ و تاریخ و ادب این سرزمین درآمیخته است.

سلسلهٔ انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار خود بنیادی

رفت یکی نادره کار از جهان

محمد حسین ساکت*



«یکسره آفریده بومی جامعهٔ اسلامی است»^۱، از چند جهت مهم است. پیش از هر چیزی، عمدهٔ این فرهنگ‌ها به معنای سرگذشت موضوع‌های ویژه‌ای از دانش بود. این خواسته از راه گزارش و نگارش سرگذشت‌های زندگی و دستاوردان دانشمندان این رشته‌ها و موضوع‌های ویژه به دست می‌آمد. دیگر سیمای برجستهٔ فرهنگ‌های زندگی‌نامه‌نویسی، دستهٔ گسترده و پهناورشان است که آنها را به عنوان تاریخ‌های فرهنگی، ارزشمند و گرانسنگ می‌ساخته است. استاد گیب در پرسش به انگیزه‌های این ادبیات چنین پاسخ داده است:

مفهومی که شالودهٔ کهن‌ترین فرهنگ‌های زندگی‌نامه‌نویسی است آن است که تاریخ جامعهٔ اسلامی در اساس، سهم و خدمت مردان و زنانی است که فرهنگ ویژهٔ آن را بارور می‌سازند و انتقال می‌دهند؛ و اینکه اینان (نه فرمان‌روایان سیاسی) نمایشگر یا بازتاب‌دهندهٔ نیروهای کارای جامعهٔ اسلامی در حوزه‌های وابستهٔ خودند. سه دیگر اینکه خدمت‌های شخصی آنان برای نسل‌های آینده در خور گزارش و نگارش است.^۲

زیست‌نامه‌ها مایه‌های ارزشمندی را دربارهٔ تاریخ اجتماعی و

نگارش زیست‌نامه‌ها یکی از راهکارهای نگاه‌داری و ماندگاری کارنامهٔ فرهنگی و فرهیختگی فرهنگ و تمدن یک ملت یا کشور است. این کار گذشته از اینکه گونه‌ای یادآوری و تازاندازی ارج‌گزاری کار و کردار استادان، دانشمندان، اندیشه‌مندان، نویسندگان، شاعران، هنرمندان، نسخه‌پژوهان و همهٔ کسانی است که در جامعهٔ خود یا جامعهٔ بشری سرنوشت‌ساز و نقش‌آفرین بوده اند، به راستی دستورنامه‌ای است برای بیان روش‌ها و آموزه‌های گرانباری که شیفتگان درنگ و دانش و آگاهی و بینش را نمونه و انگیزه خواهد بود.

زیست‌نامه‌نگاری (Biography) در فرهنگ اسلام و ایران دیرینه‌ای کهن داشته است. نخستین نمونهٔ این کار در چهرهٔ پرداخت و نگارش «طبقات» رخ نمود. ریختن زیست‌نامه‌های هر گروه و دانشمندان هر رشته در قالب طبقات، نشانهٔ نظم اندیشه‌گری و ساماندهی پردازندگان آنهاست؛ کاری که کم‌کم دانش‌نامه‌نویسی را در گستره‌های گوناگون پایه گذاشت. کارمایه‌هایی از این دست همچنین می‌تواند راه را برای کندوکاو در آموزش و پرورش سنجشی (Comparative Education) هموار سازد.

فرهنگ زندگی‌نامه‌نویسی، که به تعبیر استاد هامیلتون گیب

* پژوهشگر و مستشار پیشین دیوان عالی کشور

1. H.A.R.Gibb, "Islamic Biographical Literature", *Historians of the Middle Ages* (eds), Bernard Lewis, P.M.Holt (London 1962), P.54
2. H.A.R.Gibb, op.cit., P.58

هر سه‌شنبه در دفتر مجله آینده گرد می‌آمدند و پس از بسته‌شدن دفتر، تا ۱۳۱۵ هجری در خانه دکتر محمود افشار انجمن برپا می‌ساختند.^۵

با برخورداری از این بخت، ایرج افشار با بسیاری از سرشناسان فرهنگ و ادب و ایران‌شناسان ایرانی و بیگانه آشنایی یافت و تا واپسین دم زندگی با آنان رفت و آمد و یا نامه‌نگاری داشت و همه را به نام و یاد و اثر می‌شناخت؛ کاری که بی‌گمان با آن‌همه گستردگی، شورمندی و دلبستگی، نه تنها در ایران بلکه در جهان کم‌مانند می‌نماید. به راستی، در میان همه یادگارها، نیکوکاری‌ها و موقوفه‌های کلان و گرانی که دکتر محمود افشار یزدی با آهنگی ناب و از سر مهر و دست و دلبازی و ایران‌دوستی برجا گذاشت، هیچ کدام به گرانشی فرزندی که به یادگار مانده - ایرج - نبوده است. در چشم خردمندان، برترین موقوفه‌ها فرزند شایسته و نیک‌نهاد است.

اینک برگردیم به کاری که به گفته ایرج افشار، با خون در او سرشته شده بود و با جان از او به در رفت. او در نگارش سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی، روش ویژه‌ای به کار بسته است که تا اندازه‌ای آن را از دیگر کارهای همسان - ولی نه همسنگ - جدا می‌سازد.

در زیست‌نامه‌های بلند، خواننده با پاره‌ای از ویژگی‌های کنشی و منشی شخصی که درباره‌اش نوشته شده است، آشنا می‌شود؛ نکته‌های باریک و روشنگری که چه بسا کمتر می‌توان به آنها دست یافت. افشار با برخورداری از دیدار، گفتار و نوشتار بسیاری از کسانی که نام آنان را در نادره کاران می‌بینیم، ویژگی‌های علمی و اخلاقی‌شان را از نزدیک گواه بود و از آنجا که در بازگویی و بازنویسی راستگو، درستکار و برکنار از گزافه‌گویی یا لاف‌زنی است، می‌توان با اطمینان به نگاشته‌هایش تکیه کرد. برخی از این آگاهی‌ها از درون نامه‌نگاری‌هایی که افشار با خود شخص یا کسان دیگر داشته بیرون آمده است. جای چاپ متن آن نامه‌ها و پاسخ‌ها در نادره کاران تهی است و اگر به کوشش گردآورنده در جای جای خود می‌آمد، نادره کار دگری می‌نمود. از برجستگی‌های مهم دیگر نادره کاران نشر زیبا و رسا و فارسی‌گرای ایرج افشار است که در نگاشته‌های همسان کمتر دیده می‌شود. پیداست که در این گونه نوشتار بیان ادبی و شیوه نگارشی آمیخته با احساس، تأثیر شگرفی در پرداخت سخن

نهادها دربر می‌گیرند. تکاپوهای اجتماعی زنان و وضع آنان در جامعه تنها از راه فرهنگ‌های زندگی نامه‌نویسی برای ما دانسته و شناخته است.

از آنچه گفته آمد پیداست که فرهنگ زیست‌نامه‌نگاری جایگاه سترگی در تاریخ‌نگاری اسلامی داراست. بدین گونه است که استاد گیب درباره آنها گفته است «در واقع، بدون این آثار هیچ‌گونه بررسی درازدامنی از فرهنگ اسلامی شدنی نخواهد بود».^۳

این پیش‌درآمد برای آن گفته آمد تا بیشتر به ارزش نگاشته‌های شادروان ایرج افشار درباره سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی (۱۳۰۴-۱۳۸۱ ش)، زیر نام نادره کاران پی ببریم.^۴

این کتاب گردایه‌ای است از ۶۱۰ گفتار در سوکیاد دانشمندان، ادیبان، فرهنگیان، دانشگاهیان، اندیشه‌گران، هنرمندان، سیاستمداران، نویسندگان، شاعران، صحافان، کتابفروشان، کتاب‌دانان، نسخه‌شناسان، ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان ایرانی و انیرانی.

استاد افشار به راستی در این کار ماندنی، خود یکی از نادره کاران است. به گفته خودش پنجاه سال بر سر این کار سپری ساخته است. کامیابی وی در گرو شگون‌بختی‌هایی بوده است که برای کمتر کسی در این سالیان فراهم آمده است. داشتن پدری فرزانه، دانش دوست، نیکوکار و شیدای فرهنگ و ادب ایران، شادروان دکتر محمود افشار یزدی، که دفتر کار و سرایش آمدگاه گروهی از دانشمندان، پارسایان، ایران‌دوستان و فرهنگ‌پروران این مرز و بوم بود، نخستین و مهم‌ترین زمینه‌ساز دلبستگی و وابستگی ایرج افشار در پرداختن به فرهنگ ایرانی - اسلامی و شاید شالوده زیست‌نامه‌نگاری ناموران به شمار می‌آید.

افشار از خردسالی بسیاری از بزرگان ادب و سیاست را، که اکنون نام و یاد و خاطره و کارشان در نادره کاران نگاشته آمده است، در خانه پدری‌اش دیده بود. یکی از خاطرات شیرین و فراموش‌نشدنی‌اش از روزگار کودکی و نوجوانی، دیدار همان فرهیختگان و بلندآوازان در گونه‌گون رشته‌ها و هنرها بود. آنان از تیرماه ۱۳۰۴ (سه ماه پیش از زاده‌شدن ایرج) شامگاهان

۳. معیرالدین احمد، نهاد، معرزش/اسلامی؛ پایگاه اجتماعی دانشمندان مسلمان در پرتو تاریخ بغداد، پاریس کرده محمدحسین ساکت (تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ اول ۱۳۸۴)، صص ۶۰-۶۲.

۴. ایرج افشار، نادره کاران (سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی ۱۳۰۴-۱۳۸۱ ش) به کوشش محمود نیکویه، تهران، نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۸۴، ص ۱۱۱۲.

۵. «نادره کاران همه رفتند»، نادره کاران، ص ۱۹.

خرده می گرفت...»^۸

آنچه افشار را با گروه‌های گوناگون عقیدتی و سیاسی پیوند می‌داد دلدادگی‌اش به ادب فارسی و کتاب و کتاب‌خوانی و ایران‌دوستی بود: «کیوان در جمع دوستان آن روز نادره‌ای بود کم مانند؛ از این حیث که بسیار می‌خواند... یادم است در تابستان سال ۱۳۳۱ (که اگر چه هنگام گرمی هیجان‌های سیاسی بود) محمدجعفر محبوب و علی کسمایی و یکی دو نفر دیگر را برانگیخت که شاهنامه بخوانیم و به منزل من می‌آمدند. محبوب شاهنامه می‌خواند و بحث‌های دلپذیر می‌کردیم. اگر چه هر یک از ما در سیاست آن روز عقیده‌ای خاص خویش داشتیم، طبعاً ادب فارسی پیونددهنده میان همه بود؛ همان‌طور که صفا و صدق دوستی و لذت مباحثه و هم‌صحبتی.» بار دیگر افشار دریغ می‌خورد که: «من که در ایران می‌بودم ناچار شدم نامه‌های زیادی را که از او داشتم (شاید بیش از هر کس) همه را در چاه حیاط خانه سرازیر کنم تا دست گزمه شهر نیفتد.»^۹

افشار آنجا که از احمد بهمنیار (م: ۱۳۳۴ ش) سخن می‌راند، به این نکته باریک درباره‌ی او اشاره می‌کند که: «بهمنیار در سال ۱۳۰۶ به تهران آمد. به دعوت وزارت عدلیه شغل قضاوت اختیار کرد و مدت دو سال در قزوین و همدان و مشهد در مقام قضاوت خدمت کرد. اما چون روح بلند و دانش جوی او قبول دروغ و ستیز حاکم و محکوم را نداشت، مجدداً به خدمت وزارت معارف درآمد و در سال ۱۳۱۰ ش، به تدریس زبان و ادبیات عربی در دارالمعلمین عالی پرداخت. ضمناً در مدرسه عالی سپهسالار نیز سمت تدریس یافت... بهمنیار در زبان عربی و دقائق آن زبان استادی کم‌نظیر بود. در فارسی نوشتن چیره‌دست و درست‌نویس بود. خصوصیت دیگری که او را دانشمندی برگزیده ساخت، تسلطی بود که در پیدا کردن لغات فارسی در برابر لغات عربی داشت. اگر چه در این زمینه اثری از او به جای نمانده است، شاگردان و دوستانش شواهدی از چابک‌دستی و تندذهنی او در این کار به یاد دارند.»^{۱۰}

افشار همیشه خود را وام‌دار گونه‌ای الگوبرداری و راهنمایی کاربردی نسبت به عباس اقبال آشتیانی (م: ۱۳۳۴ ش) می‌دانست و آن روش کار و منش اخلاق علمی را در تربیت

و نوشته دارد. برای نمونه در آغاز سوکیاد محمود محمود (م: ۱۳۲۴ ش): «باز تیزچنگ مرگ روز جمعه ۲۸ آبان ۱۳۴۴ آهنگ محمود محمود کرد و او را از میان ما ربود...»^۶ افشار به علامه محمد قزوینی (م: ۱۳۲۸ ش) دلبستگی ویژه‌ای داشت و کارهای علمی - ادبی - تاریخی او را سخت می‌پسندید. افشار در سوک علامه قزوینی نوشت: «مرگش بی‌گمان فروریختن یکی از استوارترین بنیادهای معرفت برای ما زبان‌بار و تلخ‌طعم بود. مرگی بود که یادش همواره غبار اندوه بر چهره‌ها می‌نشانند و دریغ‌گویی بر زبان می‌آورد که چرا چنین مردان از زودگذری بهره‌ورند و نه دیرپایی...» و چند سطر بالاتر، نوشته است: «برتری مردان بزرگ هر ملت در این است که مرگشان ماتم بزرگ است و مرگ بزرگ برای جامعه، غمناکی و اندوه‌باری گران می‌آورد. «چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا!»^۷

افشار درباره‌ی مرتضی کیوان (م: ۱۳۳۴ ش) می‌نویسد: «مصطفی فرزانه همدرس دوره دانشکده و دوست مشترک من و مرتضی کیوان و جمعی دیگر که نامشان در کتاب بن‌بست هست، نامه‌هایی را که مرتضی به او نوشته بود و سال‌های درازی که دور از وطن زیسته با خود نگاه داشته و اینک کتابی بر مبنای آنها نوشته و یادگاری ارجمند درباره‌ی کیوان بر جای گذاشته است - اما من که شاید بیش از هر کس از کیوان نامه داشتم (حدود صدتا، میان سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۲)، در سال ۱۳۴۴ یا ۱۳۳۴ مجبور شدم آنها را به همراه عکس‌های زیادی که با هم گرفته بودیم و هفت هشت نامه از مرحوم دکتر محمد مصدق و شاید نامه‌های دیگر در چاه بیندازیم تا از احتمال افتادن آنها به دست ساواک که در مظان مراقبت آنها می‌بودم دور شود. البته حالا افسوس زیاد می‌خورم، زیرا نامه‌های کیوان مشحون بود به نکته‌های ادبی و نقدهای زیاد از کتاب‌های آن روزگاران و یادهایی از رفتار و اشخاص فرهنگی که در آن سال‌های با ما محصور بودند و یا در مجلات نویسندگی می‌کردند... شاید از سال ۱۳۲۷ بود که وی (کیوان) آرام آرام به همسخنی با رفقای توده‌ای تمایل بیشتر پیدا کرد. طبعاً از جهان نو به تدریج برید ولی نشست و برخاست خود را با من داشت. در همین دوره بود که به نوشته‌های «مرتجعانه» من

۶. نادره کاران، ص ۱۵۶.
۷. همان، ص ۴۳.

۸. همان، صص ۹۱-۹۲.
۹. همان، ص ۹۳.
۱۰. همان، ص ۹۶.

خویش مؤثر می‌شمرد.

اقبال با چاپ برگه‌هایی از یک نسخه خطی از افشار بیست‌ساله در مجله یادگار و تشویق او در این راه، ایرج افشار را با رفتار آموزگارانه و دوستانه‌اش شیفته مسائل مربوط به نسخه‌های خطی کرد.^{۱۱}

بی‌گمان این نوازش و دلسوزی و پروراندن نوپایان دانش‌اندوز از سوی بزرگان و سرشناسانی چون اقبال آشتیانی، افشار را در رسیدن به چکاد نسخه‌شناسی و متن‌پژوهی یاریگر افتاده است. ای کاش چنین حال و هواهایی در بیشتر استادان، آموزگاران و فرهیختگان و دانشگاهیان گذشته و کنون ما می‌بود و می‌ماند و می‌پایید! در میان گذشتگان، به‌ویژه تنی چند، چنین هنرها و مردانگی‌هایی داشتند: دکتر ناتل خانلری نخستین کسی بود که قابلیت ادبی زرین‌کوب را شناخت و او را برکشید.^{۱۲}

افشار در لابه‌لای نوشته‌های سوکنامه‌اش از نمایاندن ریزه‌کاری‌های آموزشی و تربیتی هم غافل نمانده است. از دکتر موسی عمید (م: ۱۳۴۲ ش) که می‌نویسد، آشکارا شوق سرشار او را برای رسیدن به مقامات سیاسی بیان می‌دارد - گزندی که او را از عرصه تکاپوهای علمی و پژوهشی بازداشت.^{۱۳} گفتنی است که دکتر علی شریعتی (که جای سوکیاد او و پدرش محمدتقی شریعتی مزیانی در نادره کاران تهی است) نوشته است: «دکتر موسی عمید دریغ‌گویان می‌گفت: من با دکتر عبدالرحمان بدوی در یک روز وارد دانشگاه پاریس شدیم و در یک روز دانش‌آموخته گردیدیم، ولی او تا اکنون بیش از چهل کتاب و رساله نوشته است و من هنوز نتوانسته‌ام جزوه درسی‌ام را درباره وصیت و ارث به چاپ برسانم.»

یادآوری افشار می‌تواند پندی باشد برای دلبستگان به دانش و آگاهی و شناخت تا به دنبال به‌دست آوردن مقامات دیوانی، روحیه پژوهشگری و آرازیستی خویش را از دست ندهند. و ایرج افشار خود این پند شاهوار را به گوش جان خرید و به کار بست.

ایران دوستی افشار بارها و بارها در چگونگی نگارش او پیداست. از امیرمهدی بدیع (م: ۱۳۷۳ ش)، از دوستان نزدیک ایرج افشار و از کسانی که «پنجاه سال بود که از دامنه‌ی لوند و دره‌ی مرادیک همدان به درآمده و به زندگانی در کوهساران آلپ و

شهرهای مشهور «سن موریتز» جایگاه اسکی‌بازان و «آسکونا» گردشگاه تابستانی خوش‌گذرانان پای‌بند شده بود» برای آن بود که «روزی نبود که در کتابخانه‌ی دلاویز خود ورقی را در تجسس احوال گذشته و تاریخی ایران نگرداند یا سیاه نکند... شاید گزاف نباشد اگر گفته شود که همه‌روز یاد و نام ایران بر زبان و ضمیر او می‌گذشت»^{۱۴}... کار بزرگ و گرامی امیرمهدی بدیع این بود که گفت یونان به جای خود، ولی ایران هم در کفه‌ی ترازوی تاریخ و فرهنگ آن نیست که شما غربیان وانمود کرده‌اید. عناده‌ها ورزیده و دشمنی‌ها کرده‌اید که من براساس متون فلسفی و تاریخی خودتان پرده‌ی ابهام و اوهام را از آن برمی‌دارم».^{۱۵} با این همه، آزادی و وارستگی امیرمهدی بدیع از چشم افشار دور نمانده است. در نامه‌ای به محمود اسفندیاری، که افشار آن را دیده است، سفیر ایران در سوئیس، امیرمهدی بدیع را برای شرکت در مهمانی سفارت دعوت می‌کند تا در یکی از جشن‌ها او را به شاه معرفی نماید. شجاع‌الدین شفا نیز در نامه‌ای به سفیر یادشده از او خواسته بود تا بر این کار پا بفشرد و بدیع را به آمدن در آن مراسم ترغیب کند. اما بدیع این خواسته‌ها را نپذیرفت. او آشکارا در نامه‌ای به افشار نوشته بود: «هرگز در جامعه یا جلسه‌ای شرکت نکرده و نخواهم کرد».^{۱۶}

افشار آرزو می‌کرد که ای کاش به جز دو جلد کتاب یونانیان و بربرها که استاد احمد آرام ترجمه کرده بود، دیگر جلد‌هایش نیز ترجمه شده و به چاپ برسد. که خوشبختانه به همت انتشارات توس این کار انجام گرفته است و استاد افشار در زندگی خود به یکی از ده‌ها آرزوی فرهنگی‌اش رسید.

افشار با فروتنی و بی‌زهای که داشت از اینکه نخستین مقاله به قلم دکتر عباس زریاب خویی (م: ۱۳۷۳ ش) را برای مجله آینده غلط‌گیری مطبوعه‌ای کرده‌است به خود می‌بالد؛ چرا که یکی از نخستین تراوش‌های قلمی و فکری زریاب را به چاپ رسانده است.^{۱۷}

افشار در سوکیاد فردریش لانکامرر (م: ۱۳۸۰)، صحاف چیره‌دستی که شصت و چند سال انیس و جلیس کتاب بود، پیشنهاد می‌دهد تا اتحادیه صحافان ایران کتاب‌هایی را که از زیردست وی به درآمده است، در موزه‌ای برای کارهای تجلیدی به نام موزه صحافی به نمایش بگذارد. افشار پنجاه سال با این صحاف هنرمند گذراند و ده سالی که در دانشکده

۱۱. همان، ص ۹۸.

۱۲. همان، ص ۹۴۸.

۱۳. همان، ص ۱۴۱.

که در اصطلاح فرنگی Bio-bibliography خوانده می‌شود.^{۱۷} افشار با ویژگی دادن بلندترین نوشته خود در سوکنامه ناموران فرهنگی و ادبی خویش (صفحه ۲۸) به استاد محمدتقی دانش‌پژوه (پس از مجتبی مینوی، ۲۹ صفحه) گوشه‌هایی از ارج گذاری و سپاسمندی‌اش را از آن کتاب‌شناس و نسخه‌پژوه برجسته و نادره کار به نمایش گذاشته است. گرایش اندیشگی افشار از شیوه سخن او درباره شخصیت‌ها پیداست. برای نمونه درباره حسینعلی راشد (م: ۱۳۵۹ ش) نگاشته است: ...

از وقتی که رادیو تأسیس شد برنامه وعظ آنجا را بر عهده گرفت و با لحن گیرا و سخنان سنجیده خود مستمعانی بسیار زیاد یافت. اقبالی عمومی موجب شد که مدت چهل سال از رادیو وعظ هفتگی کرد. حسن کارش تا حدی که دیده شد آن بود که فقط به مباحث اخلاقی و دینی می‌پرداخت و از ورود در هر نوع جریان و هیجان روزانه احتراز داشت.^{۱۸}

در میان زنان نامور، افشار از ایرانیان درباره خانم‌ها فرنگیس نمازی (شادمان)، همسر دکتر فخرالدین شادمان (م: ۱۳۶۱ ش) مترجم کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری رم ادوارد گیبسون در سه جلد؛ دکتر زهرا خانلری (کیا)، همسر دکتر ناتل خانلری، استاد دانشگاه (م: ۱۳۶۹ ش)؛ سلما مقدم (م: ۱۳۶۹ ش)، همسر محسن مقدم و رئیس کتابخانه موزه ایران باستان؛ شمس‌الملوک مصاحب (م: ۱۳۷۴ ش) از نخستین دریافت‌کنندگان درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی؛ ژانت شیبانی (م: ۱۳۶۸ ش)، همسر دکتر عبدالله شیبانی و نویسنده کتاب سفرها به ایران و تفکر فرانسه سده هجدهم به زبان فرانسه، (تهران، ۱۹۶۸ م)؛ ایران دقیق (م: ۱۳۷۲) کتابدار کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و در پایان از همسر مهربانش شایسته افشاریه (م: ۱۳۷۴ ش)، که قدرشناسی‌اش را بی‌شایبه نسبت به وی ابراز داشته، یاد کرده است.^{۱۹}

در میان ایران‌شناسان بیگانه، در نادره کاران تنها از خانم دوروتا بلیسکه (م: ۱۹۷۸ م)، دانشمند آلمانی و شاگرد بزرگ علوی در فارسی‌آموزی یاد شده است. این پرسش برمی‌خیزد که آیا زنان نامور ایرانی دیگری نداشتیم تا استاد افشار درباره آنان نیز بنویسد؟

حقوق تهران کتابدار بود، هفته‌ای سه چهار بار او را می‌دیدم است. هنگامی که دکتر منوچهر گنجی، رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد، به کار بیست و دو ساله لانکامر در آنجا پایان داد.^{۱۴} البته این یکی از کارهای نابخردانه گنجی بود که از ریاست دفتر اشرف پهلوی به ریاست دانشکده حقوق دانشگاه تهران رسیده بود و در فروکش ساختن فر و فروغ دانشکده و استادان پیشین و رواج بی‌بند و باری‌ها هنرنمایی کرده بود. نگارنده نیز به هنگام دانشجویی در سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ در پیوند با سبکسری‌های گنجی در رفتار با استادان پیشکسوت و برچیدن سالن قرائت‌خانه روزنامه‌ها و مجلات و دایر کردن مکانی برای دیدارها و بازی‌های ناپسند دختر و پسر به جای آن، بگومگوها و درگیری‌هایی با وی داشته است.

نمونه دیگری از بی‌خردی و ناشیانه کاری دکتر گنجی را ایرج افشار به هنگام آوردن سوکیاد شاداروان محمدتقی دانش‌پژوه در برهم‌زدن روش کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران نوشته است. کتاب‌های این کتابخانه با دشواری‌هایی فراوان و اعتباراتی اندک از ۱۳۲۳ به بعد فراهم آمده بود و نزدیک به نود هزار کتاب داشت. کتابخانه‌هایی مانند کتابخانه محمدعلی فروغی، علی‌اکبر داور و دیگران در آن نگاه‌داری می‌شد. به دستور گنجی در سال ۱۳۴۹ و به دست خانم کتابدار ناآزموده‌ای، در ظرف چند روز این کتابخانه فرو ریخت چنان‌که «تو گویی فرامرز هرگز نبود!»^{۱۵} برای نشان دادن فرهنگ‌ستیزی آن دار و دسته، مشت نمونه خروار است.

افشار به هنگام برشمردن خدمات ارزنده دانش‌پژوه به کتاب‌شناسی، فهرست‌نگاری، متن‌پژوهی و کتابداری، از کوشش وی در جلوگیری از فروش و به‌یغمارفتن نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده حقوق تهران سخن گفته است و بارها وام‌داری‌اش را به دانش‌پژوه در به‌دست آوردن آموزه‌ها و آزموده‌های کتاب‌شناسی و نسخه‌پژوهی بیان داشته است.^{۱۶} از نگاه افشار، آهنگ پایانی و بنیادین دانش‌پژوه از نسخه‌شناسی، رسیدن به مرحله کتاب‌شناسی و سرانجام، متن‌شناسی است. در حقیقت، کارهای دانش‌پژوه فهرستی است که سرگذشت نامه و کتاب‌شناسی در آن به علم آمیخته است - همان چیزی

۱۷. نادره کاران، ص ۹۹۳-۹۹۴.
۱۸. همان، ص ۸۶۴.
۱۹. همان، صص ۸۴۱ و ۸۴۶-۸۴۷.

۱۴. همان، ص ۷۹۷.
۱۵. همان، ص ۷۹۸.
۱۶. همان، ص ۷۹۹.

اینک، نخستین بخش نادره کاران را می‌بندیم- اگرچه هنوز سخن‌های تازه و گفتنی برجا مانده است- و بخش دوم را می‌گشاییم که در سوکیاد ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان ایرانی است.

افشار از روی ادب و دوستی و دلبستگی به زبان و ادب و فرهنگ ایرانی، درباره‌ی ادوارد جی. براون (م: ۱۹۲۶ م) می‌نویسد: به عقیده‌ی من از بین تمام مستشرقین و ایران‌شناسان، براون بیش از سایرین به ایران خدمت کرده است، زیرا او در روزگاری قلم خود را وقف مملکت ما کرد که از ایران برای دیگران جز نامی آن هم افسانه‌آمیز وجود نداشت. براون یکی از جواهرات رخشان و گرانبهایی است که بر تاج ادبیات ما درخشش دارد. ادوارد براون در راه روشن کردن نقاط تاریک ادبیات و تاریخ ایران و در ضبط حوادث تاریخی مشروطیت کوشش فراوان کرده و رنج بسیار برده است.^{۲۰}

میرزا محمدباقر بواناتی، که با سیدجمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده همراه و همگام بوده، اگرچه نزد بیشتر ایرانیان گمنام و کم‌آوازه مانده است، استاد فارسی ادوارد براون انگلیسی بوده است.^{۲۱}

افشار می‌نویسد که حافظ محمود شیرانی (م: ۱۹۴۶ م)، استاد و ادیب نامبردار هندوستانی، که در لاهور می‌زیست و استاد دانشگاه پنجاب بود، نخستین کسی است که پیش از عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی به‌درستی دریافت که مثنوی یوسف و زلیخا سروده‌ی فردوسی نیست.^{۲۲}

در نادره کاران می‌خوانیم که ولادیمیر کاشین (م: ۱۳۴۱ ش/ ۱۹۶۲ م) روسی‌تبار، پس از پایان تحصیلاتش در رشته حقوق، به سمت عضویت در قنسولگری روسیه در ارومیه با بازیل نیکی تین (م: ۱۹۶۰ م) سالیانی چند همکاری داشت. او در دکان کوچک خود در خیابان فردوسی، کتاب‌های ایران‌شناسی می‌فروخت. کتاب‌های مربوط به ایران را تک‌تک از ممالک خارجه می‌آورد و به فروش می‌رسانید و از این راه گذران زندگی می‌کرد. پس از انقلاب شوروی، کاشین به زادگاهش نرفت و در ایران ماند و پیشه کتاب‌فروشی در پیش گرفت.^{۲۳}

یاد افشار از احمد آتش (م: ۱۹۶۶ م)، این دانشمند کوشای ترک و مترجم متون فارسی که در دستور زبان فارسی کتابی نگاشته است، بیشتر برای آن بود که یکی از نسخه‌شناسان کشور ترکیه به شمار می‌آمد و برای نسخه‌های فارسی کتابخانه‌های آنجا چند فهرست نگاشت.

سخن تقی‌زاده درباره‌ی علی هانی‌بال (م: ۱۳۴۴ ش/ ۱۹۶۶ م)، آمیخته‌ای از نسل عرب و لیتوانی که در روسیه درس خوانده و از مسیحیت به اسلام درآمده بود، از زبان افشار شنیدنی است: هانی‌بال مردی بی‌مثال بود. مجله‌ی مردم‌شناسی، که از سوی اداره‌ی هنرهای زیبای کشور چند شماره منتشر شد، به همت و ذوق هانی‌بال بنیاد گرفت.^{۲۴}

افشار هرگاه آگاهی تازه‌ای درباره‌ی شخصیتی که درباره‌اش نوشته بود به دست می‌آورد، به پایان گفتارش می‌افزود. برای نمونه، درباره‌ی کار امبروز استوری (م: ۱۹۶۷ م) آرزو کرده بود که آقای مردیت اونس بتواند هرچه زودتر برگ‌های چاپ‌نشده تالیفات فارسی استوری را به چاپ برساند. در ۸۱/۱/۱ این توضیح نگاشته آمده است:

توضیح تازه. چون مردیت اونس درگذشت (م: ۱۹۹۹ م)، ادامه کار را بر عهدۀ F.de Blois گذاشته است و چند جزوه نشر شده است.^{۲۵}

افشار درباره‌ی دانشمند ایران‌شناس آمریکایی (م: ۱۹۶۹ م)، که از دوستان و هنرشناسان ایران بود در شیراز درگذشت ولی برابر وصیتش در اصفهان به خاک سپرده شد، چنین نوشت: «پوپ خوب می‌دانست که در جهان اگر پس از مرگ، مدفنش جنبه‌ی مزار بیابد در ایران خواهد بود.»^{۲۶} گاهی در سوکیاد کسی تنها یک سطر می‌نوشت، ولی مهم آن بود که از چشم او نمی‌افتاد. درباره‌ی هامیلتون ای. آر. گیب (م: ۱۹۷۰ م) نوشت: «سر هامیلتون گیب متخصص تاریخ و فرهنگ اسلام در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۱ درگذشت (راهنمای کتاب، شماره ۷-۹، ۲۷ مهر-آذر ۱۳۵۲).^{۲۷} این نشان می‌دهد که افشار بیشتر گوشه‌چشمی به ایران‌شناسانی داشت که در راه زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی کار کرده بودند و گرنه گیب سزاوار شناساندن بیشتری بود. البته این یک قاعده نیست و استثناهایی دارد. برای نمونه،

۲۴. همان، ص ۱۰۳۰

۲۵. همان، ص ۱۰۲۷

۲۶. همان، ص ۱۰۳۰

۲۷. همان، ص ۱۰۳۷

۲۰. همان، صص ۱۰۱۹-۱۰۲۰

۲۱. همان، ص ۱۰۱۲

۲۲. همان، صص ۱۰۱۲، ۱۰۱۱

۲۳. همان، ص ۱۰۲۷، ۱۰۱۳

خویش این همه آثار ارزشمند و گونه‌گون و تکاپوهای خستگی‌ناپذیر و صادقانه ایرج افشار را در برپایی همایش‌های تحقیقات ایرانی و پروراندن شاگردان کتاب‌شناس و چرخاندن مجله‌های سنگین و دوستی و مهرافشانی‌اش را نسبت به دانشیان و ایران‌دوستان می‌دید، بی‌گمان او را در شمار نادره‌کاران می‌ستود.

این بیت صادق سرمد درباره ایرج افشار صادق است که:

مرگ از برای اهلِ فضیلت نیست

مرگِ تو گرچه مرگِ فضیلت بود

افشار برای سوکیاد گیرشمن (م: ۱۹۷۹م) و ماکسیم سیرو (م: ۱۹۷۶م) نیز چند سطر بیشتر قلم نزده است.

ناگفته پیداست که برای نمونه نامی از عبدالوهاب عزّام، دانشمند مصری ایران‌دوست و سفیر کشور نیل در ایران، در نوشته‌های افشار دیده نمی‌شود. عزّام با کوشش خود ترجمه عربی بنداری از شاهنامه را با ویرایش و نگارش دیباچه‌ای بلند به چاپ رساند. درباره نادره کاران سخن هنوز مانده است، ولی بماند تا فرصتی دیگر.

اگر شادروان ملک‌الشعراء بهار زنده بود و با چشمان تیزبین



مرواریدی که دیگر صدف نظیر آن را پرورش نخواهد داد

منوچهر ستوده*



این درّ یتیم ایرج افشار بود که نظیر او را ندیده‌ام و نخواهم دید. بر خورد من با او در «کلک چال» بالای امامزاده قاسم شمیران بود. او از رفقای خود جدا شده بود و جلوتر به طرف منظره می‌رفت. من هم از رفقای خود جدا شده بودم و جلوتر از سایرین از «پیاز چال» سرازیر می‌شدم. در «کلک چال» دیدم جوانی نشسته و مشغول روشن کردن «پریموس» است. من به او رسیدم و پرسیدم که «قصده چای درست کردن دارید؟» گفت: بله. پرسیدم: «چای که درست شد یک فنجان به من می‌دهید؟» گفت: بله. من هم کوله‌پشتی خود را پایین گذاشتم و پهلوی او نشستم. سر حرف باز شد و از کوه توچال سخنانی رد و بدل شد.

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

از کلام او فهمیدم جوانی است فهیم و ما دو نفر حرف یکدیگر را خوب می‌فهمیم. بنده دست به دامان این نوجوان انداختم و سخت چسبیدم. نشانی خانه او را پرسیدم و شماره تلفن او را گرفتم. و با هم سرازیر شدیم و به «تنگ درّور» رسیدیم. از آنجا گذشته، به دیوار منظره رسیدیم و صحبت کنان خود را به جاده رساندیم و سوار ماشین کرایه شدیم و به طرف تجریش و طهران به راه و پس از رسیدن به طهران هریک از ما به خانه

خود رفت.

فردای آن روز به شماره تلفنی که گرفته بودم تلفن کردم. خود افشار گوشی تلفن را برداشت. گفتم من می‌خواهم به خانه شما بیایم. نشانی محل خانه را به این شرح داد: خیابان پهلوی، بالاتر از کاخ سلطنتی رضاشاه، دربند، دکتر افشار. خانه ما در خیابان قوام‌السلطنه و نزدیک به خانه او بود. شال و کلاه کردم و به راه افتادم. پس از گذشتن ربع ساعت به دربند رسیدم. داخل

* استاد بازنشسته دانشگاه تهران



دریغ شدم و خانه را پیدا کردم و زنگ زدم و داخل شدم. دیدم افشار مشغول بسته‌بندی کردن مجله آینده است تا به ولایات بفرستد. مجله آینده را در این زمان خود دکتر محمود افشار اداره می‌کرد. بنده هم کمک کردم و نشانی روی بسته‌ها را می‌نوشتیم. ناهار هم آنجا ماندم. هنگام خوردن ناهار با دکتر محمود افشار و مادر ایرج افشار و برادران و خواهران او آشنا شدم. دید و باز دیدهای ما، دید و باز دیدهای خانوادگی شد. چسبندگی و رفاقت ما بیشتر شد و در دوستی و رفاقت نزدیک‌تر شدیم. از رفقای کوه‌نورد خود جدا شدم و به رفقای ایرج افشار پیوستیم. در همین ایام بود که در کوشک لورا زمینی خریده و ساختمانی ساخته بودم. ایرج افشار هم همان جا زمینی خرید و خانه‌ای برای او ساختم و تابستان‌ها را هم با او می‌گذراندم. با گذشت روزها و شب‌ها به محاسن و سجایای اخلاقی او پی بردم. افشار مردی است صبور و بردبار و متحمل و استوار و پابرجا. بجاست که یکی از سفرهای کوهستانی خودمان را شرح دهم تا مقدار ایستادگی و مقاومت او را نشان دهم. در ییلاق که بودیم هوس کردیم که بدانیم طرف شمالی رشته اصلی البرز چه خبر است. عصا و کوله‌پشتی‌ها را برداشتیم و به راه افتادیم. پس از طی سربالایی‌های فراوان سرازیر شدیم. این درّه اولین دره‌ای بود که آب آن به دریای خزر می‌رفت. به سر چادر محلی‌ها رسیدیم که از «پردنگون» اینجا آمده بودند و ایام تابستان را می‌گذراندند. نان و ماستی آنجا خوردیم و به راه افتادیم. گردنه‌ای به نام «مارپشته» سر راه بود. در بالای گردنه ایرج افشار اظهار کرد که انگشتان پایش درد می‌کند و مجبور شد جوراب را از پای درآورد. جوراب که از پای درآمد، هر دو شصت پای افشار کبود شده بود و علت آن تنگی گیوه ملکی بود که به تازگی از طهران خریده بود. چشم حقیر به دو شصت افشار افتاد. معلوم شد هر دو ناخن کبود شده و خون‌مردگی پیدا کرده است. فهمیدم که تحمل شدائد و سختی‌ها برای ایرج افشار امری عادی است و او در مقابل این رنج‌ها و مصیبت‌ها از کوره در نمی‌رود.

افشار جدّی است و جنبه مثبت زندگی را می‌نگرد و ساعات عمرش را تلف نمی‌کند. صبح زود پس از صرف صبحانه به اطاق کار می‌رود و تا ظهر قلم می‌زند. ناهار می‌خورد و یک ساعتی استراحت می‌کند، دوباره تا ساعت شش و هفت قلم می‌زند. در ضمن مشکلات دیگران را نیز با تلفن حل می‌کند. چنین پشتکاری را در هیچ‌یک از رفقای خود سراغ ندارم. برای رفع خستگی در مهمانی‌ها نیز شرکت می‌کند ولی ساعات عمر خود را «هباء منثوراً» نمی‌گذراند.

افشار چون مخلص از تنگنای شهر و دیدن بناهای برج‌مانند خسته می‌شد و در سال دو بار هوس مسافرت می‌کرد؛ یکی گردش بهاری و دیگری گردش پاییزی بود. با تلفن مرا خبردار می‌کرد که روز دوشنبه ساعت هفت صبح حرکت خواهیم کرد. بنده هم بار و بنه خود را برمی‌داشتیم و راهی طهران می‌شدم. شب را منزل او می‌ماندم و فردای آن روز به راه می‌افتادیم. گردش‌های ما مثل سایر خلاق در جاده‌های «چهاربانده» نبود. راهی موازی این جاده‌ها پیدا می‌کرد و ده به ده و شهر به شهر طی می‌کرد. مثلاً تا از ناحیه شیراز بیرون رود، شب‌ها را در خانه‌های رفقای خود می‌گذراند و فردا صبح به جای دیگر می‌رفت. با این روش:

زمینی نماند اندرین پهن دشت

که خنگ فرامرز در وی نگشت

تمام ایران را کوچه به کوچه و کو به کو گردش کردیم. گمان نمی‌کنم هیچ کس مثل ما ایران گردی کرده باشد. اگر خواهیم روح افشار را بکاویم و محاسن او را شرح دهیم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنی سر انگشت و صفحه بشمار

این گوهر شب چراغ را زود از دست دادیم و داغ بر دل خونین خود نهادیم. خدایش بیامرزاد و قرین رحمت خویش گرداناد. آمین یا ربّ العالمین



مرد بی جانشین

محمد سیاسی*



سال‌ها بگذرد که دیگر بار
هست افشار ماندگار کزو

مردی آید چو ایرج افشار
مانده در روزگار، پس آثار



از راست به چپ: استاد ایرج افشار - دکتر محمد سیاسی - نادر نادرپور - دکتر محمد جعفر محبوب - لوس آنجلس منزل دکتر محمد سیاسی

دکتر افشار این کار را مصداق و مضمون این رباعی قرار داد که خودش سروده بود- که از رباعی‌های کم‌نظیر فارسی است:

تا ساعت آخری که جان یار من است
خدمت به تو کردن، ای وطن، کار من است
فرض است که قرض خود، ادا باید کرد
من مدیونم، وطن طلبکار من است

او که سال‌ها معاونت وزارت فرهنگ و مدیریت مجله/نیده را بر عهده داشت، علاوه بر خدمات زیادی که به فرهنگ و ادب ایران کرد از کسانی بود که یک عمر در راه همبستگی دو ملت دوست و برادر - یعنی ایران و افغانستان - کوشش کرد و هروقت سخنی از افغانستان و ایران به میان می‌آید، نام این نویسنده، ادیب و شاعر متفکر نامدار ایران در ذهن من انعکاس می‌یابد که با نوشتن سه جلد کتاب گرانقدر *افغان‌نامه* در راه وحدت فرهنگی و زبانی ایران و افغانستان خدمت بزرگی انجام داد. بنابراین هنگامی که من کتابی تحت عنوان *خلیلی شاعر افغان و ایران* نوشتم که شامل زندگی‌نامه و گزیده اشعار استاد خلیل‌الله خلیلی شاعر و نویسنده بزرگ افغانی بود (و من در سال‌های اقامت در غربت غرب، معاشرت و مکاتبات و مفاوضات

استاد ایرج افشار مانند منشور درخشانی است که از جهات مختلف می‌توان به آن نگریست: او نویسنده، پژوهشگر، مورخ، کتاب‌شناس و نسخه‌شناس بی‌نظیر، مسلط به چندین زبان بیگانه، متبحر در زبان و ادب فارسی و گویش‌های آن، شعر دوست و شعرشناس و نقاد شعر و نثر، و در زندگانی شخصی، مردی مدیر و مدبر، بی‌ادعا و فروتن، خوش‌محضر و لطیفه‌گو، سخن‌دان و کم‌سخن - کم‌گویی - گزیده‌گوی - ورزشکار و کوه‌نورد، دارای سلامت تن و جان، از نظر ظاهر مردی بلندبالا و استوار با پیکری و قدی افراخته و گردنی افراشته، موه‌های کوتاه، ابروانی پرپشت و انبوه، چشمانی درشت و سیاه و نگاهی نافذ و جذاب که همواره جوان‌تر از سن واقعی‌اش به نظر می‌آمد. بزرگمردی با سعه صدر، بی‌اعتنا به مال و منال و جاه و مقام، گشاده‌رو و بخشنده که به‌ویژه در راهنمایی و راهبری جوانان جویای علم و ادب سر از پا نمی‌شناخت.

او فرزند دکتر محمود افشار است که از تأثیر او در فرهنگ ایران نباید غافل بود. وی عاشق ایران و فرهنگ ایران بود. این مرد که میلیاردها ثروت ارثی پدری، یعنی تجارتخانه محمدصادق افشار در بمبئی، و موجودی خاندان افشار را با شتم اقتصادی خود با خرید زمین‌ها و باغ‌های خیابان پهلوی سابق (ولیعصر بعد از انقلاب) تاخت زده بود، همه آنها را وقف دانشگاه تهران کرد و اینک تأسیساتی است گرانبهار از خود دانشگاه تهران که مرکز باستان‌شناسی و لغت‌نامه دهخداست و در اختیار دانشگاه تهران است.

جایی که نه از نظر مالی و مادی و نه از جهت معنوی قیمتی بر آنها نمی‌توان گذاشت و این کار مهم با تأیید و تسجیل فرزندش ایرج افشار صورت گرفت که به همین دلیل وی عضو اصلی موقوفات دکتر محمود افشار بود.

* شاعر، طبیب و استاد دانشگاه



سفرنامه‌چهارها کوشیده‌ام مطالبی بیاورم که کمتر گفته شده باشد. از چهل ستون، مسجد شاه، عالی قاپو و آثار درخشان دیگر اصفهان، تخت جمشید، پاسارگاد و شاه‌چراغ فارس، مسجد گوهرشاد، گور جای فردوسی و نادر در مشهد، مسجد کبود و باغ شمال و مقبرة الشعرای تبریز، خبری اساسی در این اوراق نمی‌بینید. مخصوصاً کوشش من آن بوده است که وصف درخت‌های کهنسال، پوشش گیاهی، رنگ بیابان‌ها، سنگ قبرهای پراکنده، کتابه‌های دورافتاده، ساختمان‌هایی که از آن‌ها کم گفته شده، در این نوشته‌ها بیاید...^۱

در جای دیگر می‌نویسد: «... این اوراق یادگاری است برای خودم، از آن اوقات خوشی که دور از تنگنای شهر در بیابان‌های دل‌باز و رؤیایی ایران به شور و سوز بارها و بارها سیر کرده‌ام و یا آنکه آرام و فارغ از جنجال «اداره» و «قیل و قال مدرسه» در دیارهای نکته‌آموز دیگران، نکته‌ها یافته‌ام. صائب می‌گوید:

صائب دلم ملول شد از تنگنای شهر

پیشانی فراخ بیابانم آرزوست

حقیقت این است که از پیشانی فراخ بیابان‌ها و ستیغ بلند کوه‌ها موج جانبخش زندگی برمی‌خیزد، همان جاست که در حق آن باید گفت:

دلم بگرفت ازین بی‌همدمی‌ها، رو به کوه آرَم

مگر آنجا کنم پیوند فریادی به فریادی^۲

ایرج افشار یکی از معدود محققان ایرانی - و شاید هم تنها محقق ایرانی - است که ایران‌شناسان اروپا و آمریکا به مناسبت هفتادمین سال عمر او مقالات یادبودی نوشته‌اند و مجموعه این مقالات به صورت یک کتاب قطور به چاپ رسیده است. در ایران نیز یادواره‌ای به نام «رج‌نامه/ ایرج در دو جلد در زمان زندگی ایرج افشار انتشار یافته که دو دانشمند نامدار عصر ما یعنی زنده‌یادان دکتر عباس زریاب خویی و استاد محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمه کتاب درباره ایرج چنین نوشته‌اند:

... در زمان ما یکی از بزرگانی که بیشتر از بسیاری از معاصرین خود در ترویج و پیشبرد فرهنگ ملت ما کوشیده است، دوست مشترکمان آقای ایرج افشار است که با نشر کتاب‌ها و رساله‌های متعدد از بزرگان گذشته ما، آثار آنان را زنده کرده و در دسترس طالبان علم و ادب قرار داده است و نیز تحقیقات گرانبهای خود را در صدها مقاله و رساله در نشریه‌هایی که



از چپ به راست: استاد ایرج افشار، آیت‌الله روضاتی، دکتر محمد سیاسی، مرتضی تیموری؛ اصفهان، منزل حجت‌الاسلام روضاتی

شعری و ادبی زیادی با او داشتیم) استاد ایرج افشار در سال ۱۳۸۹، آخرین سال زندگی پربارش، این کتاب را که به روان پاک دکتر محمود افشار یزدی تقدیم شده بود، از طرف بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار انتشار داد. این جمله معترضه را هم اینجا به یاد آمد که بنویسم: وقتی که استاد ایرج افشار مشغول چاپ و غلط‌گیری این کتاب بود، هر جا که در مقدمه جلو نام وی کلمه «استاد» را نوشته بودم خط زده بود و هنگامی که من به او اعتراض کردم که: «اگر شما استاد نباشید پس چه کسی استاد است؟» می‌گفت: «در برابر بزرگان تاریخ و ادب ایران من شایسته این عنوان نیستم؛ فقط «ایرج افشار» کافی است.» این بود نمونه‌ای از فروتنی آن مرد یگانه، باری ایرج از چنین پدری به وجود آمده و در آغوش محبت و عنایت او رشد کرده بود.

ایرج افشار این مرد ایران‌دوست و ایران‌شناس بزرگ می‌نویسد: «... نخستین سفر پژوهشی درازدامن من در آبان ۱۳۳۳ به همراه استاد شادروان، دانشمند ایران‌دوست، دانای بزرگ‌منش، ابراهیم پورداود، بود که از تهران تا کوه خواجه، میان هامون سیستان رفتیم... جوان بودم و شور کنجکاوای درباره ایران داشتم و به تشویق پورداود نخستین تجربه را در «سفرنامه‌نویسی» پیش گرفتم. در این سفر آموختم که می‌باید جست‌وجوگر بود، پرسشگر بود. دلیلی خواهد بود که نتیجه جست‌وجوها و پرسش‌ها را یادداشت کنم. نخستین سفرنامه را به تشویق ایشان نوشتم... آنچه را در این صفحات نوشته‌ام، «ریچارد فرای» در عبارتی گویا تلفیق کرده است. می‌گوید: ایران یعنی سرزمین آفتاب، آب روان و آثار باستان. در این

۱. گلگشت در وطن، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۲، صص ۹-۱۸.

۲. بیاض سفر، انتشارات توس تهران، ۱۳۵۴، مقدمه، صص ۴-۶.

خانه خود واقع در خیابان حافظ اصفهان انجمن شعری تشکیل داده بودم به نام «انجمن ادبی اصفهان» که شاعران اصفهان و دیگر شهرها و بعضی مواقع ادیبان و شاعران و ایران شناسان خارجی هم در آن شرکت می کردند و استاد حبیب یغمایی هم هر گاه برای رفتن به زادگاه خود (خور و بیابانک) از اصفهان عبور می کرد به این انجمن می آمد و به تدریج شعرهایی از من در یغما چاپ می کرد. زنده یاد ایرج افشار هم مقاله هایی در زمینه ایران شناسی و سایر مطالب فرهنگی و تاریخی مینوشت. در همین انجمن بود که استاد حبیب یغمایی با شادروان جلال بقائی نائینی که شاعری ماهر و کهنسال و قطعه سرایی کم نظیر بود آشنا شد و به قول خودش او را کشف کرد و اشعاری از وی در مجله یغما چاپ کرد که باعث شهرت فراوان بقائی نائینی و موجب آشنایی و ارتباط او با ایرج افشار نیز شد.

کنگره تحقیقات ایرانی (ایران شناسی) که هر سال در یکی از استان های کشور به ریاست دکتر پرویز ناتل خانلری و دبیری ثابت ایرج افشار تشکیل می شد، موجب ارتباط نزدیک تر من با استاد ایرج افشار شد؛ به گونه ای که هروقت او به اصفهان می آمد و یا برای رفتن به سفرهای پژوهشی از این شهر عبور می کرد افتخار میزبانی وی با من بود؛ که بیشتر با یکی از بزرگان فرهنگ، تاریخ و ادب ایران همراه و همسفر بود از قبیل دکتر یحیی مهدوی، دکتر اصغر مهدوی، اقتداری، استاد محمدتقی دانش پژوه و بیشتر با دکتر منوچهر ستوده. شرکت من در کنگره های تحقیقات ایرانی و ایران شناسی و ایراد سخنرانی در آنجا این موهبت را داشت که با بزرگمردانی چون دکتر ناتل خانلری، دکتر عباس زریاب خویی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر غلامحسین یوسفی، استاد مجتبی مینوی، دکتر باستانی پاریزی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر خالقی مطلق، دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر محمدامین ریاحی، دکتر احمد مدنی، دکتر حسن سادات ناصری و شاعران نامداری چون امیری فیروز کوهی، احمد گلچین معانی، دکتر رعدی آدرخشی، فریدون مشیری و دیگر نامداران آن زمان از نزدیک آشنا شده و روابط دوستانه برقرار کنم. به ویژه آنکه به لطف استاد افشار به هیئت رئیسه کنگره که ظاهراً دوازده نفر بودند و همه از تهران انتخاب می شدند، از تبریز استاد دکتر منوچهر مرتضوی و از اصفهان استاد فقید و زنده یاد دکتر لطف الله هنرفرو من برگزیده شدیم. هرگاه با استاد ایرج افشار دیداری دست می داد،

سالیان دراز زیر نظارت و مراقبت و مدیریت خود او بوده است منتشر کرده است. مساعی خستگی ناپذیر این عالم کم نظیر در این راه بر همه افرادی که با کتاب و قلم در این مملکت آشنایی دارند پوشیده نیست. باز این نکته را هم اضافه کنم در زمانی که در مقام ریاست کتابخانه دانشکده حقوق، استاد یگانه، محمدتقی دانش پژوه، ظاهراً معاون آقای افشار بود، ایشان می نویسد: «دانش پژوه معلم بود و من شاگرد.» که همین یک جمله کوچک نشان از بزرگی ها دارد.^۳

در جمع بندی شتاب زده ای که از مجموع کتاب ها و مقالات منتشر شده از سوی او به عمل آورده ام، طبق کتاب فهرست موضوعی از چاپ کرده ها و نوشته های ایرج افشار که در سال ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ از طرف فرزندان آن زنده یاد در لوس آنجلس آمریکا انتشار یافته، مجموع کتاب های انتشار یافته ۲۷۹ و تعداد مقالات ۳۱۹۰ عدد می باشد که مربوط به سال های ۱۳۲۳-۱۳۸۱ و ۱۳۸۰-۱۳۸۳ در کتابی ۱۶۰ صفحه ای و کتابچه ای در ۱۴ صفحه به چاپ رسیده است. لازم به ذکر است که چاپ کرده ها و نوشته های سال های ۱۳۸۳-۱۳۸۹ در این فهرست ها به حساب نیامده است که باید به آنها افزود. او کتابخانه بسیار مهم و شخصی خود را که بیش از سه هزار جلد کتاب بود به مؤسسه دائرة المعارف فارسی اسلامی هدیه کرد. بدون خفض جناح های دروغین باید صمیمانه اقرار کنم که من در مقام و موقعیتی نیستم که درباره مقام علمی، ادبی و فرهنگی او مطلبی بنویسم و یا سخنی بگویم و در این زمینه باید کارشناسان ذی صلاح و فرهیخته پیرامون شخصیت چندبعدی این ابرمرد عصر ما تحقیق و تفحص کنند و آنچه در اینجا بر زبان قلم جاری می کنم تنها بیان خاطرات به یادماندنی و فراموش ناشدنی است که طی چهل- پنجاه سال با استاد داشته ام:

گر بریزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یک روزه ای

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

آشنایی من با استاد ایرج افشار از اوایل دهه چهل خورشیدی از طریق مجله یغما به مدیریت زنده یاد استاد حبیب یغمایی شروع شد. از اواخر سال ۱۳۳۹ غروب های سه شنبه هر هفته در

۳. «ایرج افشاری که من میشناسم»، مهدی آستانه ای، ایرج نامه ایرج، ج اول، ص ۴۰۳-۴۱۱.

جمع ما ضمن نواختن نی و آواز دودانگ خود این شعر را خواند:

شبی اگر سفر چین زلف خواهی کرد

ز راه بندر صورت برو که مهتاب است

در این تکبیت زیبا، صنعتی که به کار رفته اشاره به بندر صورت (سورت) هند است که مسیر سفر به چین در قدیم بود. اشاره به شب و چین زلف و مهتاب صورت نیز بر شعرشناسان واضح است. آقای افشار که همیشه دفتر جیبی کوچکی به همراه داشت و هر چه می دید و می خواند در آن یادداشت می کرد در یکی از شماره های مجله /ینده شرح کامل بزم شعر و موسیقی آن شب و این شعر را با قلم شیوای خود شرح داده بود.

در دی ماه ۱۳۵۴ که برای اولین بار به همت آقای ایرج افشار «مجمع بحث در افکار و اشعار صائب» در مرکز اسناد و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران تشکیل شد، به من نیز افتخار ایراد سخنرانی در این مجمع داده شد. من که از نوجوانی شیفته شعر صائب بودم، تحت عنوان «تمثیل در شعر صائب» سخن گفتم. در این مجمع بزرگان و مشاهیری از جمله دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر غلامحسین یوسفی، استاد محمد محیط طباطبائی، استادان: امیری فیروز کوهی، احمد گلچین معانی، احمد سهیلی خوانساری، حبیب یغمائی و زنده یاد مهدی اخوان و عده ای دیگر از این نوع حضور داشتند. بعد از هر سخنرانی - که معمولاً بیست دقیقه بود - سؤال و جواب مطرح می شد. بعد از سخنرانی من، هنگام پاسخ دادن به سؤالات یکی از استادان که مرد فرهیخته و با اطلاعی بود ولی دچار شهوت کلام شده بود - به طوری که با سؤال های نامربوط به موضوع و طولانی خود همه را خسته کرده بود - پس از سخنان من، بیش از بیست دقیقه صحبت کرد و هنگامی که از او پرسیدم: «استاد، شما سؤال می فرمایید یا سخنرانی می کنید؟» اظهار داشت: «من در تأیید سخنان شما حرف می زنم و آب به آسیاب شما می ریزم!» من که روح شوخ طبعی و طنز گوئی اصفهانی ها در ضمیرم نهفته است با تبسم گفتم: «اما آسیاب من بادی است!» که امواج توفان خنده و قهقهه حاضرین تالار سخنرانی را لرزاند.

استاد ایرج افشار ماجرا را برای دکتر هوشنگ نهاوندی - رئیس وقت دانشگاه تهران - تعریف کرده بود. فردای آن روز که رئیس دانشگاه ضیافت ناهاری داد که امیرعباس هویدا نیز در آن

اولین سؤالش این بود که: «شعر تازه چه داری؟» در تابستان ۱۳۴۶ که چند ماهی از درگذشت دکتر محمد مصدق قهرمان ملی شدن نفت و نخست وزیر محبوب و ملی ایران می گذشت و ایران در اوج اختناق بود و صدایی از جایی بر نمی خواست، استاد افشار به همراه شادروان دکتر مهدی مهدوی به اصفهان آمدند. من دو قطعه شعر مثنوی «گور قهرمان» و غزل «پژواک» را که به یاد مصدق سروده بودم، خواندم و تقدیم به استاد افشار کردم که غزل پژواک را که با این مطلع شروع می شد:

راه گم کرده ام و راهبری پیدا نیست

به جز از ریگ روان، همسفری پیدان نیست

توسط استاد ایرج افشار به استاد حبیب یغمائی داده شد و بدون اطلاع و آگاهی من در یغما چاپ شد که بلافاصله آن شماره هایی از یغما که هنوز در تهران توزیع نشده بود توسط سازمان اطلاعات و امنیت توقیف شد - اما قبلاً تعدادی از شماره های مجله به خارج از کشور و شهرستان ها فرستاده شده بود. سال بعد که در کنگره تحقیقات ایرانی شرکت کرده بودم، هنگامی که استاد حبیب یغمائی را دیدم، سلام و ادای احترام کردم که با لحن خاص خود - با تعرض اما به همراه لبخند - گفتند: «چه سلامی؟ چه علیکی؟ این ایرج... و تو پدر مرا در آوردید!» و در حالی که اشاره به استاد باستانی پاریزی هم می کرد - که در جمع ما حضور داشت - و چند متلک هم نثار او کرد: «این دکتر باستانی پاریزی هم با نوشتن مقاله هایی درباره قنات های تاریخی و قدیمی ایران و اعتراض به حفر چاه های عمیق که باعث خشک شدن و خرابی قنات ها شده، باعث خشم مقامات بالا شده و چند بار مرا به ساواک احضار کرده اند و شعر تو... هم چوب آخر را به من زد و موجب تعطیلی و سلب امتیاز مجله یغما شد!» پس از آن داستان توقیف یغما و دست به دامان شدن حبیب نزد هویدا و گفت و گوی جالبی که بین او و نخست وزیر بر گزار شده بود با اشاره های سر و دست و با بیان خاص و شیرین خود که آمیخته از جد و طنز بود، اظهار کرد که موجب خنده و شادی حاضرین و رفع نگرانی و شرمندگی من شد. چون گفت که بالاخره هویدا دستور رفع توقیف و سلب امتیاز یغما و ادمه انتشار آن را گرفت و ابلاغ کرد. یک بار دیگر هم که استاد افشار همراه زنده یاد استاد محمدتقی دانش پژه به اصفهان آمده بودند، از شادروان حسین یآوری نوازنده نابینا و کم نظیر نی دعوت کردم که در



از چپ به راست: استاد ایرج افشار؛ دکتر محمد سیاسی، دکتر منوچهر ستوده، اصفهان کتابخانه دکتر محمد سیاسی

کرد- کسانی که با ایشان نزدیک بوده اند می‌دانند که همیشه نامه‌های دوستانه‌اش از چند سطر و گفت‌وگوی تلفنی وی از چند دقیقه تجاوز نمی‌کرد - آن‌گاه بیش از بیست دقیقه با لطف و بزرگواری خاصی مرا مورد عنایت و محبت قرار داده و گفت: «به عنوان کسی که شصت سال است مشغول چاپ و نشر کتاب است می‌گویم که سرود زنده‌رود یکی از زیباترین نفیس‌ترین مجموعه‌های شعری است که طی سال‌ها دیده‌ام.» هنگامی که لطف خاص استاد را برای دانشمند فرزانه، جناب کریم اصفهانیان، تعریف کردم، آن مرد کریم‌النفیس فرمود: «آقای افشار اهل تعارف نیست و تعریف بی‌جا از کسی نمی‌کند و این سخن استاد مانند سند افتخار و اجازهٔ اجتهاد برای دکتر یزدی‌نژاد و تو است.»

در طول سال‌های اقامتم در آمریکا، استاد افشار به محض ورود به آمریکا تلفن می‌کرد و مژدهٔ ورود خود به کالیفرنیا را می‌داد که یا من به حضور ایشان می‌رفتم یا استاد به دیدار من می‌آمد و زمانی هم که در واشنگتن ساکن بود با نامه و تلفن حضور خود را در آمریکا اعلام می‌کرد.

در یکی از سفرهایی که به کالیفرنیا کرده بود قرار بود در بندر زیبای «سانتا مونیکا» به اتفاق شادروان دکتر محمدجعفر محبوب به منزل من بیایند. استاد افشار تلفن کرده، فرمود: «دیشب که به آقای نادر نادرپور گفتم فردا برای ناهار به منزل فلانی دعوت داریم، او - که با دعوت هم کمتر جایی می‌رفت - اظهار تمایل کرد که همراه ما بیاید.» من که تا کنون با شاعر گرانمایه و نامدار، نادر نادرپور، از نزدیک آشنایی و مراوده نداشتم، گفتم: «من از شیفتگان اشعار ایشان هستم و باعث افتخار من است که میزبان بزرگوارانی چون شما و دکتر

شرکت داشت، هنگامی که آقای افشار اعضای شرکت‌کننده در مجمع صائب را به نخست‌وزیر معرفی می‌کرد، نوبت معرفی من که شد، هویدا با خنده پرسید: «ایشان همان صاحب آسیاب بادی هستند؟!» که بعد معلوم شد، دکتر نه‌اوندی شرح جلسهٔ مجمع صائب را برای هویدا گفته بود. سخنرانی «تمثیل در شعر صائب» که بعد از آن در کتاب صائب و سبک هندی از طرف کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران - که ریاست آن با آقای ایرج افشار بود - به کوشش مرحوم رسول دریگشت انتشار یافت، مورد عنایت و توجه استاد احمد گلچین معانی، دکتر رعدی آذرخشی، پروفیسور حسام‌الدین راشدی (پاکستانی) و استاد خلیل‌الله خلیلی افغانی قرار گرفت و در اثر تشویق و ترغیب آن استادان بعد از سال‌ها مطالعه و پژوهش در سال ۱۳۸۹ به صورت کتابی تحت عنوان سبک اصفهانی در شعر فارسی و تمثیل در شعر صائب و شاعران عصر صفوی از طرف موقوفات دکتر محمود افشار و به همت و پی‌گیری استاد فقید ایرج افشار در بیش از ششصد صفحه و با حدود ده‌هزار بیت، ابیات تمثیلی صائب در روزهای پایانی زندگانی پربار آن بزرگمرد آمادهٔ انتشار بود و این جدیدترین و آخرین انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار است که اگر پایمردی وی نبود، هیچ‌گاه به چاپ نمی‌رسید. در اینجا یادآوری این نکته ضروری است که طی دهه‌های ارتباط و دوستی با استاد، همیشه از من می‌خواست که اشعارم را برای او بفرستم و اینک انبوهی از دست‌نویس اشعارم در آرشیو ایشان موجود است که بعضی را چاپ کرده و برخی را، با توجه به اوضاع زمان و مکان، می‌گفت: «این زمان بگذار تا وقت دگر!» وی همواره مشوق من به انتشار و چاپ اشعارم بود و به یاد دارم دو سال قبل با لحنی سرزنش‌آمیز ولی با شوخی به من گفت: «تا نمرده‌ای اینها را چاپ کن!» و همین تأکید و اصرار استاد بود که در نیمهٔ دوم سال ۱۳۸۹ مجموعهٔ چهار کتاب شعر شامل: دیوار سکوت، در غربت غرب، بازگشت و سرود زنده‌رود در یک مجلهٔ قطور با عنوان سرود زنده‌رود انتشار یافت که با همت دوست و همکار ادب‌دوست و فرهیخته‌ام آقای دکتر علی یزدی‌نژاد، مدیر انتشارات میرماه، چاپ شده و به بازار آمد. این مطلب را با مباحثات و افتخار مینویسم که پس از نشر سرود زنده‌رود، استاد که تازه از مسافرت معالجاتی خویش از آمریکا به تهران بازگشته بود روزی به من تلفن

محبوب و نادرپور باشم.» آن روز از صبح تا شب در خدمت آن عزیزان با گفت‌وگوهای ادبی و شعرخوانی گذشت - و سخنان ما در نوار ضبط شده. آن روز فی البدیهه این دو رباعی را سروده و تقدیم کردم:

«افشار» که استاد برازنده ماست

در این شب تار، مهر تابنده ماست

بگذشته اگر چراغ آینده نشد

«آینده» چراغ راه آینده ماست

در صحنه کارزار پیکاری نیست

سردار یلی، نادر افشاری نیست

در عرصه گفتار ولیکن امروز

چون «نادر» ما، نادره گفتاری نیست

یک بار دیگر هم که او به کالیفرنیا آمده بود برای استاد افشار تعریف کردم که دیشب مهمان یکی از پزشکان همشهری‌ام بودم - که سال‌ها خود و همسرش که او نیز ایرانی و پزشک ساکن آمریکاست - و دختر آنان که او هم دانشجوی پزشکی بود، هنگامی که وارد اطاق پذیرایی شد مادرش اظهار کرد: «دخترم چون فارسی نمیداند خجالت میکشد صحبت کند!» من با حاضر جوابی و اندکی گستاخی گفتم: «همکار عزیز شماها باید خجالت بکشید، نه او!» بعداً این مطلب را با شرح و تفصیل در مجله آینده نوشت. او نیز مانند من تعصب خاصی داشت که ایرانیان مقیم آمریکا به فرزندانشان فارسی بیاموزند. دو سه سال قبل نیز استاد افشار و همسفر همیشگی‌اش دکتر منوچهر ستوده پس از مسافرت پانزده‌روزه کویرگردی که از تهران و کویر قم شروع کرده و پس از طی کویرهای اطراف اصفهان و کویر لوت از راه ابرکوه (ابرقو) به اصفهان بازگشته بودند. شبی در سرداب خانه من - که به سبک قدیم نقاشی و گچ‌بری شده و کتابخانه‌ام نیز در آن قرار دارد و بسیار مورد علاقه استاد بود - تا پس از نیمه‌شب و دیرگاه مشغول گفت‌وگو درباره مباحث تاریخی، ادبی و شعرخوانی بودیم. بامداد که هنوز خورشید تازه برآمده بود، با احتیاط و به آهستگی به طبقه همکف خانه رفتم به طوری که مهمانان بیدار نشوند تا مشغول تهیه صبحانه شوم. با شگفتی آن مهمانان سالخورده و جوان خوی ما که یکی بالای دهه هشتاد و دیگری در آستانه نودسالگی بود، بیش از چند ساعت نخوابیده و پس از آن سفر

طولانی و خسته‌کننده - که تمام طول مسافرت هم رانندگی به عهده استاد افشار بود - و بیداری دوشین، در تالار پذیرایی نشسته و با حرارت مشغول مکالمه و مباحثه درباره آخرین سفر خویش و خنده و شوخی با یکدیگر بودند! آنان مرا به یاد مثنوی زیبا و معروف «جوانی» سروده استاد حسین مسرور (سخنیار) انداختند که:

بسا پیرا که دیدم سرخوش و شاد

جوان روی و جوان خوی و جوان یاد

چو کبکان، قهقهه صبحش جگر خیز

چو بلبل، گلشن آرای و سحر خیز

بسا رعنا جوان حسرت‌آلود

که پیری، بر رخس لبخندزن بود

از چند ماه قبل که استاد افشار دچار بیماری طحال شد (به احتمال سرطان خون یا غدد لنفاوی) هیچ‌وقت اظهار ضعف و کسالت نمی‌کرد و چون کوهی استوار بود. اصولاً یکی از ویژگی‌های این مرد کم‌نظیر و بی‌جانشین، استقامت، بردباری و شجاعت بی‌مانندش بود. به یاد دارم در پایان سال ۱۳۸۲، هنگامی که خبر مرگ فرزند گرامی و برومندش بابک افشار را شنیدم و از اصفهان تلفنی با صدایی لرزان و اشک‌آلود با وی سخن می‌گفتم، او بود که مرا به بردباری و آرامش دعوت می‌کرد! آخرین باری که جویای آن عزیز از دست‌رفته شدم صدای پر قدرت استاد به نرمی و ناتوانی گراییده بود. وقتی که گوشی تلفن را زمین گذاشتم با دستی لرزان و دیده‌ای گریان این دو بیت را نوشتم:

قرن‌ها بگذرد که دیگر بار

مردی آید چو ایرج افشار

هست افشار ماندگار، کزو

مانده در روزگار بس آثار

فردای آن روز که دیگر بار به پرسش از وی برآمدم، گفتند که استاد را برای تزریق خون در بیمارستان بستری کرده‌اند و باز از جناب کریم اصفهانیان - از دوستان و همکاران نزدیک استاد در موقوفات دکتر محمود افشار - شنیدم که آقای افشار تا آخرین ساعت‌هایی که در حال هوشیاری به سر می‌برد به رسیدگی به کارهای انتشارات و تصحیح اوراق و کتاب‌ها مشغول بود. آقای اصفهانیان از قول آقای بهرام افشار فرزند ارجمند آقای افشار نقل می‌کرد که شعر «قرن‌ها بگذرد که دیگر بار...» مرا،

شانه نَبْد او که به مویی شکست
دانه نَبْد او که زمینش فشرد
گنج زری بود در این خاکدان
کاو دو جهان را به جوی می شمرد
قالِبِ خاکی سویی خاکی فکند
جان و خرد سویی سماوات برد

اصفهان، فروردین ۱۳۹۰

منابع:

بیاض سفر، ایرج افشار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴-۶.
گلگشت در وطن، ایرج افشار، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۴، ص ۹-۱۸.
فهرست موضوعی از چاپ کرده‌ها و نوشته‌های ایرج افشار، گردآوری بابک بهرام،
کوروش و آرش افشار، لوس آنجلس (آمریکا)، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
یادگار سخنیار، زندگی نامه و گزیده اشعار حسین مسرور (سخنیار)، دکتر محمد
سیاسی، انتشارات تأیید اصفهان، ص ۳۰-۲۹.
«سلیمانی در پای مور»، محمدابراهیم باستانی پاریزی، روزنامه/اطلاعات، شماره
۲۴۹۹۰، ۲۱ اسفند ۱۳۸۹، ص ۲ و ۷.
ارح نامه/ایرج، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس، تهران، جلد اول، ص
۶ (مقدمه).
آثار منظوم/ابو عبدالله رودکی، عبدالعلی میرزایف، نشریات دولتی تاجیکستان،
استالین آباد، تحت نظر ی. براگینس کی، ص ۴۵۹.



ظرفیت و ظرفیت یک انسان

محمد رضا شفیعی کدکنی*



است و شاید قاتلان او، که آن جنایت را در زندان قصر مرتکب شدند، هنوز زنده باشند. عمر طبیعی نسل قاتلان او چیزی حدود ۹۰ - ۹۵ سال است.

چرا هیچ کس نمی داند که قبر فرّخی یزدی کجاست؟ خواهید گفت: «شاید در فلان گورستانی بوده است که اینک تبدیل به پارک شده است.» در آن صورت این پرسش تلخ تر به میان خواهد آمد که چرا ما این چنین ناسپاس و فراموشکاریم که محلی که فرّخی یزدی در آن مدفون شده است تبدیل به پارک شود و یک سنگ یادبود برای او در آن پارک نگذاریم؟ در کجای دنیا چنین چیزی امکان پذیر است؟ شاعری که مانند آرش کمانگیر، تمام هستی خود را در تیر شعر خود نهاده است و با دیکتاتوری بی رحم زمانه به ستیزه برخاسته است و در زندان همان نظام با «آپول هوا» او را کشته اند، چرا باید محل قبر او را هیچ کس نداند؟ خواهید گفت: «از ترس نظام

که آقای اصفهانیان نوشته و به ضمیمه کارهایی که باید به منظر استاد برسد فرستاده بود، بالای بستر خود نهاده بود و می خواند.

هنگامی که خبر وحشتناک فقدان استاد را شنیدم، بی اختیار به یاد مرثیه ای که پدر شعر فارسی (رودکی) بیش از هزار سال پیش از این در رثاء «ابوالحسن مرادی»، دوست شاعر و معاصر خویش، سروده است افتادم که زبان حال من و همه کسانی است که آن مرد بی جانشین را می شناختند:

مُرد «مرادی» نه، همانا که مُرد
مرگ چنان خواجه نه کاریست خُرد
جان گرامی به پدر باز داد
کالبد تیره به مادر سپرد
آن ملک با ملکی رفت باز
زنده کنون شد که تو گویی بمُرد
کاه نَبْد او که به بادی پَرید
آب نَبْد او که به سرما فسرد

نظمیست هر نظام پذیری را

گر خوانده ای در اوّل موسیقا

بعد از سقوط سلطنت، در همین چند سال اخیر، روشنفکران و کتاب خوانان ایران تازه به این فکر افتاده اند که «ما حافظه تاریخی نداریم.» راست است و این حقیقت قابل کتمان نیست. در کجای جهان، در قرن بیستم، اگر فرّخی یزدی (غرض شخص او نیست، بلکه منظور شاعری آزاده و میهن دوست و شجاع از طراز اوست) کشته می شد، کسی از گور جای او بی خبر می ماند؟ نمی دانم شما تا کنون به این نکته توجه کرده اید که هیچ کس نمی داند جای به خاکسپاری فرّخی یزدی کجا بوده است؟ این دیگر قبر فرّخی سیستانی نیست که مربوط به یازده قرن پیش از این باشد و بگویند در حمله تاتار از میان رفته است. فرّخی یزدی در سال تولد من و همسالان من کشته شده

* استاد دانشگاه تهران



دیکتاتوری آن روز، کسی جرأت نکرده است که آن را ثبت و ضبط کند.» همه می‌دانند که دو سال بعد از مرگ فرّخی یزدی آن نظام دیکتاتوری «کن فیکون» شده است. چرا کسانی که بعد از فروپاشی آن نظام آن همه دشنام‌ها نثار بنیادگذارش کردند به فکر این نیفتادند که در جایی به ثبت و ضبط محل خاکسپاری فرّخی یزدی بپردازند؟ هیچ عذری در این ماجرا پذیرفته نیست. هیچ خردمندی این گونه عذر‌ها را نخواهد پذیرفت. در فرنگستان، همین‌طور که در خیابان راه می‌روید می‌بینید که بر دیوار بسیاری از ساختمان‌ها، پلاک یا سنگی نهاده‌اند و بر آن نوشته‌اند که فلان شاعر یا نویسنده یا دانشمند، در فلان تاریخ، دو روز یا یک هفته درین ساختمان زندگی کرده است. جای دوری نمی‌روم. در همین دوره بعد از سقوط سلطنت، یعنی در بیست سال اخیر، اولیای محترم حضرت عبدالعظیم (به صرف گذشت سی سال و رفع مانع فقهی) قبر بدیع‌الزمان فروزانفر، بزرگ‌ترین استاد در تاریخ دانشگاه تهران و یکی از نوادر فرهنگ ایران زمین را، به مبلغ یک میلیون تومان (در آن زمان قیمت یک اتومبیل پیکان دست سوم) به یک حاجی بازاری فروختند. هیچ‌کس این حرف را باور نمی‌کند. من خود نیز باور نمی‌کردم تا ندیدم. قصه ازین قرار بود که روزی خانمی به منزل ما زنگ زدند و گفتند: «من الآن در روزنامه اطلاعات مشغول خواندن مقاله شما درباره استاد بدیع‌الزمان فروزانفر هستم.» به ایشان عرض کردم که من در هیچ روزنامه‌ای مقاله نمی‌نویسم از جمله «اطلاعات». حتماً از کتابی نقل شده است. ایشان، آن‌گاه خودشان را معرفی کردند: خانم دکتر گل گلاب، استاد دانشگاه تهران، به نظرم دانشکده علوم. پس ازین معرفی دانستم که ایشان دختر مرحوم دکتر حسین گل گلاب استاد برجسته دانشگاه تهران هستند که عمه ایشان - خواهر مرحوم دکتر گل گلاب - همسر استاد فروزانفر بود. آن‌گاه خانم دکتر گل گلاب با لحن سوگوارِ مُصرّی خطاب به من گفتند: «آیا شما می‌دانید که قبر استاد فروزانفر را، اولیای حضرت عبدالعظیم به یک نفر تاجر به مبلغ یک میلیون تومان فروخته‌اند؟» من در آن لحظه، به دست و پای بمردم. ولی باور نکردم. تا خودم رفتم و به چشم خویشتن دیدم. در کجای دنیا چنین واقعه‌ای، آن هم در پایان قرن بیستم، امکان‌پذیر است؟ از چنین ملتی چگونه باید توقع حافظه تاریخی داشت؟

حق دارند کسانی که می‌گویند «ما حافظه تاریخی نداریم.»

فقر حافظه تاریخی ما نتیجه نداشتن «آرشیو ملی» است؛ نه در قیاس با فرانسه و انگلستان که در قیاس با همسایگانمان. آرشیو ما کجا و آرشیو عثمانی (یعنی ترکیه قرن اخیر) کجا؟! گاهی دانشجویان دوره‌های دکتری ادبیات که سخت شیفته مطالعات ادبی در حوزه نظریه‌های جدید هستند، به من رجوع می‌کنند که «ما می‌خواهیم روش «لوکاچ»^۱ یا روش «لوسین گلدمن»^۲ را بر فلان رمان معاصر ایرانی، به اصطلاح «پیاده کنیم» و رساله دکتری خود را در این باره بنویسیم.» من، در میان هزاران مانعی که در این راه می‌بینم، به شوخی به آنها می‌گویم اگر شما از دولت فرانسه بپرسید که «در فلان تاریخ، و در فلان قهوه‌خانه خیابان شانزله‌یزه، آقای ویکتور هوگو یک فنجان قهوه خورده است؛ صورت حساب آن روز ویکتور هوگو، در آن کافه مورد نیاز من است»، فوراً از آرشیو ملی فرانسه می‌پرسند و به شما پاسخ می‌دهند، اما ما جای قبر فرّخی یزدی را نمی‌دانیم!

در جامعه‌ای که برای اطلاعاتی از نوع جای قبر فرّخی یزدی، ما، بی‌پاسخ مطلقیم، چگونه می‌توانیم ساختار، بوف کور یا چشم‌هایش یا همسایه‌ها یا جای خالی سلوچ را بر نظام اقتصادی و سیاسی عصر آفرینش این آثار انطباق دهیم با آن گونه‌ای که جامعه‌شناسان ادبیات در مغرب زمین، توانسته‌اند ساختارهای آثار ادبی را با ساختارهای طبقاتی و اجتماعی عصر پدیدآورندگان آن آثار انطباق دهند؟ صرف اینکه فلان نظام، بورژوازی یا زمین‌داری است یا فلان نظام خرده‌بورژوازی بوده است، برای آن گونه ملاحظات علمی ساختارشناسانه کفایت نمی‌کند. وانگهی برای اثبات اینکه عصر پهلوی اول، مثلاً، چه ساختار اقتصادی‌ای داشته است، ما هنوز هزاران پرسش بی‌پاسخ داریم؛ همچنین در مورد دوره‌های بعد و «بعدتر».

آیا فقر آرشیو ملی، نتیجه آن فقدان حافظه تاریخی است یا نداشتن حافظه تاریخی سبب شده است که ما هرگز نیازی به آرشیو، در هیچ جای کارمان نداشته باشیم؟

یکی از سعادت‌های بزرگ زندگی من این است که افتخار حضور در جلسه‌ای داشتم که رومن یاکوبسون^۳، در دانشگاه اکسفورد، سخنرانی می‌کرد (سال ۱۹۷۴ یا ۱۹۷۵). یاکوبسون، یکی از شعرهای ویلیام بَتلر ییتز^۴ را به شیوه خاص خود تحلیل می‌کرد

1. Lukács, Georg (1885-1971)

2. Goldmann, Lucien

3. Jakobson, Roman (1896)

4. Yeats, William Butler (1856-1939)

پاریس خورده بود، آرشیو داشتند و ما حتی پرونده استخدامی او را نداریم؛ تا چه رسد به نوع صورت سؤال‌های امتحانی او. همه این حرف‌ها را برای آن مطرح کردم که بگویم ما انضباط لازم برای «آرشیوسازی» را در هیچ زمینه‌ای نداشته‌ایم و نداریم و تا در این راه خود را به حداقل استانداردهای جهانی نرسانیم، کارمان زار خواهد بود.

ایرج افشار، اما، یکی از نوادری بود که در همین کشور ما و در همین روزگار ما، با هزینه شخصی برای تمام مسائل فرهنگی و تاریخی آرشیو داشت. مجموعه نامه‌هایی که او از افراد مختلف، در طول دوره حیات فرهنگی هفتادساله‌اش دریافت کرده است، همه محفوظ‌اند و طبقه‌بندی شده. از نامه‌های بزرگانی چون دکتر محمد مصدق و سیدحسن تقی‌زاده و للهیار صالح و سیدمحمدعلی جمال‌زاده، تا نامه‌ای که فلان آموزگار روستایی به او نوشته است و در باب کتابی چاپی یا نسخه‌ای خطی که داشته است، از او پرسش کرده است. حجم این نامه‌ها شاید متجاوز از بیست‌هزار صفحه باشد. وقتی مجموعه کامل این نامه‌ها نشر یابد، گوشه‌ای از چشم‌انداز پهنار «آرشیوسازی» او آشکار خواهد شد. همچنین آرشیو عکس‌هایی که او از شخصیت‌ها و اماکن تاریخی ایران، خود گرفته است.

افشار همیشه اظهار تأسف می‌کرد و با دروغ به یاد می‌آورد که بعد از کودتای انگلیسی‌ها علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق، مجبور شده بود برای حفظ جان دوستانش، مجموعه بی‌شماری از نامه‌های مرتضای کیوان - آن مردِ مردستان و انسان شریف تاریخ معاصر ایران - را که به افشار نوشته بود در چاه آب منزلشان بریزد و معدوم کند. ترسیده بود که اگر به دست ایادی «رُکن دو» ارتش بیفتد از روابط کسانی با مرتضای کیوان آگاه شوند و جان آن افراد در معرض خطر قرار گیرد. افشار خود اهل هیچ حزب و دسته‌ای نبود - در تمام عمر. شماره کتاب‌های کتابخانه شخصی ایرج افشار را به درستی نمی‌دانم؛ این قدر می‌دانم که یکی از غنی‌ترین کتابخانه‌های حوزه ایران‌شناسی در زیر آسمان ایران است. در این کتابخانه علاوه بر کتاب‌های ایران‌شناسی به زبان‌های فرنگی و شرقی، تمام «تیراژ آیار»های مقالات فارسی و فرنگی که او در طول هفتاد سال گرد آورده بود، طبقه‌بندی شده است؛ «تیراژ آیار»هایی که غالباً امضای نویسنده را نیز با خود دارد و احتمالاً با اصلاحاتی از سوی مؤلف، یادگاری است از ارادت آن

و تحریرهای مختلف آن شعر را مقایسه می‌کرد، تا نظریه ساختارگرایانه خود را، بران معیار، تثبیت کند. یادم هست که یکی از حاضران - به‌نظرم جان‌اتان کالر^۵ که در آن هنگام استاد جوانی بود و بعضی از آثارش امروز به زبان فارسی ترجمه شده است و در آن ایام اولین کتابش به نام *Structuralist Poetics* تازه از چاپ خارج شده بود و در همان مجلس رونمایی می‌شد و من یک جلد خریدم - اعتراض کرد بر گوشه‌ای از سخن یاکوبسون.

رئیس جلسه هم آیو ریچاردز^۶، ناقد بزرگ قرن بیستم در قلمروز زبان انگلیسی بود. یاکوبسون به آن معترض گفت: «این سخن شما را، استاد دیگری هم، در آمریکا به من یادآور شد و گفت که: و این استنباط شما از شعر ییتز به خاطر طرز قرائتی است که شما خود از شعر ییتز دارید و این به سبب لهجه روسی شماست «It is because of your Russian accent» یاکوبسون گفت: «دست آن استاد را گرفتم و بردم به دانشگاه هاروارد آنجا که صدای تمام بزرگان دانش و ادب و هنر ضبط و ثبت و آرشیو شده است. صفحه صدای ییتز را که شعرهای خودش را خوانده بود و از جمله همان شعر را، برای او گذاشتم و گفتیم: و ببین، شاعر، خود نیز به همان گونه می‌خواند که من خوانده‌ام،» برای خوانندگان این یادداشت باید یادآور شوم که ییتز یکی از دوسه شاعر بزرگی است که تاریخ ادبیات زبان انگلیسی به خودش دیده است و در سال ۱۹۳۹ در گذشته است. آنها در چه سال‌هایی به فکر چه چیزهایی بوده‌اند و ما قبر بدیع‌الزمان فروزانفر را به یک حاجی بازاری به قیمت یک پیکان دست سوم می‌فروشیم.

از حوزه کار خودم، دانشگاه تهران، مثال می‌زنم. اگر از دانشگاه تهران پرسند که ما می‌خواهیم نوع سؤالات امتحانی ملک‌الشعراء بهار یا بدیع‌الزمان فروزانفر یا خانم فاطمه سیاح را بدانیم، آیا دانشگاه تهران یک نمونه - فقط یک نمونه - از پرسش‌های امتحانی این استادان بزرگ و بی‌مانند را، که فصول درخشانی از تاریخ ادبیات و فرهنگ عصر ما را شکل داده‌اند، می‌تواند در اختیار ما قرار دهد؟ نه تنها در این زمینه پاسخ دانشگاه تهران منفی است، که حتی پرونده استخدامی ملک‌الشعراء بهار را هم ندارد. «بهار نوعی» اگر در فرانسه می‌زیست، برای صورت حساب قهوه‌ای که در فلان «کافه»

5. Culler, Jonathan

6. Richards, Ivor (1893-1979)

خاورشناس یا پژوهشگر ایرانی به ایرج افشار.

گردآوری و طبقه‌بندی این جزوه‌ها و اوراق کوچک و کم‌برگ کار هر کس هر کس نبوده است. تنها ایرج افشار بوده است که توانسته است با انضباط ذاتی و اکتسابی خویش آنها را بدین گونه نظام بخشد و طبقه‌بندی کند.

اگر در مجموعه انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار (دفتر تاریخ، دفتر چهارم، گردآوری ایرج افشار، ۱۳۸۹، صص ۶۰۷-۶۲۲) یکی از نمونه‌های درخشان این خصلت «آرشیوسازی» او رانده‌اید، حتماً نگاهی به این کتاب بیفکنید تا ببینید که او در سال ۱۳۲۳-۱۳۲۴ که جوان بیست‌ساله‌ای بوده است چه گونه به فکر حفظ و گردآوری «امضا»های رجال سیاسی و فرهنگی عصر بوده است و خود می‌گوید: «دوره سوم مجلهٔ بنده از مهر ۱۳۲۳ تا اسفند [۴] ۱۳۲۲ انتشار یافت و چون طومار آن بسته شد من امضاهای اُدبا و رجال معروف وقت را، از ورقه‌های اشتراک و رسید مجله، جدا ساختم و در دفتری به سلیقهٔ عهد جوانی چسبانیدم و بعدها آن را به فرزندم آرش سپردم. چون شناخت امضای رجال، برای بازشناسی اوراق و اسناد مملکتی مفید است، تصویر آن دفترچه با افزودن فهرستی الفبایی از نام‌ها در دفتر تاریخ به چاپ رسانیده می‌شود.» شما با نظر در آن اوراق امضای رجالی از نوع دکتر منوچهر اقبال، الول سائن، ملک الشعرای بهار، ذبیح بهروز، پورداود، پیشه‌وری، علی اصغر حکمت، حسینعلی راشد، ادیب السلطنه سمیعی، دکتر سیدعلی شایگان، بزرگ علوی، هانری کربن، سیداحمد کسروی، دکتر محمد مصدق، و حدود یکصد و پنجاه رجل سیاسی و فرهنگی دیگر را می‌توانید ببینید.

افشار در تکمیل منابع پژوهش‌های ایران‌شناسی در کتابخانه شخصی خود، بسیار کوشا بود. تا همین اواخر، هر گاه می‌شنید یا در جایی می‌خواند که کتابی به یکی از زبان‌های فرنگی، دربارهٔ ایران و یا یکی از مسائل تاریخ و فرهنگ ایران، انتشار یافته است، از فرزندان در آمریکا می‌خواست که نسخه‌ای از آن کتاب برای کتابخانه شخصی‌اش فراهم کنند؛ به هر قیمتی که باشد. در بسیاری موارد قیمت‌ها، به پول ایران، به‌راستی کمرشکن بود اما او از این بابت هیچ اخم به‌ابروی خود نمی‌آورد و دست از طلب بر نمی‌داشت. به علت شهرت و اعتباری که در عرصهٔ پژوهش‌های ایرانی در جهان به دست آورده بود، بیشترین پژوهشگران عرصهٔ ایران‌شناسی، خود، نسخه‌ای از

آثار خود را برای او می‌فرستادند و او نیز آثار خویش، و گاه آثار دیگران را برای ایشان روانه می‌کرد.

افشار این کتابخانه گرانبها و بی‌مانند را در سال‌های اخیر، سال‌ها و سال‌ها قبل از بیماری‌اش، سخاوتمندانه به «بنیاد دائرةالمعارف بزرگ اسلامی» بخشید که در آن جا با عنوان کتابخانه و مرکز اسناد ایرج افشار نگهداری می‌شود و مراجعه به آن برای همهٔ ارباب تحقیق و استادان و دانشجویان آزاد است.

افشار، این نظام «آرشیوآفرینی» را نه تنها در کتابخانه شخصی خود سامان داده است، که در هر کجا مسئولیتی پذیرفته است، کوشیده است که در این راه بنیادی نهاده شود؛ گرچه پس از او رفتن او از آن جا، دیگران به ادامه کار او دلبستگی نشان نداده باشند.

آنچه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد و نشانه‌های «انضباط آرشیوی» است همه و همه یادگار اوست. آرشیو عکس‌های تاریخی رجال و اماکن و جمعیت‌ها، اسناد و مکاتبات و فرمان‌ها و مجسمه‌های بزرگان فرهنگ ایران‌زمین در عصر ما.

به یاد دارم که او برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مهمترین نشریات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی جهان را مشترک شده بود و دوره‌های این گونه نشریات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به‌طور منظم موجود بود. بعد از فروپاشی نظام پیشین و رفتن افشار، به تعبیر بیهقی، «کار از پرگار افتاد» و آنها که به جای او آمدند، خواستند در بیت‌المال «صرفه‌جویی» کنند؛ حق اشتراک بسیار ناچیز این مجلات را به نفع مستضعفین «صرفه‌جویی» کردند و نپرداختند. در نتیجه، استمرار و تکامل آن «آرشیو» عظیم فرهنگی منقطع شد. حالا اگر روزی بخواهند جبران این خسارات را بکنند، چندین برابر آن وجوه را باید بپردازند تا عکس یا زیراکس یا میکروفیلم آن مجلات را به‌دست آورند-اگر این کار امکان‌پذیر باشد. این قدر می‌دانم که دریافت نسخه‌های اصل آن مجلات امروز دیگر امری است محال. از قدیم نیاکان ما گفته‌اند که «خودکرده را تدبیر نیست». در همان هنگام قطعه‌ای به شوخی و جدی منظوم کردم که نشر تمامی آن در این مقال روا نیست، ولی دو بیت پایانی آن این چنین بود:

حکمت مشرقی‌ست این گفتار

ارباب فرهنگ و معارف ایران را، در تمام شهرها و حتی در کوچک‌ترین روستاهای کشور بشناسید و آدرس و تلفن ایشان را به دست آورید و در مواردی حوزه کار و تخصص ایشان را نیز بدانید. آنجاست که حوزه پهن‌اور دوستداران و شیفتگان ایرج افشار را می‌توان از نزدیک آزمود و دید، و نیز یک نمونه از «انضباط آرشیوی» او را.

از «پکن» بشنو این سخن نه ز «رُم»:

هر که در میخ صرفه جویی کرد

می‌کند نعل اسب خود را گم

البته قافیه بیت اول را درست به یاد نمی‌آورم.

جای دیگری، همین روزها، مقاله‌ای درباره «دفتر تلفن» ویژه سفرهای او - که نموداری است از انضباط آرشیوی او - نوشته‌ام؛ در این جا به هیچ‌روی قصد تکرار آن مطلب را ندارم. همین قدر می‌گویم که آن دفتر تلفن - که خود کتابی بزرگ است - نموداری است از توزیع نام و نشان تمام فضایی معاصر ایران بر روی نقشه جغرافیایی ایران. از روی آن کتابچه، شما می‌توانید



ایرج افشار، دانشمندی با تواناییهای استثنائی

علی اشرف صادقی *



۱۳۸۴ به کوشش خود افشار چاپ شد). در تأسیس این مجله هرچند چهار تن دیگر همکاری داشتند، اما در حقیقت تهیه و آماده‌سازی آن به دست خود افشار انجام می‌گرفت. نخستین کتاب‌هایی که چاپ کرد تجدید طبع بعضی متون نایاب بود که خاورشناسان در خارج از ایران به چاپ رسانده بودند. در سال ۱۳۳۱ رساله کوچک سمریه از آثار قرن سیزدهم هجری را که نیکولا وِسلوفسکی (N.I. Veselovsky) روس در ۱۹۰۴ در پترزبورگ چاپ کرده بود با مقدمه‌ای از خود و مقدمه دیگری از سعید نفیسی در *سالنامه کشور ایران* و نیز در ۲۰۰ نسخه مجزا در ردیف انتشارات کتابخانه دانش به چاپ رساند. وی بعدها در ۱۳۴۳ چاپ منقح‌تری از این کتاب انتشار داد و سال‌ها بعد در ۱۳۶۷ آن را همراه با تجدید چاپ کرد. در همین سال ۱۳۳۱ *رساله حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر* را که ژوکوفسکی روس در ۱۸۹۹ چاپ کرده بود تجدید چاپ کرد و در سال ۱۳۴۱ چاپ بهتری از آن به دست داد. در سال ۱۳۳۳ نیز چاپ مجددی از *فردوسه المرشدیه فی اسرار الصمدیه* محمود بن عثمان در شرح حالات ابواسحاق کازرونی به دست داد که قبلاً فریتز مایر آن را در ۱۹۴۳ (= ۱۳۲۲) در استانبول به چاپ رسانده، ولی در ۱۹۴۸ در لایپزیک منتشر

شخصیت علمی و فرهنگی ایرج افشار از چند جنبه قابل بررسی است. با آنکه او لیسانسیه حقوق بود، اما به غیر از فهرست مقالات حقوقی که در ۱۳۴۸ با همکاری دو تن دیگر به چاپ رساند، هیچ‌گاه در رشته تحصیلی خود قلم نزد زمینه علاقه و کار او بخشی از فرهنگ ایران بود که به تاریخ و ادبیات و مسائل پیرامونی آنها مربوط می‌شد. مجله‌نگاری و کتاب‌شناسی و فهرست‌نویسی و گردآوری مقالات نیز از دغدغه‌های اصلی او به شمار می‌رفت. او از بیست و دو سالگی قلم در دست گرفته بود و با مجله جهان‌نو به مدیریت حسین حجازی همکاری می‌کرد. پس از تأسیس مجله *نعم* در ۱۳۲۷ با آن مجله نیز به همکاری پرداخت. در سال ۱۳۲۳ که در سن ۱۹ سالگی بود مدیر داخلی سال سوم مجله *نعمه* شد که مدیریت و سردبیری آن را پدرش دکتر محمود افشار در عهده داشت. در سال ۱۳۳۱ سردبیر سال هشتم مجله مهر بود و در آنجا دو سه مقاله چاپ کرد. در ۱۳۳۲ با همکاری محمدتقی دانش‌پژوه، عباس زریاب، منوچهر ستوده و مصطفی مقربی مجله *فرهنگ ایران زمین* را تأسیس کرد که سی دوره از آن به چاپ رسید (جلد بیست و نهم آن در ۱۳۷۵ و جلد سی‌ام در

* استاد بازنشسته دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی



شده بود. چاپ افشار حاوی ترجمه مقدمه مایر و مقدمه‌ای جدید با اطلاعاتی تازه بود.

این علاقه به چاپ متون قدیم در افشار به حدی بود که وی تا آخرین روزهای زندگی خود بیش از پنجاه متن قدیم و نسبتاً قدیم فارسی را که بسیاری از آنها برای نخستین بار چاپ می‌شد تصحیح و منتشر کرد؛ متونی مانند/سکندرنامه،/فرخ‌نامه،/جمالی یزدی، دو ترجمه از/مسالک و ممالک اصطخری، جلد دوم /اوراد الاحباب ابوالمفاخر باخرزی، خوابگزاری،/عرائس/الجواهر ابوالقاسم کاشانی،/التحبیرو فی علم/التعبیر فخرالدین رازی،/جوهرنامه نظامی نیشابوری،/نودر/التبادر شمس‌الدین دنیسری (با همکاری دانش پژوه)،/انیس/الناس شجاع، ترجمه فارسی صلیبیه بیرونی (با همکاری منوچهر ستوده)،/زنگی‌نامه از محمد زنگی بخاری، و غیره. همچنین بیش از صد رساله قدیم و جدید را در نشریات مختلف، مانند/فرهنگ/ایران زمین،/میراث اسلامی/ایران،/دفتر تاریخ و غیره به چاپ رساند که هر کدام از یک یا چند نظر برای فرهنگ ایران مهم‌اند.

وی بیش از شصت جلد خاطرات و سفرنامه و یادداشت‌ها و متون دیگر از اشخاص مختلف را نیز که به دوره قاجار و پهلوی مربوط می‌شود به چاپ رساند که مهمترین آنها/روزنامه خاطرات/اعتماد/تسلطنه است که چاپ دوم آن که در اختیار نگارنده است دارای ۱۱۰۷ صفحه است.

کتاب‌های تألیفی افشار، غیر از سه جلد یادگارهای یزد و/وژنامه یزدی که دو بار چاپ شده (بار دوم با اضافات و تغییرات) و چند کتاب دیگر اساساً فهرست‌های نسخه‌های خطی و کتابشناسی‌ها و فهرست‌های مقالات است. کتاب‌های زیر از این مقوله است: فهرست مقالات فارسی (۶ جلد. جلد هفتم در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در دو مجلد توسط پژوهشگر دیگری زیر نظر افشار تهیه شده است)؛ کتابشناسی فردوسی (دو بار چاپ شده و چاپ سوم آن با اضافات در دست انتشار است)؛ فهرست مقالات/ایران‌شناسی در زبان عربی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک (۱۳ جلد با همکاری ۴ نفر دیگر)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (جلدهای ۱۱ تا ۱۶ با همکاری ۳ نفر دیگر)؛ فهرستواره کتابخانه مجتبی مینوی (با همکاری محمدتقی دانش‌پژوه)، و چندین کتاب دیگر از این مقوله. تردیدی نیست که افشار در زمینه نسخه‌شناسی و شناخت کاغذ و

خط متخصص منحصر به فرد بود. با بررسی کوتاه یک نسخه خطی به سرعت می‌توانست حدود سال کتابت آن را معین کند. مقالات او در/نامه بهارستان و کتابی که درباره کاغذ چاپ شد گواه راستین این تخصص او است.

مجموعه‌هایی که گردآوری کرده، علاوه بر یازده جلد یادداشت‌های قزوینی (جلد یازدهم بخش اول مسائل پارسیه قزوینی با همکاری علی محمد هنر است) و ده جلد مقالات تقی‌زاده، عبارت‌اند از/نامه مینوی (جشن‌نامه مجتبی مینوی، با همکاری دو نفر دیگر)، مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله،/یادنامه/ایرانی مینورسکی (با همکاری مجتبی مینوی)،/یادگارنامه حبیب یغمایی (با همکاری دو نفر دیگر)،/محیط/ادب (جشن‌نامه محمد محیط طباطبایی، با همکاری ۳ تن دیگر)؛/نامواره دکتر محمود افشار (۱۰ جلد که از جلد یازدهم تا نوزدهم به پژوهش‌های/ایران‌شناسی تغییر نام داد) و چندین مجموعه دیگر، از جمله مجموعه‌ای به نام گنجینه نسخه‌برگردان (=متون عکسی) که ۵ کتاب در آن سلسله به چاپ رسیده؛ از جمله دو نسخه خطی مهم از شاهنامه، یکی نسخه لندن و دیگری نسخه دانشگاه سن ژوزف بیروت و سلسله دیگری به نام متون پیشینه داستانی که نشر چشمه آن را منتشر می‌کند و چهار کتاب از آن بیرون آمده است؛ از جمله چاپ دوم/سکندرنامه (منسوب به کالیستنس) و/فیروزشاهنامه که جلد سوم د/ارباب‌نامه بیغمی است. این دو مجموعه با همکاری دیگران منتشر شده است.

گفتیم مجله‌نگاری یکی دیگر از زمینه‌های علاقه او بوده است. مجله‌هایی که تأسیس یا نشر کرده عبارت‌اند از/راهنمای کتاب (۲۱ سال)،/آینده (۱۵ سال، از سال پنجم تا نوزدهم)؛ فرهنگ ایران زمین (که قبلاً درباره آن صحبت شد)؛/نسخه‌های خطی (با همکاری محمدتقی دانش‌پژوه، هشت دفتر اول)؛/کتابداری (شش دفتر اول). مجله‌های/راهنمای کتاب و/آینده اساساً مجله‌های اطلاع‌رسانی است؛ به این معنی که هدف از مجله اول دادن اطلاعات مربوط به کتاب به خوانندگان بوده است. مقالاتی که در این مجله نشر می‌شد عمدتاً نقد کتاب، مقالات مربوط به نسخه‌های خطی، معرفی کتاب‌های تازه، شرح حال دانشمندان معاصر، نظرآزمایی درباره بعضی موضوعات ادبی و علمی و بعضی مقالات تحقیقی بود. این مجله روی هم رفته در پیشبرد نقد در ایران و اطلاع‌رسانی در زمینه کتاب، مجله‌ای

تعداد آنها بیش از ۸۰ تا است. دسته دیگر «نقد کتاب‌ها» است. تعداد این نقدها بیش از ۱۳۰ عدد است و در *راهنمای کتاب* و *آینده و جهان کتاب* و بعضی مجلات دیگر نشر شده است. تعدادی دیگر اسناد تاریخی مختلف و بیشتر آنها مربوط به دوره قاجار است. تعداد آنها بیش از ۳۰۰ عنوان است. بیشتر این مقالات در *راهنمای کتاب* و *آینده و یغما و بررسی‌های تاریخی و یزدنامه و فرهنگ ایران زمین و نگاه نو* و غیره چاپ شده است. دسته دیگر مقالات او یادداشتهای کوتاه و گاهی بلندی است که به مناسبت در گذشت دانشمندان و مشاهیر ایرانی و خارجی (اساساً غربی) نوشته شده است. تعداد ۶۱۰ نوشته از این دسته را محمود نیکویه در ۱۳۸۲ در کتابی با عنوان *نادره‌کاران* در ۱۱۲ صفحه گرد آورده و به چاپ رسانده است. افشار ۲۱ نوشته از این وفیات را قبلاً در کتاب *سواد و بیاض* (۱۳۴۴) که در پایین از آن گفت و گو خواهد شد منتشر کرده بود. گروه دیگر مقالات او گزارش سفرهای اوست. تعدادی از این سفرنامه‌ها را خود افشار در ۱۳۵۴ در ۵۵۰ صفحه با نام *بیاض سفر* به چاپ رسانده است. در تعدادی از این سفرنامه‌ها بحث‌هایی درباره نسخه‌های خطی فارسی موجود در کشورهای مختلف که افشار به آنجا سفر کرده وجود دارد. تعدادی دیگر از سفرنامه‌های سفرهای ایران او در ۱۳۸۴ در کتابی به نام *گلگشت در وطن، سفرنامه‌چه* به کوشش فرزندان او در ۶۵۴ صفحه چاپ شده است. تعدادی دیگر از سفرنامه‌های داخل و خارج او نیز در صفحات ۳۰۱ تا ۴۵۸ *سواد و بیاض* به چاپ رسیده است. افشار حدود ۶۰ مقاله نیز به زبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی دارد که ظاهراً همه یا عمده آنها را دیگران از فارسی ترجمه کرده‌اند. بسیاری از آنها که به انگلیسی است در دانشنامه ایرانیکا (چاپ آمریکا) به چاپ رسیده است. وی از ماه مهر ۱۳۷۳ شروع به نوشتن مطالب پراکنده‌ای با عنوان «تازه‌ها و پاره‌های ایران شناسی» در مجله *کلک* (از شماره ۵۳ به بعد) کرد که دنباله آن در مجله *بخار* (از شماره اول (۱۳۷۷) تا شماره ۸۰) ادامه یافت. محتوای این نوشته‌ها اسناد، یادداشت‌های تاریخی، وفیات، نسخه‌های خطی، کتاب‌های تازه و یادداشت‌های پراکنده مربوط به موضوع‌های مختلف است. نگاه دقیق به آثار استاد افشار نشان می‌دهد که او شیفته کشف، چاپ و عرضه مطالب و آثار تازه است. معرفی کتاب‌ها

بسیار موفق بود. مجله *آینده* در سالهای اول نیز ناشر مقاله‌های مربوط به تحقیقات ایرانی، نقد و معرفی کتاب، نشر اسناد و مدارک قدیمی و مقالات تحقیقی دیگر بود، اما مقالات دوره‌های بعد آن متنوع شد و مجله دیگر صورت تحقیقی نداشت. *فرهنگ ایران زمین* خاص چاپ رساله‌ها و متون قدیمی و مقالات تحقیقی بود. این مجله بی‌شک نشریه‌ای ماندنی است. *نسخه‌های خطی* نیز خاص چاپ مقالات و یادداشت‌های مربوط به نسخه‌های خطی بود و فهرست‌های چندین کتابخانه عمومی و خصوصی در آن به چاپ رسیده است. این نشریه نیز از آثار ماندنی است. در مجله *کتاب‌داری* نیز مقالات مربوط به فن کتابداری و نسخه‌های خطی و گاه چاپی چاپ می‌شد. این مجله بعد از شماره ششم زیر نظر دیگران منتشر شده است.

مهم‌ترین آثار تألیفی افشار مقالات اوست. تعداد این مقالات از بزرگ و کوچک و مقالات یادداشت‌مانند بسیار کوتاه، نزدیک به دوهزار و پانصد تا است. به هریک از مطالب متفاوتی که در مقالات «تازه‌ها و پاره‌های ایران شناسی» که در *کلک* و *بخار* به چاپ رسیده شماره جداگانه‌ای داده شده است و در حقیقت هریک از این مقالات چند مقاله به شمار آمده است. از نظر موضوعی این مقالات را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: یک دسته از آنها مقالات صرفاً تحقیقی هستند. این مقالات اساساً مربوط به نسخه‌های خطی، کتاب‌ها، دانشمندان و مؤلفان گذشته و مسائل تاریخی و جغرافیایی هستند. افشار خود در سال ۱۳۴۵، ۳۵ مقاله از آنها را که مربوط به نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی است در مجلدی به نام *مجموعه کمینه* به چاپ رسانده است، اما همه مقالات این مجموعه مقالات صرفاً تحقیقی نیستند؛ مانند آثار چاپ‌نشده سعید نفیسی و آثار چاپ‌نشده عباس اقبال و آثار سدیدالسلطنه کبابی. از میان مقالات تحقیقی او احتمالاً به اندازه دو سه جلد دیگر نیز می‌توان بیرون آورد و به چاپ رساند. دسته دیگر مربوط به نسخه‌شناسی است. تعداد این مقالات بیش از ۸۰ مقاله است. تعدادی دیگر مربوط به فهرست‌های نسخه‌های خطی است. بیشتر این مقالات در نشریه نسخه‌های خطی و راهنمای کتاب چاپ شده‌اند و تعداد آنها متجاوز از ۶۰ مقاله است. تعدادی دیگر مربوط به معرفی تک‌نسخه‌ها است. این مقالات در *راهنمای کتاب* و *آینده و یغما* و مجموعه‌ها چاپ شده‌اند و

و مقالات و نشریات تازه نیز از همین شوق اطلاع‌رسانی او سرچشمه می‌گیرد. سرعت عمل او در تألیف حیرت‌آور است. او در عین آنکه می‌کوشد در مقدمه‌های متونی که چاپ می‌کند آخرین اطلاعات را در مورد متن مورد نظر و مؤلف آن به دست دهد، برای افزودن اطلاعات بیشتر در چاپهای بعد و تحقیقات دیگران نیز مجال باقی می‌گذارد. این شوق استاد به هر چه سریع‌تر چاپ کردن تحقیق خود تا آنجا غلبان می‌کند که هر نوع یافته جدیدی - حتی در حد یک فیش یا یک لغت - را نیز چاپ‌نشده باقی نگذارد.

وی در ۱۳۸۱ فهرستی موضوعی از نوشته‌های خود تا ۱۳۸۱ ترتیب داده که به توسط فرزندان در لوس آنجلس آمریکا به چاپ رسیده است. سپس یک پیوست مربوط به نوشته‌های سالهای ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳ به آن ضمیمه شده است. آنچه در مدت شش ساله پس از ۱۳۸۳ نیز از آثار او چاپ شده - از جمله ۲۹ کتابی که در پایان جزوه اول ذکر و وعده چاپ آنها در آینده داده شده و کتاب‌هایی که در این فهرست نیامده و در این سال‌ها به قلم آن مرحوم چاپ شده - باید به این دو فهرست افزوده شود. حجم این آثار به ده‌ها هزار صفحه بالغ می‌شود و بی هیچ تردید تألیف، چاپ و تصحیح مطبعی این مقدار نوشته از توانایی یک فرد معمولی خارج است.

شاید کسانی که از نزدیک با آن مرحوم آشنایی نداشته‌اند با اطلاع از این حجم آثار چنین تصور کنند که وی در تمام لحظات بیداری زندگی خود منحصراً مشغول نوشتن و از کارهای دیگر غافل بوده است، اما این تصور بسیار دور از واقعیت است. افشار از جوانی علاقه‌مند به کوه‌نوردی و بیابان‌گردی و سیاحت در شهرها و روستاها و جست‌وجو و کشف آثار تاریخی بوده است. کتاب‌ها و مقالاتی که درباره آثار تاریخی یزد و سایر نقاط نوشته و سفرنامه‌های او همه منعکس‌کننده این واقعیت است. تعدادی از مقالات او مبتنی بر اطلاعاتی است که از خواندن کتیبه‌ها و سنگ‌قبرها به دست آورده است. گرفتن عکس از آثار تاریخی و اشخاص نیز از علاقه‌های جدی او بوده است. گواه این مطلب عکسهای بی‌شماری است که در مجلات و کتاب‌ها چاپ کرده است. چاپ عکس‌های تاریخی قدیمی نیز در پیوند با این علاقه و نیز شوق اطلاع‌رسانی اوست. در فهرست موضوعی آثار او ۳۶ عنوان به چاپ این گونه عکس‌ها اختصاص یافته است که عمدتاً در *آینده* و *راهنمای کتاب* چاپ شده‌اند.

افشار از ۱۳۴۴ تا تیر ۱۳۵۸ رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود. محل این کتابخانه ابتدا در زیرزمین دانشکده علوم بود. برپا کردن ساختمان کنونی آن مدیون همت افشار بود و از هیچ کس دیگر ساخته نبود. او در تمام این مدت صبح‌ها در کتابخانه به کار اداری خود می‌رسید و بسیاری از بعدازظهرها به کتاب‌فروشیهای روبه‌روی دانشگاه تهران سر می‌زد و از کتاب‌های جدید برای سفارش برای کتابخانه صورت برمی‌داشت. تابستان‌ها نیز یک یا دو ماه برای شناسایی و خرید کتاب‌های خارجی به اروپا و آمریکا می‌رفت. افسوس که بیشتر این گنجینه پس از استعفاى او از مدیریت کتابخانه در سال ۱۳۵۸ نابود شد. گردآوری پانزده‌هزار نسخه خطی برای این کتابخانه، اعم از خریدن مجموعه‌های شخصی، مانند دو مجموعه مهم باستانی راد و سعید نفیسی و بعضی مجموعه‌های کوچکتر و انتقال مجموعه‌های خطی دانشکده‌های ادبیات، الهیات و پزشکی تهران که احتمال مفقودشدن بعضی نسخه‌های آنها می‌رفت به کتابخانه مرکزی همه به همت افشار بود. البته پایه این کتابخانه را هزار و اندی نسخه اهدایی سیدمحمد مشکوة تشکیل می‌داد.

یکی دیگر از فعالیت‌های علمی افشار تشکیل هفت کنگره ملی ایران‌شناسی در فاصله سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ بود که هر سال در یک شهر دانشگاهی ایران تشکیل می‌شد. برگزاری کنگره و آماده کردن مقدمات آن از فراهم کردن بودجه و در نظر گرفتن جا و درخواست مقاله و غیره از کارهای بسیار وقت‌گیر است که افشار با برنامه‌ریزی دقیق آن را با موفقیت انجام می‌داد.

افشار در بسیاری از جلسات علمی داخلی و بعضی کنگره‌های خارجی نیز شرکت می‌کرد و در آنها مقاله می‌خواند. انجام همه این فعالیت‌ها جز با یک برنامه‌ریزی دقیق و استفاده بهینه از وقت امکان‌پذیر نیست و این توانایی فقط در شخص او وجود داشت.

افشار در سال‌های اخیر متوجه پروراندن بعضی از جوانهای مستعد شده بود و اینان نیز در کارهای علمی به او یاری می‌رساندند.

در پایان لازم است به بعضی ویژگی‌های اخلاقی او هم اشاره‌ای بشود. او دارای ظاهری خشک و جدی بود و با دیگران به گرمی رفتار نمی‌کرد و این سلوک او مورد پسند خیلی‌ها نبود. اما او مردی عاطفی بود و عواطف خود را پنهان می‌کرد. به کسانی

او این بود که با همه کس از استاد و دانشجو و کارمند و عامی می توانست نشست و برخاست داشته باشد و کوچکترین حس خودبزرگ بینی در او نبود. هیچ گاه اهل تعریف از خود و کارها و خدمات خود نبود و ستایش هیچ کس هم در او ذره ای اثر نداشت. نام و خدمات بزرگ او هیچ گاه از خاطره ها فراموش نخواهد شد.



که نیازمند بودند نیز از راه هایی که می دانست کمک می رساند. مثلاً برای نوشتن مقاله در *راهنمای کتاب* و *آینده* به هیچ کس حق التألیف پرداخت نمی کرد، اما مرحوم محبوبی اردکانی که به حق الزحمه مقالات خود نیاز داشت یک بار برای من نقل کرد که افشار برای همه مقالاتی که او در راهنمای کتاب چاپ کرده به او حق التألیف می پرداخته است. ویژگی دیگر

مسافر شرق: از تنگنای شهر تاپیشانی فراخ بیابان

سیستان شناسی و سیستان گردی ایرج افشار

منصور صفت گل *



متنوع اطلاعات منابع مکتوب و جز آن بود. در میان نخبگان معاصر ایران سرشناس ترین و بلندآوازه ترین پژوهشگرانی که می توان او را پایه گذار چنین روش تلفیقی تحقیقات ایرانی دانست، ایرج افشار بود. افشار از پژوهشگران دلبسته به اندیشه ترقی و خود از دستاوردهای همین روند بود که در فضای مبتنی بر آن در تاریخ معاصر ایران بالید و خیلی زود به یکی از چهره های شاخص آن تبدیل شد. شرایط سیاسی و اقتصادی و علمی معاصر و نیز زمینه مناسب خانوادگی، شرایط را برای شکل گیری شخصیت خاص او فراهم آورد. مجموعه ای از تحولات و دلبستگی های اجتماعی و شخصی سبب شد تا افشار به دانشمندی چنددانشی تبدیل شود. کانون دلبستگی افشار در تمامی تحقیقات او و از همان آغاز جوانی، تاریخ و تمدن و فرهنگ ایرانی در گستره تاریخی آن بود. از این روی با درک کمبود و پراکندگی منابع تحقیقات ایرانی، بررسی میدانی و جست و جوی منابع مرتبط با آن را با یک رشته بلوک گردی در گستره جهان ایرانی آغاز کرد. سیستان و تاریخ و فرهنگ آن نخستین نقطه عزیمت افشار برای شناخت تمدن ایرانی بود.

یک بررسی عمومی از مجموعه فعالیت های پژوهشی ایرج افشار نشان می دهد که گستره دلبستگی های تحقیقی و همراه با آن بررسی های میدانی ایران شناسی او شگفت آور است. افشار از نادره کاران خستگی ناپذیری بود که در برج عاج پژوهش های کتابخانه ای ننگنید - گرچه خود از نخستین کتابداران علمی

در پژوهش های متعارف و مرسوم مربوط به تاریخ، تمدن و فرهنگ ایران در دهه های پس از رواج شیوه های نوین تحقیقات تاریخی، کانون توجه پژوهشگران تأکید بر منابع مکتوب و بهره گیری از کتابخانه ها بوده است. تحقیقات مشهور به میدانی برای گردآوری اطلاعات مورد نیاز کمتر مورد توجه قرار می گرفت و بنابراین مجال چندانی برای درج آنها در مطالعات تاریخی نمی یافت. در این میان پژوهشگرانی بودند که ضمن تأکید تمام بر انتشار منابع متنوع برای تحقیقات تاریخی و تمدنی، بر مشاهده و ایجاد عمق معرفتی برای درک تحولات تاریخی پای می فشردند و خود از سرآمدان این تلفیق شیوه های پژوهشی به شمار می رفتند. از سوی دیگر در سنت رایج فرهیختگان ایرانی تدوین متونی بر گونه خاطرات نویسی و سفرنامه نویسی ریشه ای کهن داشت. این شیوه در دوره های پرفراز و نشیب تاریخ ایران، البته تحولات زیادی را از سر گذرانده و بسته به وضع سیاسی و اجتماعی هر عصر، رونق و رکود یافته است. روشن است که این نوع از فعالیت نخبگان در شرایط علمی و سیاسی و اقتصادی ایران معاصر شکوفا شد و هم به درک بهتر تحولات اجتماعی ایران یاری رساند و هم زمینه را برای سیاستمداران و تصمیم گیرندگان برای شناخت جامعه و تغییرات ضروری در آن آماده ساخت. این روند به شکل گیری نوع خاصی از ایران شناسی انجامید که دستاورد آن انتشار یک رشته تحقیقات میدانی و تلفیق آن با مجموعه

* استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران



به شمار می‌رفت و کتابخانه، خانه او بود. او کوشید تاریخ ایران را در کتاب سرزمین آن نیز جست‌وجو کند. از همین رو از آغازین سال‌های جوانی به جهان ایرانی و به گوشه‌ای از آن، سیستان و سپس بلوچستان، دلبسته شد. دستاورد این دلبستگی که تا سال‌های پایان زندگی همچنان ادامه داشت، انتشار مجموعه‌ای گونه‌گون از آثار مربوط به منطقه سیستان بود. مسافرت به سیستان نخستین سفر دراز پژوهشی ایرج افشار بود:

نخستین سفر پژوهشی درازدامن من در آبان‌ماه ۱۳۳۳ به همراه استاد ... ابراهیم پورداود بود که از تهران تا کوه خواجه به میان هامون سیستان رفتیم. بیابان‌ها و کلوته‌های میان بم و زاهدان و ویرانه‌های شهر رستم و شهر سوخته و کرکویه در اطراف زابل [را] گشتیم. جوان بودم و شور کنجکاوای درباره ایران داشتم.^۱

به نظر می‌آید این نخستین تجربه سفر پژوهشی تأثیری بسزا در توجه همه‌جانبه او به پژوهش از طریق مشاهده بر او گذاشت. حاصل این مسافرت سفرنامه‌ای بود که افشار آن را نخستین بار در مجله سخن منتشر کرد.^۲ چنان که خود نوشته است، در این سفر پورداود و البته چند تن دیگر نیز بودند. زمان این سفر نیز قابل توجه است. مسافرت در نخستین سال پس از کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت و البته محتوای آن نیز اهمیت دارد. افشار در سفرنامه‌اش به وضع بد زندگی در سیستان و فقر قاطبه مردم اشاره می‌کند و ضمن ستایش سیستان تاریخی و امکانات بالقوه آن، شرایط زندگی در سیستانی که دیده را نامساعد توصیف می‌کند. همین توصیف سبب شد تا سال‌ها بعد محمدعلی جمال‌زاده ضمن تحسین افشار برای نوشتن آن، محتوای آن را وسیله انتقاد از وضع ایران قرار دهد.^۳ در این

سفر، افشار برای نخستین بار به گردآوری تعدادی از واژه‌های سیستانی پرداخت و آنها را در سفرنامه خویش درج کرد. به نظر می‌آید افشار نخستین دانشمند ایرانی است که به گویش سیستانی دلبستگی نشان داد و توجه پژوهشگران را به بررسی این گویش جلب کرد.^۴ همچنین یادداشتی تفصیلی در باره آثار تاریخی سیستان نیز دستاورد همین سفر بود.^۵ نیز در همین سفر بود که در زاهدان با امیر توکل کامبوزیا دیدار کرد و شرحی کوتاه در باره او، کلاته و کتابخانه اش در همین سال به چاپ رساند.^۶

افشار پس از آن چند بار دیگر به سیستان مسافرت کرد. دومین سفر او به همراهی دکتر منوچهر ستوده انجام شد. متن سفرنامه دوم را افشار در سواد و بیاض نشر داد.^۷ در سال ۱۳۶۷ او همراه با همایون صنعتی‌زاده از نوشهر به خراسان و از آنجا به سیستان و سپس کرمان رفت. در سفرنامه این مسافرت شرحی درباره سفر به سیستان نیامده اما در پایان آن یادداشتی آمده که از آن بر می‌آید افشار نتوانسته گزارش بخش مربوط به سیستان را تکمیل کند و فقط به ذکر چند عنوان مانند اشاره به نوعی غذای محلی در زابل، بادلوار و نام زاهدان برای شهر قدیم سیستان در کناره مرز، بسنده کرده است. نیز از همین سفرنامه کوتاه بر می‌آید که افشار به بلوچستان رفته و تا سراوان را دیده است. اما هیچ یک از نوشته‌های او در باره بلوچستان حاوی جزئیات نیست.^۸

افشار در سال ۱۳۷۵ بار دیگر به سیستان رفت. و در این سفر به کوتاهی درباره بقایای آتشکده کرکویه، آثار دهنه غلامان از عهد هخامنشیان در نزدیکی مرز با افغانستان و چند منطقه تاریخی دیگر گزارشی نوشت. او در این سفر با چند تن از پژوهشگران تاریخ محلی سیستان آشنا شد و به تحقیقات آنها

۱. ایرج افشار، *سفرنامه گلگشت در وطن*، چاپ اول نشر اختران، تهران ۱۳۸۴، ص ۱۳. افشار در این مجموعه سفرنامه‌هایی را که از آغاز تا سال نشر کتاب در نشریه‌ها و مجلات گوناگون چاپ کرده بود یکجا گرد آورده است.

۲. ایرج افشار، «سفری به کرمان و سیستان»، سخن، دوره پنجم، آذر ماه ۱۳۳۳، صص ۸۵۰-۸۶. همین سفرنامه سپس در نشریه یغما در دو بخش به چاپ رسید و متن آن به همراه چند سفرنامه بعدی سیستان در *گلگشت در وطن* منتشر شد. همراهان این سفر جز پورداود، جمشید و پرویز سروشیان از مردم کرمان و حبیب‌الله صمدی موزه‌دار در موزه ایران باستان و ناصر مفخم بودند. افشار در تجدید چاپ دیگری از نخستین سفرنامه خویش به سیستان اشاره‌ای به آنان کرده است. نگاه کنید به: «دیداری از سیستان» در *بیاض سفر*، چاپ اول توس، تهران ۱۳۵۴، صص ۳۳۸-۳۵۰. این بخش در واقع دربرگیرنده بررسی‌ای او در باره گویش سیستانی است. بخش مربوط به مشاهدات خویش از سیستان را در *سواد و بیاض*، جلد اول نشر داده بود.

۳. سید محمدعلی جمال‌زاده، *نامه‌های جمال‌زاده در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*، به کوشش سوسن اصیلی، چاپ اول، سخن، تهران ۱۳۸۷، صص ۷۴۲-۷۴۱. جمال‌زاده پس از خواندن شرح افشار درباره وضع سیستانی می‌نویسد: «حالتی که در آن موقع به من دست داد حالت خوشی نبود و تعجب کردم که در این آب و خاکی که مردمش به تمدن و فرهنگ و گذشته با شوکت و عظمت بیست و پنج قرنی خود، آن همه می‌یابند باز امروز پس از هفتاد سال مشروطیت و سال‌ها و قرن‌های بسیار شاهی و شاهنشاهی و دیکتاتوری‌های زشت و پلید رنگارنگ، وطن قهرمان ملی ما، رستم، به

صورتی باشد که ایرج افشار که مرد راستی و راستگویی است بدین قرار توصیف نموده است» البته جمال‌زاده *سفرنامه سیستان* افشار را که در سال ۱۳۳۳ انجام شده بود، در چاپ بعدی آن در کتاب *سواد و بیاض* در سال ۱۳۵۴ خوانده بود. چهره عمومی سیستان در این سال با آنچه افشار در سال ۱۳۳۳ دیده بود، تفاوت کرده بود.

۴. ایرج افشار، «دیداری از سیستان و ویرانه، یادداشتی در باره زبان بومی و آثار باستانی سیستان یغما»، شماره ۴، صص ۴۶۰-۴۶۴.

۵. همو، «ویرانه‌های باستانی سیستان، علل ویرانی سیستان»، یغما، شماره یازدهم، سال هفتم، بهمن ۱۳۳۳، صص ۵۳۴ به بعد.

۶. همو «کلاته کامبوزیا» منتشره در *مجله جهان نو*، سال ۱۳۳۳؛ تجدید چاپ در *سفرنامه*، صص ۵۶۲-۵۶۴.

۷. همو، «بیست شهر و هزار فرسنگ»، *سواد و بیاض*، جلد دوم، چاپ اول، دهخدا تهران، ۱۳۴۹، صص ۵۴-۱۳۳. این سفر از ۲۷ اسفند ۱۳۴۴ تا دوازدهم فروردین ۱۳۴۵ طول کشید و طی آن افزون بر شهرهای دیگر از تهران تا سیستان، زنده‌یاد افشار و دکتر منوچهر ستوده به مناطقی از بلوچستان نیز مسافرت کردند.

۸. ایرج افشار، «از نوشهر به خراسان و کرمان» در: *سفرنامه*، صص ۳۲۱-۳۲۳.

توجه کرد و گرچه گزارش مفصلی درباره آن نشر نداد اما چند بار به بلوچستان مسافرت کرد و هر بار توصیف مختصری درباره طبیعت و آثار قدیمه ایرانشهر، خاش و سراوان و بمپور نوشت. افزون بر آن زمینه را برای نشر چندین رساله و کتاب مستقل در باره بلوچستان فراهم آورد. از این شمار چند رساله را خود منتشر کرد^{۱۲} و با دیگر پژوهشگران را تشویق کرد تا آثار مربوط به سیستان و بلوچستان را تصحیح و منتشر کنند.^{۱۳}

۱۲. برای نمونه نک: میرزا مهدی خان سرتیپ قاینی، «کتابچه سیاحتنامه بلوچستان»، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۸، صص ۱۷۲-۲۰۱. نیز «جغرافیا و تاریخ بلوچستان» بازنویسی خالقداد آریا، بازخوانی ایرج افشار در همان کتاب صص ۲۰۲-۲۷۸. در ادامه همین بخش افشار رساله دیگری در باره بلوچستان را نشر داد. «جغرافیای بلوچستان»، همان کتاب، صص ۲۹۳-۲۷۹. همچنین افشار سفرنامه عبدالحسین میرزا فرمانفرما به کرمان و بلوچستان را مستقل منتشر کرد. نک: مسافرتنامه کرمان و بلوچستان، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۳.

۱۳. برای نک: «کتابچه تحدید حدود سیستان و بلوچستان پانزدهم رجب ۱۲۸۸ ق/اول سپتامبر ۱۸۷۱ م» به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۸، صص ۲۹۴-۳۱۹. میرزا عبدالحسین منشی «اقبال الدوله»، روزنامه سفر سیستان در سال ۱۲۸۸ قمری «در دفتر تاریخ، جلد دوم، صص ۵۹۳-۶۸۰. محمود افضل الملک کرمانی، کتابچه غفریه (جغرافیای بلوچستان ایران)» به کوشش ایرج افشار با حواشی خالقداد آریا، دفتر تاریخ، دفتر سوم، چاپ اول ۱۳۸۷، صص ۱-۴۵. همچنین با تشویق افشار، عبدالرضا سالار بهزادی کتاب خویش درباره بلوچستان در قرن سیزدهم را در سلسله انتشارات بنیاد موقوفات افشار منتشر کرد و زنده یاد همایون صنعتی زاده مقاله‌ای از بریان اسپونر با عنوان «نام‌های جغرافیایی مکان‌های مکران ایران» را ترجمه و در پژوهش‌های ایرانشناسی، جلد هجدهم به چاپ رساند.

توجه نشان داد.^۹

تلاش‌های سیستان‌شناسی ایرج افشار محدود به مشاهدات میدانی او از منطقه و دیدن بناها و آثار کهن و نیز ارزیابی وضع معاصر آن نبود. زیرا افزون بر آن شماری از رساله‌ها و منابع مربوط به تاریخ سیستان به‌ویژه در دوره قاجار را تصحیح و منتشر کرد. یکی از آنها سفرنامه محمد ابراهیم خدابنده‌لو به سیستان در سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۸۵ قمری است.^{۱۰} در مجلدات اخیر دفتر تاریخ و ستوده‌نامه نیز چند رساله درباره سیستان منتشر شده است.^{۱۱}

دل‌بستگی افشار به تحقیقات مربوط به شرق ایران محدود به مسافرت به سیستان نماند. او از همان آغاز به بلوچستان نیز

۹. ایرج افشار، «زادگاه رستم» در: سفرنامه‌چه، صص ۱۸۱-۱۸۵.

۱۰. محمد ابراهیم خدابنده‌لو، «روزنامه سفر خراسان و سیستان»، به کوشش ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین، جلد دوازدهم، ۱۳۴۳، صص ۱۲۲-۱۴۴. تردید درباره تاریخ تألیف رساله از زنده یاد افشار است.

۱۱. نک: میرزا محمدجعفر قاجار، «کتابچه حالت سیستان»، به کوشش ایرج افشار، دفتر تاریخ، جلد اول، چاپ اول، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۰. صص ۱۶۳-۱۶۶؛ گمنام، «ولایت نیمروز بهجت‌اندوز» به کوشش ایرج افشار، پژوهش‌های ایرانشناسی، جلد پانزدهم، (ستوده‌نامه) (۱) صص ۸۰-۸۸.

«نه همانا که مرد»

علی صفری آق‌قلعه*



خدمت یکی از استادان بودیم، ایشان نیز از شناختن از استاد افشار یاد کردند و می‌دیدم که برداشت‌های فردی با تجربه بیشتر و پیشینه آشنایی و دوستی طولانی‌تر با استاد افشار نیز با آنچه ما دریافته بودیم نزدیک بود. پس دریافت‌های ما نادرست نبود و استاد افشار را با آن بزرگواری‌ها همه آشنایان با

در مجلس بزرگداشتی که پس از درگذشت استاد افشار در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی برگزار شد سرسرای ساختمان را به نمایشگاهی از آثار قلمی - و به گفته خود استاد افشار «چاپ کرده‌های» - ایشان اختصاص داده بودند. با دیدن آن نمایشگاه بزرگ می‌شد به خوبی دریافت که خداوند، مهربانانه به زندگی استاد افشار چنان برکتی بخشیده بود که توانست یک‌تنه بیش از بسیاری سازمان‌های عریض و طویل به فرهنگ این مرز و بوم خدمت کند.

از آن مجلس با دوستانم محمد افشین وفاپی و پژمان فیروزبخش بازگشتیم و سخنی خوش نمی‌بود جز یادهایی که از استاد افشار داشتیم و این بهترین دست‌آویزی بود که از آن اندوه بگریزیم. آن گاه که دوستان از خاطره‌هایشان باز می‌گفتند می‌دیدم که دریافت‌ها و آموخته‌های ایشان با آنچه من از استاد افشار می‌دانستم بسیار نزدیک است. بعدها هم که در جلسه‌ای

* پژوهشگر و نسخه‌شناس

ایشان می‌شناختند؛ او به‌راستی بزرگوار بود.

نگاهی به زندگی و کارهای استاد افشار نشان می‌دهد که ایشان بی‌هیچ گزافه‌ای یکی از بزرگ‌ترین مدیران فرهنگی بود که تاریخ ایران به خود دیده است. من گمان می‌برم که راز این بزرگ‌مردی را باید در شیوه زندگی ایشان جست‌وجو کرد و از این روی است که می‌پندارم آگاهی از شیوه زندگی مردی چون استاد افشار برای امروزیان بسیار سودمندتر از دانستن سیرت *جلال‌الدین منکبرنی* یا سیرت *ابوعبدالله خفیف شیرازی* است؛ چرا که او نه خیال‌سروی بر مردم را در سر می‌پخت و نه داعیه کرامات داشت. دانشی مردی بود که به ایران از دل و جان مهر می‌ورزید و شرافتمندانه باور خود را پاس می‌داشت.

برای نوشتن درباره شیوه زندگی استاد افشار باید آنها که آشنایی بیشتری با ایشان دارند قلم به دست گیرند. این کار بر دست چون منی که آشنایی کوتاهی با ایشان داشته‌ام چندان پر بار نخواهد بود؛ با این حال به سپاس‌گزاری از مهربانی‌هایی که استاد افشار در حق بنده نیز داشته‌اند در اینجا به برخی از نکاتی که در دیدارهای با ایشان دریافتم اشاره می‌کنم؛ باشد که در این میانه برای دیگران چیزی به قول ایشان «دست‌یاب» شود.

یکی از روزهای شهریورماه سال ۱۳۸۴ بود که نخستین بار با استاد افشار دیدار داشتم. مشغول کار بر روی *تحفة العرّاقین* خاقانی بودم و نیازمند به دست‌نویس کتابخانه ملی اتریش از این متن که توسط استاد افشار شناخته و شناسانده شده بود و شنیده بودم که تصویرش را در دسترس دارند و می‌خواهند آن را به شیوه نسخه‌برگردان منتشر کنند. از طریق آقای احمدرضا رحیمی ریشه - که فهرست اتریش در انتشارات ایشان به چاپ رسیده بود - شماره تلفن استاد افشار را به دست آورده بودم و پس از تماس قرار گذاشتند که یک روز با ایشان دیداری داشته باشیم.

آن روز بخشی از کار *تحفة العرّاقین* را با خود همراه بردم و ایشان آن را دیدند و گفت‌وگوها و پرسش‌هایی درباره آن شد. پس از گفت‌وگوهای پیشنهاد کردند که واژه‌ها و تعبیرات دیریاب متن را در کالبد مقاله‌ای بنویسم تا در یادنامه‌ای که برای علامه قزوینی منتشر خواهند کرد به چاپ برسد.

این پیشنهاد، تشویق بسیار بزرگی برای من بود و به‌راستی نیروی بیشتری برای دنبال کردن کار در خود می‌یافتم. اکنون

که می‌اندیشم می‌بینم که در آن پیشنهاد به‌ظاهر ساده می‌توان هدف‌های گوناگونی را یافت. مثلاً هدایت کردن یک نفر تازه‌کار به عوالم پژوهش و مقاله‌نویسی؛ یا اینکه این تازه‌کار بیاموزد که می‌توان از یک کار تصحیحی، ویژگی‌های مهم و به‌واقع زبده آن اثر را بیرون کشید و به پژوهشگران ارائه کرد و مهم‌ترین هدف - لاقلاً از دیدگاه من - اینکه می‌دانستم دست کم یک بار دیگر نیز می‌توانم ایشان را ببینم و برای اینکه چنان دیدار و تشویقی تجدید شود باید تمام تلاش خود را به کار بندم.

شاید اگر آن روز ایشان بر نادرستی‌های کار من انگشت می‌نهادند به دنبال کار خود می‌رفتم و هیچ‌گاه به این عوالم پای نمی‌نهادم اما ایشان تجربه و شکیبایی روبارویی با امثال من را داشتند و اگر جست‌وجو کنیم خواهیم دید بسیاری از بزرگانی که امروز در دنیای ایران شناسی قلم می‌زنند نخستین آثارشان را به تشویق و راهنمایی ایشان و در نشریاتی چون *راهنمای کتاب* و *آینده* به چاپ رسانیده‌اند.

در آن نخستین دیدار، من بیشتر با این امید نزد استاد افشار رفتم بلکه تصویری از نسخه وین را به دست بیاورم ولی ایشان گفتند که چون چاپ نسخه‌برگردان نسخه را ناشی منتشر خواهد کرد باید تا چاپ اثر صبر کنم. آن روز از این موضوع دلخور شدم و پیش خود می‌اندیشیدم که چرا ایشان با وجودی که می‌دانستند دارم روی آن متن کار می‌کنم از ارائه تصویر نسخه خودداری کردند. بعدها دریافتم که ایشان همیشه نسبت به تعهداتی که به کتابخانه‌ها و مراکز داشتند پایبند بودند و تصویر این گونه نسخه‌ها را پیش از چاپ به احدی - حتی کسانی که به آنها محبتی هم داشتند - نمی‌دادند. این پایبندی به پیمان‌ها از نکته‌های آموختنی از ایشان بود.

از ویژگی‌های استاد افشار واقع‌بینی ایشان بود و این ویژگی را در کارها و زندگی ایشان به‌خوبی می‌شد دید. همواره از آرمان‌گرایی‌هایی که کارها را راکد نگاه می‌دارد پرهیز داشتند اما آن‌گاه که می‌شد کاری را بهتر انجام داد هرگز آسان‌گیری نمی‌کردند. برای نمونه، میراث‌مکتوب بنا داشت که درسنامه‌ای را برای نسخه‌شناسی تدوین کند و این کار به بنده سپرده شد. از آنجا که استاد افشار از مجرب‌ترین کارشناسان این رشته در ایران بودند بنا شد که کار با نظارت و تأیید ایشان انجام شود. پس از مدتی بنده کار را در قالب متنی با ترتیب الفبایی موضوعات به پایان رسانیدم و خدمت ایشان بردم. کار را دیدند

علوی اشاره کرد که هر دو به دلایلی از ایران دور مانده بودند و استاد افشار از راه نامه‌نگاری با ایشان موجب شدند که دوستی‌هایی میان ایشان پدید آمده و به‌ویژه موجب شدند تا پیوند آنها-که در غربت به سر می‌بردند- با ایران به کلی بریده نشود. نگاهی به نامه‌های این هر دو به استاد افشار-که خوشبختانه در دو مجموعه به چاپ رسیده- نشان می‌دهد که استاد افشار چگونه ده‌ها سال این روابط را پایدار نگاه داشته‌اند. برای نمونه در بیشتر این نامه‌ها درخواست‌هایی از سوی جمال‌زاده و علوی مبنی بر فرستادن کتاب و مجلات ایران- به‌ویژه *رهنمای کتاب* و *بعدها/ینده*- درج شده است و با اینکه نامه‌های استاد افشار به آنان در دست نیست، فحوای نامه‌های آنان نشان می‌دهد که درخواست‌های ایشان همواره با پذیرش همراه بوده است.

از سویی نگهداری همین نامه‌ها موجب شده است تا بخشی از تاریخ فرهنگی دوره معاصر ایران حفظ شده و آثار و اسنادی ارزشمند از نویسندگان نام‌آور معاصر در دسترس پژوهشگران نهاده شود. این‌ها همه از هوشمندی‌های استاد افشار سرچشمه گرفته است.

نیک‌خواهی استاد افشار از ویژگی‌های اخلاقی مثال‌زدنی ایشان بود. اگر کسی در زمینه کاری مشکلی داشت و با ایشان درباره آن گفت‌وگو می‌کرد پس از اینکه اندکی درباره آن می‌شنیدند موضوع گفت‌وگو را تغییر می‌دادند به گونه‌ای که ممکن بود شخص تصوّر کند استاد افشار فردی بی تفاوت است. پس از مدتی می‌دیدید مشکل آن شخص حل شده یا در جایی مشغول به کار شده؛ بی اینکه بدانند آن کار به پایمردی استاد انجام شده است.

آگاهی‌های گسترده‌ای که استاد افشار از بسیاری زمینه‌های ایران‌شناسی داشتند حاصل شناخت درست و واقع‌بینانه ایشان از وضعیت جامعه ایرانی بود و اینکه به‌درستی می‌دانستند مدیریت فرهنگی در سرزمینی با اندیشه‌ها و قومیت‌های گوناگون نیاز به اندیشه‌ای باز و دور از عصبیت دارد. این دیدگاه شاید به دلیل نگاه کتاب‌دارانه ایشان در سال‌های طولانی کار و مدیریت در کتابخانه‌ها یا سفرهایی که به جای جای ایران داشتند پدید آمده باشد اما هرچه هست موجب شد تا در دوره مدیریت ایشان به شاخه‌های گوناگون فرهنگ این سرزمین پرداخته شود؛ چه در زمینه نسخه‌های

و گفتند بهتر است که ساختار آن از ترتیب الفبایی به ترتیبی که پیشینیان هنگام تولید نسخه رعایت می‌کردند تنظیم شود. برای من که کار را پایان یافته می‌پنداشتم، این پیشنهاد نادلخواه بود چرا که می‌دانستم این کار با جابه‌جایی مدخل‌ها سامان نمی‌پذیرد و باید پژوهش‌های دیگری انجام و طرحی نو در انداخته شود. با این حال کار از نو و با آن دیدگاه آغاز شد و نتیجه نیز- به‌ویژه برای من که در آغاز آن را بیهوده و کم‌حاصل می‌پنداشتم- چشمگیر بود. اکنون که می‌اندیشم می‌بینیم سخت‌گیری‌هایی از این دست بسیار سودمند بوده و موجب می‌شد که فرد به آنچه هست بسنده نکند و تلاش کند تا هر روز نسبت به روز پیشین پیشرفتی در کارش حاصل شود. آنها که به خانه استاد افشار رفت‌وآمد داشته‌اند می‌دانند که آن خانه جایگاهی برای دیدار پژوهشگران بود و من بسیاری از پژوهشگران و بزرگان این سرزمین را نخستین بار در خانه استاد افشار ملاقات کرده‌ام. هر بار که من خدمت استاد افشار می‌رفتم افراد دیگری نیز به دیدار ایشان می‌آمدند و تقریباً هیچ‌گاه آن خانه را خالی از مراجعه‌کننده ندیدم مگر در مواقعی که کاری ویژه در پیش بود. اکنون نمی‌دانم خانه‌ای که جایگاه دیدار و آشنایی بسیاری از پژوهشگران و منشأ پدید آمدن بسیاری از کارهای بزرگ فرهنگی بود پس از این چه سرنوشتی خواهد یافت. شاید بهتر باشد که یکی از مراجع فرهنگی با کسب اجازه و توافق خانواده استاد افشار آن خانه را به کاربردی متناسب با آن جایگاه نزدیک کنند.

بی‌گمان یکی از بزرگ‌ترین هنرهای استاد افشار مردم‌داری و دوستی‌های پایدار بود که در پدید آمدن آنها ایشان نقش عمده‌ای داشتند. این دوستی‌ها هر کدام به شکلی بوده است. برای نمونه دوستی با کسانی که در یک مقطع زمانی با استاد افشار همکاری یا رفت‌وآمد داشته‌اند. از نمونه‌های مثال‌زدنی آن می‌توان به دوستی ایشان با استاد منوچهر ستوده یاد کرد که اتفاقاً بنده ایشان را فقط یک بار و در خانه استاد افشار زیارت کردم. همچنین دوستی استاد افشار با استاد زنده‌یاد محمدتقی دانش‌پژوه و چه اندازه زیباست که این دوستی‌ها برای جامعه پژوهشی نیز اثراتی داشت و دست‌کم چند اثر کهن را استاد افشار با هر دوی این استادان تصحیح و منتشر کردند. اما این دوستی‌ها صرفاً با آنها که با ایشان رفت‌وآمدی داشتند خلاصه نمی‌شد. برای نمونه می‌توان به جمال‌زاده و بزرگ

خطی، چه در زمینه کتاب‌ها و مقالاتی که ایشان از خودشان یا دیگران منتشر کردند.

خاطر من هست یک روز که خدمت استاد افشار بودیم فرد دیگری نیز برای مشورت نزد ایشان آمده بود و خیال داشت پایان‌نامه دانشگاهی خود را در موضوعی بگذراند. استاد افشار نخست درباره اینکه پرداختن به آن موضوع سود چندانی برای جامعه ایرانی ندارد گفت و گو کردند و من در آغاز گمان می‌بردم که این باور نداشتن به موضوع، همراه با ناآگاهی از آن است اما آن‌گاه که سخن به جزئیات آن موضوع سوق پیدا کرد دریافتیم که به اندازه کافی از زوایای آن باخبر هستیم و آن انکار، بی‌پشتوانه آگاهی نبود.

همیشه چیزی بود که از ایشان بیاموزیم و به گفته یکی از دوستان حتی خاموش نشستن در کنار ایشان و نظاره کردن بر رفتارهایشان با آموختن همراه بود.

استاد افشار اهل شاگردپروری بودند اما از مریدپروری همواره پرهیز می‌کردند؛ از اینکه گروهی بیایند و از یک شخص بتی بسازند و پس از آن مسابقه چاپلوسی راه بیندازند. به همین دلیل هم نه خوشامدگویی کسی را می‌کردند و نه از خوشامدگویی‌های دیگران درباره خود خرسند می‌شدند.

یک ویژگی دیگر که به گمان من از بزرگ‌ترین ویژگی‌های رفتاری استاد افشار بود اینکه شخصیتی استوار، تلاشگر و باروحیه داشتند و هرگز از دشواری‌ها گلایه نمی‌کردند. این

روحیه موجب می‌شد تا هم خودشان با دشواری‌ها به خوبی رویاروی شوند و هم این روحیه را در اطرافیان ایجاد کنند.

آخرین باری که با استاد افشار دیدار داشتیم در خدمت آقای دکتر ایرانی و دوستم علی نویدی در بیمارستانی بود که استاد در آنجا بستری شده بودند. با اینکه وضع ظاهری ایشان نشان می‌داد که بسیار از بیماری رنج می‌برند اما وقتی که با ایشان گفت‌وگو می‌کردیم همچنان با همان روحیه سخن می‌گفتند و از کارهایی که برای چاپ به میراث مکتوب سپرده بودند و همین‌طور کارهای ما و مرکز می‌پرسیدند و همان تشویق‌ها که همیشه از ایشان سراغ داشتیم باز شنیده می‌شد. این گفت‌وگوها چنان بود که من باور داشتم ایشان از بستر این بیماری نیز به تندرستی برخیزند و باز از گفته‌های ایشان نیرو خواهیم گرفت. افسوس که سرانجام او را احباب کارگر نیامد و فرهنگ ایران زمین یکی از بزرگ‌ترین پشتیبانان خود را از دست داد.

سخن پایانی در این نوشته کوتاه و نارسا اینکه گاهی از خود در کنار استاد افشار یاد کرده‌ام؛ خوانندگان بزرگوار خواهند بخشید چرا که هستند نام‌آورانی که تنها یک بار با استاد ملاقات کرده‌اند و پس از درگذشت ایشان، عکس‌های ملاقاتشان را اینجا و آنجا به نمایش نهاده‌اند؛ پس شاگردی نزد استاد افشار برای چون منی که کم‌استاد دیده‌ام سرافرازی بزرگی خواهد بود و گفتنی.



چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

سید محمد طباطبایی بهبهانی*



مانندی برایش نمی‌شناسیم. خوشا به حالش که عزیز و منیع زیست و سربلند درگذشت.

بنده را فرمودند که چند سطر به یاد استاد افشار بنویسم. هرچند حضرتش را به نوشته امثال بنده نیازی نیست ولی به پاسداشت مقام بلند استاد کلمتی چند بر سبیل عرض ارادت نوشته شد. معمولاً در این گونه نوشتارها به تبعیت از مقام علمی و خدمات فرهنگی شخص در گذشته می‌پردازند، اما بنده بر آن است که از لونی دیگر بنویسم تا در یاد استاد نیز

استاد ایرج افشار هم پرواز کرد و دیگر شاهد آثار جدید و مستمر وی در مجلات وزین و عرصه میراث مکتوب نخواهیم بود. تا ایران و فرهنگ ایران و تاریخ ایران هست، افشار هم هست. استاد از خوشبخت‌ترین‌های ایران معاصر است که تمام عمر را به خدمت راستین وطن به سر آورد و از روزی که خود را شناخت تا واپسین روزهای حیات کمر بسته ایران بود و فرهنگ ایران. و به راستی در این روزگار

* استاد یار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران



و جناب آقای ابهری ریاست بزرگوار پیشین کتابخانه مجلس یک نسخه از آن را برای اظهار نظر خدمت استاد و گروهی دیگر از بزرگان فرستادند و استاد افشار نامه‌ای به ریاست کتابخانه مجلس نوشت که بنده را دچار شرم و شگفتی کرد و چنان به انصاف تمام در باب کتاب نظر داده بود و اظهار خوشحالی از چاپ چنین کتابی کرده بود که بنده را به یاد صدیقان تاریخ انداخت. و از آن پس مصمم گشتم که از حضرتش پوزش بخواهم و از همین رو به کسی از دوستان مشترک گفتم که پامردی کند. ولی گویا خود آن دوست نمی‌خواست چنین شود. سرانجام دل به دریا زده، خود به همراه دوست عزیز آقای افشین وفائی به خدمت ایشان رفته، از در پوزش بزه پیشین درآمدم و ایشان پوزش مرا بریده، نگذاشت که سخن تمام شود و فرمود: «فراموش کن.» و لطف نمود و به گرمی پرسید. و به عمل تنبه داد که تعلیم را ترکیه باید. آری چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار. خدایش بیامرزاد.

تعلیمی نهفته باشد. آنچه پس از گذشتن استاد افشار چندین بار به ذهنم خطور کرده این که مرحوم دکتر محمود افشار مردی سعادتمند بود و به خوبی از عهده دو امتحان الهی مال و فرزند برآمده است. خدای تعالی فرموده است: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»؛ از مالش موقوفه افشار را می‌شناسیم و از اولادش ایرج پراح را. به راستی مرحوم دکتر افشار دو موقوفه برای ایران به جای گذاشت: یکی همان موقوفه تجریش و دیگری استاد افشار که با تمام وجود وقف ایران بود. زهی جوانمردی که از دو آزمون چنین سخت، سربلند برون آید. مطلب دیگری که تذکارش بایسته است خلق کریم و نظر بلند استاد است. دوستان می‌دانند که بنده چندین سال پیش، از سر خامی و جوانی، در مقدمه ج ۲۴ فهرست مجلس انتقادی تند و دور از حشمت استاد نوشتم که موجب آزرگی ایشان و دوستان را فراهم آورد و پس آورد آن را نیز دیدم و برخی در صدد پاسخ و آزار عملی و کتبی بنده برآمدند. در همین ایام بود که جلد نخست الشریعة الی/استدراک/الذریعة به چاپ رسید



نامه نگاری های استاد افشار و حسن عاطفی

حسن عاطفی*



دانشمند محترم جناب آقای حسن عاطفی
یک جلد از دفتر هفتم نسخه‌های خطی که اخیراً
انتشار یافته و مقاله‌ای از جنابعالی در آن چاپ شده
است به پیوست برای مطالعه شما ارسال می‌گردد.
اعلام وصول موجب امتنان خواهد بود.

ایرج افشار
مدیرکل کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
۱۳۵۹/۱۱/۶

ایرج افشار
مدیرکل کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

* شاعر و پژوهشگر متون ادبی



۱۳۵۹/۱۱/۶

فاضل و دوست عزیزم، جناب آقای حسن عاطفی
قربانت گردم،

شرحی که در مقایسه میان ورزنامه و نسخه فلاحات
تبریز نوشته‌اید، برای مقدمه ورزنامه مفید است. اما
نکته‌ای که باید عرض کنم درباره خود نسخه فلاحات
تبریز است. از اتفاق روزگار من چند سال قبل که در
پاکستان بودم، نسخه‌ای به دست آوردم و به استنساخ
آن پرداختم و تهیه کردم و بعد نسخه‌ای نزد فخرالدین
نصیری یافتم و با آن مقابله کردم و این حتی آماده شده
بود که در ایران زمین درج شود و امیدم آن است که
این کار بشود. اگرچه شنیده‌ام کسی دیگر هم از روی
نسخه پاریس استنساخ کرده است.

نسخه‌های پاکستان و نصیری خیلی قدیمی تر از نسخه
تبریز است. فعلاً بیش از این تصدیق نمی‌دهم.

ارادتمند، ایرج افشار

۱۳۵۹/۱۱/۶

نسخه و کتابت عزیزم آقای حسن عاطفی

قربانت گردم
سرور که در تهیه این ورزنامه و نسخه فلاحات تبریز
ماستند و نسخه مفید است. از نکته‌ای که عرض کنم درباره خود نسخه فلاحات
تبریز است. از اتفاق روزگار من چند سال قبل که در
پاکستان بودم، نسخه‌ای به دست آوردم و به استنساخ
آن پرداختم و تهیه کردم و بعد نسخه‌ای نزد فخرالدین
نصیری یافتم و با آن مقابله کردم و این حتی آماده شده
بود که در ایران زمین درج شود و امیدم آن است که
این کار بشود. اگرچه شنیده‌ام کسی دیگر هم از روی
نسخه پاریس استنساخ کرده است.

نسخه‌های پاکستان و نصیری خیلی قدیمی تر از نسخه
تبریز است. فعلاً بیش از این تصدیق نمی‌دهم.

ارادتمند، ایرج افشار

۱۳۵۹/۱۰/۲۷

دوست عزیز نازنین

۱۳۵۹/۱۰/۲۷

دوست عزیز نازنین

این بار نامه‌ای می‌نویسم که باعث عجب شما می‌شود.
در آن بحثی از نسخه خطی نیست. از بس گلایه‌های
خاص طامه نطنز خوب است، میل دارم چند اصله از
آن را در باغچه‌ای که در کوهستان کرج دارم بکارم.
لذا تمنی دارم مقرر دارید ده اصله جوان گلایه خوب
نطنزی در اسفندماه برایم بفرستند به نحوی که
بی عیب و بادنخورده برسد و به لطف شما بکارم.

امیدوارم مجله به دستتان رسیده باشد. مقاله
زادالمذکرین چاپ شد. به بهنیا و فیضی سلام برسانید.
ارادتمند ایرج افشار

این بار نامه‌ای می‌نویسم که باعث عجب شما می‌شود.
در آن بحثی از نسخه خطی نیست. از بس گلایه‌های
خاص طامه نطنز خوب است، میل دارم چند اصله از
آن را در باغچه‌ای که در کوهستان کرج دارم بکارم.
لذا تمنی دارم مقرر دارید ده اصله جوان گلایه خوب
نطنزی در اسفندماه برایم بفرستند به نحوی که
بی عیب و بادنخورده برسد و به لطف شما بکارم.
امیدوارم مجله به دستتان رسیده باشد. مقاله
زادالمذکرین چاپ شد. به بهنیا و فیضی سلام برسانید.
ارادتمند ایرج افشار

دوست عزیز نازنین

کتاب‌های میراث

طهران ۱۳۵۱/۲/۲۲

دوست عزیز ارجمندم

من سه ماه طهران نبودم. یک ماهی است که باز گشته‌ام و انتظار زیارت جنابعالی را دارم. نمی‌دانم استنساخ و کار «ورزنامه» تمام شد یا خیر. حتماً مقاله شما که در شماره شب عید راهنمای کتاب درج شد به نظر تان رسیده است. اکنون نوبت آن است که متن را ارسال دارید تا درج کنم.

دیگر آن که با آقای منوچهر ستوده از راه جرثقال قصد قمصر دارم ولی می‌خواهم وقتی بروم که گل‌های گلاب شکفته باشد. آیا این جمعه یعنی ۲۹ اردیبهشت مناسب است یا زود است. لطفاً دو کلمه به فوریت مرقوم دارید که مطلع شوم.

با تجدید مراتب ارادت،

ایرج افشار

آدرس فوری - تهران - کتابخانه مرکزی

طهران ۱۳۵۱/۲/۲۲

دوست عزیز ارجمندم. من سه ماه طهران نبودم. یک ماهی است که باز گشته‌ام و انتظار زیارت جنابعالی را دارم. نمی‌دانم استنساخ و کار «ورزنامه» تمام شد یا خیر. حتماً مقاله شما که در شماره شب عید راهنمای کتاب درج شد به نظر تان رسیده است. اکنون نوبت آن است که متن را ارسال دارید تا درج کنم.

دیگر آن که با آقای منوچهر ستوده از راه جرثقال قصد قمصر دارم ولی می‌خواهم وقتی بروم که گل‌های گلاب شکفته باشد. آیا این جمعه یعنی ۲۹ اردیبهشت مناسب است یا زود است. لطفاً دو کلمه به فوریت مرقوم دارید که مطلع شوم.

با تجدید مراتب ارادت
ایرج افشار

آدرس فوری - تهران - کتابخانه مرکزی



با عرض سلام و تسلیت، قطعه زیر در سوگ و ماده تاریخ در گذشت جانکاه استاد ایرج افشار تقدیم می گردد:

زیر این آسمان زنگاری
زندگی چیست؟ مرگ تدریجی
بار محنت به دوش جان بر دل
در تکاپوی خاطری آزاد
رنج بسیار و درد بی درمان
با چنین وضع و حال باید گفت
بود هر سال شیوه ایرج
با تنی چند آشنا، می رفت
بود اسفند و سال نو در پیش
بود چشمم به در، ولی افسوس
عید دیگر نماند و نی نوروز
وای من چون توان تحمل کرد
حیف از آن فاضل هنرپرور
رادمردی، محقق دانا
در شناسایی نسخ بی شک
بود روشن برای او چون روز
بر جهان کتاب و مطبوعات
بود در کار طبع و نشر کتب
نخبه نسخه ها و مخطوطات
هدیه ای شد به طالبان علوم
بود ایران شناس آگاهی
گر کسی را ازو سؤالی بود
همچنین عهد پهلوی تا حال
زنده جاودانه شد نامش
چون یکی سال رحلتش پرسید
یازده روز از پس فوتش
عاطفی گفت ماه فروردین
«زنده جاودانه می بینم
پور محمود، ایرج افشار»



شیفته کتاب

هادی عالم‌زاده*



و کتابخانه خود را در شرایطی خاص - که داستان و حواشی آن بس دراز است - به من سپرده بود، دیدار و تماس‌های بیشتری با شادروان افشار داشتم، زیرا شادروان مینوی در نامه‌هایی که برایم می‌فرستاد^۲ گاه پیام‌ها و سفارش‌هایی برای دوستان خود داشت از جمله دکتر یحیی مهدوی و... و شادروان افشار.

آنچه من بنده در محافل دوستان و مجالس اهل علم و ادب پیوسته، هرگاه نام شادروان افشار به میان می‌آمد، می‌شنیدم و خود در مجلات و کتاب‌ها از او و در باب او می‌خواندم، ملازمت نام و پیوستگی زندگی او با کتاب و تألیف و چاپ و انتشار بود. به تعبیر روشن‌تر او با کتاب و نگارش و نشر کتاب و مجله می‌زیست و بی‌گمان در زمره آن گروه از شیفتگان کتاب بود که داستان شیفتگی آنان به کتاب و مطالعه و نگارش در منابع فرهنگ و تمدن اسلامی فراوان آمده؛ داستان‌هایی که بعضاً پذیرفتن آن‌ها دشوار می‌نماید و بعضاً آدمی را شگفت‌زده می‌سازد؛ مانند آنچه در آثار جاحظ آمده.

خاطره‌ای که از شادروان افشار چون تصویری زنده پیش روی دارم، صحت داستان‌های افسانه‌مانندی را که جاحظ در کتاب/حیوان آورده، قوت می‌بخشد. بخش عمده‌ای از این داستان‌ها را کاتبی با خط ثلث بسیار خوش در سی و اند برگ با عنوان «مدح الکتب و الحث علی جمعها» گرد آورده است^۳ که به آسانی می‌توان نمونه‌های دیگری، افزون بر خاطره من از او، در زندگی شادروان افشار یافت و به داستان‌های جاحظ افزود. روزی چاشتگاهان از در واقع در خیابان آناطول فرانس («قدس» فعلی) وارد دانشگاه تهران شدم. ایرج افشار را دیدم که با شش هفت کتاب در زیر بغل چپ و پنج شش کتاب بر شانه راست، خیابان میان دانشکده علوم و دانشکده ادبیات را به سوی کتابخانه مرکزی دانشگاه - که در آن روزها ساختمان آن تازه به پایان رسیده بود طی می‌کرد. شگفت‌زده شدم. او در آن

توفیقی بزرگ بود که در سال‌های تحصیلی ۱۳۳۳-۱۳۳۵ شمسی، یعنی در شانزده هفده سالگی، در دانش‌سرای مقدماتی تهران دبیرانی داشتم چون دکتر مصطفی مقربی (دبیر ادبیات فارسی) دکتر منوچهر ستوده (دبیر زبان انگلیسی)، استاد خلیق (دبیر فقه و عربی) ابوالقاسم قربانی (دبیر ریاضیات) و... که آن روزها درک و فهم لازم برای شناخت جایگاه علمی آنان را نداشتم و چنان که بایست از محضر آنان بهره نبردم و توشه نیندوختم. شخصیت‌هایی که بعدها دریافتم جملگی از چهره‌های درخشان علمی و ادبی کشورند و صاحب تألیفات. دو تن از این استادان (شادروان مصطفی مقربی و دکتر منوچهر ستوده - حفظه الله تعالی) از یاران و همگامان شادروان ایرج افشار بودند.

توفیق راه یافتن به دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران و دستیابی به افتخار شاگردی مجدد دکتر ستوده و نیز شادروانان محمدتقی دانش‌پژوه، مجتبی مینوی و دکتر امیرحسن یزدگردی، و مناسبت‌های مختلفی که پیش می‌آمد، راه آشنایی بیشتر و ارتباط با شادروان افشار را که سردبیری مجله/هنمای کتاب را بر عهده داشت بر من گشود و خیلی زود از همان دوره دانشجویی از مشترکان خوش حساب این مجله شدم و تا زمانی که دوره جدید مجله/ینده جای آن را گرفت و تا آخرین شماره که انتشارش پس از انقلاب متوقف گردید، با این مجله و نوشته‌های سردبیرش انس داشتم.

اگر حافظه‌ام به خطا نرفته باشد شاید نخستین دیدار مستقیم و شخصی‌ام با شادروان افشار در مأموریتی بود برای رساندن مقاله‌ای از شادروان یزدگردی به دفتر مجله/ینده؛ مقاله «تار عرفانی ذوالفنون» (نوشته‌ای شگفت‌انگیز - در نظر من در آن روزگار و خواندنی).^۱

بعدها مکرر، خاصه در سال‌هایی که استاد مجتبی مینوی برای تدریس سه‌ساله به دانشگاه پرینستون رفته بود و خانه

* استاد بازنشسته دانشگاه تهران

۱. یزدگردی، امیرحسن، «ساز عرفانی ذوالفنون» مجله/ینده، سال ۱۲، فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۶، شماره ۱-۳، صص ۳-۵.

۲. این نامه‌ها به سبب احتوا بر اطلاعات مربوط به دهه چهل ایران و مطالبی مربوط به احوال استاد مینوی در آن سال‌ها در خارج از ایران (آمریکا) در خور توجه و انتشار است.

۳. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، «مدح الکتب و الحث علی جمعها»، ترجمه هادی عالم‌زاده، نامه بهارستان، سال پنجم، شماره اول و دوم، بهار-زمستان ۱۳۸۳، دفتر ۹-۱۰، صص ۱۱-۲۰.



پنداشت که غالباً آمیزه‌ای از تکلف و تقید به آداب‌دانی و احیاناً خودنمایی و مریدجویی با خود دارد یا به گفته زنده‌یاد استاد سید جلال‌الدین آشتیانی، فروتنی برخاسته از نخوت. رفتار او از مقوله‌ای دیگر بود؛ از مقوله رفتار آدم‌هایی که دیگران را مانند خود آدم می‌بینند. به تعبیر دیگر او از کمیاب آدم‌هایی بود که کرامت انسانی را باور دارند. و آدم‌ها همه، قطع نظر از دین و آیین و نژاد و قومیت و موقع سیاسی و جایگاه اجتماعی‌شان، از نگاه آنان آدم‌اند و محترم. این نوع رفتار، چنان در او متمکن و مستقر، یا بالذات در او سرشته بود که چونان ملکه و رفتاری عادی (مانند نشستن و برخاستن و راه رفتن) بی هیچ نشانی از تکلف و تصنع، در دیدار با هر کس آشکار می‌گشت. اگر مواردی استثنایی و خلاف این شیمه از او دیده شده باشد، به گمان من بنده، بی گمان دلایلی موجه و ناظر بر اهدافی انسانی و اخلاقی داشته و همین ملاحظات او را ناگزیر از رفتاری جز آنچه باور داشت، می‌ساخته است.



افشار، بزرگ‌مرد زبان و ادبیات فارسی

سید حسن عباس*



و چاپی مشغول بودند، آنان را «سفیر فارسی» در کشورهای خود تلقی می‌کردند و حتی‌المقدور کمک می‌نمودند؛ به‌ویژه استادان زبان و ادبیات فارسی شبه قاره را همواره مشمول عنایات خود قرار می‌داند و الان همه فرهیختگان فارسی این سرزمین در سوگ نشسته‌اند و من از یک سرپرست واقعی و همدرد دلسوز و فعال و مشوق و مشفق مخلص محروم مانده‌ام. با عرض تسلیت به خانواده محترم مرحوم ایرج افشار و همکاران دفتر موقوفات، افراد دانشگاهی و کتابخانه‌ها و اداره‌ها و مراکز علمی و پژوهشی ایران و خارج از ایران که با آن مرحوم ارتباط داشتند، از خداوند متعال برای ایشان مغفرت آرزو دارم. روحش شاد و یادش زنده باد.

روزگار چهره‌ای شناخته شده بود؛ نویسنده و محقق نامدار و سردبیر پیشین و همان وقت چند مجله معتبر، نماینده ایران در کنگره‌های خاورشناسی و جز این‌ها و اگر به خطا نرفته باشم رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در آن زمان. این منظره در ذهن من چنان زنده و تأثیر آن چندان ماندگار است که اگر دستی در نگارگری داشتم هم‌اکنون می‌توانستم آن را بر بوم نقاشی نقش کنم. کاش عکسی از او در این حال در دست بود. این عکس در کنار صدها عکس بر جای مانده از او، بی گمان جایی و ارزشی دیگر می‌داشت.

مشاهده این صحنه در آن حال مرا به یاد نخستین دیدارهایم با او انداخت و فروتنی او. فروتنی بی تکلف او را می‌شد به آسانی حس کرد. در هر دیدار با او چنین حسی زنده می‌شد. در یکی دو دیدار اول با او فکر می‌کردم احتمالاً این رفتار به خاطر روابط نزدیک من با دکتر یزدگردی یا استاد مینوی یا به علل و اسباب دیگر است اما خیلی زود، در پی دیدارهای دیگر در مجالس و محافل متعدد، دریافتم که او با همه چنین است و نیز دانستم که این نوع رفتار را نباید از سنخ فروتنی متعارف

خبر جانسوز در گذشت بزرگ‌مرد زبان و ادبیات فارسی و نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی جهان فارسی استاد ایرج افشار برای من لرزه‌آور بود. پیوستن استاد ایرج افشار به لقاءالله ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر برای جامعه فرهنگی و ادبی دنیای فارسی است. اما آیه کریمه «کل نفس ذائقة الموت» در این موقعه سنگین دستگیری می‌کند و می‌فهماند که مرگ برای هر ذی‌روح است. شخصاً استاد همواره بر من ناچیز شفقت می‌فرمودند و از زمان دانشجویی در دانشگاه تهران من مرتب پیش ایشان می‌رفتم و از فرموده‌های استاد استفاده‌ها می‌بردم. در کارهای پژوهشی در زمینه فرهنگ و ادبیات فارسی هرگونه تشویق می‌نمودند. کسانی که در خارج از ایران در کارهای نسخه‌شناسی و فهرست‌نویسی کتاب‌های خطی

* استاد دانشگاه‌های بنارس - هند

سه خاطره از آزاد مرد ایرانی

محمد حسین عزیزی*



عرض کردم: «نمی‌گویم جاودان هستیم، هر چند معتقدم شما توسط آثار تان همیشه ماندگارید.» و افزودم: «کاش همانجا مانده بودید تا مراقبت‌های پزشکی بیشتری دریافت می‌کردید.» فرمودند: «من فرار کردم و علیرغم اصرار پسرانم باید به ایران می‌آمدم (نقل به مضمون).»

چند هفته پیش به دیدارشان رفتم. آمده بودند کتاب‌های باقیمانده ایشان را برای تحویل به بنیاد دایرةالمعارف ببرند. باران می‌آمد. فرمودند: «فلانی، دنیا را می‌بینی؟ یک روز صرف بستن دل شد به این و آن / روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت.» سپس افزودند: «این کتابها را در عرض شصت سال گرد آوردم و اکنون آنها را می‌برند.» عرض کردم: «آیا ناراحت هستید؟» فرمودند: «برعکس، خوشحالم که بالاخره سامانی یافت و دیگران از آن استفاده می‌کنند.» پرسیدم: «کتاب‌های مرحوم پدرتان چه سرنوشتی پیدا کرد؟» فرمودند: «پدرم دو بار کتابخانه‌اش را از دست داد که یک بار آن را فروخت و به باغبانی که خانه نداشت داد و او با پول کتابها خانه خرید چون به پدرم گفته بود خانه ندارد و پدرم در آن زمان پولی موجود نداشت. البته مرتبه سوم دیگر کتابهایشان را نگه داشتند.»

وقتی با محبت فراوان لطف کردند و برای کتاب پزشکان در قلمرو فرهنگ و هنر مقدمه بسیار جالبی نوشتند و این جانب در فهرست کتاب واژه «استاد» را پیش از نام ایشان برای رعایت ادب افزودم، ایشان پس از دیدن آن برآشفتم و فرمودند آن را حذف کنم و اصرار هم بی‌فایده بود. از این رو نوشتیم: «مقدمه به قلم ایرج افشار.» و در پایان به قول دوست دیرین ایشان دکتر محمد سیاسی، طبیب و شاعر گرامی اصفهانی که این شعر را در پاسخ تسلیت اینجانب فرمودند، باید گفت:

قرن‌ها بگذرد که دیگر بار
مردی آید چو ایرج افشار
هست افشار ماندگار کزو
مانده در روزگار بس آثار

جناب آقای اکبر ایرانی دوست و سرور گرامی با درود و تسلیت دوباره به مناسبت درگذشت زنده‌یاد استاد ایرج افشار، دانشمند بزرگ ایران‌شناسی و فرهنگ و تاریخ و آموزگار اخلاق و انسانیت که مرگ جسمانی او ضایعه‌ای مسلم برای دوستداران تاریخ و فرهنگ ایران گرامی است. از این که در نوشته اخیر خود درباره آن استاد بزرگ، از این ناچیز که از زمره ارادتمندان ایشان بوده و هشتم و به ایشان چون پدر معنوی خود ارادت داشتم، یاد فرموده‌اید سپاسگزارم. شرح بزرگی‌های آن دانشمند فرزانه را باید بزرگان و استادانی چون دکتر ستوده، دکتر شفیع کدکنی، دکتر اقتداری، دکتر هوشنگ دولت‌آبادی، دکتر ایرج پارسی نژاد و امثال ایشان بنویسند تا ابعاد سترگ وجودی استاد افشار روشن‌تر شده، برای آیندگان به یادگار بماند که وقتی در نزدیکی قله سربه‌فلک کشیده‌ای ایستاده باشیم به‌درستی به بزرگی و شکوه آن پی نمی‌بریم و تنها با گذر زمان و دورتر شدن از قله و نگرش دوباره می‌توانیم به بلندی و عظمت آن پی ببریم. اما به گمان من عظمت خدمات و آثار ایشان با گذشت ایام روزبه‌روز شناخته‌تر و نمایان‌تر می‌شود و این جانب فقط به عنوان یک پزشک کوچک خدمتگزار که بیش از بیست و اندی سال است که به حرفه پزشکی می‌پردازم، می‌توانم با افتخار بگویم که استاد ایرج افشار داناترین، فروتن‌ترین، مهربان‌ترین و بهترین شخصیت آزاده و عالم ایرانی بوده است که در عمر پنجاه و چند ساله خود دیده‌ام و خاطره دلنشین ایشان را هرگز فراموش نمی‌کنم. به نقل سه خاطره از ایشان بسنده می‌کنم:

پس از آنکه استاد از آخرین سفر خود به آمریکا که همزمان با بیماری و بستری شدنشان در آنجا بود به ایران باز گشتند، به ایشان تلفن زدم و جوایب احوالشان شدم و پس از کسب اجازه از ایشان به زیارتشان نایل آمدم و از تحلیل قوای بدنی ایشان یک‌ه خوردم و ایشان ضمن شرح بیماری و نشان دادن مدارک پزشکی خود فرمودند که «چرا ناراحتی؟» عرض کردم: «نگران شما هستم.» فرمودند: «خیال می‌کنی جاودان هستیم؟»

* پزشک



از کتابخانه ملی ایران تا کتابخانه ملی اتریش

استاد ایرج افشار و پایه گذاری شیوه علمی فهرست نویسی نسخ خطی در ایران

حبیب الله عظیمی*



۱. طراحی کاربرگه فهرست نویسی

مبنای فهرست نویسی نسخ خطی (فارسی و عربی) کاربرگه فهرست نویسی است که دربردارنده تمامی اطلاعات نسخه خطی در دو بخش کتاب شناسی و نسخه شناسی باشد. فهرست نویسی نسخ خطی در ایران از دهه ۳۰ در قرن چهاردهم شمسی با انتشار لیست نسخه های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شروع می شود. این دهه را می توان دهه شروع انتشار لیست و فهرست نسخه های خطی در ایران نامید. دهه ۴۰ با طراحی کاربرگه علمی برای فهرست نویسی نسخ خطی توسط استاد افشار در کتابخانه ملی ایران، شیوه علمی فهرست نویسی برای نسخ خطی فارسی و عربی شکل می گیرد و بدین لحاظ می توان این دهه را دهه شکل گیری شیوه علمی فهرست نویسی نسخه های خطی در ایران نام گذارد. شیوه ای که با گذشت نیم قرن همچنان در میان فهرست نگاران ایران مورد توجه است.

استاد افشار به سال ۱۳۴۱ که مدیریت کتابخانه ملی ایران را به عهده داشته، برای نخستین بار کاربرگه ای (و به گفته خودش پرسش نامه ای) را با توجه به فهرست های اساسی و مشهور تهیه نموده و آن را به مجمع نسخه شناسان متشکل از: مجتبی مینوی، محمدتقی دانش پژوه، دکتر اصغر مهدوی، عبدالله انوار (رئیس بخش نسخه های خطی کتابخانه ملی) و دکتر محمدامین ریاحی (مدیر کل نگارش وقت وزارت فرهنگ) عرضه می نماید و با استفاده از معارف و تجربیات آن فضلا و پس از اعمال اصلاحات، آن کاربرگه را به چاپ می رساند و استاد عبدالله انوار با همتی کم نظیر بر مبنای همین کاربرگه (تصاویر شماره ۱ و ۲) به فهرست نگاری نسخ خطی کتابخانه ملی می پردازد. استاد انوار به سال ۴۲ در مقدمه جلد اول فهرست کتابخانه ملی و استاد افشار به سال ۱۳۸۲ در مقدمه فهرست دستنویس های فارسی در کتابخانه ملی اتریش، طراحی این کاربرگه و مبنای فهرست نویسی قرار گرفتن این

* استادیار و معاون سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کاربرگه را بیان می نمایند.

همچنان که استاد افشار به سال ۱۳۴۱ در مجله رهنمای کتاب (ش ۵۵، ص ۵۴۳) در مطلبی با عنوان «فهرست نویسی نسخه های خطی» تفصیل این پرسش نامه (کاربرگه) را می نگارد.

۲. شیوه فهرست نویسی و مراحل آن

استاد افشار در تمامی فهرست های خود - که آخرین آن فهرست دستنویس های فارسی کتابخانه ملی اتریش می باشد - مراحل سه گانه زیر را برای فهرست کردن نسخه های خطی انجام می دهد:

مرحله اول. تنظیم پرسش نامه (کاربرگه)

استاد افشار نخست براساس موازین تجربی، پرسش نامه ای را تنظیم می کند تا مشخصات هر نسخه و کتاب در آن نوشته شود. پرسش نامه ای که ایشان در آخرین فهرست خود تنظیم کرده و به سال ۱۳۸۲ در مقدمه فهرست دستنویس های فارسی کتابخانه ملی اتریش آن را توصیف نموده، همان پرسش نامه ای است که به سال ۱۳۸۱ در کتابخانه ملی ایران طراحی نموده و صرفاً برخی از عناصر نسخه شناسی آن پس و پیش شده است. پس معلوم می شود که طراحی و تنظیم این کاربرگه در سال ۱۳۴۱ در کتابخانه ملی ایران از چنان دقت و انسجام و استحکامی برخوردار بوده که پس از گذشت چهار دهه همچنان مورد پذیرش استاد افشار می باشد.

مرحله دوم. هم سنگ کردن نوشته ها و مطالب مورد نظر با

منابع و فهرس دیگر

استاد افشار پس از بررسی هر نسخه خطی و درج مطالب و نوشته های خودش در کاربرگه (در جهت معرفی نسخه)، آن نوشته ها و مطالب را با منابع و فهرس دیگر تطبیق و هم سنگ نموده و از کارهای پیشینیان (به ویژه مطالب کتاب شناسی درج شده در فهرست های محمدتقی دانش پژوه) مطالبی را در جهت تکمیل نوشته های



۳. تاریخ تألیف و مناسبت تألیف- در صورت اطلاع.
۴. مشخصات کتاب‌شناختی و تعریف اثر و نکاتی همچون موضوع و شیوه فصل‌بندی کتاب.
- در این بخش، مواردی که به عنوان فهرست مندرجات و ابواب و فصول نسخه به تفصیل آورده شود از بابت تازگی آن بوده و یا اینکه آنها در فهرست‌های دیگر به تفصیل نیامده است.
- ۵ و ۶. آغاز و انجام متن کتاب
۷. انجامه دست‌نویس. در این بخش سعی می‌شود تا نقل مطالب انجامه کاتب عیناً و بدون دخل و تصرف رسم الخطی و ویرایش درج گردد تا شیوه کتابت نسخه را نشان دهد.
- ب. نسخه‌شناسی
۸. شمار برگ‌ها و سطرها. در این بخش اندازه نسخه و اندازه سطح مکتوب به سانتی‌متر می‌آید.
۹. خط کاتب، تاریخ و محل کتابت.
۱۰. مشخصات کاغذ و توصیف جلد. در معرفی کاغذ ضخامت و رنگ آن ذکر می‌شود.
۱۱. مشخصات آرایشی نسخه ذیل عنوان «آرایه» ذکر می‌شود.
۱۲. برافزوده‌های نسخه
۱۳. مالکیت نسخه و سجع مهرهای موجود در نسخه.
۱۴. منابع مورد استفاده در معرفی نسخه. در این بخش معمولاً به مناسب‌ترین و معتبرترین و مفصل‌ترین منابع ارجاع داده می‌شود. از قبیل منابع کتاب‌شناسی، منابع کتب چاپی و مآخذ دیگر.
- در خصوص مجموعه‌ها، تمامی اجزاء هر مجموعه در بخش مربوط به مجموعه‌ها جداگانه معرفی می‌شوند و آن موارد از اطلاعات نسخه‌شناختی مجموعه‌ها که مشترک بین اجزاء مجموعه باشد در معرفی مجموعه ذکر می‌شود و آن موارد که مربوط به اجزاء مجموعه باشد در محل معرفی همان جزء از مجموعه ذکر می‌شود. در مورد کتاب‌هایی که احیاناً با دو نام (عنوان) شناخته می‌شوند یا ضرورت داشته باشد که به مناسبتی ارجاع به لفظ دیگری داده شود، آن نام‌ها میان دو خط و در ردیف‌القبای خود می‌آید و با ذکر عبارت «نگاه کنید» به محلی که آن کتاب و نسخه اش معرفی شده ارجاع می‌شود.

خودش می‌افزاید و بار دیگر آن نوشته‌ها و یادداشت‌ها را با نسخه‌های خطی مورد فهرست تطبیق می‌نماید و پس از اطمینان خاطر از صحت نوشته‌ها، آنها را به صورت موضوعی مرتب می‌نماید.

مرحله سوم. به نظم موضوعی در آوردن فهرست‌ها
استاد افشار پس از تکمیل مطالب هر کاربرگه، معرفی نسخه‌ها را به صورت موضوعی منظم می‌نماید. ترتیب موضوعی ایشان چنین است:

۱. فرهنگ و لغت
۲. علوم و فنون
- الف. ریاضی و نجوم
- ب. پزشکی و داروشناسی
- ج. علوم طبیعی
- د. علوم غریبه
۳. ادیان و مذاهب (اسلام، زردشتی، ازلی، تصوف و عرفان، اخلاق و کلمات قصار)
۴. ادبیات (مبانی و کلیات، ادبیات منثور، ادبیات منظوم)
۵. تاریخ (متون تاریخی، منشآت و اسناد، فرمان)
۶. جغرافیا
۷. مجالس تصویر و قطعه‌های خط (میناتور و نقاشی، خط)
- در آخر، مجموعه‌ها (ی مشتمل بر چند رساله) را جداگانه فهرست می‌نماید.

۳. شیوه تنظیم فهرست

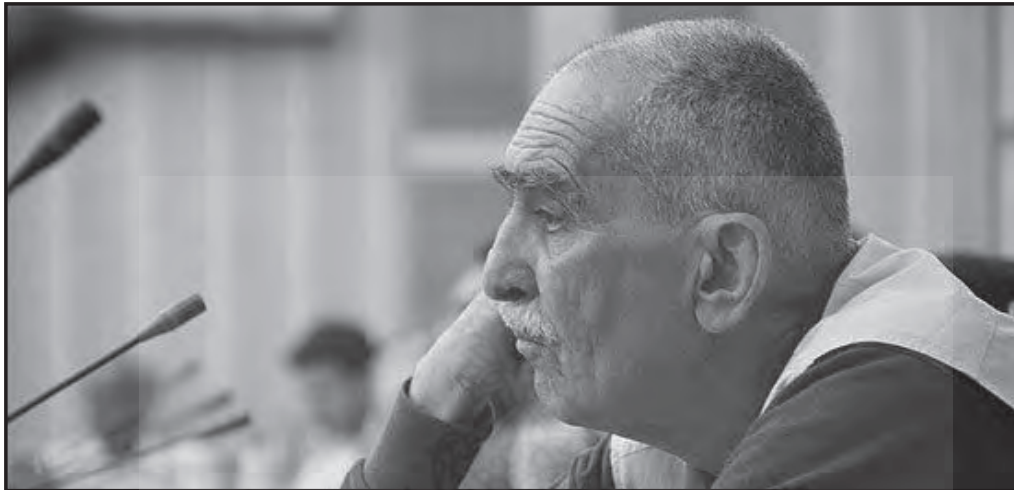
شیوه‌ای که استاد افشار برای تنظیم فهرست نسخ خطی در پیش گرفته تقریباً همان شیوه‌ای است که در کاربرگه فهرست‌نویسی به سال ۱۳۴۱ در کتابخانه ملی طراحی نموده است (تصویر شماره ۱ و ۲). در این شیوه اطلاعات مربوط به هر نسخه در دو بخش متن‌شناسی و نسخه‌شناسی به قرار زیر درج می‌شود:

الف. متن‌شناسی

۱. نام کتاب و نشانه بازبایی. در ابتدای هر مدخل نام کتاب ذکر می‌شود و در سمت چپ، نشانه بازبایی نسخه در مجموعه کتابخانه می‌آید.
۲. نام مؤلف، شارح، گردآورنده [پدیدآور]؛ سال تولد و وفات یا دوره زندگانی مؤلف.

خاک، آب، آتش، باد به یاد ایرج افشار

ابراهیم عمرانی*



خاک را بوئیدم

اولین صبح بهار

و چه عطر آگین بود

بوی مادر، گندم، لوح گلین

بوی نی، بوی مرکب، کاغذ

بوی مکتب، بوی باز راسته وراقان، صحافان

بوی تذهیب حواشی، بویی از کارگه وصالان

بوی سرب گذر باسمه چیان

آب را نوشیدم

در گذر عمر روایت می کرد

در زلالش نقش بسته همه ایام و قرون

خاطراتی همه در فاصله می بیند و لوح

(خط میخی نقش بر لوح گلین)،

ربط و پیوند منقش شده بر لوح به نور

راویان چه به جامانده ز ابنای بشر

حافظ تجربه هایی ز بیان احساس

ناقل حافظه هایی ز خرد، عقل، جدل

همه جاری بر موج

موج هایی همگی ساخته از فکر بشر

شعله ها را دیدم

دامن سرخ به بر رقص کنان

با نگاهی از شرم - نیمی شرم؛

شرم سوزاندن دارالکتب مصر، حلب

بانگاهی از شوق - نیمی شوق،

شوق افروختن شمع اتاقی به کتبخانه پورسینا

مشعل محفل اخوان صفا

شوق بخشیدن گرما به نظامیه و جندی شاپور

آتش مجمر تصویرگر شهنامه

- یادگار پسر گوهر شاد

باد با شادی و شور

صورتم را بنوردید به مهر

موج هایش همه پر بود ز تصویر و صدا

هر طرف چرخیدم، برگی از حافظه مردم بود

مردم جابلقا، جابلسا، اندلس، مصر، ختن

- ثبت بر کاغذ و امواج مجاز

موج موج شه مه بر باد روان

همه جا در پی و دنبال کسی یا چیزی

هر کتابی پی خواننده خود

سر به دنبال کتابش جویان، خواننده.

نوروز ۱۳۹۰



به یاد استاد ایرج افشار

محمد آصف فکرت هروی *



نمانده یک دل درد آشنا؛ بیا برویم
بیا کزین چمن ای دوست چون صبا برویم
رسیده وقت که ما نیز ازین سرا برویم
ببند بار که دنبال آشنا برویم
گذشت نوبت و بهتر کز آسیا برویم
به دلخوشی بر یاران دگر کجا برویم؟
بیا که در پی یاران با وفا برویم
مباش بسستۀ این خاکدان؛ بیا برویم
بگو بیا برویم و مگو چرا برویم.

چرا ز قافله هم‌دلان جدا برویم؟
چو سرو خاک‌نشین گشت و لاله خونین دل
همه‌سرای نشینان آشنارفتند
زمانه با ما، ما با زمانه، بیگانه
بخوان ز موی سپیدت که گندمت شد آرد
ز هر که نام بری بشنوی «روانش شاد»
ببین که مانده، درین کوی، از وفاداران
دلا چنین که شکستی ز رفتن افشار
هزار حجت دیگر برای رفتن هست

و همکوی شدیم و در مدت سه سال گاه و بی‌گاه از مهر و نوازش ایشان برخوردار بودم. اما ارادت و دوستداری نگارنده بیشتر از آن روی است که ایشان نمادی استوار و سرفراز از فرهنگ والای کهن ما بود. خدمات انسانی و فرهنگی استاد افشار مقامی والا و ارجمند داشته و دارد. او روزگاری دراز پیام فرهنگ و زبان و ادب فارسی را به جهان، و پیام جهان فرهنگ را به فارسی‌زبانان می‌رسانید. احساس تأثر نگارنده در چند بیتی که در بالا یاد شد، بیانگر باور ژرف او به مقام والای استاد روان شاد ایرج افشار است.

روزگاری دراز است که با استاد ایرج افشار آشنایی و به ایشان ارادت دارم. دانش آموز دبیرستان بودم که نام و نوشته‌هایشان برایم آشنا و دوست‌داشتنی بود. در سال ۱۳۵۳ خورشیدی ایشان را در دفتر مجله *راهنمای کتاب* دیدم و ساعتی نشستیم و گفتیم و شنیدیم. یادم نیست دقیقاً در چه موضوعاتی و یادم هست که ایشان بسیار بنده را مورد لطف و محبت قرار دادند. از آن به بعد چند بار دیگر در کابل و تهران دیدارها تازه شد؛ تا از خوش‌قسمتی به سال ۱۳۶۶ در کامرانیه تهران همسایه

* پژوهشگر و مصحح



ناشران آثار و همکاران پایدار

سیدفرید قاسمی *



توزیع گرفت. نشر آثار افشار با درگذشتش پایان نمی‌یابد، چرا که ده‌ها تألیف، تصحیح و شماری از نگاشته‌هایش در مؤسسه‌های انتشاراتی و در گنجینه شخصی‌اش آماده نشر است. با انتشار مجموعه‌های یادشده، شمار آثار او اعم از تألیف و تصحیح و کوشش‌گری و نگارش از ۳۰۰ عنوان درمی‌گذرد. افشار، در کارنامه خود هم نشرپژوهی دارد و هم مدیریت نشر: قائم مقام مدیرعامل بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۳۵-۱۳۳۷)

♦♦ ۶۰ سال از عمر ۸۵ ساله استاد ایرج افشار با ناشران کتاب سپری شد. نخستین کتاب او را با عنوان *نثر فارسی معاصر*، کانون معرفت در فروردین ۱۳۳۰ چاپ کرد و آخرین اثرش که در واپسین روزهای حیاتش از زیر چاپ درآمد، *کوشش‌گری کتاب‌گزارش‌های سیاسی و شنگتن و یادداشت‌های زندان/لهیار صالح* بود که با همکاری پژمان فیروزبخش به وسیله انتشارات سخن، ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ مجوز

* پژوهشگر تاریخ مطبوعات



همکاری کند.

ایرج افشار در ۶ دهه کتاب‌نگارانه و کوشش‌گرانه خود با بیش از ۱۱۷ ناشر همکاری کرد که سیاهه ناشران چاپ کرده‌هایش نشانگر وسعت مشرب اوست:

۱. ابن سینا؛ ۲. اختران؛ ۳. اساطیر؛ ۴. اسدی؛ ۵. امیر کبیر؛ ۶. انجمن آثار ملی / انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛ ۷. انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران؛ ۸. انجمن کتاب؛ ۹. ایران؛ ۱۰. ایران و اسلام؛ ۱۱. بابک؛ ۱۲. بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ۱۳. بنیاد پژوهش‌های اسلامی؛ ۱۴. بنیاد فرهنگ ایران؛ ۱۵. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی؛ ۱۶. بنیاد نیکوکاری نوشیروانی؛ ۱۷. بهرام؛ ۱۸. پرینت تاپ؛ ۱۹. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۲۰. تاریخ؛ ۲۱. توس؛ ۲۲. ثریا؛ ۲۳. جاویدان؛ ۲۴. جهانگیری؛ ۲۵. جیحون؛ ۲۶. خانقاه نعمت‌اللهی؛ ۲۷. خجسته؛ ۲۸. خوارزمی؛ ۲۹. دانش؛ ۳۰. دانشگاه اصفهان؛ ۳۱. دانشگاه تهران؛ ۳۲. دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی؛ ۳۳. دانشگاه تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد؛ ۳۴. دانشگاه شهید بهشتی؛ ۳۵.



(۱۳۴۲)، مدیریت انتشارات انجمن کتاب (۱۳۳۷-۱۳۵۷)، مدیریت انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران (۱۳۴۳-۱۳۵۸)، مدیریت انتشارات دانشگاه تهران (۱۳۴۳-۱۳۵۰)، مدیریت انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی و نظارت بر مجموعه انتشارات فرهنگ / *یر/ن زمین و گنجینه حسین بشارت*، گروه ملی کتاب‌شناسی ایران، مجموعه خاطرات و سفرنامه‌های ایران (انتشارات امیرکبیر)، مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران)، مجموعه منابع و اسناد تاریخی دوره قاجار (شرکت سهامی کتاب‌های جیبی / فرانکین / شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)، سلسله چاپ لوحی و عکس، مجموعه نوشته‌های سید محمدعلی جمال‌زاده، گذشته ایران در نوشته‌های پیشینیان (فردوسی)، ایران و ایرانیان (انتشارات علمی)، گنجینه خاطرات و سفرنامه‌های ایرانی (اساطیر)، مجموعه تاریخ (فرزان روز / کتاب روشن)، گنجینه نسخه برگردان متون فارسی (سازمان گسترش فرهنگ پارسی در ایندیانا)، گنجینه نشریات ادواری (اساطیر)، گنجینه منابع دوره قاجار (نشر قطره)، انتشارات ایران‌شناسی (دانشگاه هلند)، گنجینه پزشکی ایرانی (انتشارات بهرام)، تحقیقات قلمرو زبان فارسی (انتشارات سعید امیر ارجمند) و انتشارات شماری کنگره، نمایشگاه و مجامع علمی و فرهنگی.

افشار، روزگار ناشری را هم تجربه کرد و سازمان کتاب را در سال ۱۳۵۸ بنیاد نهاد. اما سال ۱۳۶۰ به عللی که از حوصله این مختصر بیرون است، به انحلالش راضی شد و ترجیح داد همچون روزگار پیشین به عنوان پدیدآورنده با ناشران

سفرنامه گلگشت در وطن

ایرج افشار

گردآوری: بابک، بهرام، کوشیار، آرش

بهرام، کوشیار، آرش
گردآوری: بابک، بهرام، کوشیار، آرش
۱۳۹۰



نشر اختران



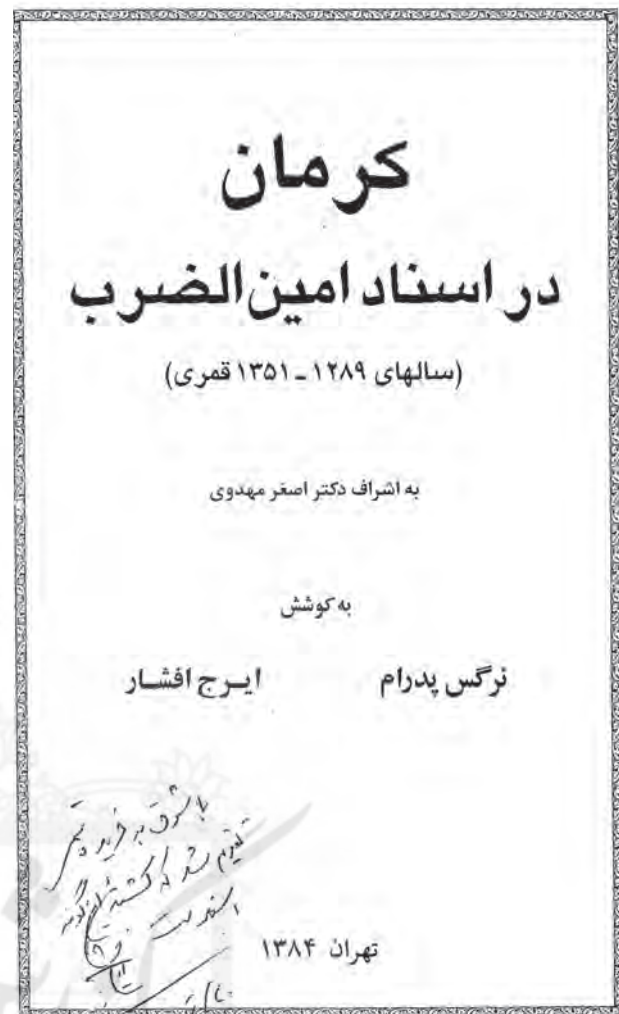
۷۵. گلشن؛ ۷۶. ما؛ ۷۷. مرکز اسناد فرهنگی آسیا؛ ۷۸. مرکز بررسی تمدن و فرهنگ ایران؛ ۷۹. مرکز خدمات کتابداری؛ ۸۰. مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ۸۱. مرکز کرمان شناسی؛ ۸۲. دفتر نشر/مرکز پژوهشی میراث مکتوب؛ ۸۳. معرفت؛ ۸۴. المعی؛ ۸۵. مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری متن؛ ۸۶. مؤسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی؛ ۸۷. مؤسسه فرهنگ و تمدن ایران و خاورمیانه؛ ۸۸. مؤسسه مطالعات علمی و فرهنگی؛ ۸۹. مؤسسه نشر فهرستگان؛ ۹۰. منوچهری؛ ۹۱. نشر آبی؛ ۹۲. نشر تاریخ ایران؛ ۹۳. نشر چشمه؛ ۹۴. نشر علم؛ ۹۵. نشر فرهنگ ایران؛ ۹۶. نشر و پژوهش فرزانه روز؛ ۹۷. نشر همسایه؛ ۹۸. نقطه؛ ۹۹. واسع؛ ۱۰۰. وزارت آموزش و پرورش، اداره کل نگارش؛ ۱۰۱. هنر؛ ۱۰۲. هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور؛ ۱۰۳. یزدان.

به این سیاهه باید ناشرانی که مقدمه‌های افشار را بر آثار دیگران چاپ کرده‌اند، افزود: ۱۰۴. اداره تحقیقات پاکستان؛ ۱۰۵. انوشه؛ ۱۰۶. پانیز؛ ۱۰۷. دانشگاه تربیت معلم؛ ۱۰۸. دیروز و امروز؛ ۱۰۹. زواره؛ ۱۱۰. شورای کتاب کودک؛ ۱۱۱. علی؛ ۱۱۲. کمال؛ ۱۱۳. مجمع ذخایر اسلامی؛ ۱۱۴. موزه و مرکز فرهنگی و هنری رضا عباسی؛ ۱۱۵. مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای؛ ۱۱۶. میرماه؛ ۱۱۷. نیلوفر؛ ...

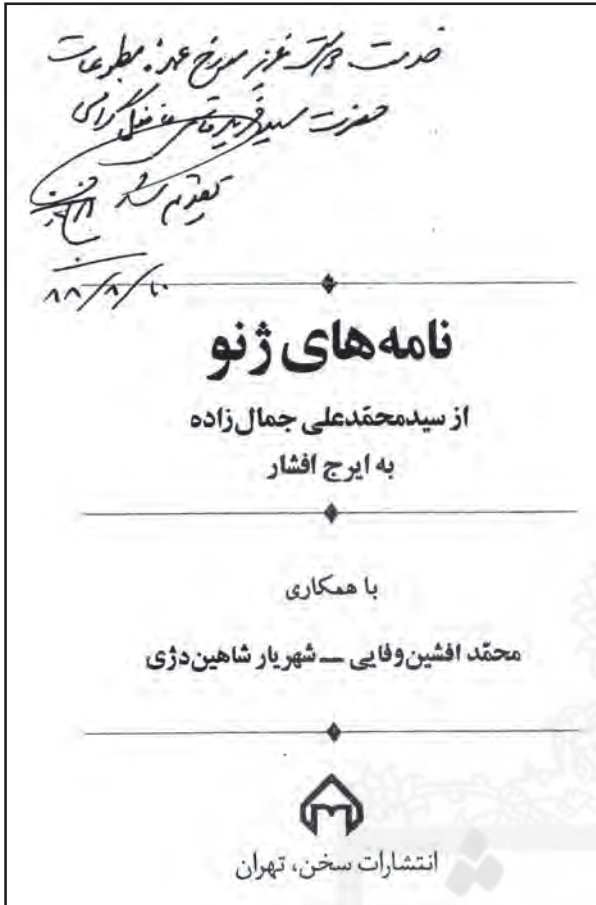
باید دانست با چاپ آثاری که هنوز به طبع نرسیده‌اند، شماری دیگر بر فهرست یادشده افزوده می‌شوند. همچنین باید از ۱۴۵ نشریه، ۵ دفتر ادواری، ۱۱۷ یادنامه و جشن‌نامه و دانشنامه و به طور کلی «مجموعه مقالات» که نوشته‌های او را چاپ کرده‌اند و بیش از ۱۶۰ اثر که افشار بر آنها مقدمه دارد، یاد کرد.

افشار، شماری از آثارش را با همکاری دیگران پدید آورده است که نام ۷۷ تن از آنان در پی می‌آید:

۱. آذرنگ، عبدالحسین؛ ۲. آریا خالقداد؛ ۳. ایوبی مهریزی، محمدرضا؛ ۴. اصفهانیان، کریم؛ ۵. اعلم، هوشنگ؛ ۶. افشار، آرش؛ ۷. افشار، بابک؛ ۸. افشار، بهرام؛ ۹. افشار، کوشیار؛ ۱۰. افشاری، مهران؛ ۱۱. افشین‌وفایی، محمد؛ ۱۲. امیدسالار، محمود؛ ۱۳. باستانی پاریزی، محمدابراهیم؛ ۱۴. بشری، جواد؛ ۱۵. بنی‌آدم، حسین؛ ۱۶. بیات، کاوه؛ ۱۷. پدرام، نرگس؛ ۱۸. پهلوان، چنگیز؛ ۱۹. پیش‌نمازاده، قدرت؛ ۲۰.



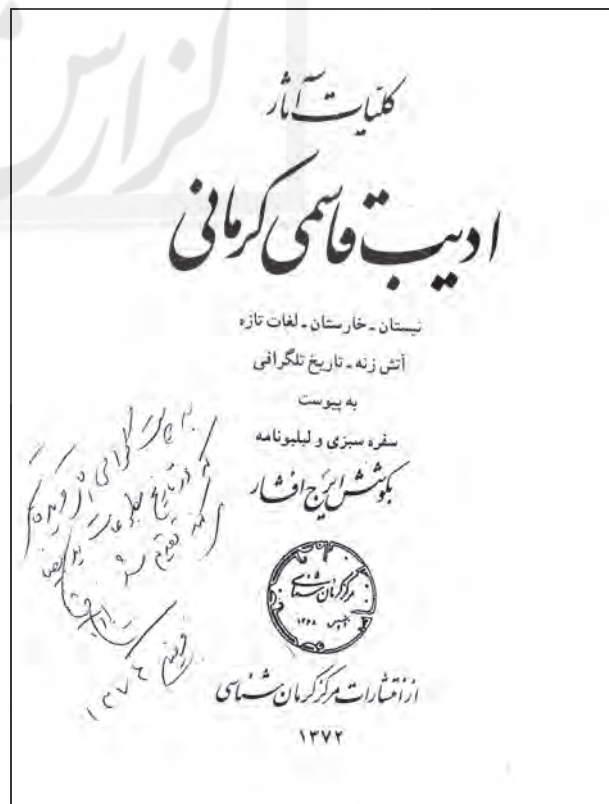
دانشگاه فارابی؛ ۳۶. دانشگاه مشهد؛ ۳۷. دانشگاه مگ‌گیل، مؤسسه مطالعات اسلامی؛ ۳۸. دانشگاه‌هاروارد؛ ۳۹. دنیای کتاب؛ ۴۰. دهخدا؛ ۴۱. روزبهان؛ ۴۲. زرین؛ ۴۳. زمینه؛ ۴۴. سازمان کتاب؛ ۴۵. سازمان ملی خدمات اجتماعی؛ ۴۶. ستوده؛ ۴۷. سحر؛ ۴۸. سخن؛ ۴۹. سروش؛ ۵۰. سنایی؛ ۵۱. شرق؛ ۵۲. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ ۵۳. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی؛ ۵۴. شکوفان؛ ۵۵. شورای عالی فرهنگ؛ ۵۶. شهاب‌ثاقب؛ ۵۷. شیرازه؛ ۵۸. طلایه؛ ۵۹. طهوری؛ ۶۰. عطار؛ ۶۱. علم؛ ۶۲. فرهنگ ایران زمین؛ ۶۳. فرانکلین؛ ۶۴. فردوسی؛ ۶۵. فروغی؛ ۶۶. فرهنگ ایران؛ ۶۷. فرهنگستان علوم اتریش؛ ۶۸. قطره؛ ۶۹. کتاب‌آمه؛ ۷۰. کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی؛ ۷۱. کتابخانه مجلس شورای ملی / کتابخانه مجلس شورای اسلامی؛ ۷۲. کتابخانه ملی؛ ۷۳. کتابخانه ملی ملک؛ ۷۴. کتاب روشن؛



تیموری، مرتضی؛ ۲۱. ثقفی، رضا؛ ۲۲. جانا، علی اکبر؛ ۲۳. جهاننداری، کیکاووس؛ ۲۴. حجتی، محمداقبر؛ ۲۵. دانش پڑوه، محمّدتقی؛ ۲۶. دریاگشت، محمّد رسول؛ ۲۷. دهباشی، علی؛ ۲۸. ذبیحی، مسیح؛ ۲۹. رحیمی ریس، احمد رضا؛ ۳۰. رزاقی، بهزاد؛ ۳۱. رعناحسینی، کرامت؛ ۳۲. روشن، محمّد؛ ۳۳. روشنی زعفرانلو، قدرت؛ ۳۴. رویمر، هانس روبرت؛ ۳۵. زریاب خویی، عباس؛ ۳۶. زندگی، محمدابراهیم؛ ۳۷. سالور، مسعود؛ ۳۸. سایبانی، عباس؛ ۳۹. ستوده، منوچهر؛ ۴۰. شاهین دژی، شهریار؛ ۴۱. شعبانی، احمد؛ ۴۲. شهیدی، سیدجعفر؛ ۴۳. شیخ الحکمایی، عمادالدین؛ ۴۴. صادقی، علی اشرف؛ ۴۵. صرافان، فرشته؛ ۴۶. صمدی، ابراهیم؛ ۴۷. صمیمی، جعفر؛ ۴۸. طاهر، غلامرضا؛ ۴۹. عظیمی، میلاد؛ ۵۰. فانی، کامران؛ ۵۱. فرحزاده، محمّد؛ ۵۲. فرزانه پور، غلامرضا؛ ۵۳. فیروزبخش، پژمان؛ ۵۴. قاسمی، سیدفرید؛ ۵۵. کارنگ، عبدالعلی؛ ۵۶. کیانفر، جمشید؛ ۵۷. محبوبی اردکانی، حسین؛ ۵۸. محمّدی، محمّد رضا؛ ۵۹. مدرسی طباطبایی، حسین؛ ۶۰. مطلبی کاشانی، نادر؛ ۶۱. مقربی، مصطفی؛ ۶۲. منزوی، احمد؛ ۶۳. منزوی، علینقی؛ ۶۴. موسی زاده فصیح، یوسف؛ ۶۵. مهدوی، اصغر؛ ۶۶. مهدوی، مزده؛ ۶۷. مهدوی،

یحیی؛ ۶۸. مهرداد، احمد؛ ۶۹. میر انصاری، علی؛ ۷۰. میرشمسی، مریم؛ ۷۱. مینوی، مجتبی؛ ۷۲. نیکویه، محمود؛ ۷۳. همایون پور، هرمز؛ ۷۴. هنر، علی محمّد؛ ۷۵. یارشاطر، احسان؛ ۷۶. یغمایی، حبیب؛ ۷۷. یوسفی، غلامحسین؛^۱ پیش از پایان این مجیزه اما مایلم به نکته‌ای اشاره کنم که ایرج افشار چشم‌به‌راه نشر شماری از آثارش دیده از جهان فرو بست؛ کمترین توقع فرزندان، دوستان و دوستداران افشار، تسریع در نشر کتاب‌هایی است که سال‌هاست در گوشه دفتر بعضی از ناشران خاک می‌خورد.

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به ایران‌شناس مجله‌نگار: زندگی و کارنامه مطبوعاتی ایرج افشار، تهران: گویا (و) امروز، ۱۳۸۹، ۱۲۰۰ صفحه؛ همچنین باید یادآور شوم که تمام آثارها درباره ناشران آثار، همکاران، مقدمه‌نگاری‌ها و... روبه‌رو فزونی است. سیاهه تکمیلی را در کتاب‌ورز اطلاع‌رسان: برگی از شناختنامه ایرج افشار، آورده‌ام.



استاد ایرج افشار و ایران‌شناسی در زبان عربی

باقر قربانی زرین *



و لکنه بنیان قوم تهدما
وز شمار خرد هزاران بیش

فماکان قیس هُلکه هُلک واحد
از شمار دو چشم یک تن کم

دیده‌شده معرفی گشته‌اند که مجلات نام‌آشنایی چونان: *الابحاث*، *الازهر*، *الاصوات*، *البلاغ*، *ثقافة الهند*، *الحوار*، *الرساله*، *العرفان*، *الفکر*، مجلات کلیة الآداب (بغداد، اسکندریه، قاهره، بنغازی)، *مجمع العلمی العراقی*، *مجمع اللغة العربیة*، *المشرق* و *المعرفة* و همچنین بسیاری مجلات دیگر که در ایران کم‌تر شناخته شده بودند همچون *البحث العلمی رباط*، *التبینه* (رباط، سومر، بغداد)، *الفکر تونس*، *مجلة الجمعية الجغرافية العراقية* بغداد، *مجلة صحیفة المعهد المصری للدراسات الاسلامیة* مادرید و *المعلم العربی* دمشق از آن دسته‌اند. در بخش‌های بعدی کتاب، نسخ خطی، خزائن کتب خطی و نسخه‌های مربوط به مطالعات و تحقیقات ایران‌شناسی معرفی شده‌اند. موضوعات بعدی به ترتیب عبارتند از:

کتاب‌شناسی (صص ۲۰-۲۷)؛ فلسفه، ریاضی و موسیقی (صص ۲۷-۳۲)؛ بزرگان فلاسفه و حکما (صص ۳۳-۴۵) که شامل ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، زکریای رازی، خواجه نصیرالدین طوسی و امام محمد غزالی می‌باشد؛ بخش ادیان و مذاهب (صص ۴۶-۵۲) که شامل مذاهب اسلامی، عرفان و تصوف، ادیان و مذاهب دیگر است؛ سهروردی و دیگران (صص ۵۳-۵۵)؛ جغرافیا (صص ۵۶-۵۹)؛ تاریخ و سرگذشت (صص ۶۰-۶۴)؛ سیدجمال‌الدین افغانی (صص ۶۴-۶۵)؛ مباحث اجتماعی و مدنی (صص ۶۶-۷۰) که شامل امور حسبه، امور مدنی و تاریخ تعلیم و تربیت است؛ هنر و باستان‌شناسی (صص ۷۱-۷۲)؛ ادبیات (صص ۷۳-۷۸)؛ سرگذشت ادبا و شعرا (صص ۷۹-۸۴) که شامل ابن‌مقفع، اقبال لاهوری، خیام، سعدی و مولوی است؛ زبان و لغت (صص ۸۵-۹۱)؛ متون (صص ۹۲-۹۶) و استدراک (ص ۹۷). مرحوم افشار در یادداشت کتاب (ص ۶) مرقوم داشته بود: «ان شاء الله پژوهندگان آینده به صرافت اتمام و تکمیل این فهرست برآیند و مخصوصاً دنباله کار را که تقریباً

در ۶۰ سال گذشته کم‌تر می‌توان فعالیت علمی، نشست یا همایشی پیرامون تحقیقات ایران‌شناسی در جهان به یاد آورد که نام استاد ایرج افشار در آن مطرح نشده باشد. برای مطالعات ایران‌شناسی نیز کسی از فهرست‌های بسیار کارآمد و یادداشت‌های ارزشمند ایشان بی‌نیاز نمی‌باشد. برای نمونه وقتی این جانب نوشتاری را با عنوان «جایگاه حکیم ناصر خسرو قبادیانی در آثار عربی و جهانی عرب» تنظیم می‌کردم، که در *کتاب ماه ادبیات و فلسفه* در آذر و دی ۱۳۸۴ به چاپ رسید، یکی از منابع اصلی آن نوشتار، کتاب *کم‌حجم ولی بسیار پرفایده فهرست مقالات ایران‌شناسی در زبان عربی* استاد افشار بود که آگاهی‌های گرانسنگی در اختیار قرار می‌داد. از آن‌جا که این کتاب کم‌تر معرفی شده و شاید معدود افرادی بدان دسترسی داشته باشند، معرفی تفصیلی آن را در این نوشتار به علاقه‌مندان پیش‌کش می‌کنم، با یادکرد چند خاطره از استاد افشار.

استاد ایرج افشار در زمستان سال ۱۳۴۲ به دعوت کتابخانه دانشگاه هاروارد (موسوم به کتابخانه وایدنر) بدان دانشگاه رفت و به مخازن آن کتابخانه عظیم، که در آن تاریخ هفت میلیون کتاب داشت، دسترسی پیدا کرد و به مطالعه مجلات مهم ادبی و تحقیقی به زبان عربی پرداخت. پس از آن در سال ۱۳۴۶ همین کار را در کتابخانه مدرسه زبان‌های شرقی دانشگاه لندن و کتابخانه شرقی دانشگاه دورهام انگلیس دنبال کرد. هدف وی آن بود که از تحقیقات مربوط به ایران، که به صورت مقاله در مجلات عربی‌زبان منتشر شده بود، آگاهی یابد. نتیجه این تتبع کتاب ارزشمند *فهرست مقالات ایران‌شناسی در زبان عربی* بود که انجمن کتاب آن را در سال ۱۳۵۶ در تهران منتشر کرد. در فهرست آغازین کتاب (صص ۹-۱۴) مجله‌های

* عضو هیئت علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی



در داخل و خارج از کشور از معلومات گسترده ایشان بهره‌مند می‌شدند. این جانب در سال ۱۳۸۷ که مقدمه کتاب *بهلول‌نامه* را می‌نوشتم و درباره «بهلول»‌های معاصر یادداشت‌هایی فراهم می‌کردم، استاد افشار راهنمایی ارزشمندی کردند مبنی بر اینکه در نشریات دهه ۱۳۲۰ به بعد مطالبی راجع به بهلول به چاپ رسیده است و این بنده توانستم در روزنامه اطلاعات سال ۱۳۲۴ مطالب مفیدی را به دست آورم؛ از این رو در صفحه ۲۴ بهلول‌نامه از استاد افشار سپاسگزاری کردم.

بسیاری از مراکز ایران‌شناسی در جهان با استاد ایرج افشار در ارتباط بودند. به فرموده استاد ارجمند دکتر فتح‌الله مجتبابی تکمیل بخش ایران‌شناسی کتابخانه‌های اروپا و آمریکا مدیون زحمات استاد افشار بود. استاد افشار با ارسال و اهدای کتاب‌های چاپ‌شده مربوط به تحقیقات ایران‌شناسی نقشی بسیار فعال در شناساندن فرهنگ ایران زمین به جهانیان داشت. امید آن که فرهیختگان دل‌سوز کارهای ناتمام استاد افشار را پی گیرند و بیش از پیش مطالعات ایران‌شناسی را وجهه همت خود قرار داده، فرهنگ ایران زمین را بگسترانند.

از سال ۴-۱۳۴۳ مقطوع مانده است بگیرند و این فهرست را به تدریج کامل‌تر سازند.»

استاد افشار فردی بسیار منطقی و معتدل بود و از تعصب نابجا به دور. در سال ۱۳۸۲ که قرار شد مجموعه مقالاتی زیر نظر استاد افشار برای جشن‌نامه استاد دکتر منوچهر ستوده فراهم آید این جانب نیز مقاله «نوروز در متون عربی» را تقدیم کردم. پس از چند ماه که برای تصحیح نمونه چاپی مقاله به نزد یار دیرین استاد افشار و مسؤول با فضل و فضیلت انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار جناب آقای کریم اصفهانیان رفتم، دیدم که استاد ایرج افشار پیشنهاد کرده‌اند که عنوان مقاله به «نوروز در ادبیات عربی» تغییر یابد. این جانب نیز معروض داشتم از آنجا که از متون دینی، جغرافیایی و تاریخی نیز مطالبی در این مقاله آمده است، از این رو اولی‌تر آن است که با همان عنوان پیشین به چاپ رسد. استاد افشار نیز بزرگوارانه پذیرفتند و مقاله با عنوان «نوروز در متون عربی» در جلد شانزدهم *پژوهش‌های ایران‌شناسی* و با عنوان ستوده‌نامه (۲) در سال ۱۳۸۴ به چاپ رسید.

استاد ایرج افشار به هیچ‌وجه بخل علمی نداشت و هزاران نفر



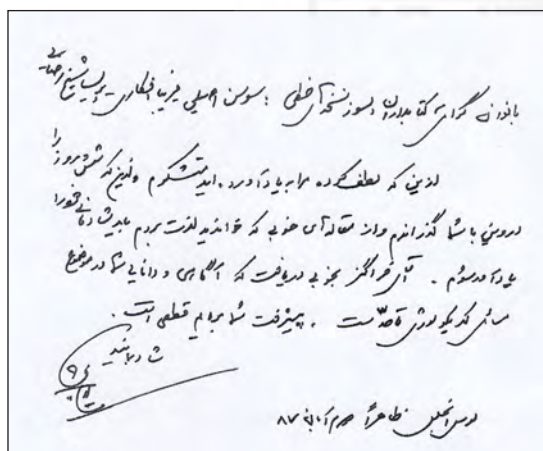
از وفور ویرگول بیزارم

پریسا کرم‌رضایی *



سال ۱۳۷۸ هنگامی که تازه کارم را

به عنوان ویراستار در مجله نامه بهارستان شروع کرده بودم مقاله استاد ایرج افشار را هم مطابق اصول مرسوم ویرایش و به عادت معمول نقطه‌گذاری کردم. چند روز بعد سردبیر محترم نشریه، آقای نادر مطلبی کاشانی، یادداشت استاد را نشانم دادند که در آن خواسته بودند مقالاتشان به هیچ‌وجه ویرایش نشود و یادآور شده بودند: «از وفور ویرگول بیزارم». به این ترتیب مقالات ایشان را هیچ‌گاه به طور معمول ویرایش نکردیم. البته همگی زبان فاخر و نثر زیبا و استوار استاد فقید را می‌شناسیم، اما استاد از کاربرد «توسط» که ویراستارها آن را خوش ندارند برای بیان فاعل جمله پرهیز نداشت و این



در نوشته‌های اخیرشان دیده می‌شود. یک روز هنگامی که برای ارزیابی چند نسخه خطی به کتابخانه مرکزی آمده بودند

* کارشناس بخش خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران



چاپ کتاب می‌پرسیدند؛ آن قدر که، چون کتاب حاضر نبود از شدت شرمندگی، خدا خدا می‌کردم دیداری دست ندهد! یادم می‌آید که وقتی استاد در دی‌ماه سال ۱۳۸۳ در بیمارستان جم بستری بودند به همراه دوستان به دیدارشان رفتیم. باز هم فرمودند: «فهرست کاتبان چه شد؟» و این که اگر مشکلی برای چاپ آن وجود دارد ایشان می‌توانند با دکتر شکرچی‌زاده، رئیس وقت انتشارات دانشگاه تهران صحبت کنند. آن‌گاه رو به حاضران کردند و شوق‌مندانه گفتند: «اگر فهرستی از نام همه کاتبان در دست باشد بسیار مهم است؛ حتی از کار سزگین هم مهم‌تر است!» از این سخن بلند که به کار من مربوط می‌شد بر خود بالیدم و اشتیاقی در قلبم به پرواز درآمد. آن روزها در حال و هوایی بودم که وقتی از بیمارستان بیرون آمدم با خود اندیشیدم چگونه است که آنها آن قدر بزرگ‌اند که حتی در این شرایط و روی تخت بیمارستان هم اگر سخنی بر زبان آورند برای ساختن و بزرگ کردن و افراشتن است، و برخی دیگر از هر فرصتی برای ویرانی و خرد کردن و درهم‌ریختن استفاده می‌کنند؟

وقتی فهرست آماده شد از استاد افشار خواستم مقدمه‌ای بر آن بنویسند. نوشتند و به دست آقای کاشانی برایم فرستادند. نام تقریظشان را گذاشته بودند: «آفرین باد» که هم مایه شرمندگی‌ام شد هم شگفتی‌ام از بزرگی آن بزرگ‌مرد فرزانه، از آن همه فروتنی و آن همه عنایت که به حوزه دانش و کتاب داشت. مهم‌ترین نکته‌ای که در مطلب استاد وجود داشت حق‌گزاری او نسبت به استاد فقید محمدتقی دانش‌پژوه (د. ۱۳۷۵) بود که فهرست‌های دانشگاه به دست او نگاشته شده‌اند. زیرا فهرست من مبتنی بر فهرست‌های او بود و بدون کار او نوشتن فهرست کاتبان غیرممکن. گاهی به انجامه‌هایی برمی‌خوردم که خواندن آنها بسیار دشوار می‌نمود اما دانش‌پژوه همه آنها را با دقت تمام و به‌درستی خوانده بود. استاد محبوب ما دانش‌پژوه را بسیار دوست می‌داشت و بارها شرح ارادت او را به آن استاد فقید شنیده‌ایم. براساس آنچه در *نادره کاران* به چاپ رسیده، هفت بار درباره‌ی وی به مناسبت‌هایی مطلب نوشته است (سال ۱۳۵۵ (دوبار)، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۷ و ۱۳۸۱). از نخستین دیدارشان در سال ۱۳۲۵ در دانشکده حقوق، که افشار دانشجو بوده و دانش‌پژوه کتابدار، یاد می‌کند و او را صمیمانه و به اختصار «دانش» می‌نامد؛ به

دلاورانه و از سر کنجکاوی پرسیدم: «چرا در جملاتتان «توسط» به کار می‌برید؟» فرمودند: «قروینی به کار می‌برده من هم به کار می‌برم!» طبعاً خاموش شدم و پاسخی نداشتم. استاد برایم بی‌همتا بود و صلابت کلامش چنان که نفس را در سینه حبس می‌کرد.

فهرست کاتبان نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موضوع پایان‌نامه‌ام در دوره کارشناسی ارشد کتابداری نسخ خطی در سال ۱۳۷۴ بود که بسیار موفقیت‌آمیز بود و استادانم از آن خشنود بودند. پس از دفاع بارها آن را به اهل فن نشان دادم. همه آن را تحسین می‌کردند و گاه بی‌آنکه حتی آن را تورق کنند ارج می‌نهادند. اما استاد افشار تنها کسی بود که وقتی فهرست را نشان‌شان دادم بی‌آنکه کلامی در تحسین آن بگویند یک ساعتی آن را تورق کردند و برای ارزیابی فهرست برخی اسامی را که در ذهن داشتند در آن جست‌وجو کردند، نکاتی را یادآور شدند و ایراد یا نکته مهمی را که در شیوه تنظیم آن وجود داشت و خود می‌دانستم، دریافتند و گوشزد کردند- نکته‌ای که از چشمان تیزبین استادان ارجمند راهنما و مشاور و داور هم دور مانده بود. چند پیشنهاد هم داشتند؛ یکی آنکه چون برخی نسبت‌های محل برایشان ناآشنا می‌نمود، در صحت آن تردید می‌کردند و می‌گفتند: «این نام را نشنیده‌ام» و ضمن اینکه یادآور شدند آنها را دوباره ببینم پیشنهاد کردند که فهرستی از این گونه نسبت‌ها که محل جغرافیایی آن‌ها به‌درستی روشن نیست تهیه شود. دیگر اینکه فهرستی بسامدی از نام کتاب‌ها ترتیب یابد تا نشان دهد، که برای مثال، «مثنوی» چند بار نوشته شده است. همچنین پیشنهاد کردند نام خوشنویسانی که نامشان در کتاب *حوال و آثار خوشنویسان* مهدی بیانی نیامده است به گونه‌ای مشخص شود.

هنگامی که کتاب را برای چاپ آماده می‌کردم، متوجه شدم که کتاب به بازبینی اساسی نیاز دارد و تأکید استاد برای دیدن اصل نسخه‌ها کاملاً ضرورت دارد. به دلیل مشغله‌های متعدد مراحل ویرایش، بازبینی، کنترل اطلاعات، تغییر شیوه تنظیم و تهیه نمایه‌ها که به پیشنهاد آقای کاشانی انجام شد سال‌ها طول کشید تا سرانجام فهرستم به قدر دلخواه تکمیل و آماده شد. از نظر استاد، گردآوری اسامی کاتبان بسیار مهم بود. هر گاه و در هر شرایطی توفیق دیدار استاد را می‌یافتم از

روحیات و خصوصیات کم‌مانند او اشاره می‌کند و خدمات او را یک‌به‌یک برمی‌شمرد. او را دانشمندی جهانی و استاد خود می‌داند و از مقام علمی رفیع او و شوق و میل باطنی بی‌حد و حصر او به نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری، زبان فارسی و فرهنگ ایرانی سخن می‌گوید. و شاید آخرین جمله‌ای که درباره آن بزرگوار نوشته است در پایان مقدمه خود بر «فهرست کاتبان» باشد که یاد او را خجسته می‌دارد و با فروتنی می‌نویسد «همه دنبال‌کنندگان این رشته از سرچشمه‌ای که آبشخور او بود لبی‌تر کرده‌ایم». نام‌گذاری تالار مطالعه نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی هم در آبان‌ماه ۱۳۸۳ به پیشنهاد استاد افشار و به رسم بزرگداشت آن نادره‌دوران انجام شد.

هنگامی که برای تصحیح و تکمیل فهرست کاتبان به اصل نسخه‌ها مراجعه می‌کردم متوجه شدم که استاد دانش‌پژوه در ذکر اسامی کاتبان از نص انجامه پیروی نکرده و شکل عربی برخی نسبت‌های شهرها را، آن‌طور که در انجامه کاتب آمده، تغییر داده و شکل فارسی آنها را نقل کرده و نسبت اصفهانی، جرجانی، جیلانی و جرفادقانی را به صورت سپاهانی، گرگانی، گیلانی و گلپایگانی آورده است. یک بار از استاد افشار پرسیدم: «مرحوم دانش‌پژوه چنین عمل کرده. روش صحیح چیست و این‌گونه اسامی را چگونه باید آورد؟» بی‌آنکه نظری درباره درستی یا نادرستی روش استاد دانش‌پژوه ابراز کند فرمود: «دست او که از دنیا کوتاه است، اما شما باید اسامی را به همان صورت که در انجامه آمده است بیاورید.»

فهرست کاتبان اکنون به همت و تدبیر خانم دکتر فهیم‌نیا، رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و دکتر رسول جعفریان، رئیس کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی منتشر گردیده است. اما متأسفانه پیش از آنکه این فهرست از چاپ درآید استاد بی‌مثال ما رخت به سرای دیگر کشید و به جاودانگی پیوست و من خسرانی عظیم در دل دارم و بار سنگین آنچه برایم نوشتند بر دوشم مانده است.

در سال ۱۳۸۶ یافته‌هایم را براساس مطالعه انجامه‌های نسخه‌های خطی دانشگاه به صورت مقاله‌ای آماده کردم و برای چاپ به نامه بهارستان سپردم. سردبیر محترم نشریه بخشی از مقاله را برای سمینار نسخه‌شناسی نسخه‌های خطی

فارسی که در سپتامبر ۲۰۰۸ در وین برگزار می‌شد پیشنهاد کردند و استاد افشار با همان روحیه شاگردنوازی خود لطف کرده، معرفی‌نامه‌ای برای من خطاب به پروفیسور برت فراگتر، رئیس انستیتو ایران‌شناسی آکادمی علوم اتریش، نوشتند و چون می‌دانستند که ممکن است از نظر پیش‌بینی برای اقامت اعضا که نام من در فهرست اولیه آن‌ها نبود مشکلی به وجود آید در حاشیه نامه خود چنین مرقوم فرمودند:

و بنده چون شخصاً از هر حیث خدمت می‌رسم، اگر ایرانیستیک جایی را برای من در نظر داشته است برای اقامت ایشان قرار بدهد.

دو هفته پس از سمینار اتریش، هنگامی که استاد در آمریکا بودند، به همراه دوستانم - خانم‌ها اصیلی و افکاری - زادروز استاد را در شانزدهم مهرماه با ایمیلی که خانم افکاری به آدرس پسرشان، آرش خان افشار، فرستادند تبریک گفتیم. دو هفته بعد، تصویر پاسخ ایشان به دستخط مبارکشان به دستمان رسید، با ایمیل، که هم گوشه‌ای از آداب‌دانی ایشان بود و هم نشانه‌ای از مرام بزرگان که چگونه مشوق کهلان و تازه‌کاران می‌شوند. زیارت دستخط ایشان که برای من و دوستانم به یادگار مانده است در اینجا خالی از لطف نیست، با آن خاطره خوشایند در بالای آن که شنیده بودم نام فامیل مرا گاه به اشتباه «شیخ رضایی» می‌گویند.

خبر جانشوز درگذشت افشار بزرگ را از دوست عزیزم خانم دکتر اصیلی شنیدم که پیامک میراث مکتوب را دریافت کرده بود. پیامک‌های میراث که اغلب حاوی خبر تشکیل مجلس علمی با حضور استادان و دانشمندان است این بار فقدان استادی یگانه را در مطالعات ایران‌شناسی و نسخه‌شناسی اطلاع می‌داد.

و چه بد حکایتی بود حکایت سال ۱۳۸۹ برای من که نخستین ماه بهار را در فراق پدر عزیزم و آخرین ماه زمستان را در فقدان استاد گرامیم به سوک نشستیم. افسوس که با هر دو آنها از پشت شیشه آن بخش کذا که در پس آن واقعیتی هولناک در فضایی آرام و صبور نفیر می‌کشید وداع کردم. دریغا مرگ، و آن انسان‌های نیکدل هنرور! روانشان شاد و یادشان همراه پایدار باد!



استاد ایرج افشار، مرد اولین‌ها

جمشید کیان‌فر*



میان جمع گفته بود: «پس پدر شما دیکته‌مردگان را تصحیح می‌کند، یعنی مصحح و به کوشش و به اهتمام.»

سالی دو سه نگذشت که به عنوان دانشجوی رشته تاریخ به دانشگاه تربیت معلّم قدم گذاشتم و طبیعی بود که در واحد درسی نقد و بررسی یا نقد و معرفی منابع تاریخ ایران با نام ایرج افشار به عنوان احیاگر متون بیشتر آشنا شوم و معانی واژه‌های ناشناخته و نامفهوم دبیرستان برایم معنی پیدا کرد.

در همان ایام دانشجویی از کار آموزگاری دبستان به کتابداری کتابخانه ملی پرداختم و در دوره کارآموزی یک‌ماهه باز بیشترین نام در کلاس‌های آن دوره نام پرآوازه ایرج افشار بود، به عنوان یکی از رؤسا و مدیران کتابخانه ملی - گرچه کوتاه مدت بود، اما پر سود - و حال رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

در این یک ماهه آنچه از ایرج افشار در ذهن این کمترین نقش بست، شخصیت استثنائی از ایشان بود. در همین ایام بود با دامنه فعالیت‌های علمی ایشان در عرصه کتابداری هم آشنا شدم. او بود که نخستین بار به گردآوری و تدوین کتاب‌شناسی در ایران همت گمارده بود و ده سال با همکاری تنی چند از یاران نزدیک به انتشار کتاب‌های / ایران پرداختند و زمانی که برای دوره کوتاه هفت‌ماهه ریاست کتابخانه ملی را عهده‌دار شدند، هم خود را به انتشار کتاب‌شناسی ملی معطوف کرده و نخستین کتاب‌شناسی ملی در سال ۱۳۴۲ چاپ و منتشر شد. و باز در کتابخانه معلومان شد که استاد افشار، افزون بر انتشار کتاب‌شناسی ملی بخشی از هم خود را معطوف به انتشار فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی کردند و نخستین مجلد از این فهرست را به همت استاد سید عبدالله انوار به چاپخانه سپرده و از کتابخانه رفتند.

اقدامات حضرتشان در کتابخانه ملی بدین کارها پایان نیافت، چرا که تا روزگار ریاستشان بر کتابخانه ملی فقط یک مخزن عریض و طویل در کتابخانه ملی بود که شامل کتاب‌های فارسی، عربی، نشریات ادواری و کتاب‌های لاتین می‌شد. استاد ایرج افشار در نخستین گام اصلاحی خود، مخازن کتاب‌های فارسی و عربی را از نشریات ادواری جدا کردند

اسفندماه ۱۳۸۹ ماه زلزله بود و سونامی؛ زلزله‌ای که در سده اخیر منحصر به فرد بود و متعاقب آن سونامی ویرانگر در ژاپن. اما در ایران زلزله‌اش مرگ مفاخری چون گرجی، موسوی بهبهانی و روح‌الامینی بود و سونامی‌اش فقدان استاد ایرج افشار. در ژاپن بلافاصله آثار زلزله و به‌ویژه سونامی مشخص و معلوم شد، اما در ایران آثار ویرانگر در عرصه فرهنگ و ادب سال‌ها طول می‌کشد تا مشخص و معین شود که فقدان بزرگانی چون محمود روح‌الامینی (مردم‌شناس) و ایرج افشار چه فترتی در فرهنگ ایرانی و ادب پدید خواهد آورد.

نخستین بار نام استاد ایرج افشار را در سال‌های دبیرستان شنیدم؛ از آموزگارمان آقای صیادپور که معلم تاریخ بودند. در یکی از روزهای تحصیل کتابی قطور در دستان معلومان بود با نام روزنامه خاطرات / اعتمادالسلطنه. درست به خاطر ندارم؛ کلاس چهارم یا پنجم ادبی بودم. برخی واژه‌ها برایم بی‌معنی بودند و یا صادقانه بگویم معانی آنها را نمی‌دانستم و تفاوت میان واژه‌ها سخت و دشوار بود؛ مثلاً اینکه همراه نام مؤلف / پدیدآورنده اثر نام دیگری به عنوان «به کوشش»، «به اهتمام» و «مصحح» زینت‌بخش صفحه آغازین - صفحه عنوان - کتاب باشد. دانش‌آموز بودم و کنجکاو. آموخته بودم پرسیدن عیب نیست و ندانستن عیب است. پس سؤال از دبیرمان آقای صیادپور و جواب ایشان، همراه با توضیحی مبسوط که بسیار صبور و بردبار و پرحوصله بودند. گویی خوششان می‌آمد از سؤال کردن دانش‌آموزان که معمولاً ساکت و صامت سر کلاس می‌نشستند و اگر سؤال می‌شد، بی‌ربط بود و بی‌معنی و اگر ذهن کنجکاو بود و سؤالی در خور، آن وقت آقای صیادپور سنگ تمام می‌گذاشتند و در جواب‌گویی از هیچ نکته‌ای فروگذار نمی‌کردند. گاه می‌شد که با همه توضیحات جنابشان زمان لازم بود تا درک معانی برایمان پیدا شود و به‌خوبی دریابیم که چه می‌گویند و آن روز آن سؤال که تفاوت میان مؤلف، نویسنده، و «به کوشش» و... چیست، اذعان می‌کنم که خوب نفهمیدم. به قول دخترم مهتا که روزی می‌خواست کار این کمترین را برای تنی چند از همکارانش در بخش صنعتی توضیح دهد، یکی در

* پژوهشگر و مصحح متون تاریخی



و کتابخانه برای نخستین بار دارای بخش نشریات ادواری و بخش مخزن کتاب شد و متعاقب آن کتاب‌های ایران‌شناسی و مرجع را برای نخستین بار در کتابخانه ملی تأسیس کردند و ایضاً مخازن لاتین را.

ریاستشان گرچه دولت مستعجل، اما مفید و پر فایده بود. و باز در همان دوره یک‌ماهه بود که با کتاب‌شناسی‌های تخصصی و موضوعی آشنا شدیم و باز حضرت‌شان پیشگام و بدعت‌گذار در این امر که با انتشار کتاب‌شناسی ملی، کتاب‌های ایران، بعد با عنوان کتاب‌شناسی ده‌ساله منتشر کردند؛ و متعاقب آن کتاب‌شناسی فردوسی و...

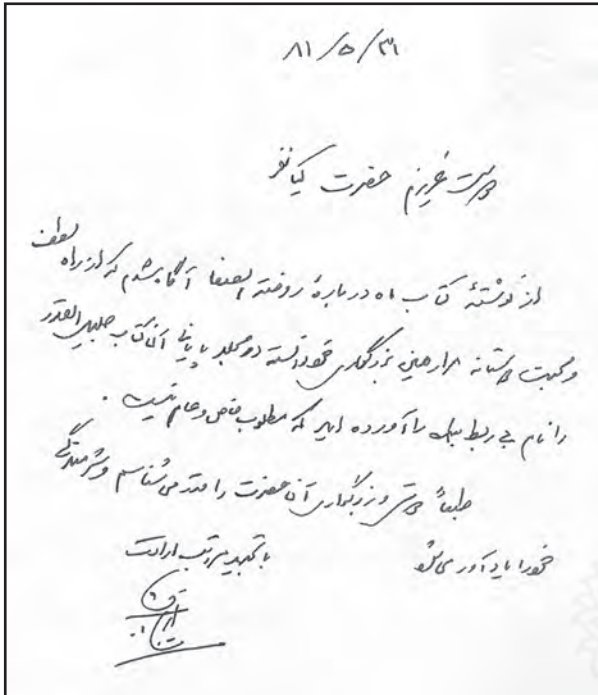
اهل تحقیق و پژوهش اگر با این کتاب‌ها کار کرده باشند قطعاً پی به فایده آن برده‌اند، به‌ویژه که هنوز عصر دیجیتال و دنیای مجازی پدید نیامده بود و ثمره آن مزه دهان پژوهشگران نشده بود. درست به خاطر دارم که در ایام نگارش مقاله «نسخه‌های خطی شاهنامه در ایران» از منابع منحصر به فردی که در اختیار داشتم، همین کتاب‌شناسی فردوسی بود و بس. و تا چه اندازه مشکل‌گشا بود و پر مطلب.

بعدها استاد افشار ادبم کردند از کوتاهی و غفلی که در نگارش مقاله داشتم و از پیشگامان و فرهیختگانی که در این زمینه تحقیق و پژوهش کرده بودند یادی نکرده بودم (گویا در «پاره‌های ایران‌شناسی»، مجله بخارا).

روان شاد ایرج افشار در عمر ۸۵ ساله پربار خود همیشه اولین بودند. اگرچه کتابداری برخاسته از نظام سنتی ایران بودند ولی ایشان را باید واسطه یا پلی میان کتابداران سنتی و مدرن دانست؛ او بود که از علم کتابداری نوین - بخوانید علوم کتابداری - حمایت کرد و در همان کلاس‌ها، نسخه‌شناسی هم تدریس می‌کرد. اگر حمایت معنوی ایشان نمی‌بود نمی‌دانم مجادله علوم کتابداری جدید با سنت‌گرایان به کجا می‌انجامید.

در همین کلاس‌های یک‌ماهه بود که با فهرست مقالات فارسی حضرت‌شان آشنا شدیم که کاربردی بسیار عالمانه داشت و راهگشای پژوهشگران و محققان به‌ویژه دانشجویان بود و این گام نیز اولین بود در ایران.

استاد افشار فقط در این زمینه‌ها اولین نبودند؛ در عرصه باز چاپ مطبوعات هم پیشگام بودند. با باز چاپ (افست لوحی) روزنامه کاهوه قدم در راهی گذاشتند که این کمترین بعدها در دهه هفتاد ادامه‌دهنده راه پربرکت و پرخیر ایشان شدم و با باز چاپ روزنامه‌های عصر ناصری همچون: روزنامه وقایع



اتفاقیه، روزنامه دولت علیه ایران، روزنامه ایران، روزنامه تربیت به همت دوست فاضل سید فرید قاسمی، روزنامه ختر و... شدم و همواره مورد تحسین و تشویق حضرت‌شان بودم و خود زمینه‌ساز باز چاپ روزنامه/نجم تبریز در کتابخانه ملی شدند گرچه به کام این کمترین و دیگران بود.

استاد افشار باز نخستین کسی بودند که در ایران اقدام به باز چاپ یا متون نسخ خطی کردند و این را تا پایان حیات ادامه دادند، می‌توان از باز چاپ یا به فرموده حضرت‌شان از نسخه‌برگردان نسخی چون: وقفنامه ربع رشیدی، بیاض تاج‌الدین/احمد وزیر، المختارات من الرسائل، دومین سفر ناصرالدین شاه به فرنگستان، مجمل التواریخ والقصص و تاریخ و صاف یاد کرد.

روان شاد ایرج افشار در عرصه انتشار یادنامه هم اولین بودند؛ گرچه باید اذعان داشت که چاپ و انتشار یادنامه در ایران رواج داشت اما استاد افشار اولین کسی بودند که به صورت مسلسل و پیوسته و مستمر بدین مهم اقدام نمودند. پس از درگذشت پدر گرامی‌شان دکتر محمود افشار، به گردآوری مقاله و چاپ و انتشار نامواره دکتر محمود افشار اقدام نمودند و سالی یک مجلد به مدت ده سال نامواره را منتشر کردند و از سال یازدهم به عنوان پژوهش‌های ایران‌شناسی، نامواره دکتر محمود افشار آن را پی گرفتند و یکی دو مجلد از پژوهش‌های ایران‌شناسی را در بزرگداشت شخصیت‌های علمی چون دکتر

طبعاً دوستی و بزرگواری آن حضرت را قدر می‌شناسم و شرمندگی خود را یادآور می‌شود. با تجدید مراتب ارادت

ایرج افشار

لازم به توضیح که هریک از مجلدات *روضه/صفا* به یکی از شخصیت‌های علمی تقدیم شده بود؛ دو سه تن از درگذشتگان بودند، یکی دو تن حضوری تشکر کردند و چند تن به روی مبارک نیاوردند. تنها روان شاد ایرج افشار بود که با یادداشت محبت‌آمیز، حقیر را مثل همیشه شرمندۀ ادب‌دانی خود فرمودند و مراعات آداب و نزاکت از ویژگی‌های شخصی ایشان بود. روان شاد ایرج افشار در ایران گردی و جهان گردی هم اولین بودند. جزء معدود کسانی بوده و هستند که وجب به وجب ایران زمین را با تأمل و تأنی سیر و سیاحت کردند و از هر نقطه طرفه و تحفه‌ای به ارمغان آوردند و بلافاصله به چاپ و نشر آن همت گماردند.

به هر شهر و دیاری پای گذاشتند، نشانی از کتابخانه و شخصیت‌های علمی آن دیار گرفتند. همین آشنایی‌ها سبب نشر آثار شهرستانی‌ها در دارالخلافت می‌شد! کمتر اهل قلمی را سراغ دارم که مدیون محبت‌های ایشان نباشد؛ چه در عرصه پژوهش و چه در باری‌رساندن آن بزرگوار برای چاپ آثارشان. استاد افشار در معاشرت بی‌نظیر بود؛ خاصه که با فقدان آن بزرگوار حلقه ارتباط ایران‌شناسان هم تنگ‌تر خواهد شد؛ چه حضرت‌شان با تک‌تک ایران‌شناسان مکاتبه و مراوده داشتند. کمتر کنگره یا همایش ایران‌شناسی بود - چه در ایران و چه در خارج - که شرکت کنندگانش بدون دیدار با ایرج افشار به وطن خود مراجعت کرده باشند.

استاد ایرج افشار در عرصه مطبوعات فرهنگی هم ید طولایی داشتند. چندین مجله و نشریه وزین را یا خود تأسیس کرده بودند یا مدیرمسئول و سردبیر بودند. در عرصه انتشار مجلات تخصصی هم باز ایشان اولین بودند، به‌ویژه با انتشار *نسخه‌های خطی*، نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران با همکاری زنده‌یاد محمدتقی دانش‌پژوه، که دفترهای ۱-۸ آن را منتشر کردند و به جرأت می‌توان گفت که نخستین نشریه تخصصی در عرصه نسخه‌های خطی بود.

استاد افشار در عرصه تصحیح متون هم اولین بودند، چرا که اکثر مصححان به یک یا دو موضوع می‌پردازند؛ نخست به تصحیح آثاری که خاص رشته ایشان باشد و در درجه دوم به

منوچهر ستوده با عنوان *ستوده‌نامه* اختصاص دادند. و زمانی که بزرگترین فاجعه زندگی‌شان رخ نمود، با بردباری و صبوری متحمل آن ضایعه شدند و به یاد فرزند گرامی‌شان بابک افشار دو مجلد از کتاب نفیس و ارزنده *کتا/بفروشی* را به یاد او منتشر کردند و گویا قصد داشتند که جلد سومی را هم نشر دهند. حد فاصل زمان انتشار مجلد اول و دوم کتابفروشی، این کمترین هم به درد روان شاد ایرج افشار مبتلا شدم؛ دردی بی‌درمان که به قول عطار نیشابوری:

به دریایی در افتادم که پیانش نمی‌بینم

به دردی مبتلا گشتم که درمانش نمی‌بینم

گرچه بردباری و صبوری را از استاد نیاموختم، اما انتشار اثری هر ساله با عنوان *مزدک‌نامه* را در یادبود هر سال فرزندم با یاری همسر سرکار خانم پروین استخری دست یازیدیم. وقتی اولین مجلد *مزدک‌نامه* را که ریخته قلم تنی چند از دوستان و یاران صدیق و مهربان بود در یاد اولین سال درگذشت فرزندمان مزدک تقدیم حضور استاد افشار کردم، چند روز بعد یادداشتی مختصر اما پر نغز و مغز برایم فرستادند که مرقوم فرموده بودند: عزیزم حضرت کیان‌فر، از *مزدک‌نامه* متشکرم و بهترین یادگار را برای فرزند خود به دوستداران مرحمت کردید.

و پس از انتشار *مزدک‌نامه ۳* از سر لطف تلفن کردند و ضمن تشویق و ترغیب بر انتشار سالانه از مطلبی که در سخن خواهان - به جای مقدمه - از حضرت‌شان یاد شده بود که «از راه لطف و محبت دوستانه یادی از ایشان و *نامواره* دکتر محمود افشار و *کتا/بفروشی* کرده‌ایم و از اینکه این یادکرد مطلوب خاص و عام نیست» و همچنین از چاپ یکی دو مطلب دیگر که حق مطلب ادا شده است، تشکر کردند.

ایامی که مشغول تصحیح و چاپ *روضه/صفا* بودم و گاه برای حل معضلی تلفنی مزاحمشان می‌شدم، با خوشرویی و گشاده‌رویی حل معضل می‌فرمودند و به پاس مزاحمت‌ها یک مجلد از پانزده جلد را به حضرت‌شان تقدیم کردم. یادداشتی از سر لطف برایم ارسال داشتند بدین قرار:

دوست عزیزم حضرت کیان‌فر

از نوشته کتاب ماه درباره *روضه/صفا* آگاه شدم

که از راه لطف و محبت دوستانه مرا رهین

بزرگواری خود دانسته، در مجلد پایانی آن

کتاب جلیل‌القدر نام بی‌ربط بنده را آورده‌اید

که مطلوب خاص و عام نیست.

بود که به اهمیت این قبیل آثار پی برد و با چاپ و نشر آنها در مطبوعاتی چون *ینده* و... آنها را به ما شناساند اگر چه این قبیل آثار کم‌حجمند اما بسیار پرمحتوایند و نباید از مطالعه و تحقیق آنها غفلت ورزید.

از پرداختن به دیگر فعالیت‌های علمی و پژوهشی استاد افشار خودداری می‌کنم که قطعاً فضلا و بزرگواران دیگر هر یک به نحو مطلوب و وزین‌تر و بهتر از این کمترین خواهند پرداخت- اجرشان مأجور.

ملخص کلام، استاد ایرج افشار آموزگاری بودند بدون کلاس که در همه احوال با گشاده‌رویی آنچه را که می‌دانستند و آموخته بودند بدون خستگی در اختیار همگان قرار می‌دادند. خدایش بیامرزاد، روحش شاد و قرین رحمت باد.

تصحیح آثاری که مشهور به میان‌رشته‌ای یا نزدیک به موضوع تخصصی ایشان باشد، اما روان‌شاد ایرج افشار از این هم فراتر رفت. او اولین مصحح و احیاگر متون بود که افزون بر احیاء و تصحیح متون تاریخی به تصحیح متون ادبی، جغرافیایی و جغرافیای تاریخی همّت گمارد و متعاقب آن به رشته‌های دیگر هم پرداخت که از آن میان تصحیح کتاب *شپزی صفوی*، *فروغستان* (دانشنامه فن استیفا و سیاق)، *خواب‌گزری*، *ذخیره خوارزمشاهی*، *صدینه*، *جواهرنامه نظامی*، *آثار و احیاء* (کشاورزی) *معرفت فلاح* (رساله کشاورزی دوازده‌بایی) که جملگی از موضوعاتی هستند به دور از تاریخ و جغرافیا و ادبیات. همچنین در چاپ رساله‌ها و کتابچه‌ها هم اولین بود. همو



گنجینه پژوهشی ایرج افشار

عنایت الله مجیدی*



او بیش از پیش پیدا می‌شود. اما تصمیم استاد، مخصوصاً برای آقای سید کاظم موسوی بجنوردی، ریاست مرکز، شادی‌بخش و اعجاب‌انگیز بود. زیرا او نسبت به تأمین منابع مطالعات بخش ایران‌شناسی مرکز همواره توجه و علاقه خاص نشان می‌دهد و اهداء این مجموعه - در پی مجموعه گانگا و دکتر صادق کیا- می‌توانست بخشی عظیم از کمبودها و نقائص این حوزه را رفع کند و در مجموع به منابع جمع‌آوری شده غنای خاص بخشد.

این بنده نیز کنجکاو بودم که بدانم استاد افشار، یا به قول استاد احمد منزوی: این «مارشال ما کتابداران»، با چه تمهیدات و شرایط و آدابی این مجموعه ارزشمند را به مرکز واگذار خواهند کرد. وقتی استاد این شرایط را طی ۱۰ فصل و در ۱۵ صفحه تایپ‌شده، یعنی در حد یک رساله کوچک نوشت و پیشنهاد کرد، دیدم که او به حقیقت خود ایرج افشار است با همه دوراندیشی‌ها و تیزهوشی‌هایش. این متن، مشتمل بر شرایط واگذاری، از چند جنبه مهم است. او در این نوشته ضمن توجه‌دادن به ارزش مجموعه خود، سرنوشت و چگونگی هر یک از آنها و برخی مجموعه‌های کوچک امانی و سپرده‌شده

وقتی مطلع شدم که استاد ایرج افشار، با رضایت و موافقت فرزندان، تصمیم گرفته‌اند گنجینه اختصاصی خود را- که برای گردآوری آن رنج و زحمت بسیار بر خود هموار کرده بودند- به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بسپارند، بنا بر شناختی که از ایشان داشتم، این خبر را در عرصه کتاب و کتابخانه، به تعبیری دیگر جامعه فرهنگی کشور، «حادثه قرن» تلقی کردم. نخست باید بگویم این تصمیم برای همه متولیان این مرکز غرورآفرین و شادی‌بخش بود؛ از این جهت که استاد افشار در ایجاد و تکمیل و رشد چند کتابخانه، که اکنون در شمار کتابخانه‌های معتبر و طراز اول کشور قرار دارند، نقش اصلی و بی‌بدیل داشت و خود نیز سال‌ها مدیریت بعضی از آنها را برعهده گرفته بود و طبیعتاً باید به آن مجموعه‌ها تعلق خاطر بیشتر می‌داشت و گنجینه خود را به یکی از آنها می‌سپرد؛ اما این نهاد فرهنگی را برای حفظ مجموعه از جان عزیزتر خود مناسب‌تر از بقیه تشخیص داد. اگر به آنچه استاد فقید در این باره نوشته و گفته است به‌دقت بنگریم، بزرگی و اهمیت این حادثه و دوراندیشی و هوشمندی

* رئیس کتابخانه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی



مجموعه‌های گرانبهای اختصاصی که پس از سپردن مجموعه استاد افشار به مرکز، به کتابخانه اهداء شد جز یکی دو مورد همه به تأسی و تبعیت از اندیشه این مرد بزرگ صورت پذیرفت و مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی از این راه سودهای فرهنگی و پژوهشی بسیار برد.

اجازه بدهید در این جا از نکته‌ای هم پرده بردارم که با موضوع این گفتار بی‌ارتباط نیست و آن داستان گنجینه شادروان دکتر اصغر مهدوی است. دکتر مهدوی در باب واگذاری گنجینه خصوصی خود با استاد افشار مشورت می‌کرد و از دو کتابخانه مهم مرکز دائرةالمعارف و کتابخانه ملی به همین سبب بازدید کرد. نخست به تأسی از استاد افشار مصمم شد مجموعه خود را به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی واگذار کند، اما اسبابی مانع تحقق این نیت بزرگ شد. در آن تاریخ آقای بجنوردی علاوه بر مدیریت مرکز که برای به‌وجودآوردن آن به قول مشهور «به ناز او جوانی داده بود» ریاست کتابخانه ملی را هم بر عهده داشت. او نمی‌خواست در تصمیم آقای مهدوی در انتخاب مرکز یا کتابخانه ملی نقشی داشته باشد، اما می‌دانم میل داشت که این مجموعه به کتابخانه ملی انتقال یابد. تعیین محل نگهداری مجموعه در کتابخانه ملی و تنظیم اسناد واگذاری آن که با درگذشت استاد مهدوی سرانجامی نیافت، از جمله شواهد ادعای من است. این را نیز بیفزایم که استاد افشار علاوه بر آنکه یکی از چهره‌های تأثیرگذار در شورای عالی علمی بود و مشاوری امین و کاردان برای آقای بجنوردی، در طول این سال‌ها همواره در تکمیل و پیشرفت خدمات کتابخانه‌ای مرکز دائرةالمعارف نقشی اساسی داشت و از این جهت نیز وامدار او هستیم.

از اینها که بگذریم، اکنون مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی مسئولیت سنگینی بر عهده گرفته است و حداقل حق‌گزاری از استاد افشار و دیگر بزرگوارانی که سخاوتمندانه گنجینه اختصاصی خود را به این مرکز اهدا کرده‌اند این است که نهایت سعی خود را نخست در حفظ و صیانت آنها به کار برد و بعد از آن علاقه‌مندان را از محتویات این مجموعه‌ها آگاه گرداند و ترتیبی اتخاذ کند که همه پژوهشگران مرکز و دیگر مشتاقان مطالعات ایرانی به‌سهولت بتوانند از منابع این مجموعه‌ها بهره‌مند گردند- ان شاء الله.



به ایشان- از جمله اسناد و یادداشت‌های الهیار صالح و سید حسن تقی‌زاده- را نیز روشن کرد. این رساله برای همه کسانی که چون او، بدین بزرگواری‌ها دست می‌زنند سرمشق و راهنمایی بی‌مانند است. شرایط استاد افشار با تمام دقایق و ظرایفی که در متن واگذاری ملحوظ شده بود، از جانب مرکز با خوشنودی پذیرفته شد.

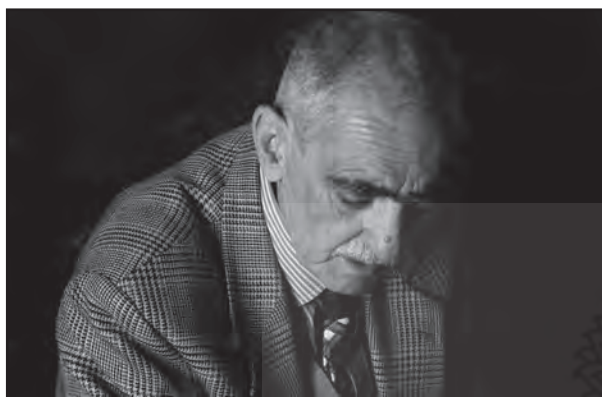
پس از این مرحله، او درباره محل نگهداری یا مخزن این گنجینه نظر خود را ابراز و اعمال کرد و جایی که مورد پسند و سلیقه او بود تعیین شد و مرکز به تجهیز آن دست زد. تدبیر دیگر او در چگونگی انتقال کتاب‌ها آشکار شد و آن انتقال تدریجی و منظم مجموعه بود. زیرا نمی‌خواست با انتقال همه گنجینه که محتاج تنظیم و ترتیب و چیدن آنها در قفسه‌ها به سلیقه خود او بود و مدتی به طول می‌انجامید، خود و دیگران از استفاده از آن منابع محروم بمانند. بدین لحاظ کتاب‌ها قبل از انتقال به طور منظم شماره‌گذاری شد و پس از آن در چند مرحله به مرکز انتقال یافت و همچنان به سلیقه او ترتیب یافت و چیده شد. حتی تجلید برخی از نشریات ادواری و کتاب‌های عکسی با نظر استاد به انجام رسید و وضعیت برخی اسناد و عکس‌های تاریخی نیز روشن گردید. این کارها با چنان سرعت و دقتی صورت گرفت که تقریباً وقفه‌ای در دسترسی به منابع به وجود نیامد. بنابر این گنجینه مورد بحث کاملاً منطبق با نظر و سلیقه استاد چیده و تنظیم شده است.

نکته بسیار مهم دیگر اینکه استاد در همین مدت به من و دیگر متصدیان حوزه مجموعه‌های اهدایی آموخت که از این گنجینه‌های گرانقدر و کم‌نظیر چگونه صیانت کنیم و چگونه مراجعان نیازمند را از آن بهره‌مند سازیم.

مراحلی که اجمالاً بیان کردم، چگونگی انتقال بخش عمده‌ای از گنجینه ایرج افشار به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بود. اما این داستان، که از آن به «حادثه قرن» تعبیر کردم، به اینجا ختم نشد. از آن تاریخ کتابخانه مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی بیش از گذشته محل توجه و اعتماد برخی از خاندان‌های فرهنگی واقع گردید. استاد فقید در حقیقت با سپردن مجموعه خود به مرکز، تردیدی را که احیاناً در نظر برخی از خاندان‌ها در اهداء مجموعه خود به این نهاد وجود داشت، از میان برداشت. ادامه راه او کاری مطمئن و دلپسند تلقی شد. از این‌رو، به شهادت مدارک موجود، غالب

پژوهش‌های یزدشناسی استاد ایرج افشار

حسین مسرت*



استاد ایرج افشار در مهر ۱۳۰۴ ش. در خانواده یزدی دکتر محمود افشار یزدی و نصرت برازنده به دنیا آمد. همواره و از کودکی در بیشتر سفرهایی که پدر به یزد داشت، همراه وی راهی این شهر تاریخی می‌شد و خود نیز بعدها همسری یزدی گرفت.

عشق و علاقه‌ای که او به زادگاه پدری‌اش داشت تا واپسین دم زندگانی در جانش شعله می‌کشید. هر ساله و در گذر سفرهایی که به جنوب و شرق ایران داشت، از یزد می‌گذشت و چند روزی را در این دیار می‌ماند. انگار هر چه بیشتر این شهر را می‌دید، باز هم کم بود. ده‌ها بار به مسجد جامع و مسجد امیرچخماق و گنبد شیخ جنید توران‌پشت و باغ دولت‌آباد و ده‌ها اثر تاریخی دیگر یزد سر زده بود و انگار هر بار چیزی نو در آنها می‌یافت.

همیشه مهمان‌های خود را از سراسر ایران و جهان از یزد می‌گذراند تا به داشتن چنین شهری که زادگاه پدر و نیاکانش بود، در نزد دوستان خود بالاد. این شور و شوق به شهر یزد در تک‌تک پژوهش‌های بر جای مانده از استاد افشار دیده می‌شود. استاد افشار در مدت ۶۰ سالگی که به صورت جدی در کار پژوهش‌های ایران‌شناسی بوده است، آثار زیادی را در حوزه تاریخ، فرهنگ و ادب یزد تصحیح و گردآوری و تألیف نمود که فهرست درازدامنی را دربر می‌گیرد. از این رو برای پرهیز از این کار از ذکر انبوه مقالات یزدشناسی او و نیز بخشی از آثار او که درباره یزد است، مانند: *سواد و بیاض، بیاض سفر، گلگشت در وطن*، دوره ۱۸ جلدی *نامواره دکتر محمود افشار یزدی* و غیره چشم‌پوشی گردید.^۱ تنها به ذکر آثاری پرداخته شد که یا درباره یزد و یا تألیف یزدی‌هاست. این فهرست به ترتیب الفبایی نام کتاب سامان یافته است و تنها آخرین چاپ را دربر می‌گیرد:

- *تاریخ جدید یزد*، احمد بن حسین بن علی کاتب یزدی، به

کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ویرایش دوم، ۱۳۸۶.
- *تاریخ یزد*، جعفر بن محمد بن حسن جعفری، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۳.
- *جامع‌الخیرات*، رکن‌الدین حسینی یزدی، به کوشش ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۹.

- *جامع جعفری: تاریخ یزد در دوران نادری، زندی و عصر سلطنت فتحعلی‌شاه*، محمدجعفر بن محمدحسین نائینی، به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
- *جامع مفیدی*، محمد مفید مستوفی بافقی، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۳ جلد، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- *دیوان کامل شمس‌الدین محمد وحشی بافقی*، با مقدمه و به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵.

- *سعادت‌نامه یا روزنامه غزوات هندوستان*، غیاث‌الدین علی یزدی، به کوشش ایرج افشار، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹.

- *قرخ‌نامه*، ابوبکر مطهر بن محمد جمالی یزدی، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶.

- *منشآت*، شرف‌الدین علی یزدی، به کوشش ایرج افشار و محمدرضا ابوی مهریزی، تهران: ثریا، ۱۳۸۸.

- *منظومات*، شرف‌الدین علی یزدی، به کوشش ایرج افشار، تهران: ثریا، ۱۳۸۶.

* کارشناس و مسئول بخش خطی کتابخانه وزیری یزد

۱. در این باره بنگرید به: *فهرست موضوعی از چاپکرده‌ها و نوشته‌های ایرج افشار*، بابک افشار و دیگران، لس آنجلس، بینا، ۱۳۸۲.

- یزد در اسناد/امین/الضرب (سال های ۱۲۸۸-۱۳۳۰ قمری)، به کوشش ایرج افشار و اصغر مهدوی، تهران: طلايه، ۱۳۸۰.
- یزدنامه، یزدنامه، کتابشناسی...، ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران زمین، ۲ جلد (جلد سوم زیر چاپ)، ۱۳۷۱-۱۳۷۷.

- واژه نامه یزدی، ایرج افشار، به کوشش محمدرضا محمدی، یزد: اندیشمندان یزد، ۱۳۹۰.
- یادگارهای یزد، ایرج افشار، یزد: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و خانه کتاب یزد، ۳ جلد، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

مرحوم آذریزدی و ایرج افشار

و ناسزا نمی نویسند؟ اگر آدم بخواهد از حرف های دیگران این قدر نگران باشد، نمی تواند دست به هیچ کاری بزند. تو کار خودت را بکن دیگران هم کارشان را می کنند و سرانجام مردم هم قضاوتشان را می کنند.» گفتیم: «باشد آن یادداشت را کامل می کنم و می فرستم که شما هم ببینید.» گفت: «حالا شد! حتما بنویس.» و چون خدا حافظی کردیم که از هم جدا شویم، تاسی چهل قدم، چند بار تأکید می کرد که: «بنویسی ها، بنویس، بنویس!» این بود که آن شرح را نوشتیم و فرستادم و همان است که در جلد دوم یادنامه هفت هشت جلدی افشار چاپ شده و ضمناً آن نوشته را در کتاب زندگی و آثار مهدی آذریزدی چاپ حوزه هنری هم نقل کرده اند.

دیگر [آنکه] در سال های اخیر که از سال ۷۳ به یزد برگشتم، به فیض دیدار دوستی نایل شدم به نام آقای آرامش که هفته ای یک بار به دیدارم می آمد. و یک روز که صحبت از نامگذاری خیابانی در کرمان به نام دکتر باستانی پاریزی پیش آمد، گفتیم: «چنان که معروف هم هست، کرمانی ها مردمی خون گرم و باوفا هستند و حق را ادا کرده اند و گرنه این نامگذاری چیزی بر بزرگی باستانی نمی افزاید. اما همان قدر که باستانی به کرمان علاقه مند است و به هر بهانه ای آن را تمجید می کند، ایرج افشار هم به یزد علاقه مند است و کتاب های بسیار ارجمندی درباره یزد تألیف کرده. اما یزیدیها یا رجال قوم یزد حتی از نامگذاری یک خیابان هم به نام او کوتاهی کرده اند.» آقای آرامش گفت: «راستی هم ها! من از اهلش می پرسم که چرا از افشار یاد نمی کنند.» هفته بعد گفت: «پرسیدم و گفتند: آخر ایرج افشار مسأله دارد. گفتیم: چه مسأله ای؟ گفتند: این که او آثار تقی زاده را چاپ کرده و تقی زاده کسی است که اهل حل و عقد با او مخالفند.» و وقتی با مردم این طور رفتار می شود، قدر کارهای آنها شناخته نمی شود.



نویسنده فقید، مرحوم مهدی آذریزدی، از دیدارهای خود با استاد ایرج افشار خاطراتی را نقل کرده است و در بخشی از این خاطرات از قول استاد افشار می گوید که:

اگر آدم بخواهد از حرف های دیگران این قدر نگران باشد، نمی تواند دست به هیچ کاری بزند. تو کار خودت را بکن دیگران هم کارشان را می کنند و سرانجام مردم هم قضاوتشان را می کنند.

مرحوم مهدی آذریزدی می گوید: ده بیست سال بود که مقیم تهران بودم. معمولاً با ایرج افشار نشست و برخاستی نداشتیم و فقط گاه گاه توی کوچه و خیابان به هم برمی خوردیم و چهار پنج سال بود که دیدار راهگذری هم دست نداده بود. یک روز پاکتی با آرم مجله آینده از پست شهری به کتابفروشی اشرفی - که بیش از کتابفروشی های دیگر مأنوس بودم - به نام من رسید. در آن نامه ای سه چهار سطر بود و یک شماره روزنامه ندای یزد. در نامه نوشته بود:

می دانستم که مثل همیشه منزوی هستی و با یزد هم رابطه نداری. امروز دیدم مقاله ای درباره تو در ندای یزد چاپ شده به قلم آقای سید محمد نواب رضوی و این قسمت دوم مقاله بود. آن را برای فرستادم که اگر ندیدی، دیده باشی. قسمت اول آن را من هم ندیده ام.

البته که هم از این خبر و از این همه نیک خواهی خوشحال شدم.

دیگر اینکه یک روز توی بازار تجریش به هم رسیدیم. بعد از حال و چه خبر، ضمن حرف ها گفتیم چند سال پیش در یزد با ابوی تان دکتر افشار دیداری داشتیم که به نظرم جالب توجه بود. آن را نوشتیم اما نیمه کاره رها کردم. پرسید: «چرا؟» گفتم: ترسیدم مثل آن قضیه نامه جمال زاده بشود که عباس پهلوان، مدیر مجله فردوسی، آن قدر دشنام و ناسزا به من داد. نمی دانم چرا بعضی ها با من بدند.» گفت: «مگه با من بد نیستند و دشنام

در سوک دوستدار ایران: استاد ایرج افشار

سیدعلی موسوی گرمارودی*



۱۳۵۱ با ماشین خود در سفر مشهد و در صدد بودم که به طبس بروم. پس از زیارت بارگاه ملکوتی حضرت رضا، سلام الله علیه، سری به برخی از آشنایان و استادان زدم.

از جمله به یاد دارم به منزل استاد حافظیان، عارف شهیر، که دوست پدرم بود سر زدم. برادرزاده ایشان، آقای کاظم حافظیان، کتابدار و کتاب‌شناس مشهور امروز و دوستش آقای رضا کیانیان، هنرمند فرهیخته و بزرگ امروز، نیز در خدمت استاد حافظیان، حضور داشتند.

سپس به استاد افشار تلفن کردم که بپرسم قلمی درباره کتاب جدید محمد حقوقی، شعر نو/ آغاز تا/ امروز، زده‌ام؛ آیا چاپ می‌کند؟ چون گمان می‌کردم استاد افشار چندان با شعر نو میانه‌ای ندارد! پاسخ داد که: «اولاً شعر خوب را دوست دارم هر نوع باشد؛ ثانیاً آنچه می‌خواهی بنویسی در هر صورت نقد کتاب یک صاحب‌نظر و منتقد شعر است. زودتر بفرست تا آن را چاپ کنم.» گفتم: «اکنون در مشهدم و با ماشین خود عازم سفر به شهر طبس هستم.» فرمود: «چه خوب، پس فراموش نکن که همراه با نقد کتاب محمد حقوقی، سفرنامه طبس را هم بفرستی تا چاپ کنم. خود من تا شاه‌العظیم هم که می‌روم، یادداشت برمی‌دارم.» پرسیدم: «هر دو را در یک شماره چاپ می‌فرمایید؟» فرمود: «چرا که نه؟» و چنان کرد که فرموده بود.

این عنایت و توجه که نسبت به کوشش‌های قلمی من و امثال من مبذول می‌فرمود، تا زنده بود، ادامه داشت.

هنگامی که من در آغاز فروردین ۱۳۷۱، مجله فرهنگی ادبی گلچرخ را منتشر کردم، از اظهار مرحمت و توجه دریغ نمی‌فرمود. به یاد دارم که در شماره چهارم گلچرخ (آبان ۷۱، صفحه ۶۸) یادداشت کوتاهی از آن بزرگوار در بخش «نامه‌های رسیده» گلچرخ چاپ شد. بدین صورت:

شماره سوم گلچرخ را ندیدم؛ لذا خواهشمندم حتماً بفرمایید از این پس به نشانی صندوق پستی ۱۹۵۷۵/۵۸۳ نیاوران بفرستند که به دستم برسد و فهرستش را در فهرست مقالات فارسی بیاورم، ورنه قصور برعهده من

حدود چهل سال پیش که من در عنفوان جوانی بودم و دو بخش از مجله نگین (صفحه شعر و صفحه معرفی کتاب) را اداره می‌کردم، به اعتبار علقه و علاقه به کتاب، به سوی مجله وزین راهنمای کتاب کشیده شدم و در این مجله نیز شروع به همکاری قلمی با استاد فقید ایرج افشار کردم.

نخست در مجله وزین او، گاهی کتاب‌ها را نقد می‌کردم، یا بر نقدهایی که قبلاً در همین مجله به چاپ رسیده بود و من آنها را ناروا می‌دانستم، «جوابیه» می‌نوشتیم. اما مجله راهنمای کتاب چند بخش خواندنی و متنوع هم داشت با عنوان‌های: اسناد، نامه‌ها و جز آنها که همه در واقع زیر عنوان «ایران‌شناسی» قرار داشتند.

آخرین نوشته‌هایی که پیش از دستگیر شدنم به وسیله ساواک، از من چاپ شد، دو نوشته بود که هر دو در یک شماره راهنمای کتاب (شماره خرداد و تیر ۱۳۵۲) به چاپ رسید:^۱ یکی نقدی بر کتاب نشر یافته روان شاد محمد حقوقی: «شعر نو/ آغاز تا/ امروز» و دیگری سفرنامه من به طبس.

این سفر را من در آبان ۱۳۵۱ با ماشین خود انجام داده بودم و مرحوم استاد افشار سفرنامه آن را با عنوان «نامه‌ای از طبس» در صفحه ۳۴۲ تا ۳۵۲، چاپ کرد. این سفر نامه شاید از این نظر اهمیت داشته باشد که کمتر از شش سال پیش از زلزله طبس نوشته شده و نمای قدیمی این شهر را قبل از ویران شدن، ثبت کرده است.

مشوق سفرنامه‌نویسی من هم خود او شد. من اوایل آبان

* پژوهشگر و شاعر

۱. جالب است بگویم مجله راهنمای کتاب شماره خرداد و تیر ۱۳۵۲ که مقاله من در آن به چاپ رسید، اول مرداد ۵۲ منتشر شد. یک ماه بعد یعنی ۶ شهریور ۵۲ من دستگیر شدم. مرا به محل «کمیته» شهرستانی (شکنجه‌گاه ساواک) بردند و در سلولی انفرادی افکندند و شروع به شکنجه کردند. شکنجه‌ها بیشتر با زدن شلاق به کف پا و خاموش کردن سیگارهای روشن روی ساق‌های پا بود. شب‌ها، هم من از درد بی‌خوابی می‌کشیدم و هم آن نگهبانی که موظف بود جلوی سلول من و زندانیان همسایه من کشیک بدهد. این نگهبان یک رادیو تراز بستوری به گردن آویخته بود که ما زندانیان هم ناخواسته صدای آن را می‌شنیدیم. من در کمال شگفتی به‌وضوح شنیدم که گوینده رادیو می‌گفت: «اینک بخشی از مقاله «نامه‌ای از طبس» از نویسنده توانا! سیدعلی موسوی گرمارودی را برای شما شنوندگان عزیز می‌خوانیم که مقاله برگزیده ماه است و در آخرین شماره مجله راهنمای کتاب، چاپ شده است! در تنهایی آن سلول تنگ (یک متر در دو متر) و با پاهایی که از شدت شکنجه، مانند دو متکا، ورم کرده بود، خنده‌ام گرفت و با خود گفتم: بیچاره شنوندگان عزیز که نمی‌دانند جایزه مقاله برگزیده خود را پیشاپیش دریافت داشته‌ام!

باری، چهار سالی که در زندان شاه بودم، ارتباط من با مرحوم استاد روان شاد، ایرج افشار، قطع شد. چهار سال هم بعد از انقلاب به عنوان رایزن فرهنگی ایران در تاجیکستان بودم؛ روی هم هشت سال از استفاده از محضر استاد محروم ماندم.



آن را تو و صاف کرده باشند و خطوطی کمرنگ در آن به چشم بخورد، در خود شکسته بود و فقط فرو نمی ریخت. باری، باید گفت: هر یک از حوزه‌ها و عرصه‌های فرهنگ و ادب، علم و دانش، ایران‌شناسی، مطبوعات آکادمیک، نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی و نویسندگی با رحلت آن بزرگ، یک متخصص بی‌نظیر- و در یک کلام: ایران یک فرزند بی‌بدیل خود- را از دست داد.

اینک شعر خویش را لختی بر او بگریانم:

دوستدار ایران

نجیب و کم‌سخن و عالم و سخندان بود
ز خاندان قلم وز تبار نیکان بود
به جز به متن کتب، سر فرو نمی آورد
نه اهل جاه و مقام و نه میز و عنوان بود
زبان مور و ملخ را به نسخه‌ها می خواند
که در قلمرو خود برتر از سلیمان بود
ز شاخ پرثمر خود ندید جز سختی
ولی هر آنکه ازو میوه چید، آسان بود
به نزد اهل سخن جایگاه عزت داشت
چنان بلند که ایوان او به کیوان بود
تمام خاک وطن را پیاده می پیمود
پلنگ دامن کوه، آهوی بیابان بود
وجود ایرج افشار را درون دو حرف
اگر خلاصه کنی، «دوستدار ایران» بود
من این سروده به سوک آورم ز گرمارود
و گر که گفته نه در خورد آن سخندان بود

تهران - فروردین ۱۳۹۰

جناب دکتر ایرانی! ضمن عرض تسلیت، اگر صلاح می‌دانید به یاد آن زنده‌یاد «سفرنامه طبس» مرا در پایان این وجیزه چاپ بفرمایید. همان سفرنامه که قبلاً و در آغاز این سوگنامه از آن سخن گفتم، و آن زنده‌یاد آن را ۴۷ سال پیش در *ره‌نمای* کتب چاپ کرد و مرا به سبب نگارش آن، بسیار تشویق می‌فرمود و با ظن متأخرم به یقین، آخرین نوشته‌ای است که

نباشد. با یاد همکاری‌های جناب عالی با *ره‌نمای* کتاب. ایرج افشار»

ذکر عنوان «دکتر» از سوی مسئول صفحه‌نامه‌ها، در آغاز نام آن استاد، وی را واداشت تا در شماره بعدی مجله *گلچرخ* (شماره ۵ صفحه ۴۹) این نامه خواندنی را بنویسد: «حضرت گرمارودی:

لطف کرده، چند کلمه یادداشت شخصی مرا در مجله *گلچرخ* چاپ کرده و بر نامم کلمه «دکتر» را- با آنکه چنان درجه علمی را ندارم و هیچ‌گاه مدعی داشتنش نبوده‌ام- افزوده‌اید.

البته گاهی اتفاق افتاده است کسانی که خواسته‌اند مرا بنوازند و از گذشته تحصیلات به اصطلاح عالی اما عادی من بی‌خبرند و شاید به تصور اینکه هر کس قلمی داشت و «فِرّ و فِرّ و فِرّ نوشت» قاعده باید «دکتر» باشد، این عنوان را اغلب از راه عنایت و گاه برای خوشامد، بر اسم من نوشته‌اند و موجب آن شده‌اند تا کسانی که بر بی‌دانشی و «نادکتری» من وقوف دارند، بر من خرده بگیرند که خود را دکتر می‌شناساند!

پس انتظار دارم حتماً این چند کلمه را به چرخ چاپ بسپارید تا در شماره آینده *گلچرخ* به آگاهی همگان برسد که: نام مخلص منحصراً طبق شناسنامه مملکتی «ایرج افشار» است (بدون هیچ گونه پیش‌نام یا پس‌نام) و نویسنده این سطور به شرف دریافت درجه علمی دکتری نرسیده است. از خاطرنوازی آن نویسنده گرامی سپاسگزارم. ایرج افشار»

خاک بر او خوش باد که یگانه و بی‌نظیر بود. کم سخن می‌گفت اما در عین ادب. صریح‌اللهجه بود زیرا هرگز دروغ نمی‌گفت. صراحت لهجه از نتایج راستگویی است. با وجود صراحت لهجه، خوش خلق و خوش سخن و اهل طنز و مطایبه بود. با آنکه خوش لباس، اما بی‌تکلف بود. با آنکه عمیقاً عاطفی، اما متحمل و پر ظرفیت بود.

وقتی بابک عزیز از دنیا رفت، من در تاجیکستان بودم. هنگامی که پس از چهار سال اقامت در آن کشور بازگشتم، استاد گرچه ظاهراً تغییر زیادی نکرده بود اما دیگر آن سرزندگی و نشاطی را که همیشه در او سراغ می‌کردیم، نداشت. مرگ بابک او را خرد کرده بود. مثل فانوسی که تا شده باشد و بعد از تاشدن،

اندکی پیش از زلزله، نمایی نسبتاً کامل از معماری زیبا و از دیدنی‌های دیگر و از مردم شهر طبس در آن ترسیم شده است.

سفرنامه طبس^۲

...دو روزه از تهران به مشهد رسیدم- در اوائل آبان ۵۱- و از مشهد به عزم طبس، در صبحی باران خیز، بیرون زدم. نخست بدین انگاره که چون قلوه‌سنگی درشت که از درون جام آبی بردارند، با رفتن من، مشهد خالی خواهد شد! اما آب از آب تکان نخورد... چنان معصومانه و بی‌سروصدا از گوشگش شهر بیرون رانده شدم که گویی کلاغی از دیواری پرید یا قطره‌ای از دریا به ساحل شتک زد... و دلم گرفت. خشمی درمانده و زبون چون خون در رگم دوید و پایم به غیظ بر پدال گاز فشار آورد که جز ماشین زیر پا، کسی در دسترس نبود! و ماشین، گویی از دل پرم می‌هراسید که از دم پرم شتابناک می‌رید... از حالت خودم بدم آمد؛ اما هنوز از «خواجه‌مراد» نگذشته بودم که مراد حاصل شد و صفای بامدادان، کدورت عقده‌ها را شست... به‌ویژه که صحرا، روی در باران صبحگاه شسته بود... و چه طراوتی!

پنج‌فرسنگی جنوب شرق مشهد، در محلی به نام «سنگ‌بست»، از دوراه نشابور-افغانستان گذشتم و در راه نشابور پیش رفتم. تا اینجا، جاده بسیار خوب است چنان که از این جا تا مرز افغانستان نیز؛ و این لابد بدان جهت که همه توریسست‌های زمینی شرق میانه و اقضا از همین راه می‌گذرند... و روحیات ما ملت را از همین راه‌ها، خوب می‌توان شناخت: ریاکاری و فریب و نیرنگ... تا آنجا که در چشم‌سرخ‌های خارچیان، جاده پهن است و یک‌دست و صاف؛ و درست یک قدم آن سوتر در جاده نشابور، آسفالت باستانی است و پروصله، چون دلق مرقع صوفیان، و پاره‌پاره چون جگر-مسئولان و مسئولان را چه باک؟ که خیر خود می‌رانند و فاتحه نیز نمی‌خوانند!

در ده‌فرسنگی مشهد، در محلی به نام «شاتقی»، از دو راهی نشابور- تربت، به جاده تربت حیدریه پیچیدم... از این جا، آسفالت و راه، چیزی بود شبیه جاده قدیم قم؛ جز آن که این، یک دو جا، گردنه‌های صعب‌تر دارد.

در یکی از این خراب‌آبادهای بین راه چای خوردم و دوباره

تاختم. آفتاب پاییز خاوران خراسان دیگر حسایی برآمده بود و چه شیرین و چسبیدنی!

بر فراز بلندترین گردنه‌ها، زمین چندان سبز و پر طراوت بود که انگار نه انگار که در پاییزیم!

در تربت حیدریه، به آب و علیق مرکوب پرداختم و دوباره تاختم.

فرصت درنگ بیشتر نبود تا شهر را- آن چنان که باید- ببینم؛ گرچه ستون فقرات شهرهایی از این دست، بیشتر همان است: یک خیابان اصلی که از دو سو به جاده و بیابان می‌پیوندد و یادآور منگوله‌های فانوس‌هایی است که میان نخ باریک و دراز بادبادک‌ها، به کودکی، می‌بستیم...

نیمروز در گناباد بودم. شهر به شعری سنتی اما پراکنده می‌مانست؛ با مطلعی بسیار بد که: خیابان ورودی، خاکی و کثُر و پر گرد و خاک و کثیف بود. جای جای بر کناره همین خیابان، در باغچه‌ای به عرض و طول همان دو باب دکان این سوی و آن سوی آن، زعفران کاشته‌اند؛ با چه گل‌های ملوسی! و من چه تصاویر شیرینی در ذهن از آن محصول کیمیاگران می‌داشتم: رُستنگاهش را اگر نه بهشت که همسایه آن می‌پنداشتم! و آنک، در رَج بدقواره دکان‌ها، مزرعه کوچکی از زعفران می‌دیدم، غریب افتاده... چون کودکی خُرد و شیرین که در بازی با گول‌ها، ناگزیر، از دو سو دست به آنان سپرده باشد...

و شگفتا که دنیای خیال و دنیای واقع، چه بسیار از هم دورند. بی‌سبب نیست که ویکتور آلبا می‌گوید: «... احساس عمومی و کلی، قبر هوش و فراست آدمی است.»^۳

و این اندیشه‌ها و تداعی‌ها، عنان مرکوب از کفم بیرون راند و هنگامی «نجیب خویش را گفتم سبک‌تر»^۴ که از گناباد بیرون زده و در بیراهه می‌راندم؛ یعنی در راه شهرک «کاخک».

اما خوشحال هم شدم، چراکه بسیار می‌خواستم تا این مرکز اصلی زلزله اخیر خراسان را دیده باشم و اینک حاجت نطلبیده روا شده بود... گویی گاه، یافتن، در بیراهه رفتن است!

اسکلت زلزله، هنوز از پس دو سال، چون نعش دیو، در کاخک مانده بود. و ما که پس از ترمیم چنین می‌بینیم، بیچاره مردم، هنگامی که آن بختک روی آنان افتاد چه دیدند و کشیدند؟

۳. دست به دست، نوشته ویکتور آلبا، ترجمه احمد شاملو، ص ۹.

۴. شعر از منوچهری دامغانی است از قصیده‌ای بسیار زیبا به مطلع: «الا یا خیمگی، خیمه فروهل که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل».

۲. راهنمای کتاب، شماره ۲ و ۳، سال ۱۳۵۲. این سفرنامه کمتر از ۶ سال پیش از زلزله طبس نگاشته شده است.

در جلسه هیأت وزیران - تشکیل یافته به همین مناسبت - گفته بود: «دلایل من از این قرار است:

۱. باغستان، مرتفع‌تر از فردوس و بنابراین خنک‌تر است؛ و حتی بزغاله‌ها هم برای خفتن، جای بالاتر را برمی‌گزینند!

۲. فردوس، باید «بازسازی» شود و به هر حال شهری تازه باید آن سوی این ویرانه بنا گردد؛ پس آن را «آن‌سو ترک» در باغستان بسازید!

۳. زمین‌های اطراف فردوس - که نیمی از مردمش زعفران‌کار و کشاورزند - مرده است چون سال‌هاست حاصل داده‌اند؛ و نیز در چارسوی شهر، قرن‌هاست که مرده دفن کرده‌اند؛ اما زمین‌های «باغستان» بکر است.

۴. باغستان آب فراوان‌تر دارد.

۵. از جهت «روانی» هم، صلاح نیست ما در کنار قبر مردگان و کشته‌شدگانمان در زلزله، خانه‌های جدیدمان را بنا کنیم. «اما شهردار فعلی (= نیک‌پی) و وزیر آبادانی و مسکن آن وقت مخالفت کرده بود که بودجه نداریم زیرا: «با نوسازی بر خرابه‌های همین شهر قدیم، دست کم در لوله‌کشی و آسفالت برخی از خیابان‌ها و سیم‌کشی‌ها، صرفه‌جویی خواهد شد...» و «سخنور» شجاعانه گفته بود: «دریغا که شما یک آخوند قدیمی هستید در لباس وزارت و من یک وزیر نوجوی آبادانی و مسکن، در لباس آخوند!...» و العهده علی‌الزّوی.

باری، چنین شد که «اسلامیه» با نیمی از مردم فردوس بنا نهاده شد؛ سه چهارم فرسنگ بالاتر در شمال فردوس. و این شهر هر چه دارد از خانه و مسجد و درمانگاه، به بازو و پول خود مردم فراهم آمده است.

و اما شهر سابق فردوس را آن‌طور که حدود یازده سال پیش در آن زیسته بودم، اکنون با ذره‌بین هم نمی‌توانستم باز شناخت... چیزی دیگر ساخته‌اند.

فردوس، آن پوستین‌کهنه باستانی را که از اعصار و قرون بر دوش داشت، افکنده و اینک شلوار پاچه‌گشاد پوشیده است با «پُوشِت» در جیب روی سینه و پاپیون روی «سیب بابا آدم» و دستبند «تام جونز» دور دست!

«دارالمؤمنین» پیر و پاتال که یازده سال پیش من دیده بودم، اکنون شقّ و رقّ و جوان و جلف، به سینمایی با نئون‌های چندرنگ مزین است.

ساعت دو و نیم پس از نیمروز بود و شهر قشنگ و جوان در

از همان راه رفته باز گشتم. تا دروازه بیرون گناباد و این بیراهه ۲۴ کیلومتر بود و به راه فردوس افتادم.

از گناباد تا فردوس، از راه جدید - که هشت فرسنگ نزدیک‌تر شده - شهرک بجستان در غرب جاده، کنار افتاده و راه جدید از تنگه‌های صعب کوه‌هایی در شرق بجستان، می‌گذرد... از آخرین گردنه که پیچیدم و فراز آمد، پیش‌رو، صحرایی فراخ پیدا شد، با شیبی موزون که از چهار سو در دور دست به کوه می‌رسید؛ چون یک آشیانه با جوجه «فردوس» در وسط آن نهاده...

از مشهد تا هرجا که آمدم، همه از همین گونه آشیانه‌ها گذشتم؛ با بیضه درشت یک دو شهر، یا تخمک ریز چند روستا در میان هریک. نخست تربت حیدری، از آن پس گناباد و اینک فردوس... و آن‌گاه طبس...

گمان می‌کنم اگر در هواپیما و از بالا نگاه کنیم، این فواصل را چنان چون چهار یا پنج حلقه قنات ردیف‌شده خواهیم دید - اما هریک با دهانه‌ای فراخ‌تر - که به جای سوراخ میان قنات، شهری نهاده‌اند.

باری، «فردوس» از این فراز - زیر پای من - پیش‌رو بود؛ جاده با آسفالت کبود و یک دو پیچ ملایم، یکسره تا شهر و از آن‌سو تا افق می‌کشید... شهر مانند گره کور بر میان این رشته افتاده و از این فراز، جاده، راست چون ماری است با شکمی بیرون جهیده از حجم جسد یک موش صحرایی هضم‌نشده که بر میان می‌کشد!

از این شهر خاطره‌های روشن‌تری دارم زیرا یازده سال پیش،^۵ حدود یک سال در آن زیسته بوده‌ام.

از همان سال‌ها و پیش‌تر، بر سر همین جاده و در شمال شهر فردوس «باغستان»‌هایی وجود داشت و مردم نیمه‌روستایی - نیمه‌شهری آن‌روز فردوس، تابستان را هریک که باغ یا زمینی در این بخش شمالی می‌داشت، رخت و بُنه به این جا می‌کشید زیرا مرتفع‌تر و در نتیجه سردتر از فردوس است.

و اما پس از زلزله، دیندارترها به پیشنه‌ها «دانش سخنور» که «روحانی شگرفی» است، یکسره به همین باغستان کوچیدند و شهری ساختند با پنج‌هزار نفر جمعیت به نام «اسلامیه».

«سخنور» خیلی زور زده بود که پس از ویرانی زلزله، فردوس را یکسره به باغستان بیفکند و میان مردم شهرت داشت که حتی

۵. یعنی در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی
۶. این زلزله، زلزله ای قدیمی در فردوس و غیر از زلزله بعدی در سال ۱۳۵۷ و در طبس است.

بعد از ظهر سوت و کور ماه روزه، چون عروسی خسته، در آفتاب پاییزی لمیده بود.

غذایی خوردم و باز گشتم به اسلامیّه. از خانه «سخنور» پرسیدم. همه می شناختند. کیست که خانه روحانی شهر خویش را شناسد؟

۴۵ ساله است با صورت کدر و اندکک مجذّر. تیغه نجیب بینی، گونه هایش را به دو قسمت می کند؛ چون ترکه^۷ نازک انار که دو نار سیاه سوخته را. قامتش اندک به بالا می زند و میانه اندام است. نه فربه و نه نحیف، با میلی شیرین به لاغری. ریش کم پشتی دارد و سر را همیشه از مو خالی نگه می دارد؛ چنان که در هر فرصت از عمامه هم. تا به خاطر دارم، در هر مجلس، هنوز ننشسته، عمامه از سرش برمی خاست... قبا و ردا و پیراهنی ساده و همیشه تمیز دارد. و گیوه یا کفش می پوشد و بیشتر گیوه.

چون راه می رود، اگر دلشاد و خرسند خاطر باشد، به راستی می خرامد: پاهای او را با کششی موزون و شیرین از زمین و می گیرد و با ناز و نرمش به زمین می نهد. و اگر شادمان نباشد، این خرامش و رامش در رفتار، کمتر می شود.

چشمانش به رنگ ریگ های ته چشمه ای زلال، چیزی مرگب از سبز و سیاه و میشی، اما شفاف و خندان و هوشمند و پرسشگرند و نجیب؛ با ته مانده ای از صفای نگاه کودکان روستا، در پس پشت آن.

او به نظر من از خطیبان بزرگ تاریخ و عظم و خطابه کشور ماست که ناشناخته ماند؛ هر چند گفتارش کویت را لرزاند و نجف را و مشهد را و هر مجلس را... و در آن جادویی است به طعم عسل (دریغا که آن شمشیر پر جوهر و دودم، در لبه تیز تر، به کندی زده است)^۸.

کلمات و جملات را با طینتی ادا می کند که تو با حسرت گرسنه ای که به دهان و لب جوته غذا می نگرد می شنوی. حافظه اش به قدرت «خواندن» من و تو می ماند! ما می خوانیم، او حفظ می کند. و از هر چه بیرسی باز می گوید؛ چنان که تو به هر چیز می نگری، می خوانی. این همه را از یازده سال پیش و

۷. در زادگاه من قم، به شاخه های بلند و نازک انار و نظایر آن، ترکه می گویند.

۸. سخنور متأسفانه به خاطر آبادی شهر «اسلامیه» که خود بنا نهاده بود، با دولت رژیم شاه اندکی کنار آمده بود؛ البته تنها در همان حد که بتواند مقاصد عمران خود را پیش ببرد؛ یعنی فقط در همین حد که علناً با رژیم مبارزه نمی کرد (نه اینکه با آن همکاری کند) اما شنیدم که پس از انقلاب تاوان سختی پرداخت. او را به مشهد بردند و در زمانی که مرحوم فردوسی پور قاضی دادگاه خراسان بود، به زندان محکوم شد و اندکی بعد مرد. جملات اخیر در مقاله من که در آوج رژیم ستمشاهی در مجله راهنمای کتاب اندکی پیش از دستگیر شدنم به وسیله ساواک چاپ شده است، با زبان اشاره از همین نرمش او، سخن می گوید.

در اقامت یکساله در فردوس، از او دیده بودم.

در حیاط چهارطاق باز بود، اما در زدم. کسی پاسخ نگفت. صدا زدم؛ باز جواب نیامد. پنداشتم که راه دور است؛ به درون خزیدم که بلندتر صدا بزنم. از دالان، باغ انار وسیع در حیاط خانه نمایان شد؛ و سخنور، با پیشبندی که دامن آن را در یک دست داشت، در باغ برای گوسفندان برگ می چید.

پیش رفتم و سلام کردم. جا خوردنش را با لبخنده ای شاد و شیرین پوشاند و نزدیک آمد. هیچ تغییری نکرده بود؛ همان سخنور یازده سال پیش بود و مگر برخی جاها از ریشش به سفیدی می زد؛ همین. و البته اینک ۴۵ سال داشت!

خوش و بشی کردیم و او مرا به اتاق رهنمون شد؛ اما هنوز به جا نیاورده بود. خود را معرفی کردم. برخواست و دوباره روبوسی کرد... و عذر خواست که: «خیلی تغییر کرده ای، تو را نشناختم.»

دو شب و دو روز در همین اتاق در کنار او گذراندم و او از بیانی که بوی جادو داشت، افسون ها خواند که بعضی به دلم نشست و برخی به بام دلم و پاره ای در آسمان اندیشه ام هنوز پرپر می زند و بسیاری که دوری زد و پرید و رفت و بسیار تر که به خدنگ پاسخ من خونین بال و پر، پیش روی او بر زمین افتاد! سرسختانه با برخی توجیهاتش مخالفت ورزیدم. حجت ها آوردیم و سخن ها راندیم و سرانجام با دو نوع اعتقاد سیاسی، به مسالمت، دو شب را کنار هم ماندیم که گفت ده درویش در گلیمی بخسبند و دو رانده و مانده از خویش، بر دو گلیم، به طریق اولی!

بامدادان روز جمعه، به عزم رفتن به طبس، سخنور را بدرود گفتم.

همان از تپه های نخستین - در یک فرسنگی جنوب فردوس - که فراز آمدم، دریایی از شن و جای جای تپه ها و پشته های شنی، پیش روی بود و من از اینجا به آن سورا در عمر خود هیچ ندیده بودم. سی و دو فرسنگ راه در پیش داشتم. بیست فرسنگ رفتم و هیچ جای متمایز از نقطه دیگر نیافتم:

از دو سوی جاده خاکی، تا هر سو، شن بود و تپه های شنی. و نه هیچ نشانی از جاندار و درختی، به جز رباطی شاه عباسی در هشت فرسنگی فردوس؛ بی هیچ ساکنی در آن.

در ۲۰ فرسنگی، دیهوک، روستایی با معماری چشمگیر

از هر سو ریگ روان است و شن بیابان. طبس، از نایین که هیچ، از ابرقو هم پت و پهن تر نیست اما ده هزار نفر جمعیت دارد و بر روی هم ملوس و زیباست؛ آسوده از ترافیک انبوه و حتی آبکی؛ آسوده از بیم دزدیده شدن دو چرخه، موتور و ماشین؛ و از عربده های مستانه نیمه شبان؛ و دود گازوئیل و راهبندان و... و اما، البته، دارنده همه ویژگی های یک محیط کوچک:

هنوز از دروازه شرقی شهر به درون نیامده ای که بر دروازه غربی، از رنگ مو و رو و از نمره ماشین و بارونهات، رهگذران به اشارت و نجوا، بن گوش هم، چیزها می گویند. و چه عذاب الیمی است عبور از هر معبر و رهگذر که هر جنبه با حرکت تو می ایستد به تماشا-به ویژه اگر چون من ریش و گیزی به هم زده باشی. و تو اگر قدم زنان می رفته باشی، بی آن که خود دریایی، زیر فشار نگاه ها اندک اندک بر شتاب قدم ها می افزایی و مبادا زمین بخوری که دیگر تا یک هفته خوراک نقل و خنده محافل سوت و کور «یک شهر» را تهیه دیده ای- اگر چه، چه

ثوابی بهتر از این!

شهر، در شمال خود باغ گلشن دارد؛ چیزی کوچک تر از «فین کاشان» اما با دو نهر بر جهنده آب از همان دست که در فین؛ جز اینکه این یک، نخل های سرفراز را بیش دارد... و در جنوب شهر، ارک دولت واقع شده است که دیدنی است و مدرسه ای قدیمی با دو مناره که پا از دوره سلجوقیان پایین تر نمی نهد... و نگارنده خود بر فراز یکی از آن دو، منار را تکان داد و درست به اندازه منارجنبان اصفهان تکان خورد بل بیشتر- و در این گفته هیچ مبالغه نمی کند.

در غرب شهر، امامزاده ای واقع است با دو گنبد پخ (درست مانند سرپوش غذا در چلوکبابی «نایب» در میدان شاپور در تهران)؛ یکی با رنگ زرد- و نه از طلا- روی مسجد بالاسر و دیگری با رنگ سبز، روی بقعه امامزاده. می گویند حسین بن موسی بن جعفر (ع) است و به جست و جوی برادر خود حضرت امام رضا (ع) از مدینه، به راه یزد، تا طبس آمده و در اینجا شهید شده است. جالب اینکه دیروز به هنگام زیارت، دیدم طبسی ها در زیارت نامه ای که بالاسر بقعه نصب شده، می خوانند: لعن الله اُمَّة قَتَلَتْكَ...!

سواد دستخط حضرت امام هشتم- درود خدا بر او- را درباره این برادر به «عامر بن زروامهر» مرزبان و والی وقت طبس، در اینجا نزد یکی از معمرین که پشت در پشت آستانه دار امامزاده

و متفاوت خانه ها، بر سوی راست جاده افتاده، با درختان و مزارع... و از همین جا، راه، دوپاره می شود: از چپ، ۷۰ فرسنگ تا کرمان و از راست، ۱۲ فرسنگ تا طبس.

در راه طبس، یک دو فرسنگ از دیهوک گذشته، کوه هایی بلند- اما هم چنان خشک و بی آب و گیاه- نمودار شد؛ و میان دره های پرپیچ و خم این کوه ها، تنها، آب انباری قدیمی با معماری شگرفی یافتیم. گنبدی به گونه نیمه از قلکی، بر آن نهاده و از چهار سو، به قرینه، سوراخی، که سر و سینه انسانی به درون می توانست رفت. که تصویری با دوربین عکاسی برداشتم و گذشتم.

و چون از کوه ها فراز آمدم و به آن سو غلتیدم، باز دشتی فراخ پیش روی آمد از شمال و شمال شرق؛ محصور و منتهی به همین کوهساران. و از غرب و جنوب و جنوب شرق، باز و بی انتها و مگر دورادور و در افق، کبودی کوهساران به زحمت به چشم می آمد.

از این سو که من می راندم، با شیبی تند، نخست واحه ای پیش آمد، با یک دو نخل، عباس آباد نام، بر لب جاده، با قهوه خانه ای که چای نداشت! بعد، پیایی روستاهای اَصْفَهْک و دَهْشُک؛ هر یک نخلستانی است بزرگ بر سوی راست راه افتاده، با خانه هایی که روی در چتر نخل ها پوشانده... و بعد، خسرو آباد که جاده، آن را به دو نیم می کند؛ با نخل هایی که تر و آبی روان و روشن...

و آنک: طبس! و گویی انتهای زمین است و انتهای انسان! و آخرین پایگاه بشری در این سوی؛ در جنوب خراسان. و مگر گویی «قطب جنوب» ایران است؟ و شهر شگرفی است: تمرین و تفتن نقاش طبیعت، به نقشی از آبرنگ زمردین، بر تکه پاره مقوایی به رنگ شن... و غبار...

حتی تابلو «به شهر ما خوش آمدید» را در شن فرو کرده اند. اما دو سه متر آن سوتر شهر آغاز می شود با گل های خرزهره بلند در حاشیه خیابان ها و با نخل های سرفراز و درختان نارنج و نارنگی و پرتقال. با خانه هایی مزین به بام هایی همه ضربی و گنبدی و کاهگلی... و چه منظره بدیعی دارد از دور این گنبد کاهگلی خانه ها، لابه لای درختان خرما، که انگار شترانی بسیار، در نخلستانی جاودانه، به نشخوار، زانو زده اند...

اطراف شهر، از سوی شمال با فاصله دو فرسنگ و کمتر، به یک سلسله کوه بی نور و بی خاصیت پشتگر می کاذبی دارد. و بقیه،

بوده‌اند، دیدم.

... و اینک من به روستای جَمَز، در حوالی طَبس نشسته‌ام، به تهیهٔ مطلب و شناسایی روستا برای نگاشتن «مونوگرافی». و جَمَز روستایی است با ۴۱ خانوار و ۱۸۶ نفر جمعیت از نرینه و مادینه و خرد و بزرگ... با یک رشته قنات و آبی که، به تشخیص مأموران و مراجع بهداشتی، نه خوردن را شاید و نه حمام را باید! با نخل‌های فراوان اما پراکنده: تمثیلی از تفرقهٔ مردمانی که زیر سایه‌های آن می‌نشینند. و با آسمانی سخاوت‌گر در شب: صاف و شفاف، با ستاره‌هایی درشت و آبدار و در دسترس و چیدنی... و در روز: نیلگونه، با پرند گاه‌گاهی ابرها؛ بره‌برهایی با مخمل پشم‌هایی بَرّاق و موج‌دار و سفید. و چه بسیار دیدنی...

آری، در این سرزمین نشسته‌ام؛ با شترانی که صبورانه گویی قرن‌هاست فقط به نشخوار مشغولند و بیابان‌هایی وسیع که پوشش باستانی شن‌هایش را، باد کویری، به بازی، گاه از

سر برمی‌گیرد و بر پا می‌افکند و گاه از پا به جای دیگر... با نخل‌هایی که خرد و بزرگ، نمی‌دانم چه چیز را در سکوت کویری به پاسداری نشسته‌اند... و با حلقه‌های برآمدهٔ دهانهٔ قنات‌هایی که چون زگیل‌هایی درشت، جای‌جای بر پوست کشیدهٔ بیابان، به چشم می‌زنند... و مردمی که خرماي نخل را می‌خورند و در سایه اش می‌خسبند و اگر سوار بر شتران - بین دو واحه، از ایشان حرکتی می‌بینی، گویی از هُرم آفتاب از سایه‌ای به سایهٔ دیگر می‌گریزند... و نه بیش.

آری، من به این سرزمین نشسته‌ام و دریغا که ناصر خسرو نیستم و گرنه سرزمین، در پرتی و دوردستی، چیزی کم از «یمگان» ندارد و من در احساس تنهایی از او؛ گرچه پدر و مادر اثیری من - کوه و دشت - آغوش باز دارند، اگر من پای بسته و دل شکسته نداشته باشم - که دارم. و باقی بقاتان. شاد زیید و شادمان بمانید تا همراهه تا هر گاه.



یادها و خاطراتی از استاد افشار

محمد سرور مولایی*



آشنایی و اطلاعات من پیش از دیدار و ملاقات با استاد ایرج افشار عمدتاً از طریق استاد آوانس آوانسیان و همکاران کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران که در درجهٔ اول از باران و دوستان استاد آوانسیان بودند و همگی از ارداتمندان استاد افشار فراهم آمده بود. روزی نبود که در کتابخانهٔ مرکزی برویم و ذکر و یاد و کارنامهٔ درخشان عظیم ایشان با انبوهی از خاطرات آنان از استاد افشار در میان نباشد. در روز تشییع پیکر استاد از محل دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در حدود ده پانزده تن از آنان را با چشمان اشکبار دیدم. هنوز همان ارادت و احترام و محبت عمیق را در کلام و نگاهشان می‌شد دید. محبت و ارادتی چهل ساله که هیچ خللی نپذیرفته بود!

کنگره‌های تحقیقاتی ایرانی و ایران‌شناسی

این کنگره‌ها که با مدیریت، جدّیت و توانایی‌های خاص ایشان، سالی یک بار در یکی از مراکز علمی دانشگاهی کشور برگزار می‌شد، از پر بارترین و علمی‌ترین نشست‌هایی بود که هنوز

* استاد دانشگاه

جایگزین نیافته است. نظم و ترتیب و تدبیر خاص از جهات گوناگون از مراحل ثبت‌نام و شیوهٔ انتقال شرکت‌کنندگان تا اسکان آنان، تا برگزاری جلسات سخنرانی‌ها و بازدید از اماکن تاریخی و مراکز فرهنگی و جاهای دیدنی تا چاپ و انتشار مجموعه مقالات و دایر کردن نمایشگاه‌های جنبی، همه و همه نشان از مدیریتی پویا، علاقه‌مند و توانایی‌های خاص داشت که در وجود شخص استاد ایرج افشار خلاصه می‌شد و ایشان در این عرصه نیز یگانه‌ای بود که هم‌تا نداشت. این جانب و هم‌سرم (خانم اکرم‌عفت مستشارنیا) در تمام این کنگره‌ها شرکت می‌کردیم و هر سال و هر بار در این رویدادها بیشتر از پیش به استاد ارادت پیدا می‌کردیم و آشنایی‌ها عمیق‌تر و بیشتر می‌شد. فرصت‌های گفت‌وگو و نشست‌های رو در رو عمدتاً شب‌هنگام پس از صرف غذا میسر می‌شد و هر کس نظری و خواستی داشت در این ساعات می‌توانست با استاد افشار مطرح کند. میزبان سومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، بنیاد فرهنگ ایران بود که شادروان استاد دکتر پرویز ناتل خانلری در رأس آن قرار داشت و نگارنده در آن زمان افتخار عضویت



در گذشت. با مروری بر مجموعه‌های اشعار استاد، در نخستین سالگرد درگذشت او مقاله‌ای نوشتم. هیچ نشریه‌ای را مناسب‌تر از مجلهٔ *بیده* که به سردبیری و همت استاد ایرج افشار منتشر می‌گشت، نیافتم. زیرا نه تنها شخص استاد افشار با استاد خلیلی آشنایی و ارتباط قلمی داشت، بلکه در هر شماره از آن مجله چیزی از استاد خلیلی (شعر یا نشر) و برخی از دیگر محققان افغانستانی چاپ می‌شد.

مقاله را به دفتر مجله بردم. استاد در سفر خارج تشریف داشتند و دیدار میسر نگشت. مقاله را به جناب آقای اصفهانیان دادم. ایشان به استاد دادند. استاد دیدند و با چاپ آن موافقت کردند و آن را، چنان که خود ایشان در حاشیهٔ نخستین صفحه مقاله یادداشت کرده و بر این ارادتمند متذکر شدند، بدون حذف یک کلمه عیناً به همان صورت که نگاشته آمده بود، چاپ کردند. در دیداری که پس از انتشار دست داد، از آن لطف و حسن نظرشان سپاسگزاری کردم.

در کنگرهٔ بزرگداشت رشیدالدین میبیدی

این کنگره که به میزبانی دانشگاه آزاد اسلامی ایران واحد میبدی در آن شهر برگزار گردید، نمایش دیگری از حضور پرشور مردم یزد و نیروهای فرهنگ‌دوست آن خطه بود که از سراسر ایران و جهان در آن شرکت کرده بودند. استاد ایرج افشار در مرکز این دایره قرار داشت و در واقع در بیشتر فرصت‌های آزاد، این او بود که با طرح پرسش‌های گوناگون، افراد مختلف را به بحث و نظر دربارهٔ زبان و ادبیات و تاریخ و فرهنگ وامی‌داشت و با هر کس با شناختی که از کارنامهٔ علمی و پژوهشی او داشت وارد بحث و نظر می‌شد. از آنجا که نگارنده به تصحیح *طبقات/صوفیه* و مجموعهٔ *رسائل فارسی* خواجه عبدالله انصاری هروی توفیق یافته بود و در تصحیح آن متن‌ها از کشف/لاسر/ر میبیدی بهره‌ها برده بود، یکی از مباحثی که ایشان درین نشست‌ها مطرح کردند، بحث ارتباط رشیدالدین میبیدی و پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، و نقل آراء و سخنان او به‌ویژه در نوبت ثلثهٔ آن کتاب بود و واژگان و تعبیرهای به‌کاررفته و مشترک از آن کتاب و آثار خواجه عبدالله انصاری.

استاد افشار با ارائهٔ نمونه‌های متعدد از واژگان رایج در زبان مردمان یزد و میبد و اردکان، بر این نکته تأکید داشتند که مشترکات زبانی میان مردمان یزد و هرات بیشتر از آن است که

در آن بنیاد را داشت. محل برگزاری کنگره کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بود. استاد افشار به گمان نگارنده در این نوبت که یکی از بزرگترین و پربارترین کنگره‌ها بود از تمام امکانات کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد و پشتیبانی و همکاری شاگردان و همکارانش در آن کتابخانه برای هرچه بهتر برگزارشدن آن بهره‌مند بود. تالار رشیدالدین فضل‌الله همدانی محل ایراد سخنرانی‌های استادان اندیشه‌ور و صاحب‌نظر بود. نمایشگاه جنبی این کنگره که باز هم از امکانات موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه بهره‌مند بود شامل آثار ارجمند تحقیقات ایرانی و ایران‌شناسی و در محل همین نمایشگاه نیز این‌جا و آن‌جا استادان و علاقه‌مندان سرگرم گفت‌وگو و بحث و نظر بودند. در این کنگره استاد خانلری دربارهٔ شیوهٔ گزینش دانشجو برای علوم انسانی، به‌ویژه ادبیات فارسی نکات بسیار پراهمیتی را مطرح کردند و عوارض آن را بررسی و راه‌های برون‌شدن از آن را پیشنهاد کردند. شادروان استاد ذبیح‌الله صفا، نظام آموزشی دانشگاه‌ها را در حوزهٔ علوم انسانی و پایگاه خاص زبان و ادبیات فارسی طرح و پیشنهادهایی ارائه کردند. زنده‌یاد استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب کارنامهٔ تحقیقات و پژوهش‌ها و روش‌های تحقیق و پژوهش در فرهنگ و زبان و ادبیات و تاریخ را پیش از علامهٔ قزوینی و پس از آن بزرگ تا آن روزگار نقد و بررسی کردند و اعلام داشتند آنچه علامهٔ قزوینی در نوبت خویش انجام دادند و روش‌ها و راه‌های نوینی را پیش روی محققان نهادند و حرکتی عظیم را موجب شدند، دیرگاهی است که نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جدید باشد و ضرورت دارد تا محققان و استادان قدم در راه‌های تازه بگذارند و حق علامهٔ قزوینی را بدین‌وسیله ادا کنند و به این ترتیب این کنگره به کنگرهٔ آسیب‌شناسی روش‌ها و شیوه‌های آموزش و تربیت نیروی انسانی لازم برای آیندهٔ فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی و تحقیقات در حوزهٔ علوم انسانی بدل شد که بحث‌ها برانگیخت. هرچند به صورت رسمی و بخشنامه‌ای موجب تغییر راه و روش‌ها نشد اما تأثیر خود را به تدریج در تحقیقات و شیوهٔ آموزش و تربیت نیروی انسانی بر جای گذاشت.

در دفتر مجلهٔ *آینده*

استاد خلیل‌الله خلیلی، شاعر و محقق و استاد پرآوازهٔ ادبیات افغانستان در اردیبهشت ۱۳۶۶ در غربت در پاکستان

بتوان یک باره همه واژگان به کاررفته در کشف/لاسر را نتیجه نفوذ زبان هروی قدیم دانست که به هر حال نیازمند تحقیق و تتبع بیشتر است.

چاپ ضرب المثل های دری افغانستان در سلسله موقوفات دکتر افشار یزدی

همه آنان که استاد افشار را می شناسند و با مجموعه عظیم آثار او و به ویژه حساسیت های عاشق وار و ارجمند او به آنچه مربوط به حوزه های ایران شناسی به طور عام می شود آشنایی دارند، می دانند که کمتر اثری و تحقیقی و شخصیتی در پهنه گیتی در دوران ما وجود داشت که استاد افشار به سراغ او و کارش نرفته باشد. دکتر عنایت الله جهرانی از استادان و محققان افغانستان مقیم ایالت وایومینگ ایالات متحده آمریکا، مجموعه ای از ضرب المثل های دری افغانستان را گردآوری کرده و اتحادیه افغان های ایالت آلبرتا در شهر کالگری کانادا آن را در سال ۱۹۹۸ به چاپ رسانده است. استاد افشار در دیداری که با او در آمریکا داشته است، پیشنهاد تجدید چاپی منقح از آن را در سلسله انتشارات موقوفات دکتر افشار یزدی به دکتر شهرانی می دهد و او از آن استقبال می کند و کتاب را با اضافاتی که پس از چاپ نخست فراهم آورده بود در اختیار استاد افشار قرار می دهد و هر دو توافق می کنند که کار ویراستاری و نمونه خوانی آن را بر عهده این ارادتمند بگذارند. در بازگشت از آن سفر و دیداری که دست داد، موضوع را مطرح کردند و با وجود گرفتاری ها و مشغله های تدریس با کمال میل پذیرفتیم. کتاب با حروفچینی در خور و اعمال اصلاحات منتشر گردید.

نامه ای از استاد افشار در بامیان افغانستان

در سال هایی که نگارنده برای راه اندازی دانشگاهی در ولایت بامیان در افغانستان بودم، در میان انبوهی از گرفتاری های فرساینده گوناگون که راه اندازی آن دانشگاه در آن شهر ویران دربر داشت، نامه ای از استاد ایرج افشار دریافت کردم که محض وصول آن و زیارت دست خط ایشان، مایه شادمانی و دلگرمی و مباهات بود. عنایت و محبتی که درج آن نامه بود خستگی های مرا از یاد برد. شادمان بودم که بحمدالله امکان ارسال و مرسل از تهران تا بامیان به وجود آمده است و افغانستان پس از انزوای دراز مدت دوباره با جهان پیوند یافته است که می شود نامه

عزیزی را از تهران در بامیان دریافت کرد.

در ذیل نامه نگاشته بودند که فهرست نسخ خطی کتابخانه یا آرشیو ملی افغانستان را که چهار جلد می شود تهیه کنم و برای کتابخانه موقوفات دکتر محمود افشار یزدی بیاورم. که فراهم شد و با خود به تهران آوردم و خدمتشان تقدیم کردم. گفت و گویی درباره اوضاع افغانستان و وضعیت کتاب و نشر پس از فرو افتادن طالبان و مخطوطات آرشیو ملی افغانستان با ایشان انجام شد. از شنیدن خبر خوش محفوظ ماندن نسخه ها و نفایس کتابخانه سلطنتی افغانستان و رونق دوباره درس و تعلیم و کتاب و نشر و تحقیق در آنجا فوق العاده شادمان شدند.

در بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

یکی از سنت های ارجمند بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی، علاوه بر چاپ و انتشار آثار کتاب های محققان ایرانی و غیر ایرانی در زمینه زبان و ادبیات و فرهنگ، اعطای جایزه بنیاد به کسانی است که در آن زمینه ها کارهای شایانی کرده باشند. حضور در این جلسات از چند روی حائز اهمیت است؛ یکی از آن جمله تأیید این حرکت فرهنگی و بزرگداشت و دیدار با آن محقق و استادان دیگر است و استماع سخنرانی ها. یکی از این جلسات به بزرگداشت و ارج گذاری به تلاش ها و کوشش های محقق و متتبع و متن شناس و نسخه پژوه افغانستان، استاد نجیب مایل هروی اختصاص یافته بود. استاد افشار با تلفن از این ارادتمند خواستند تا در آن جلسه درباره استاد مایل و تلاش ها و کوشش ها و آثار و شیوه کارش سخن بگویم. با کمال میل پذیرفتم و در حدی که معین و مقرر بود، درباره ایشان و خانواده فرهنگی ایشان و استاد مایل پدر و فعالیت های مستمر و بی وقفه استاد نجیب مایل و پاره ای از دشواری هایی که در زندگی و اقامت و کار در ایران داشته است اشاره کردم و از شخص استاد ایرج افشار و بنیاد موقوفات در برگزاری این جلسات که از جنبه معنوی بسی گرانبگر و ارجمند است، سپاسگزاری کردم.

در سازمان میراث مکتوب

نسخه خطی از تاریخ هرات در یزد پیدا شد که داستان یافته شدن آن بسیار خواندنی است و در مقدمه کتاب به قلم دو تن از استادان دانشگاه یزد نگاشته شده است. این کتاب را

نسخه و نسبت آن به نامی هروی و خط و املاء و اطلاعات و ساختار کتاب از شمار عمده مباحثی بود که انجام گرفت. فصل الخطاب تمام مباحث این اشارت استاد ایرج افشار بود که کتاب را از نظر قطع و حجم و تعداد سطرها در هر صفحه در قیاس با سایر کتاب‌های تاریخ محلی نقد و ارزیابی فرمودند. نگارنده آنچه را که یادداشت کرده بود با تجدید نظر و بهره‌مندی از آن اشارت کتاب‌شناسانه و پخته استاد افشار و با سنجش پاره‌ای از مطالب آن با منابع پیش از زمان تألیف تاریخ هرات نامی هروی و مقایسه و مقابله آنها در مقاله‌ای تنظیم کرد و به قصد انتشار در مجله میراث مکتوب به دفتر آن سازمان تحویل داد که تا این زمان از سرنوشت آن بی‌خبرم.

دو نسخه از آن کتاب را با خود به کابل بردم و یکی از آن دو را به استادی اهل هرات که دوستدار تاریخ آن شهر و مطالعات مربوط به هرات است به عنوان ره‌آورد سفر هدیه کردم. دیدار با استاد افشار در آن مجلس رونمایی آخرین دیدار نگارنده بود. یادش گرامی باد! ۹۰/۱/۲۵

مرکز پژوهشی میراث مکتوب به صورت عکسی با مقدمه و فهرس آن دو همکار گرامی چاپ کرد و برای رونمایی آن از این جانب نیز دعوت به عمل آمد و گفته شد که استاد افشار نیز درین نشست حضور دارند و از دانشگاه هرات آقای رهیاب معاون علمی و آموزشی آن دانشگاه نیز دعوت شده‌اند.

در منابع مختلف از تألیف تاریخ هرات به وسیله عبدالجبار نامی هروی یاد شده است و برخی از منابع بعدی مطالبی از آن نقل کرده‌اند و معلوم است که اثر مذکور چه مایه مورد توجه بوده است. با این حال تا همین سه سال پیش از وجود نسخه‌ای از آن کتاب در کتابخانه‌های جهان و فهرست‌های نسخه‌های خطی خبری نبود و البته یافته‌شدن آن در یزد و آن هم بدان صورت که در مقدمه آمده است، رخدادی میمون بود.

جلسه با حضور شادروان استاد ایرج افشار و جمعی از استادان تاریخ و آن دو تن استاد دانشگاه یزد و آقای رهیاب و این جانب در سالن اجتماعات سازمان میراث مکتوب برگزار شد و هر کس در نوبت خویش آنچه به نظر آورده بود، بیان داشت. اصالت

وفات ایرج افشار

احمد مهدوی دامغانی*



آری در این شصت ساله «احدی» و «هیچ کس»، نه شخص حقیقی و نه شخص حقوقی، با رعایت همه جوانب و حدود و مناسبات، آن قدر که افشار به ادب فارسی و فرهنگ ایران اسلامی خدمت کرد، خدمت نکرده است.

یک بیت عربی که سال‌ها پیش، به مناسبت، در گفتارها و نوشتارهای اهل ادب به کار می‌رفت و کار چند جمله را می‌کرد ولی سال‌هاست که ندیده‌ام کسی آن را بگوید یا بنویسد چنین است:

خَلَقَ اللَّهُ لِلْخُرُوبِ رَجَالاً وَ رَجَالاً لِقَصَعَةٍ وَ ثَرِيداً^۲

حالا در مقام تمثیل این حقیر به همین سبب تمثل می‌جوید و عرض می‌کند که خداوند متعال ایرج را مرد میدان علم و ادب و کتاب‌خواندن و کتاب چاپ کردن و فرهنگ گسترده دانش پروردن آفریده بود از اوایل دهه سی و بلکه از اواخر دهه

در ضایعه ادبی و فرهنگی عظیمی که بر پیکره فرهنگ و تمدن کنونی ایران عزیز وارد شده است، و بسیار بعید می‌نماید که به این زودی‌ها و به آسانی این «ثلمه» مسدود گردد.^۱ صدها نوحه‌گر صاحب‌درد هست و آه همه آنها که از سوز سینه‌شان برمی‌آید در این عزا مؤثر است.

مقام ایرج افشار، رحمة الله علیه، در فرهنگ معاصر مقامی مکین است و اعتقاد قلبی این ناچیز بر این است که در این شصت ساله از سال ۱۳۳۰ تا اوایل ۱۳۹۰، احدی (امیدوارم خوانندگان گرامی توجه فرمایند که این بنده حقیر سالخورده که شصت و چهار سال است به شرف و افتخار معلمی مشرف و مفتخرم، بی‌هوده و به‌مبالغه در این نوشته و برای بیان مقصودم که خدمتگزاری صمیمانه ایرج افشار به فرهنگ است، اصطلاح منطقی «سور سالبه کلیه» را که «احدی» است به کار نمی‌برم.)

۲. خدای تعالی مردانی را برای جنگ و زورآزمایی آفرید و مردانی را برای کاسه آبگوشت (= هر کسی را بهر کاری ساختند).

* محقق و استاد ادبیات عرب
۱. موت العالم ثلثة فی الاسلام لا تسد ما اختلف الليل والنهار (حدیث شریف: کنز العمال، ۱۰۹۰، شماره ۲۸۷۶۰)



بیست، هنگامی که هنوز ایرج به سی سالگی نرسیده بود، با گروهی از فضایی نامدار مثل مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه، دکتر زرین کوب و دکتر مصطفی مقربی - رحمه الله علیه - و تنی چند دیگر که بحمدالله نعمت وجودشان باقی است، مجلهٔ پرمغز «ایران زمین» را دایر کرد و بعدها مجلهٔ *رهنمای کتاب* و سپس دنبالهٔ *مجلهٔ آینده* را و آخر سر به تحریر و نشر مقاله‌های سودمند و مشحون به اطلاعات دقیق دربارهٔ اوضاع و احوال فرهنگی حال و گذشته و معرفی نامداران و حتی دانشمندان کم‌نام یا گمنام پرداخت (و به قراری که آقای دهباشی در تلفن به من گفت، به زودی مقالهٔ آخرین او را در *مجلهٔ بخار* چاپ خواهد کرد) و تا شش ماه پیش از این - دقیقاً شش ماه پیش، یعنی روز ۲۴ مهر ۱۳۸۹ - که ای وای آخرین دیدار من نیز با آن عزیز در همان روز در لوس آنجلس بود، لاینقطع و مستمراً به خدمت خود ادامه می‌داد. و این اواخر که مؤسسهٔ مفید «گنجینهٔ نسخه‌برگردان متون فارسی» را بادو تن از فضلا، جناب دکتر محمود امیدسالار و آقای دکتر مطلبی کاشانی، حفظهما الله تعالی، راه‌اندازی - فرمود و این دکتر محمود امیدسالار از حسنات دهر است گو این که در بعضی از دانشگاه‌های آمریکا اینک در مورد ادب و فرهنگ فارسی و ایرانی، به جهات خاص و معلوم، «طوطی کم از زغن است» و دست‌اندرکاران انتصاب یا انتخاب استاد، عمداً و صرفاً از آن رو که امیدسالار «مرد دانش و فضل است و همین گناهش بس» قدر او را نشناخته‌اند و در حقیقت نادیده گرفته‌اند؛ گو اینکه خود دکتر امیدسالار اعتنائی بدین امر ندارد زیرا خود قدر خویش را می‌شناسد. ولی در ایران مردی دانشمند و مقبول‌الطرفین و موجه‌الفریقین (و مقصودم از طرفین و فریقین، حوزه‌های جلیلهٔ علمیه و دائرهٔ عظیمهٔ دانشگاه‌های ایران است) یعنی استاد دانشمند و محقق متبع عالی‌قدر آقای دکتر رسول جعفریان، دامت برکاته، همکاری آقای مطلبی را مغتنم شمرده است.

باری افشار در همان آخرین باری که من زیارتش کردم با دکتر امیدسالار که ایشان نیز در همان جلسه حضور داشت - یعنی ایرج و دکتر امیدسالار با هم آمده بودند - ایرج مژدهٔ انتشار قریب‌الوقوع *شاهنامهٔ عکسی* مخطوطهٔ بیروت را که بر مقدمه خود ایرج و دکتر امیدسالار و جناب دکتر خالقی مطلق آراسته شده است به من مرحمت فرمود. دوستی عزیز که اینک نام شریفش به یادمانده است و او در دو سه هفته پیش از وفات

مرحوم افشار او را در بیمارستان عیادت کرده بود، در تلفن به من فرمود که «ایرج دلواپس اتمام چاپ کتابی بود...» آری ایرج افشار ممخض در دانش دوستی و دانش گستری بود و از آنجا که به لطف الهی دستش از نتیجهٔ کار کرد اجداد گرانمایه‌اش بحمدالله از آنچه خداوند عالم از آن در قرآن مجید به «خیر» و «فضل» تعبیر فرموده است، یعنی مال دنیا و ثروت مادی، و پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، در آن باب فرموده است که «وه که توانگری چه یار و یاور خوبی است برای آنکه آدمی همواره فقط از خدای بترسد و نه از دیگری»^۳ خالی نبود و ایرج هیچ دغدغه‌ای در آن باره نداشت و به‌راستی که از آن ثروت با چاپ کتاب‌های سودمند و تحقیق و تصحیح مخطوطات کم‌یاب و مفید حداکثر بهره‌برداری را کرد و خدای به او جزای خیر مرحمت فرماید.

ایرج افشار به فضایل و خصائل حمیدهٔ فراوانی آراسته بود. با دوستان صادق و صمیمی و در همه احوال فروتن و آزاد و مهربان و بلندنظر و زودگذشت و باوفا و صفا بود. من ده‌ها شاهد و مثال از این صفات او را هم‌اکنون در نظر دارم و یکی را به‌اختصار برای شما می‌گویم تا شما بیشتر به روحیهٔ شریف و طبع ظریف او عنایت فرمائید:

چندسال قبل یکی از بهترین کتب در موضوع خود کتاب را که نشریهٔ چندم موقوفات دکتر محمود افشار بود، برایم مرحمت کرد. کتاب مشتمل بر بسیاری فوائد بود و مملو از عبارات و قطعات و اشعار عربی و از آنجا که در تصویری هم که از بعضی صفحات مخطوطهٔ اصل بر کتاب افزوده بود، آن عبارات و اشعار در اصل هم مُعَرَّب و مشکول نمی‌نمود، با همهٔ اهمّاتی که محقق و مصحح فاضل آن با زحمتی زیاد در مُعَرَّب و مشکول کردن آن عبارات و اشعار تحمل فرموده بود، باز از آنجا که ظهور و حضور «غلط چاپی» و خصوصاً در عبارات عربی از «خواص» غیر مفارق کُتبی است که در ایران و غیر ایران به چاپ می‌رسد، در آن کتاب هم چنین اغلاطی کم نبود، اتفاق افتاد که دو سه ماه بعد از وصول آن کتاب ایرج عزیز را که خود همت کرده بود و مقدمهٔ بسیار جامع و مفصل و سودمندی بر آن کتاب نوشته بود، در آمریکا ملاقات کردم و ضمن صحبت از کثرت اغلاط در آن کتاب اظهار تعجب کردم. ایرج که خدایش بیامرزاد فرمود: «می‌دانم، می‌دانم، ولی وقت تنگ بود و... یعنی

۳. «ان تَرَكَ خَيْرًا الوصية للوالدين...» (۱۸۰ بقره) و «ما تَنَفَّقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِيكَمُ» (۲۷۲ بقره) و لایاتل اولوا الفضل منكم و السعة...» (۲۲ نور)؛ نَعَمْ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ، الْمَالُ «کنز العمال»، حدیث (۶۳۴۲).

کتاب مفید براساس مخطوطه‌ای کم‌یاب و یا منحصر به فرد، که در اختیار و یا تملک مرحوم ایرج افشار قرار گرفته است به آن خوبی به چاپ برساند و بیشتر آن را (یا تمام آن را) مجاناً به اهل علم و دوستداران ادب و فرهنگ ایران زمین هدیه کند؟ عشق و اهتمام ایرج افشار، رحمة الله علیه، در خدمتگزاری به علم و ادب تمام وقت و دقت او را به خود مصروف داشته بود.

۳. یکی از بزرگترین و سودمندترین و ارجمندترین خدمات ایرج مرحوم تدوین و تنظیم و چاپ ده مجلدات یادداشت‌های قزوینی است و همین یادداشت‌هاست که معرف واقعی عظمت مقام والای مرحوم رضوان جایگاه علامه محمد قزوینی - اعلی الله درجاته فی الجنان - است. بلی قزوینی *چهارمقاله* و *جهان‌گشا* و *تذکره‌الاولیا* و *مرزبان‌نامه* را با آن حواشی و تعلیقات عالمانه خود منتشر ساخت ولی معلومات و اطلاعات خواننده فهمیم *چهارمقاله* و *جهان‌گشا* و *تذکره‌الاولیا* و *مرزبان‌نامه* و غیره و غیره محدود و منحصر به محتویات و متعلقات همان کتاب‌هاست و لا غیر. ولی کسی که می‌خواهد در ادب فارسی اگر نه صاحب نظر شود، که ورود و وقوف کافی در آن یابد، و به وسعت دائره و علو شأن و مقام علامه محمد قزوینی - قدس سره - نیز پی برد، یقیناً مستغنی از مطالعه و مراجعه به یادداشت‌های قزوینی نخواهد بود؛ بلکه صاحب‌نظران در ادب نیز از آن بی‌نیاز نیستند و همیشه سخن علامه قزوینی را به عنوان قول الصواب و فصل الخطاب می‌پذیرند و می‌قبولانند. خوب این ده مجلد یادداشت‌هایی که دربردارنده هزاران «وَرِیْقَه» (به تعبیر خود مرحوم علامه) است که در این ده مجلد به صورتی منظم و مرتب به حروف الفباء تدوین و تنظیم شده، کار کسی جز ایرج نازنین است؟ ایرج که در سال ۱۳۲۷ در خدمت والد محترمش به زیارت مرحوم علامه قزوینی نائل شده بود و همان یک بار قزوینی را دیده بود، آن چنان به علامه قزوینی ارادت و اخلاص یافت که امر مطاع مرحوم مبرور آقای تقی‌زاده، رحمة الله علیه، را - که ایرج به آن بزرگمرد نیز سخت دلبسته بود - در مورد تنظیم و ترتیب این یادداشت‌ها به جان و دل پذیرفت و چنان ده دسته گل دماغ‌پرور را به اهل علم و ادب هدیه فرمود. شرح مختصری از زحمات و کیفیت تدوین یادداشت‌ها را در مقدمه جلد اول آن ملاحظه فرمائید؛ اینجا من به یاد بیتی عربی می‌افتم که مرحوم مغفور خلدآشیان استاد اجل ارفع حضرت آیت‌الله آقای میرزا محمد علی مدرس

آن محقق و مصحح محترم به بیماری مهلکی مبتلا بود و می‌ترسیدم پیش از آنکه صورت چاپ‌شده کتابی را که چنان زحمتی را برای طبع آن تحمل کرده است ببیند، از این دنیا برود و به نظرم خوشحال‌کردن این مرد عزیز بیشتر و مهمتر از مراعات و ملاحظات آن چنانی که باید در چاپ رعایت شود بود. مضاف برآنکه آنکه اهلیش باشد متوجه آن اغلاط خواهد شد و آن کس هم که از عربیت کم‌بهره باشد متوجه آن نخواهد شد.» و شهدالله که من هزار آفرین به صفا و جوانمردی ایرج نثار کردم و این تنها مورد نبود که از وفا و صفا و فروتنی و گذشت او دیده بودم و می‌دیدم و به راستی که قول حضرت خواجه :

«به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز

به یار یک جهت حق‌گزار ما نرسد»

وصفی از وفا و حسن خلق ایرج افشار است. خدای بیامرزاد و روانش شاد باد و محقق و مصحح آن کتاب را غریق رحمت فرماید.

خدمات فرهنگی و ادبی ایرج را چگونه می‌توان در این مختصر گنجاند؟ ولی به هر حال بنا بر قاعده معروف که : «مالا یدرک کُلّه لا یتُرک کُلّه» از چند اشاره کوتاه به آن خدمات ناگزیر است.

۱. مجموعه‌ای را که ایرج خدایامرز زیر عنوان «یادواره دکتر افشار» در مقام ادای احترام و تجدید ذکر جمیل پدر نامبردار بزرگوارش فراهم آورده است و من نیز در همین آمریکا، به لطف ایرج و به پایمردی جناب کریم اصفهانیان همکار ارزنده و شریف ایرج، هجده مجلد آن را دریافت کرده‌ام، می‌توان گفت در حقیقت دائرةالمعارفی از مسائل ادبی و تاریخی است و این «دائرةالمعارف» آن چنان است که اگر کسی که بهره‌ای بالاتر از حد متوسط، از ادب و زبان دارد، به هیچ کتاب و مرجع دیگری دسترسی نداشته باشد و فقط همین ۱۸ مجلد را (یا هر چند مجلد که هست) در اختیار داشته باشد، به اندازه کافی از مسائل ادبی و تاریخی اطلاع حاصل خواهد کرد و نیازی به دیگر مراجع و کتب فی‌الجمله نخواهد داشت.

۲. کدام بنیاد یا مؤسسه فرهنگی را سراغ دارید که مال حلال آباء و اجدادی خود را آن چنان که شادروان مرحوم دکتر محمود افشار با بلندهمتی و سعه صدر خود برای ایجاد موقوفه‌ای که به نام خود اوست و ایرج قریب چهل سال متصدی آن بود صرف فرماید و به برکت آن موقوفات تاکنون قریب شاید یکصد

خیابانی - رضوان الله علیه - هنگامی که فرم‌های مطبعی جلد اول *ریحانة الادب* را برای تصحیح مطالعه و مذاقه می‌فرمود مرتباً آن بیت را قرائت و بدان تمثیل می‌جست که :

یرى النَّاسُ دَهْنًا فِى قَوَارِيرٍ صَافِيَاً

وَلَمْ يَدِرْ مَا يَجْرِى عَلَى رَأْسِ سِمْسِمِ

(مردم روغنی صاف و شفاف را در شیشه‌ها می‌بینند اما نمی‌دانند که بر سر کجند چه گذشته است)

آری خواننده عزیز! هر وقت به نیاز یا به تفنن *یادداشت‌های فزونی* را در دست می‌گیری، به قول مرحوم علامه دهخدا رحمة الله علیه: «یاد آر ز شمع مرده یاد آر»؛ کوشش و مجاهدتی را که ایرج عاشقانه در راه خدمت به علم برای تدوین آن کتاب تحمل کرده است فراموش مفرما و مزید غفران روح شریف او را از خداوند رحیم رحمان مسألت کن و بدان که چنین خرمن بارور و گلستان خرم به آسانی فراهم نشده است بلکه این نتیجه ماه‌ها و بل سال‌ها همت و پشتکار و زحمت ایرج افشار است.

از آخرین اعمال خیر و خدمتگزاری مرحوم افشار به علم و ادب بشر همین شش مجلد مطبوعه عکسی مخطوطات نفیسه‌ای است که برخی از آن مانند اولین شماره آن برای نخستین بار چاپ شد، همان کتاب *مجمّل التواریخ و القصص* و آخرین آن کتاب عظیم و مقدس یعنی *شاهنامه عکسی مخطوطه بیروت* است و امید است که آقایان دکتر امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، دامت توفیقاتهما، به ادامه خدمت خود در آن بنیاد توفیق و مجال یابند.

از خدمت‌های عظیم و در عین حال مستمر مرحوم ایرج افشار، رحمة الله علیه همت و توجهی بود که برای ترتیب‌دادن مجالس یادبود و تألیف و تدوین یادنامه برای بزرگانی از اهل علم و ادب که به عالم باقی رحلت می‌کردند می‌باشد و این مطلب آن چنان مسلم و به اصطلاح عامیانه «جافتاده» بود که همواره همین که یکی از این بزرگان وفات می‌یافت همه منتظر بودند که کی ایرج افشار مجلس یادبود او را منعقد می‌کند یا کی نمایشگاهی از آثار مطبوع و مخطوط بازمانده از او را می‌گشاید. ذکر نام بزرگانی که ایرج افشار (که اکنون به حق و به شایستگی خود ایرج افشار یکی از آن بزرگان است) چنان مجالس و مراسمی را برایشان ترتیب داده است به درازا می‌کشد ولی در و دیوار کتابخانه مرکزی دانشگاه و سالن‌های آن بر این مطلب بهتر گواهی می‌دهد. و خدا را شکر که چندی

است این مرد فاضل و محقق ارجمند، دکتر اکبر ایرانی - عزّته و افاضاته - در این باره از سرمشقی که ایرج افشار ترسیم فرموده است به خوبی پیروی می‌کند. خدا ایرج را بیامرزاد و به دکتر ایرانی عمری دراز رحمت فرماید.

گرچه عمر دست خداست و بندگان خدا مقهور اراده اویند ولی این بنده یقین دارم که تجلّد و خویشتن‌داری و یا به قول امرئ القیس و حضرت خواجه حافظ: «تجمل و یا تغافل» که مرحوم ایرج افشار در فقدان جوان نازنین ناکامش بابک که خدش بیامرزاد - از خود نشان می‌داد و به فرموده حافظ، با استغنا و حکمتی قادر با آنکه آن همه دردِ نهان داشت مجال آهی نمی‌داشت، ولی «شب نباشد که ز هجر تو دلم خون نشود» وصف او بود. جگر او را می‌گداخت و بی شک آن غم و اندوه نیز در مرگ او مؤثر بوده و خدا دانایتر است.

ایرج افشار به تمام معنی مردی با ایمان و نیکوکار بود و هر که او را می‌شناخت او را دوست می‌داشت و خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم، ۹۱) و از این روست که اینک دوستداران ایرج به راستی در اندوه فراق و مصیبت مرگ او، علی حسب مراتبهم، ماتم زده‌اند و مهر ایرج را که به روز گاران در دلشان نشسته است به زودی و به آسانی از یاد نمی‌برند.

و این ناچیز اینک اولاً از سوی شما و خودم و از زبان شما و خودم همان دعای شریفی را که حضرت آیت الله دکتر محقق داماد، دامت برکاته، در نماز بر جنازه ایرج خواندند می‌خوانم که: «اللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ؛ فَتَجَاوِزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِ وَزِدْ فِي حَسَنَاتِهِ. اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»: «بارالها! ما از ایرج جز نیکویی نمی‌دانیم و تو به او داناتری. بارالها از گناهش در گذر و بر نیکی‌هایش بیفزای چرا که بخشاینده مهربان تویی و بس.» و ثانیاً به همه دوستان و ارحام و اقوام مرحوم ایرج افشار و خصوصاً به دو فرزند برومند او، آقایان آرش و بهرام، و بالأخص به حضرت استاد دکتر شفیعی کدکنی، دامت افاضاته، که این سال‌های اخیر ایرج و معزّی الیه اختصاص و ائتلافی با هم داشتند سرسلامتی عرض می‌کنم. و آخر دعوانا ان الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

کمبریج، پنجم اردیبهشت ۱۳۹۰

ایرج افشار: دانشمندی متمایز

سید سعید میر محمد صادق*



فرهنگ و تاریخ ایران، همچون فهرست مقالات فارسی (در ۸ جلد)، کتاب جهان/ایران شناسی، کتاب شناسی فردوسی، کتاب شناسی دستور زبان فارسی، کتاب شناسی مطبوعات فارسی و....

- تهیه پرسش نامه برای فهرست نویسی اسناد تاریخی.

ب. ایران شناسی:

- توجه به مراکز ایران شناسی در سایر کشورها و شناساندن کارهای پژوهشی آنان.

- حضور مؤثر و مستمر در همایش ها و نشست های تخصصی ایران شناسی و شرق شناسی در دنیا و ارائه سخنرانی.

- معرفی ناشران و کتابفروشی هایی که در خارج از ایران در معرفی آثار و فرهنگ ایران اهتمام داشته اند.

- توجه به زندگی کاری ایران شناسان و پژوهشگران ایرانی و خارجی و معرفی آنان و آثار پژوهشی شان به بهانه فوت و یا چاپ آثار ایشان.

- اهتمام به چاپ مقالات گوناگون در حوزه ایران شناسی از پژوهشگران داخلی و خارجی در نامه‌واره دکتر محمود افشار یزدی که بعدها به پژوهش های ایران شناسی تغییر نام داد.

- سفر و پژوهش های میدانی بر اساس اسناد و مدارک تاریخی و مستندسازی آن و ارائه گزارش های سفر به علاقه مندان.

- شناسایی نخبگان و پژوهشگران شهرستانی که در شهرها و استان های ایران به دبیری آموزش و پرورش و کارهای اجرایی مشغول بودند و بستر سازی برای معرفی آنان با چاپ پژوهش های ایشان در مجلات تحت مدیریت ایشان و مراکز نشر؛ با بسیاری از این پژوهشگران گمنام می توان در کتاب

گلگشت در/ایران (مجموعه سفرنامه های استاد ایرج افشار) آشنا شد.

- برگزاری هفت دوره کنگره تحقیقات ایرانی در مقام دبیر دائمی آن و پرهیز از سیاسی کاری و کارهای نمایشی که این موضوع را از شیوه برگزاری و این همایش هاو نحوه انتشار مجموعه مقالات آنها به خوبی می توان درک کرد.

نگارنده این سطور، که اکنون چهارمین دهه زندگی خود را آغاز کرده است، از زمانی که وارد عرصه پژوهش شده است، قریب دو دهه می گذرد. در طی این ایام با نام آوران بسیاری در رشته های گوناگون فرهنگ، زبان، ادب و تاریخ ایران و اسلام آشنا شده و شاگردی مکتب بسیاری از آنان را نموده است. به نظرم همگی بحری زخار و بیشترین آنان دانشمندان جامع الاطراف و پژوهشگرانی چنددانشی بودند؛ اما استاد ایرج افشار را با کارهای پژوهشی و علمی که انجام داده بود از دیگران متمایز دیدم. کارهایی که دیگر محققان پیش از او، هم نسلان او و پس از او، یا انجام نداده اند یا کمترین توجه را به این موضوع داشته اند و اگر هم انجام داده اند، یا به گستردگی کارهای پژوهشی وی نبوده است و یا روش خود را به ویژه در حوزه های اطلاع رسانی بر مبنای کارهای استاد قرار داده اند. استاد ایرج افشار، همچون دیگر پژوهشگران عصر خود، پژوهش می کرد و شاید در برخی حوزه ها همچون زبان های باستانی، باستان شناسی، فلسفه، فقه و... آگاهی های اندکی داشت، اما در این رشته ها زمینه ساز پرورش افراد و نشر کتاب ها و حمایت از مؤسسات پژوهشی مرتبط با آنان شد؛ شاید شما خواننده محترم نیز علاقه مند باشید که بدانید چرا استاد ایرج افشار از دیگر اساتید متمایز بود؛ پس از شما می خواهیم، کارهای درخشان استاد را از ابتدای دهه ۱۳۲۰ تا انتهای دهه ۱۳۸۰ خورشیدی مرور کنید.

الف. کتاب شناسی و فهرست نگاری:

- اهتمام در فهرست نویسی نسخ خطی کتابخانه های مرجع، همچون ملی، دانشگاه تهران، مجلس، ملک... و اهتمام در شناسایی نسخ خطی و پیگیری فهرست نگاری نسخ خطی کتابخانه های شخصی و تهیه پرسش نامه ای مرتبط برای همه علاقه مندان به این موضوع که برخی از آنها در مجموعه نشریه نسخه های خطی به چاپ رسیده است.

- پیشگامی در پژوهش های حوزه کتاب شناسی مرتبط با

*پژوهشگر و مصحح



ج. پژوهش‌های نو:

- شناسایی، پژوهش و تصحیح کتاب‌ها و رساله‌هایی در حوزه‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه - که از منابع مهم به شمار می‌آیند همچون جواهرنامه‌ها، جانورنامه‌ها، کتاب‌هایی در زمینه داستان‌های عامیانه، آشپزی، تعبیر خواب، سیاق نویسی و... که کمتر مورد توجه سایر پژوهشگران قرار گرفته است.

- اهتمام ویژه به موضوع نسخه‌شناسی و پژوهش درباره موضوعات مرتبط با آن از جمله کاغذ، جلد، صحافی و...

- توجه به اسناد تاریخی و اهتمام در معرفی و چاپ آنها، هم به صورت موضوعی درباره یک رویداد و یا یک فرد و یا به صورت متفرقه از انسان‌های گمنام؛ چه یک برگ سند باشد، چه اسنادی که به صورت مجموعه نگهداری می‌شود.

- تقید به بهره‌گیری از واژگان فارسی و اهمیت دادن به اصالت نام شهرها و روستاها و امتناع از استفاده واژگان خارجی و یا ترکیب واژگان فارسی و خارجی در سطح شهر و سردر فروشگاه‌ها، که گهگاه استاد در پاره‌ها و نکته‌ها - که در نشریه بخار/ چاپ می‌شد - به نقد آن می‌پرداخت؛ استاد ایرج افشار هرگاه می‌دید یا می‌شنید که نام شهری تغییر کرده، در همان پاره‌ها و نکته‌ها به آن حساسیت نشان می‌داد و عواقب فرهنگی و تاریخی این تغییرات را به مدیران اجرایی و فرهنگی گوشزد می‌کرد؛ همچون مطلبی که درباره تغییر نام «ده‌بید» به «صفاشهر» نوشت.

د. گزارش نویسی‌ها و چاپ نامه‌های بزرگان و مشاهیر

- گزارش نویسی‌های مختصر درباره موضوعات گوناگون فرهنگ، تاریخ، هنر و ادب ایران زمین که به صورت پیاپی در نشریه بخار/ به چاپ رسیده است. استاد با این روش آخرین اخبار حوزه ایران‌شناسی و نیز برخی از آخرین یافته‌های پژوهشی خود و یا نکات مهم برگرفته از متون کهن و اسناد تاریخی را به خوانندگان علاقه‌مند خود ارائه می‌کرد. این روش استاد باعث شد تا برخی آن را الگو قرار داده، در حوزه‌های تخصصی‌تر به همان شیوه گزارش‌هایی را به چاپ برسانند.

- چاپ گزارش کامل از همایش‌های ایران‌شناسی و شرق‌شناسی و پیشینه آن.

- پیشگامی در گردآوری، شناسایی و چاپ عکس‌های تاریخی، هم به صورت پراکنده در مجلات و هم به صورت کتاب مستقل.

- اهتمام در نگارش خاطرات شخصی از سال‌ها خدمات اداری و آموزشی‌اش و چاپ گاه‌به‌گاه و موضوعی آن (از مجموعه: *بین‌دفتربی‌معنی*) که در حوزه تاریخ شفاهی معاصر به‌ویژه تاریخ فرهنگی ابتدای دهه ۱۳۳۰ تا اواخر دهه ۱۳۸۰ خورشیدی، مهم و ارزشمند است و چه بسیار از موضوعات مهمی را می‌توان از میان این خاطرات مدون کرد؛ از جمله ساخت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (تهیه بودجه، تجهیز کتابخانه، انتقال نسخه‌های خطی کتابخانه‌ها دانشکده‌های ادبیات، الهیات و معارف اسلامی و حقوق و علوم سیاسی به کتابخانه مرکزی، وجین کردن کتاب‌ها در اواسط دهه ۱۳۷۰ خورشیدی و ...).

- چاپ نامه‌های دانشمندان ایرانی و محققان ایران‌شناس خارجی که با او مکاتبه کرده بودند.

- چاپ آثار، نامه‌ها، اسناد تاریخی، یادداشت‌های فرهنگی، تاریخی و سیاسی، که پدیدآورندگان و یا بازماندگان آنان وصیت کرده بودند که در اختیار استاد قرار گیرد؛ همچون نامه‌ها و نوشته‌های دکتر محمد مصدق، سید حسن تقی‌زاده، علی اکبر دهخدا، خاندان غفاری، سید محمدعلی جمال‌زاده و...

ه. سردبیری نشریات تخصصی و دبیری مجموعه‌ها

- سردبیری مجله سخن؛ مجله‌ای در حوزه فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی.

- سردبیری مجله راهنمای کتاب؛ مجله تخصصی در حوزه نقد کتاب.

- سردبیری مجله کتابداری، مجله تخصصی در حوزه کتابداری.

- سردبیری مجله آینده؛ مجله تخصصی در حوزه ایران‌شناسی و زبان و ادب فارسی.

- سردبیری مجله نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ مجله تخصصی در حوزه فهرست نویسی.

- سردبیری فرهنگ ایران زمین؛ مجله تخصصی در معرفی متون کهن و چاپ برخی رسائل در حوزه تمدن و فرهنگ ایران زمین.

و تشویق آنان بخش دیگری از سجایای اخلاقی و علمی استاد بود و نیز حساسیت استاد نسبت به پاسداری از میراث گذشته به حدی بود که گروهی از علاقمندان به موارث فرهنگی ایران را تشویق به سرمایه‌گذاری در چاپ آثاری که هزینه زیادی دربرداشت نمود و از این طریق آثار مهمی از متون کهن و مهم ادب فارسی را به صورت نسخه‌برداری به چاپ رساند. حال اگر مجموعه این فعالیت‌ها را در کنار بسیاری از آثار ایشان شامل نگارش مقالات، تألیف کتاب‌ها و تصحیح آثار مهم زبان و ادب فارسی و تاریخ ایران و اسلام قرار دهیم، به خوبی متوجه خواهیم شد چرا زنده یاد استاد ایرج افشار متمایز از بسیاری از ادبا، مورخان، پژوهشگران، کتاب‌شناسان و ایران‌شناسان پیش از خود، هم‌عصران و نیز به‌جرات می‌توان گفت آیندگان است و حقیقتاً وی مصداق مثل معروف «واحد کالاف»، یکی همچون هزار است. نام استاد ایرج افشار همواره بر آسمان ایران‌شناسی خواهد درخشید.



همه آموختند از او و من هم

مهدی نوریان*



فروزانفر، جلال همایی (که به سبب بازنشسته‌بودن بسیار کم در آنجا ظاهر می‌شد)، مجتبی مینوی، دکتر علی اکبر سیاسی، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر یحیی مهدوی، دکتر لطفعلی صورتگر، دکتر پرویز خانلری، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر حسین خطیبی، عبدالحمید بدیع‌الزمانی، دکتر ماهیار نوایی، مدرس رضوی و بسیاری دیگر از استادان نسل اول و دوم و سوم دانشکده ادبیات، دلبران او بودند. مترصد بود تا یکی از آنان در

– اهتمام به چاپ چهار مجلد دفتر تاریخ.

– دبیری مجموعه کتاب‌ها شامل سفرنامه‌ها، خاطرات و اسناد در مراکز نشر، از خصوصی و دولتی.

– توجه ویژه به چاپ نسخه‌برداری متن‌های مهم زبان و ادب فارسی و بازچاپ برخی تحقیقات مستشرقان که درباره فرهنگ و تاریخ ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود.

موارد فوق همگی حاکی از روحیه ایران‌دوستی استاد ایرج افشار است که با مرور کارهای وی به خوبی متوجه خواهیم شد که بسیاری از سازمان‌ها با بهره‌گیری از نیروی انسانی، بودجه سالانه و نیز ساختمان‌های عریض و طویل و تجهیزات مدرن اداری، از گذشته دور تا کنون در مقایسه با کارهای اجرایی و فرهنگی استاد ایرج افشار، آن‌گونه که باید مؤثر باشند نبودند و آنچنان که استاد نسبت به تغییر نام‌ها، تخریب مدارک و مجموعه‌های فرهنگی حساسیت نشان می‌داد آنها بی تفاوت بودند. توجه استاد به پژوهشگران جوان و هم‌فکری و مشاوره



هنگامی که در اندیشه نوشتن مطلبی برای درج در گزارش میراث برای گرامی‌داشتن یاد استاد بزرگ کتابشناسی ایران روان‌شاد ایرج افشار بودم، به مناسبت روز سعدی همه فکرم سرشار از آثار شیخ اجل بود و این ابیات او در ذهنم دور می‌زد:

رفیق مهربان و یار همدم

همه‌کس دوست می‌دارند و من هم

نظر بانیکوان رسمی است معهود

نه این بدعت من آوردم به عالم

به یاد دانشجوی ۱۹-۲۰ ساله‌ای افتادم که تشنه آموختن بود. با شوقی پایان‌ناپذیر در راهروهای طبقات مختلف دانشکده ادبیات دانشگاه تهران راه می‌رفت و به شخصیت‌های نامدار علم و ادب که از هر طرف در آنجا رفت‌وآمد می‌کردند و از مدتها پیش از آن از طریق کتاب‌ها و مجلات با نام و آثارشان آشنا شده بود به دیده اعجاب و احترام می‌نگریست. بدیع‌الزمان

* استاد دانشگاه اصفهان



تالار فردوسی یا جای دیگری سخنرانی کند و او با اشتیاق وافر خود را به آنجا برساند و سراپا چشم و گوش شود. مگر مولانا نفرمود:

گفت معشوقی به عاشق کای فتی

تو به غربت دیده‌ای بس شهرها

پس کدامین شهر از آنها خوشترست

گفت آن شهری که در وی دلبرست

برخلاف بسیاری از همسالان که دلبران خود را در ناکجاآبادهای شرق و غرب عالم می‌جستند؛ یکی می‌گفت: ارنستو!

تو زنده‌ای هنوز که باروت زنده است

تو زنده‌ای هنوز که بیداد زنده است...

دیگری به زردهای سرخ دل بسته بود، یکی در باب فلان قهرمان ورزشی افسانه می‌ساخت و آن یک با فلان هنرپیشه سینما نرد عشق می‌باخت. اما آن دانشجو چشم به راه بود تا استاد همایی بیاید و در وصف خواجه نصیر طوسی یا ابوریحان بیرونی داد سخن بدهد، یا به همت ایرج افشار کنگره خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی برپا شود و استاد فروزانفر با دانش وسیع و حافظه شگفت انگیز خود متخصصان بزرگ جهانی را که حاضر بودند غرق حیرت کند و آن دانشجو در دل خود و با نگاه مشتاقانه خود خطاب به او بگوید: استاد!

خوشترین جای جهان آنجا بود

که مرا با تو سر و سودا بود

خوشبختانه در کتابخانه نه‌چندان بزرگ کوی دانشگاه تهران -امیرآباد- دوره‌های جلدشده مجلاتی چون شرقی، دانشکده، یادگار، مهر، تعلیم و تربیت، سخن، یغما، راهنمای کتاب و نظایر آنها و نیز مجلات دانشکده‌های ادبیات تهران، تبریز، مشهد و جز آنها موجود بود. آن دانشجو می‌توانست مقالات و اشعار و نوشته‌های آن استادان را در این مجله‌ها بیابد و عطش سیری‌ناپذیر خود را در حد امکان فرو نشاند.

نامی که در بعضی از آن مجله‌ها و نشریات دیگر -مثل جهان نو- به نحو بارزی دیده می‌شد؛ ایرج افشار بود، که در روی جلد بسیاری از کتاب‌ها نیز می‌درخشید. طبعاً این نام برای آن دانشجو جاذبه فراوان داشت.

روزی که دانشجوی ما برای ثبت نام و انتخاب واحد نیمسال دوم سال تحصیلی ۴۹-۱۳۴۸ به فهرست درس‌ها در تابلوی

اعلانات گروه ادبیات مراجعه کرد، با نهایت خوش‌وقتی دریافت که درسی با عنوان «کتاب‌شناسی ایران» برای نخستین بار در رشته ادبیات فارسی عرضه شده و شادی او دوچندان شد آن‌گاه که نام ایرج افشار را در برابر آن به عنوان استاد درس مشاهده کرد. چه توفیق عظیمی نصیبش شده بود که می‌توانست در محضر درس پرکارترین کتاب‌شناس ایران، کتاب‌شناسی بیاموزد و رموز آن را دریابد.

استاد ایرج افشار در کلاس درس جدی و سختگیر و دقیق بود. دانشجویان را به تلاش و جست‌وجو و می‌داشت. جزئی‌ترین مسایل از نظر تیزبین و نکته‌سنجش پنهان نمی‌ماند. دانشجویی نام عوفی صاحب لب‌الالباب را بر وزن صوفی و کوفی تلفظ کرد. استاد با نگاهی آشناک و لحنی شرربار خطایش را اصلاح کرد. تازه این ساده‌ترینش بود. اگر کسی راه تحقیق را درست نرفته بود و در اثر آن به نتیجه غلط رسیده بود، به‌سختی ملامت می‌شد. مردی که بعدها نهایت مهربانی و فروتنی را در سرشت پاک و بدون عقده و کمبودش دیدیم، در کلاس درس کاملاً خشک و رسمی و جدی رفتار می‌کرد؛ درست مانند هر استاد دارای اعتمادبه‌نفس، در هیچ شرایطی حاضر نبود کوچکترین خدشه‌ای به حریم حرمت علم و تحقیق راه یابد. به‌راستی آن درس -که چند جلسه آن را هم به سبب مسافرت استاد، مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه تدریس کرد- بسیار درس آموزنده و مفیدی بود.

پس از چندی، استاد ایرج افشار که در آن روزگار ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را در عهده کفایت داشت، با برپا کردن کنگره تحقیقات ایرانی که هر سال در یکی از دانشگاه‌های کشور برگزار می‌شد -امکان دیگری نیز برای مشتاقان فراهم ساخت تا بتوانند از حاصل تازه‌ترین پژوهشهای طراز اول محققان ایرانی و ایران‌شناسان سراسر جهان که همه به سبب دوستی و آشنایی با شخص او دعوتش را با جان و دل می‌پذیرفتند، بهره‌مند شوند. افزون بر آن، هر چند ماه یک بار به مناسبت‌هایی که پیش می‌آمد، جلسات علمی بسیار پرکاری در کتابخانه مرکزی تشکیل می‌شد و نمایشگاه‌هایی ترتیب می‌یافت که برای علاقه‌مندان جاذبه فراوان داشت. برای نمونه می‌توان از جلسات مربوط به صائب و سبک هندی یاد کرد، که مجموعه مقالات آن به کوشش روان شاد محمدرسلول دریاگشت -یار و همکار باوفای استاد افشار- انتشار یافت و از



افشار، احتشامی، تیموری، نوریان، دوبروین، شفیعی کدکنی، مظاهری

اصفهان ۱۳۸۵

آن کنگره‌ها از دنیا رفته‌اند (برای زندگان تندرستی و عمر پر برکت خواستاریم) و شمع جمعشان ایرج افشار هم به آنان پیوسته است. همین امروز یعنی چهارم اردیبهشت ۱۳۹۰ محقق و دانشمند دقیق‌النظر، استاد غلامرضا طاهر، که استاد ایرج افشار به کارهای علمی او اعتقاد تمام داشت، پس از چندین سال بیماری سخت در کنج انزوای خود در شهرضا به رفتگان پیوست و رفتنش شاگردان و ارادتمندان او را غرق اندوه ساخت و آن دانشجوی پیر در عزای او و ایرج افشار و دکتر موسوی بهبهانی و بسیاری دیگر، شعر مرحوم استاد امیری فیروز کوهی را در نظر آورد:

طی شد ایام آن جمع ناشاد
وین حکایت به پایان نیامد
هرچه کردم به صد ناله فریاد
پاسخی زان عزیزان نیامد
یک‌به‌یک قصه‌هایم شنودند
خوابشان در ربود و غنودند
نک بپا خیز و اشکی بیفشان
بر مزار عزیزی که خفته‌ست
بشنو این داستان پریشان
تا شب تو به پایان نرفته‌ست
تا سراغ تو را از که جویم
قصه‌های تو را با که گویم

استاد ایرج افشار هرگاه اصفهان را به قدم خود مزین می‌کرد، ما را از توفیق دیدار خویش محروم نمی‌ساخت. آخرین دیدار

منابع عمده آن موضوع به شمار می‌رود.

یکی از هنرهای بی‌شمار آن استاد تشخیص استعدادها و شایستگی‌های افراد و تشویق و ترغیب آنان در به‌کارگرفتن آن استعدادها بود. اصولاً در انتخاب دوست و همراه و همکار شناخت درست و دقیقی داشت. وسعت دامنهٔ دوستانش را تا حد زیادی می‌توان از کتاب *نادره کاران* دریافت.

برای مثال می‌توان از یکی از آنان که دوستی و همکاری‌شان در سال‌های اخیر نتایجی فراتر از حد توصیف داشت، نام برد. او کسی نیست جز دانشمند و محقق به‌تمام‌معنی، دوست عزیز، دکتر محمود امیدسالار، امید آیندهٔ ایران‌شناسی در سطح جهان و قافله‌سالار پژوهشگران در خارج از ایران. همکاری او با ایرج افشار تا کنون عکس بر گردان شش نسخهٔ خطی بی‌نظیر از میراث مکتوب نیاکان را در دسترس محققان نهاده است که واقعاً نمی‌توان بهایی برایشان معین کرد و آن عزیز به‌خوبی می‌داند که آنچه به‌طور قطع و یقین روح آن استاد را شاد خواهد کرد، ادامهٔ این کار است.

ایرج افشار در زمان‌های مختلف سردبیری و مدیریت چندین مجله را به عهده داشت. مهر، سخن، فرهنگ/ایران زمین، راهنمای کتاب و آینه از آن جمله‌اند. تألیف و نظارت بر چندین مجموعهٔ مقالات که یکی از آنها ناموارهٔ پدر بزرگوارش شادروان دکتر محمود افشار در چندین مجلد است، نیز به آنها اضافه می‌شود. نام او پشتوانهٔ اتقان و استواری مطالب آنهاست. همهٔ اینها یادگارهای نیک و صدقات جاریه‌ای است که همواره نیازهای علمی پژوهشگران را برمی‌آورد و نام و یاد او را زنده نگاه می‌دارد.

امروز پس از گذشت چهل و اند سال، آن دانشجو دیگر جوان که هیچ، میانسال هم نیست؛ اما دوست دارد همچنان دانشجو بماند. هنوز کتاب و مقاله می‌خواند و تا کنون در هر مجله‌ای که به دستش رسیده، نخست به جست‌وجوی نوشته‌ها و یادداشت‌های ایرج افشار برآمده است. هنوز هم نمی‌خواهد باور کند که دیگر آن «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» نخواهد آمد. اما افسوس:

فرشته‌ای ست بر این بام لاجورداندود

که پیش آرزوی مردمان کشد دیوار

اکثر آن استادان و محققان و مقاله‌نویسان و شرکت‌کنندگان

در سال گذشته بود. چگونه می شد باور کرد مردی با آن توانایی بدنی و قدرت روحی، که شخصاً از تهران به یزد و از آنجا به اصفهان رانندگی کرده بود و همان شب قصد بازگشت به تهران داشت، پس از مدت کوتاهی به سفر بی بازگشت خواهد رفت؟ «اگر مرگ دادست بیداد چیست؟»

ایرج افشار استاد واقعی بود و حق بسیار بر گردنم داشت. گذشته از درس دانشگاهی، از مقالات، یادداشت ها، خاطرات،

سفرنامه ها، کتاب ها و سخنرانی هایش و نیز افاضاتش در دیدارهای خصوصی به اندازه ظرفیتم بهره فراوان بردم؛ همچنین از آثار دیگران که به همت والای او انتشار یافت. آیا کسی می تواند یک قدم در راه تحقیق در زمینه های گوناگون ایران شناسی بردارد و به کارهای او - برای نمونه فهرست مقالات فارسی یا یادداشت های قزوینی - نیاز نیابد؟ روانش شاد باد که همه آموختند از او و من هم.



آخرین دیدارهای من با مرحوم ایرج افشار

عارف نوشاهی*



کاغذ گذاشته بود که معلوم بود فرم های غلط گیری یکی از کتاب های زیر چاپش است. روی یک میز تلفن بود. نوعی دفتر کارش بود در عصر تابستانی. قبلاً هم هر سال در تابستان چند بار در همین ایوان میزبان من بود که به اتفاق آقای رحیمی ریس و آقای کاشانی رفته بودم. در یکی از سفرهای قبلی در باغچه ای که جلوی ایوان است، دو تا لاک پشت دیده بودم که گاهی از باغچه به طرف خشکی یعنی ایوان می آمدند. اما آن روز از آنها خبری نبود. از استاد پرسیدم: «لاک پشت ها کجایند؟» گفت: «همین جا می چرخند.» تا این که در باغچه پیدا شدند و داشتند گل خطمی می خوردند. خدمتکاران استاد قبل از مسافرت غذا را آماده کرده، در یخچال گذاشته بودند که آقای کاشانی زحمت کشید و روی میز در همان ایوان چید و هر سه تانمان با هم خوردیم. استاد مریض احوال بود و فقط سالاد

از روزی که با مقوله های نسخه شناسی، کتاب شناسی و کتابداری سروکار پیدا کردم، از دور با نام استاد افشار آشنا بودم. بعداً از طریق مکاتبات با او پیوند استوار کردم، تا این که سفرهایی به ایران پیش آمد و او را از نزدیک دیدم و یک ارتباط مستمر و مثمر به ثمر تا اواخر حیاتش داشتم. درین یادداشت بر آن نیستم که همه خاطراتم را مرور کنم. چون برخی از آنها را همراه با نامه هایش در کتاب سیه بر سفید آورده ام. اینجا فقط مروری به آخرین دیدارهایم با استاد دارم. ۱۰ مرداد ۱۳۸۹ پس از گشت و گذاری در شهرهای تاریخی دوشنبه، پنجکت، رودک، خجند، کولاب (ختلان)، کابل و هرات وارد تهران شدم. به استاد زنگ زدم و به او خبر دادم که به تهران رسیده ام و مشتاق دیدارش هستم. گفت فلان روز و فلان ساعت به منزل بیا. به اتفاق آقای نادر مطلبی کاشانی عصر جمعه ۱۵ مرداد به منزل استاد در کامرانیه رفتم. تک و تنها در ایوان روی صندلی نشسته بود. همسرش که چند سال پیش فوت کرده؛ فرزندانش که در آمریکا زندگی می کنند؛ تنهایی او قابل درک بود. گفت خدمتکارانش که زوج اند، برای یک دو روز به ولایتشان رفته اند. به صورت و چشمانش عمیق نگاه کردم؛ اندوه تنهایی در خانه و غم جوانمرگی بابک او را فرسوده بود. با چشمان خالی به فضا نگاه می کرد. اما بر خود مسلط بود و اصلاً چیزی بروز نمی داد. در ایوان او چند تا صندلی و دو سه میز کوچک بود. روی یک صندلی بسته های

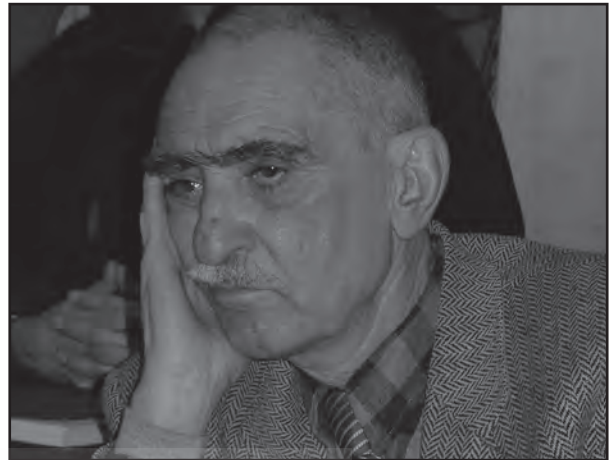
* استاد دانشگاه راولپنڈی پاکستان



خواستم. خود به آژانس زنگ زد و برای من ماشین خواست. ماشین کمی دیر کرد، دوباره به آژانس زنگ زد تا این که ماشین آمد. با من تا دم در آمد و مرا سوار ماشین کرد.

کتاب‌شناسی آثار فارسی چاپ‌شده در شبه قاره که سال‌های سال روی آن کار کرده‌ام و استاد افشار در جریان بود، چند سال است به دلایلی چاپش در مرکز پژوهشی میراث مکتوب دچار تأخیر شده است. می‌خواستم استاد افشار را شفیع خود سازم که به آقای اکبر ایرانی بگویم این کتاب‌شناسی را زودتر چاپ کند. درد دلی که درین باره پیشتر از طریق نامه با استاد داشتم استاد از آن آگاه بود و نامه مرا در «تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی» در بخار/ (شماره مدخل ۱۵۴۲) چاپ کرده بود. ۲۶ مرداد اتفاقاً استاد افشار و آقای ایرانی هر دو را در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، دارآباد دیدم. در گنجینه پژوهشی استاد افشار نشستیم. آقایان عنایت‌الله مجیدی و عسکر بهرامی نیز آنجا بودند. قبل از این که مدعی خود را به استاد بیان کنم، استاد یک عکس تاریخی که قاب شده بود و تازه از منزل برای گنجینه خود آورده بود، نشان داد. عکس مربوط به کنگره بین المللی رشیدالدین فضل‌الله همدانی بود که در تاریخ ۱۱-۱۶ آبان‌ماه ۱۳۴۸ در تهران و تبریز برگزار شد. عکس تاریخی بود و چهره‌های برجسته مورخان و شرق‌شناسان جهان در آن دیده می‌شد و چون عکس زیرنویس هم داشت، اسم یک نفر مرا جلب توجه کرد: پروفیسور خلیق احمد نظامی استاد تاریخ دانشگاه اسلامی علی‌گر که حقاً استاد برجسته تاریخ بود. دوربین خودم از روی عکس، عکس گرفتم. آدمم بر سر مطلب. به استاد موضوع تأخیر چاپ کتابم را گفتم. استاد از آقای ایرانی پرسید که «چرا کتاب نوشاهی را چاپ نمی‌کنید؟» آقای ایرانی هم علل و اسباب را برشمرد. استاد پرسید: «بالاخره تا کی چاپ می‌شود؟» آقای ایرانی گفت: «دو سال وقت می‌خواهد.» استاد گفت: «اگر کسی تا دو سال دیگر نباشد چه؟» حرف او در درونم خود کمی تکان داد. آقای ایرانی هم متوجه ته حرفش شد. اما چیزی بر زبان نیاوردیم. وقتی خواستم با استاد خداحافظی کنم خودش بلند شد و مرا روبوسی کرد و گفت: «شاید پس ازین بتوانم تو را در این سفر ببینم.»

در ایران یک نفر حامی و مشوق من بود؛ افسوس و دریغا آن هم رفت.



با روغن زیتون خورد اما برای ما مکرر غذا تعارف می‌کرد و اصرار می‌ورزید که بیشتر بکشیم. از خوان معنوی او که همیشه بهره‌مند بودم اینک از خوان نعمت او نیز استفاده کردم. من پس از دو سال به ایران رفته بودم. در این فاصله استاد هر چه کتاب چاپ کرده بود برای من یکی‌یکی امضا کرد و به من لطف نمود. چاپ برگردان شاهنامه نسخه موزه بریتانیا را نیز امضا فرمود. روز بعد متوجه شدم که نسخه ناقص است و بعضی فرم‌ها سفید چاپ شده اما به دلیل ارزش دستخط استاد حاضر نشدم نسخه را عوض کنم و همان نسخه را با خود به پاکستان آوردم. کتاب آداب/الاکلین را وقتی داشت برای من امضا می‌کرد، روی به طرف من کرد و گفت که این را یک حنفی نوشته است. توضیح او بسیار بامعنی بود. شاید می‌خواست به من بگوید که برای او فرق نمی‌کند کتاب مؤلفی حنفی مذهب را تصحیح کند. و البته استاد از تعصبات مذهبی کاملاً به دور بود. کتاب آداب الاکلین را با خود به اقامتگاهم آوردم و مقدمه و یادداشت‌های دل‌پذیر او را همان شب خواندم. بعضی نکات را یادداشت کردم و فردا از طریق آقای کاشانی برای استاد فرستادم. بعد از فوتش دیدم که در بخار/ در سلسله یادداشت‌های خود آن نامه را هم چاپ کرده است.

در هر سفر استاد مرا پندگونه کارهایی بایسته پیشنهاد می‌کرد. این دفعه گفت که یک کتاب دستی - به اصطلاح هندبوک - در زمینه ایران‌شناسی و ایران‌شناسان در پاکستان در ۶۰ سال اخیر تهیه کنم تا ایرانیان آگاه بشوند چه کارهایی در آنجا صورت گرفته است. هم و غم او همیشه ایران بود. با وجودی که دلم می‌خواست از مجلس او برنخیزم، ولی رخصت رفتن را



نکاتی چند درباره کتاب «شمس الحساب فخری»

به یاد استاد ایرج افشار

محمد باقر وثوقی*



به خط تعلیق نوشته تا حدودی می توان به زمان تألیف دسترسی یافت.^۲

ایشان پس از بررسی قرائن مورد اشاره، دهه سوم قرن هشتم هجری را تاریخ مناسبی برای زمان تألیف ذکر کرده اند.^۳ همچنین درباره وجه تسمیه کتاب می نویسند:

نسبت الفخری که بر نام کتاب افزوده شده با توجه به اینکه آن را برای صاحب دیوانی تألیف کرده بوده است همان طور که مرحومان سلطانی و خنجی متذکر شده اند می تواند برگرفته از لقبی مانند فخرالدوله یا فخرالملک باشد.^۴

همان گونه که پیش از این گفته شد، این کمترین، حسب الامر استاد در این باره تحقیق نموده و توانستم به برخی از پرسش ها پاسخ دهم که متأسفانه بنا به دلایلی نتوانستم یافته هایم را به ایشان عرضه نمایم و کتاب هم به چاپ رسید. هم اکنون شاید فرصت مناسبی باشد که برای اطلاع علاقه مندان مطالبی کوتاه در این باره به عرض برسانم تا هم اطاعت امر یک استاد در گذشته باشد و هم بهانه ای برای حفظ یاد و خاطره این مرد بزرگ که بر سر کلاس های درسش در دانشگاه تهران و پس از آن در همراهی ایشان در برخی مسافرت ها در مناطق جنوب و در ملاقات های متعدد و حضوری با این استاد فرهیخته، بسیاری از او آموختم و افتخار این را دارم که از محضر درس و بحث ایشان استفاده کرده ام. اما در مورد نسبت «الفخری» که بر نام کتاب افزوده شده است، باید گفت با توجه به اینکه دلایل متقنی در این کتاب است که تقدیم آن را به یکی از اعضای خاندان امرای «طیبی» مسجل می سازد^۵ و اینکه این

۲. شمس الدین عمر خنجی فارسی، شمس الحساب فخری، با گزارش کتاب شناسی و نسخه شناسی ایرج افشار، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۲۹.

۳. همانجا، ص ۳۰.

۴. همانجا، صص ۲۸-۲۹.

۵. این دلایل همانگونه که استاد به درستی اشاره فرموده اند در عبارت «شهریار الاسلام» که تغییر شکل یافته واژه «ملک اسلام» است که لقب امرای «طیبی» بوده و مکرر در متون تاریخی و از جمله در تاریخ و صف و سمط العلوی للحضرة العلوی از او با این عنوان یاد شده است (فضل الله بن عبدالله شیرازی، تاریخ و صف الحضرة، تهران، کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز، ۱۳۳۸ قمری، صص ۲۶۸ و ۲۸۴؛ همچنین؛ ناصرالدین منشی کرمانی، سمط العلوی للحضرة العلوی، تصحیح عباس اقبال تهران، ۱۳۲۸، ص ۴۱ و ۷۵).

کتاب شمس الحساب فخری تألیف

شمس الدین عمر بن عبدالعزیز خنجی صمکانی فارسی در سال ۱۳۸۷ خورشیدی از طرف مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی و با گزارش کتاب شناسی و نسخه شناسی استاد ایرج افشار به چاپ رسید. استاد ایرج افشار در مقدمه کتاب و با بهره گیری از یادداشت های محمد امین خنجی^۱ و سلطانعلی سلطانی شیخ الاسلامی بهبهانی و تحقیقات خود، درباره اهمیت کتاب و شرح حال نویسنده و زمان تألیف آن مطالب بسیار مفید و قابل استفاده ای را ذکر کرده اند که مانند دیگر نوشته های ایشان دارای مطالب تازه و راهگشایی است که خواننده از آن بهره می برد.

استاد ایرج افشار پیش از چاپ کتاب و در ملاقات هایی که با ایشان در منزل و مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی داشتم، بنده را از آماده سازی کتاب برای چاپ مطلع ساخته و از من خواستند تا درباره نویسنده و برخی اعلام جغرافیایی کتاب و «خاندان طیبی» اگر مطلبی به نظر مرسید، به اطلاع ایشان برسانم. مسئله «خاندان طیبی» و به ویژه تعیین تاریخ حکومت آنان در ایالت فارس و جزیره کیش، اهمیت بسیاری برای روشن شدن زمان تألیف کتاب و همان طور وجه تسمیه آن دارد؛ چه همان گونه که استاد ارجمند در مقدمه ذکر کرده اند، این کتاب در دوران حاکمیت «خاندان طیبی» بر فارس نوشته شده و به یکی از اعضای آن خاندان تقدیم شده است. استاد ایرج افشار در مقدمه کتاب در این باره آورده است:

تاریخ تألیف مشخص نیست. ناچار با توجه به داشتن چند اشاره تاریخی مندرج در خطبه و نوشته ناهموار ناخوانایی که درس گیرنده متن از مؤلف آن در نخستین برگ نسخه

* استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران

۱. محمد امین خنجی از رجال شناسان و محققان جنوب ایران و از جمله دوستان نزدیک استاد ایرج افشار بوده و یادداشت های ارزشمند او درباره رجال لارستان برای نخستین بار در کتاب لارستان کهن اثر استاد احمد اقتداری به چاپ رسیده است (اقتداری، احمد، لارستان کهن، تهران، ۱۳۳۴، ص ۱۵۰-۲۰۵) استاد ایرج افشار از او با عنوان «مرد فاضل و کتاب شناس و نسخه شناس» یاد کرده است (راهنمای کتاب، شماره اول، سال سوم، اردیبهشت ۱۳۳۹، ص ۱۳۸). برای آگاهی از شرح حال و نوشته های او، نک: خنجی، محمد امین، مشاهیر نامی خنج، تهران، نشر فرزاد، ۱۳۸۶.



امیر نامبرده نوشته شده است. براساس برخی شواهد و اشارات دیگر در مقدمه کتاب، به نظر می‌رسد که این اثر به فخرالدین احمد فرزند جمال الدین ابراهیم طیبی و سفیر «غازان» به دربار چین و حاکم کیش تقدیم شده و از این رو زمان نگارش آن را باید بین سال‌های ۶۹۲ تا ۷۰۴ هجری دانست. دلیل آن، اشاره صریح نویسنده در مقدمه کتاب به «انقلاب در مملکت فارس» است که به استناد منابع تاریخی این رویداد مربوط به سالهای ۶۹۸ و ۶۹۹ هجری است که طی آن ایالت فارس ابتدا گرفتار خشکسالی و وبا شده^۸ و بیش از پنجاه هزار نفر جان خود را از دست داده^۹ و سال پس از آن، ده هزار از سواران مغول با پراکنده شدن خبر مرگ ایلخان، از سیستان به سمت شیراز یورش برده و به مدت دو ماه در ایالت فارس به چپاول و غارت پرداختند^{۱۰}.

موج گسترده حملات مغولان تمامی ایالت فارس و سواحل و بنادر آن را دربر گرفت؛ به گونه‌ای که امیر هرموز ناگزیر شد تا در یک حرکت جمعی کلیه ساکنان هرموز را به جزیره «جرون» که بعدها به هرموز مشهور شد منتقل سازد^{۱۱}. اخبار این تهاجمات در کلیه منابع تاریخی آمده و در تاریخ شاهی از آن با عنوان «قصه آمدن سوار ده هزار از لشکر نکودر - قهرهم الله و اجزاهم - ولایت فارس و کرمان و هرموز و شبانکاره و ذکر خرابی ولایات و غارت و تاراج و کشتن مردم» یاد شده است و نشان از گستردگی تخریب به‌ویژه در شیراز دارد. با توجه به این رویداد مهم و تأثیر گذار، اشاره نویسنده شمس الحساب به اینکه «انقلابی در مملکت فارس پیدا شد و اکثر ملوک و اکابر فارس بلکه مجموع معارف از وقوع این واقعه از اوج یسار در حضيض اعسار افتادند»^{۱۲} به احتمال بسیار اشاره به این حادثه بوده و از این رو می‌توان گفت که کتاب بین سال‌های ۶۹۹ تا ۷۰۴ هجری، یعنی از زمان حمله گسترده مغولان به ایالت

خاندان بین سال‌های ۶۹۲ تا ۷۲۵ هجری در ایالت فارس حکومت داشته از این رو می‌توان تاریخ تألیف را بین سال‌های ۶۹۲ تا ۷۲۵ هجری دانست و از طرف دیگر بر اساس منابع تاریخی «فخرالدین» نام دو تن از امرای خاندان «طیبی» است که نخستین آنها فرزند «جمال الدین ابراهیم ملک اسلام» بنیانگذار سلسله امرای «طیبی» است که بر اساس منابع موجود «فخرالدین احمد» بین سال‌های ۶۹۲ تا ۶۹۷ هجری از طرف پدر به عنوان حاکم جزیره «کیش» منصوب شده و طی همین دوره نام او توسط ملوک هرموز بر خطبه و سکه با عنوان «ملک معظم فخرالدین احمد بن ابراهیم الطیبی» ذکر می‌شده است.^۸

او در سال ۶۹۷ هجری سرپرستی هیأت سیاسی را بر عهده گرفت که به فرمان «غازان خان» به «چین» اعزام می‌شدند و با توجه به اینکه این سفر از طریق دریا به انجام رسیده، به احتمال، تا این ایام او همچنان از سوی پدر حاکم جزیره کیش بوده است. این سفر دریایی نهایتاً به مرگ «فخرالدین احمد» انجامید و به سال ۷۰۴ هجری به گفته فضل الله بن عبدالله شیرازی: «مرکبی کوه پیکر بادعنان آب میدان که به عرف جنگش خوانند غرقه گشت و متقاضی اجل حلقه تقاضا بر در حجره وجود ملک فخرالدین زد.»^۹ به این ترتیب او در سال ۷۰۴ هجری از دنیا رفته و دو فرزند از او باقی ماند که یکی از آنان به نام پدر «فخرالدین احمد» نامیده شد. محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای در مجمع الانساب می‌نویسد: «و از احفاد جمال الدین، غیاث الدین محمد و فخرالدین احمد پسران ملک فخرالدین احمد باز مانده بودند که به نام و لقب پدر بود.»^{۱۰} از زندگانی این فرد اطلاع دقیقی در دست نیست و می‌دانیم که بین سالهای ۷۲۵ تا ۷۲۶ هجری در جزیره کیش بوده و به اتفاق برادرش ملک غیاث الدین بر جزیره کیش حکومت می‌کردند و از این رو در برخی منابع، این جزیره به «قیس و ملکان» مشهور شده است.^{۱۱} این دو برادر در سال ۷۲۶ هجری و به دنبال حمله «قطب الدین تهمتن» پادشاه هرموز (امارت بین سال‌های ۷۲۱ تا ۷۴۷) به جزیره کیش به قتل رسیدند.^{۱۲}

به این ترتیب کتاب شمس الحساب فخری برای یکی از دو

۸. میرزا حسن حسینی فسایی، فارس نامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۲۸۵.

۹. تاریخ وصاف الحضرة، همان، ص ۳۵۹. و در نفس شیراز و حوالی آن زیاده از پنجاه هزار تن بدین علت در گذشتند. پدر فضل الله بن عبدالله شیرازی، مولف تاریخ وصاف الحضرة در این ایام از دنیا رفته است.

۱۰. تاریخ وصاف الحضرة، همان، ص ۳۷۰-۳۶۹.

۱۱. برای آگاهی بیشتر از این حملات و تأثیر آن ایالت فارس و نواحی پس کرانه ای نک: توقی، محمد باقر، علل و عوامل جابجایی کانون های تجاری در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۰، صص ۱۶۵-۱۶۹. در تاریخ شاهی ابعاد گسترده تخریب این موج از حملات به خوبی تشریح شده است: تاریخ شاهی، مؤلف مجهول، تصحیح باستانی پاریزی، بنیاد فرهنگ ایران زمین، بی تا، تهران، صص ۲۰۵-۲۰۹. همچنین روایت مفصلی از این رویداد در شاهنامه تورانشاهی آمده که این کتاب توسط دو تن از اتباع پرتغال در قرن هفدهم میلادی ترجمه شده است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: Teixeira, Pedro, The travel of the pedro teixeira, translated by William - Sinclair, London, 1947, p.161-160.

۱۲. شمس الحساب فخری، همان، ص ۳ ب.

۶. همانجا، ص ۵۰۷.

۷. احمد بن الحاج سید محمد القتالی الکالی، تنبیه المنکرین من فضائل اولیاء الصالحین، بمبئی، بی تا، ص ۱۱۸.

فارس تا ایام مرگ فخرالدین احمد فرزند جمال الدین ابراهیم
طیبی نوشته شده و به نام فخرالدین احمد بن جمال الدین
ابراهیم طیبی، شمس الحساب فخری نامیده شده است.



آشنایی با استاد ایرج افشار و خاطراتی از آن زنده‌یاد

سید احمد وکیلان*



سال‌ها سجدۀ صاحب‌نظران خواهد بود

سال‌ها بر زمینی که نشان کف پای تو بود

از این آشنایی کوتاه با استاد افشار سال‌ها گذشت، تا سال ۱۳۶۶ برای تقدیم نخستین کتابم، جلد دوم تمثیل و مثل^۱ به منزل استاد انجوی واقع در جمال‌آباد نیاوران^۲ رفتم که باز بخت با من یار بود و برای دومین بار سعادت دیدار استاد افشار دست داد. مجلدی از کتاب تمثیل و مثل را نیز به استاد افشار پیشکش کردم. استاد دقایقی به تورق کتاب پرداختند و احساس کردم برق شادی از چشمانشان درخشید. آن‌گاه مرا مورد محبت قرار دادند و گفتند: «کار بسیار خوبی است، هرگز پژوهش فرهنگ مردم را رها مکن». بی‌تردید این تشویق استاد افشار در ادامه کارهایم بی‌اثر نبوده است.

از آن روز ارادت بیشتری به استاد افشار پیدا کردم و هر زمانی که فرصت دست می‌داد به منزل ایشان یا اداره موقوفات دکتر محمود افشار می‌فتم تا استاد را ببینم و از تازه‌های نشر موقوفات و کارهای ارزنده استاد افشار به‌ویژه مجله وزین/بندۀ آگاه شوم.

سال ۱۳۸۰ موفق به دریافت مجوز فصلنامه فرهنگ مردم شدم. گرچه پس از سال‌ها پژوهش در حوزه فرهنگ مردم و کسب دانش و تجربه در محضر استاد انجوی، خمیرمایه لازم برای انتشار چنین فصلنامه‌ای را یافته بودم، اما از آنجا که در حوزه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه جز سه شماره مجله به سردبیری دکتر بلوک‌باشی که پیش از انقلاب به چاپ رسیده

سابقه آشنایی من با استاد ایرج افشار به سال ۱۳۵۱ بازمی‌گردد. آن زمان جوانی بیست و پنج ساله بودم که افتخار همکاری با استاد انجوی را داشتم. در آن سال‌ها مرکز فرهنگ مردم در اداره رادیو ایران واقع در میدان ارک روبه‌روی کاخ گلستان بود. در انتهای راهرو دور و دراز وزارت «اطلاعات و انتشارات» سه اتاق به مرکز فرهنگ مردم اختصاص داشت. یکی از اتاق‌ها دفتر کار استاد انجوی بود. دور تا دور اتاق ویرترین‌هایی پر از اشیاء اهدایی مردم از سراسر ایران یا به عبارتی موزه کوچک مردم‌شناسی بود که نظر هر تازه‌واردی را جلب می‌کرد. استاد انجوی از فرهنگ‌یاران از راه‌رسیده شهرها و روستاها و مهمانان عالی‌قدرشان در همین اتاق پذیرایی می‌کرد.

آن روز فراموش‌نشده‌ای برای پرسشی در مورد یکی از اسناد ارسالی فرهنگ مردم به اتاق استاد انجوی رفتم. پس از سلام به استاد و مهمانشان پرسشم را مطرح کردم و پاسخ مناسب را گرفتم. سپس استاد انجوی مرا به مهمانشان معرفی کردند، آن‌گاه به معرفی استاد افشار پرداختند. من با نام استاد افشار و برخی از آثار ایشان آشنا بودم و می‌دانستم بنیان‌گذار کتابخانه ملی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هستند، اما تا آن زمان سعادت دیدارشان را نداشتم. آن روز از بخت بلند خود و آشنایی با استاد افشار بسیار خوشحال شدم.

ناگفته نماند استاد انجوی بیشتر مهمانانشان را که از ارباب فضل و دانش بودند به همکاری‌شان معرفی می‌کردند تا با فرهیختگان ایران زمین آشنا شوند.

* سردبیر نشریه فرهنگ مردم

۱. جلد اول این اثر را استاد انجوی در سال ۱۳۵۲ توسط انتشارات امیرکبیر منتشر کرد.
۲. این خانه که از زمین آن وقفی بود، تنها ماترک استاد انجوی به حساب می‌آمد و بر اساس وصیت وی در سال ۱۳۸۴ به مرکز فرهنگ مردم اختصاص یافت، اما یکی دو سال است به سبب ریزش یکی از دیوارهای حیاط خانه بلااستفاده مانده است و معلوم نیست صدا و سیما برای آن چه تصمیمی دارد.



یکی از مراحل زندگی است؛ بگو بینم نشریه در چه حال است؟! با کمی مکث عرض کردم: «به لطف پروردگار و محبت شما خوب است.» آری استاد در هر حال و وضعیتی در اندیشه ارتقاء دانش جامعه بود و باور داشت هر ملّتی از راه دانش به قله‌های بلند پیشرفت نائل می‌شود.

آخرین کلام آن که هنگامی که ویژه‌نامه شماره ۱ قاجار را در دست داشتیم، استاد افشار به سفر آمریکا که آخرین سفرشان بود رفته بودند. می‌دانستم که استاد افشار بزرگترین قاجارپژوه هستند به همین سبب برای آن که از دانش ایشان محروم نشویم یک ماه چاپ فصلنامه را به تعویق انداختیم و به محض آنکه اطلاع یافتیم استاد به ایران بازگشته‌اند با ایشان تماس گرفتیم و خواهش کردم مقاله‌ای در مورد فرهنگ و زندگی مردم در دوران قاجار مرحمت فرمایند. استاد افشار فرمودند: «به سبب بیماری هفته‌ای فرصت دهید تا بینم چه می‌شود.» این فرصت همان و راهی بیمارستان شدن همان. البته پیش از رفتن به بیمارستان مرا به رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران معرفی کردند تا از آلبوم عکس قاجارشان استفاده کنیم. گرچه در این شماره نتوانستیم از خرمن دانش آن دانشی‌مرد بهره ببریم، به یاری پروردگار شماره ۲ قاجار را به نوشته‌ها و تحقیقات آن سفرکرده اختصاص خواهیم داد.

اکنون بادل‌آکنده از حسرت دهمین سال انتشار فصلنامه را نیز بی‌او آغاز می‌کنیم. روانش شاد و یاد و خاطره‌اش جاودان باد.

۱۳۹۰/۲/۲

عناوین مقاله‌های استاد افشار در فصلنامه فرهنگ مردم:

«هدایت و نظام گردآوری فرهنگ مردم ایران»، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۰-۱۲.

«شاهزاده بقچه‌دار»، سال دوم، شماره ۱، ص ۱۱۱.

«فالننامه»، شماره ۱۰، صص ۷۶-۸۱.

«هزار و یک شب در میان ما»، شماره (۱۱ و ۱۲)، صص ۱۵-۱۶.

«ظرافت آفته‌ها»، شماره ۱۶، صص ۵۰-۵۴.

«پنج نوشته درباره مزار فردوسی در دوره قاجار»، شماره ۲۴ و ۲۵، صص ۱۲۱-۱۲۴.

«یادمان الوند»، شماره ۲۶، صص ۳-۸.

«منظومه مشروطه»، شماره ۱۸، صص ۱۴۰-۱۵۰.

«ابدال‌شناسی»، شماره ۲۷ و ۲۸، صص ۳۲-۴۰.

«گلگشت نو» (آخرین سفر تحقیقاتی و ایران‌گردی استاد افشار)، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۱۳۱-۱۶۲.



بود هیچ نمونه دیگری وجود نداشت، احساس کردم به پیری و دلیل راهی نیازمندم و یاد این بیت افتادم:

بی‌پیر مرو تو در خرابات

هرچند سکندر زمانی

با خود اندیشیدم که کدام پیر و راهنمایی در عرصه مطبوعات از استاد افشار داناتر و آگاه‌تر می‌توان یافت. بی‌درنگ خدمت ایشان رفتم و مقصود خویش را باز گفتم.

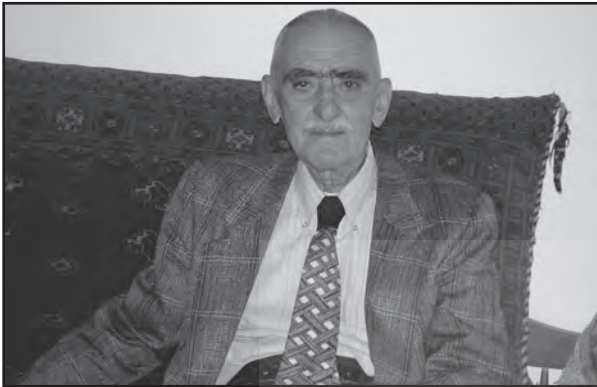
استاد افشار پس از کمی تأمل فرمودند: «بضاعت و توانایی‌ات چقدر است؟» عرض کردم: «دستانم خالی و جیب‌هایم بی‌پول است و تنها بضاعتم حقوق بازنشستگی است و یکی دو میلیون اندوخته.» استاد افشار بی‌هیچ تأملی گفتند: «از این کار منصرف شو، زیرا آنچه داری از کف خواهی داد.» عرض کردم: «شما می‌دانید که من سال‌ها در محضر استاد انجوی بوم و ایشان عقیده داشت فصلنامه فرهنگ مردم یکی از ضروریات فرهنگی برای جامعه در حال گذار است و متأسفانه خود فرصت چنین کاری را نیافت و اکنون این وظیفه بر عهده من است.» استاد افشار مجدداً به فکر فرو رفتند و سپس گفتند: «پس آنچه می‌گوییم آویزه گوش و بدان عمل کن، شاید موفق شوی.» سپس ادامه دادند: «باید هزینه‌های نشریه را به حداقل کاهش دهی، دفتر و دستک نداشته باشی و در خانه‌ات کار مجله را انجام دهی. بدون سپاه و لشکر و کارمند، همه کارها را خود و همسرت پیش ببرید. هرگز وجهی برای تهیه مقاله نپرداز، بلکه فصلنامه‌ات باید چنان جایگاهی داشته باشد که اساتید بی‌هیچ چشم‌داشتی مایل به چاپ مقاله‌شان باشند. شاید با این روش به جایی برسی و موفق شوی.» عرض کردم: «این روش مسبوق به سابقه می‌باشد؟»

استاد لبخندی زدند و گفتند: «بلی، مرحوم حبیب یغمایی و همسرش، مجله یغما را این‌طور پیش بردند.» آن روز خوشحال و راضی از حضور استاد افشار بازگشتم و تمام توصیه‌های ایشان را لحاظ کردم و هرگاه نیاز به مشورت داشتم از خرمن دانش و تجربه آن بزرگمرد بهره‌مند می‌شدم.

بی‌مناسبت نیست خاطره‌ای را که هیچ‌گاه فراموش نخواهم کرد و هنوز هم درک آن برایم مشکل است بازگویم. روز سوم درگذشت زنده‌یاد بابک افشار، که با او الفتی داشتم، به مجلس ختم برای تسلیت نزد استاد افشار رفتم. استاد با رویی باز بازوانم را فشردند و گفتند: «همه رفتنی هستیم و مرگ هم

دریغ آن گوهر نایابی که رفت

توفیق ه. سبحانی*



کرده است که هر لقبی از آن القاب در مورد هر کسی به کار رود، حاکی از بزرگی و بزرگواری آن کس است. بگذریم از آنکه امروز از القاب فقط پوسته باقی مانده است و در اکثر موارد لقب از معنی تهی است. بسیاری از افراد عادی را «دانشمند ارجمند»، «پژوهشگر گرانقدر» و «دانشور بی بدیل» می خوانند و می گذرند و مخاطب هم با تبختر همه را می پذیرد. اما القابی که جناب قاسمی به طور مزدوج (دوتایی) در مورد مرحوم افشار به کار برده است، اگر هر کدام را با ترازوی جواهرسنجی هم بسنجید و همه را با هم درباره افشار به کار برید، هنوز حق مطلب ادا نشده است. من چند نمونه عرض می کنم؛ اگر پس از هر نمونه مکشی کوتاه بکنید و آثار و نحوه زندگانی مرحوم افشار را در ذهن مرور کنید، عنایت خواهید فرمود که همه درباره آن مرد صدق می کند: «کتابداری کتاب شناس، نسخه شناس متن پژوه، وارسته ناوابسته، جهانگرد ایران نورد، گذشته پژوه آینده نگر و...» شاید در اولین داوری در نگاه به آثار افشار چنین به نظر برسد که او پراکنده کار است، فعالیت او در یک زمینه نیست، اما فی الواقع هر کاری که آن زنده یاد انجام داده در محدوده «مطالعات ایرانی» می گنجد. آقای قاسمی صفات دیگری هم درباره ایشان به کار برده است: «منبع خاورشناسان»، «همنشین دانشوران» و... کافی است در این باره کتاب راهنمای تحقیقات/یرانی را که افشار در سال ۱۳۴۹ در مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران به چاپ رسانده است، فقط ورق بزنید. کره زمین چون گویی است که در هر نقطه ای از آن قلمی روی کاغذی بگردد و درباره هر مسأله ای از ایران مطلبی بنویسد که به نورد

اگر زنده یاد علامه محمد قزوینی با ارائه شیوه علمی تحقیق و پژوهش دقیق، علامه علی اکبر دهخدا با لغت نامه و استاد زرین کوب با موشکافی در اعماق تاریخ و تصوف، در تاریخ فرهنگ کشور ما جاودان خواهند ماند، آوازه مرحوم ایرج افشار هم نه تنها با قریب ۳۰۰ کتاب کم نظیر و شاید بیش از ۲۰۰۰ مقاله و یادداشت روزانه در زمینه فرهنگ و تاریخ ایران، بلکه با کلماتی چون مطالعات و تحقیقات ایرانی، ایران شناسی، نسخه شناسی، کتاب شناسی، کتابداری، کتابخانه، نسخه خطی، نسخه بر گردان، کتاب شناسی ملی، راهنمای کتاب، کتابداری و هر واژه ای که به نحوی به کتاب مربوط باشد و یا بتوان ارتباطش داد، تا ایران باقی است، باقی خواهد ماند. مرحوم قزوینی به منظور ثبت تاریخ دقیق وفات معاصران در مجله یادگار سلسله مقالاتی با عنوان «وفیات معاصرین» می نوشت. ایرج افشار با تأسی به آن مرحوم در نادره کار خود، نادره کاران، از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۸۱ تاریخ درگذشت ۶۰۹ نفر از سرشناسان را ثبت کرده است. مسلماً تا اسفندماه ۱۳۸۹ دانشورانی چون دکتر اصغر مهدوی، دکتر محمدامین ریاحی و دکتر منوچهر مرتضوی و... را در یادداشت های خود آورده است. مرحوم افشار ۸۵ سال شمسی فعالانه زیست. اگر به کارهایی که انجام داده است نظر شود و مدت زمانی که به طور متوسط برای آماده کردن یک عنوان از آثارش لازم است محاسبه و در ۳۰۰ کتاب و ۲۰۰۰ مقاله ضرب شود، روشن خواهد شد که در واقع مرحوم افشار چند سده حیات مفید داشته است.

کتاب شناسی ملی که او در سال ۱۳۳۳ انتشار آن را آغاز کرد و ۱۲ سال ادامه داد، کاری بود که تا آن تاریخ هیچ نهادی در آن باره هیچ اقدامی نکرده بود. این کتاب شناسی و کتاب شناسی های دیگر که همه به پیروی کار و شیوه او آغاز شده اند، تا هر زمان ادامه پیدا کنند، در معنی، نام افشار را با خود همراه خواهند داشت.

در بهار ۸۹ جناب سید فرید قاسمی که خود کتاب شناس و مجله نگار و از برجسته ترین دانش آموختگان محضر استاد افشارند، کتابی به نام /یران شناس مجله نگار درباره زندگانی و آثار ایرج افشار منتشر کرد. در توصیف آن استاد از القابی استفاده

* استاد بازنشسته دانشگاه پیام نور



کتابی می نوشت در توصیف آن از تصاویر ذهنی خود بهره می برد. شب ۸۹/۱۲/۱۹ به مشکلی برخورددم. به منابعی که دارم مراجعه کردم، جوابش را نیافتم. بی اختیار به یاد ایرج افشار افتادم. هنوز زمین آغوشش را برای بغل کردن او نگشوده بود؛ هنوز کالبد او روی زمین بود. دریغ که دیگر نمی توانست مثل دفعات پیش که تلفن می زدم پاسخ مرا بدهد. پاسخ آن پرسش تنها در ذهن او بود. خدایش بیامرزد.

من از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱ نام افشار را از استادانم مخصوصاً از استاد مرحوم دکتر منوچهر مرتضوی می شنیدم. در سال ۱۳۴۴ او را در سازمان سابق/نعت نامه در بهارستان دیدم. یکی از دوستانم که خود از ارادتمندان افشار است، استاد را نشانم داد و گفت: «ایرج افشار ایشان اند.» من با اعجاب به ایشان نگاه کردم و از دور سلام و تعظیم کردم. پاسخ مرا دادند و حالم را پرسیدند. بعد از آن تا آبان ماه ۱۳۸۹ که ایشان را آخرین بار در خانه کتاب دیدم، همیشه با اعجاب بیشتر به ایشان نگاه می کردم. حال که این سطرها را می نویسم باز تعجب می کنم که او چگونه خاک ایران را وجب به وجب سیاحت کرد و دنیا را زیر پا گذاشت و این همه اثر هم به یادگار نهاد. من پژوهشی درباره شاهنامه می کردم. چاپ اول کتاب شناسی فردوسی از ایشان کتاب دستی من بود. چاپ دوم کتاب که قریب دو برابر چاپ اول بود، حدود ۱۹۰۰ مدخل داشت. آن کتاب شناسی هم در ایران و شاید بیش از ایران در کشورهای دیگر که به شاهنامه و فردوسی علاقه مندند، طرفدارانی دارد. در سال ۱۳۸۲ که من مدیر انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی بودم، تجدید چاپ کتاب را در شورای علمی مطرح کردم. تجدید آن پذیرفته شد. من با مرحوم افشار هم درباره آن صحبت کردم. متأسفانه به درد شدید آرتروز گردن گرفتار شدم. سه ماه برایم استراحت مطلق تجویز کردند. قبل از استراحت به همکاران دو بار تأکید کردم که حتماً نامه های با قرارداد جدید به منزل استاد بفرستند که هر تصمیمی درباره تجدید یا تکمیل کتاب دارند، اعمال فرمایند. استاد به من گفته بودند که یادداشت های جدید بالغ بر ۶۰۰ مدخل شده است؛ یعنی سه برابر کتاب شناسی چاپ دوم. من به خواب غفلت استراحت فرو رفتم. در اول سال ۱۳۸۳ که از آن خواب بیدار شدم و به انجمن رفتم، اوزالید کتاب را روی میز دیدم. پرسیدم که آقای افشار چه گفتند. جواب این بود که ایشان گفته من اضافات را در جلد دوم خواهم آورد. در ۲۶ اردیبهشت ماه سال ۸۳ با تأسف تمام نوشته زیر را در کتاب

چاپ سپرده شود، افشار از آن بی خبر نیست؛ حتی به نورد هم سپرده نشود، شامه حساس افشار از آن بو برده است. شما آخرین شماره مجله بخار/، شماره ۸۰، صفحات ۲۲۰-۲۲۲ را نگاه کنید. استاد افشار روی تخت بیمارستان یا روی صندلی بیمارستان نشسته است. در بستر آن بیماری که منجر به درگذشت آن مرد بزرگ شد، آنجا هم سخت سرگرم خواندن، نوشتن و اصلاح است. «تازه ها و پاره های ایران شناسی (۶۹)» را خواهید خواند که ۲۱ بخش بلند و کوتاه دارد. هر مطلبی از گوشه ای از جهان است. در صفحه ۱۸۶، ذیل: ۱۶۲۳- ابزارهای رزمی ایران پانوشتی زده و افزوده است: «اگر تکراری باشد عذر خواهم». این پانوشت حاکی از آن است که یادداشت های افشار در بیمارستان سیدرزسایانی لوس آنجلس همراهش نبوده است.

درباره صفت «منبع خاورشناسان» توضیحی باید افزود: افشار مشاور، منبع و راهنمای بسیاری از خاورشناسان، پژوهشگران و دانشجویان جدی بود که می خواستند درباره ایران و مطالعات ایرانی کار اساسی انجام دهند. او در کتاب شناسی، نسخه شناسی و کتابخانه شناسی بی نظیر بود. اطلاعات عمده و اساسی را معمولاً در حافظه داشت. اگر مطلب خیلی اساسی نبود یا پیچیدگی داشت به برگه دان های منظمی که در ضلع غربی هال منزلش قرار داشت مراجعه می کرد و آخرین اطلاعات مربوط به خواسته شما را بی دریغ در اختیارتان می گذاشت. بخل نداشت. کوتاه سخن بود. زیبا سخن می گفت و زیبا می نوشت. می دانستم که کتاب //فهرست ابن النديم را یک آمریکایی با توضیح نام ها و تلفظ صحیح اعلام به انگلیسی ترجمه کرده است. خواندن نام بعضی از کتاب ها و اشخاص به طور صحیح در آن کتاب آسان نیست؛ مثلاً انطیطوس، مینغورس، ماحینس و نام شهرها نظیر: صدیقوت و... به آن زنده یاد تلفن زدم و پرسیدم: «جناب افشار نام مترجم آمریکایی الفهرست در خاطرتان هست؟» فرمود: بلی، (D.O.D.G.E) Dodge بود» و افزود نسخه اش در کتابخانه دایرةالمعارف اسلامی هست.

ایرج افشار همیشه لباس ساده متناسب و شیک بر تن داشت. موهای سرش همیشه کوتاه بود. همیشه پوشه یا بسته ای زیر بغل داشت. سیاح بود. به خوردن چندان علاقه نداشت. قاطع سخن می گفت. چشمانی درخشان داشت. هر وقت به صفحه کتابی خیره می شد، گویی می خواست با عدسی چشم از صفحات تصویربرداری کند. و واقعاً تصویربرداری می کرد. مطلبی که درباره

هفته خواندم:

«دوستی از دیدار نمایشگاه کتاب به سراغ من آمد و خبر آورد که چاپ تازه ای از کتاب *شناسی فردوسی* مرا که به طور افست یعنی بی هیچ اصلاح و تکمیل توسط انجمن آثار و مفاخر فرهنگی نشر شده است، در آنجا دیده اند. طبعاً شگفت زده شدم از این روی که برای نشر مجدد آن آگاهم نکرده اند تا تمایلی نشان داده باشم. خریداران و بینندگان هم تعجب خواهند کرد چرا کتاب کهنه شده ای بی دستکاری ضروری تجدید چاپ شده است. کتاب *شناسی فردوسی* دو بار توسط انجمن آثار ملی به چاپ رسید. میان چاپ اول و دوم فرق وجود داشت زیرا چاپ دوم نسبت به چاپ نخستین گسترش یافته بود و چاپ سوم هم می بایست با اضافات منتشر می شد. از سال ۱۳۵۵ که چاپ دوم منتشر شده است تا این زمان، تعداد چاپ ها، بررسی ها، پژوهش ها، مقاله ها و رساله های مربوط به فردوسی و شاهنامه در زبان های فارسی و جز آن بیش از سه برابر افزایش گرفته است. من در این مدت به حدی که امکان داشت در جمع آوری مشخصات منابع بعدی پرداخته و آن ها را با آنچه در چاپ دوم کتاب *شناسی فردوسی* عرضه کرده بودم، برای درهم آمیختن در اختیار آقای احمد رضا رحیمی ریشه مدیر انتشارات فهرستگان که در این زمینه دارای تجارب کارآمد است گذاشتم و امید داشتم روز گانی شده، به دست فردوسی شناسان و شاهنامه دوستان برسد. پس گناه از من نیست.

به هر حال آنچه استاد افشار نوشته بود، کاملاً صحیح بود. مسئله را در انجمن خیلی سهل گرفته بودند. سهل انگاری کرده بودند. من هم گناهی نداشتم. اما نتیجه این سهل انگاری به فردوسی شناسان و شاهنامه دوستان لطمه زده است.

من در همان سال ۸۳ به لطمه ای که از شتاب انجمن در تجدید چاپ کتاب *شناسی فردوسی* خورده ام، در شماره ۱۳ *نامه انجمن*، در ترجمه منظوم از *شاهنامه* در صفحه ۱۱۳ اشاره کرده ام. نتیجه آن شتاب این شده است که دوستان *شاهنامه* و فردوسی فعلاً باید در سال ۱۳۵۵ درجا بنزند. سالی که مرحوم افشار تحقیقات جهانی خود درباره *شاهنامه* را تا آن سال رسانده است. باید دست به دعا برداشت که آقای احمد رضا رحیمی ریشه برای شاد کردن روان مرحوم افشار، چاپ سوم کتاب *شناسی* را زودتر عرضه کنند. آیا بعدها کسی چون ایرج افشار پیدا خواهد شد که پژوهش مربوط به فردوسی و *شاهنامه* را لحظه به لحظه ثبت کند و به روز



برساند؟ من در شماره ۹۶ کتاب *هفته*، ۴ مهر ۱۳۸۴، به عنوان مدیر انتشارات مطلبی نوشتم، عذرخواهی کردم و خواستم که استاد افشار به پاس *فردوسی* بزرگ تکدر خاطری که پیدا کرده اند، از دل بیرون کنند. روانش شاد که چند روز بعد از درج آن نوشته مرادر اداره پست اقدسیه دید، از آن نوشته تشکر کرد. از لبخندش معلوم شد که خدا را شکر کدورت را از دل بیرون کرده است.

باید از جناب محسن باقرزاده که *رجنامه* / *یرج* را در ۱۳۷۷ در دو جلد در گرمی داشت خدمات ایرج افشار منتشر کرد و نیز از دوست گرمی جناب سید فرید قاسمی که *ایران شناس* *مجله نگار* را در بهار سال ۱۳۸۹ - سالی که برای دوستان ایرج افشار خوش نبود - انتشار داد، صمیمانه سپاسگزاری کرد. آقای کامبیز اسلامی کتابدار دانشگاه پرینستن ایالات متحده آمریکا هم کتابی با عنوان *ایران و مطالعات ایرانی* در ۱۹۹۸ م / ۱۳۷۷ ش، حاوی ۲۱ مقاله به انگلیسی و یک مقاله به فرانسوی در بزرگداشت خدمات و آثار او منتشر کرده است. از ایشان هم سپاسگزاریم.

افشار کتابخانه تخصصی خود را که اکثر در زمینه کتاب شناسی و ایران شناسی است به مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی اهدا کرده است. مرکزی که مراسم تشییع پیکر آن گرمی مرد روز جمعه ۲۰ اسفند در هوایی بارانی و برفی در آنجا برگزار شد. دوستان او، ایران و فرهنگ ایرانی با چشمانی گریان پیکر او را تا آرامگاه ابدی او بدرقه کردند. در کتابخانه اهدایی او ۱۰۰۰۰ قطعه عکس از شخصیت ها، بناها، آثار تاریخی و مناظر وجود دارد و همچنین حدود ۱۰۰۰۰۰ نامه نیز از رجال معاصر و ایران شناسان خارجی در آن مجموعه است.

1. *Iran and Iranian Studies*, Essays in Honour of Iraj Afshar.

می کنی، چون است که چنان سخن نمی گویی؟ گفت: او را دردی و مجاهده‌ای و عملی هست. گفت: آن را چرا نمی گویی و یاد نمی آوری از مطالعه حکایت می کنی؟ «*فیه مافیه*، ص ۱۰۳) اکنون که ایرج افشار سکوت کرده و به رحمت حق پیوسته است، بهتر است این حسودان از خود بپرسند که اگر ایرج افشار نبود، *یادداشت‌های قزوینی* چه می شد؟ چه کسی فرهنگ سی جلدی *یر/ن زمین را سامان می داد؟ فهرست مقالات فارسی* را چه کسی فراهم می کرد؟ *کتاب‌شناسی فردوسی* را چه کسی می نوشت؟ *شاهنامه* معروف کتابخانه موزه بریتانیا و *شاهنامه* کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت را چه کسی نسخه بر گردان می کرد؟ اصلاً *کتاب تجزیة الامصار و ترجمیة الاعصار* معروف به *تاریخ و صاف* به خط مؤلف آن را چه کسی ارج می نهاد و نسخه بر گردان می کرد؟ *ختم الغرائب*، *هزار حکایت صوفیان* به کجا می رسید؟ *وقفنامه ربع رشیدی* اصلاً چاپ می شد؟ از مرحوم مینوی با تدوین کتاب *پانزده گفتار* تقدیر به عمل می آمد؟ *نامه مینوی* انتشار می یافت؟ *زندگی طوفانی*، *خاطرات سیدحسن تقی زاده* و *چاپ خاطرات و تألمات مصدق* در سال ۱۳۶۵ از ذهن کسی خطور می کرد؟ چه کسی به فکر تدوین کتاب‌هایی درباره کتابفروشی برمی آمد و...

چه نیکوست حسودان اکنون که آن مرد کوشای بی ادعای زنده دل خادم عدیم‌النظیر دیگر در میان ما نیست، با فراغ خاطر به آثار آن بزرگمرد نگاه کنند و دست از حسادت بردارند و از خداوند دیده‌های واقع‌بین برای خود طلب کنند و به روان آن مرد درود بفرستند.

من به نوبه خود فقدان آن مرد بسیار گرانقدر را به فرزندان برومند آن مرحوم، برادر، عروسان، دوستان بسیار نزدیک او: جناب دکتر منوچهر ستوده، جناب احمد اقتداری، آقای دکتر شفیعی کدکنی و دوستدارانی که من نمی شناسم، به مردم فرهنگ دوست ایران و همه خاورشناسان چهار گوشه جهان و همه دوستداران ایران و فرهنگ ایرانی از صمیم قلب تسلیت می گویم.



مرحوم افشار را همه جانمی شد دید. سابقاً او را به جز منزل ایشان در کتابفروشی تاریخی واقع در ساختمان فروردین در خیابان انقلاب که متعلق به پسرشان زنده یاد بابک افشار بود، زیارت می کردم. معمولاً قرارگاه ما برای پاسخ سؤال و رفع اشکال آنجا بود. بعد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی جایی بود که افشار را زیارت می کردیم. جای دیگری که بارها استاد را در آنجا دیدم، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب بود. در آنجا خیلی صمیمانه به این اتاق و آن اتاق می رفت و هر جا لازم بود می نشست و مسائل را رفع و رجوع می کرد.

قریب یک ماه از فقدان استاد ایرج افشار می گذرد. در محافل علمی سخن از او و دریغاگویی از رفتن اوست. اما حسد آفتی عظیم است. برخی از حسادت چشم دیدن بزرگتر از خود را ندارند. گاهی صدای مخالف شنیده می شود: «بلی، افشار پشت به دیوار امن داده بود. غم آن نداشت که "چه خورد بامداد فرزندانم" با فراغ خاطر به نوشتن و خواندن پرداخته بود.» مولانا می گوید:

چون قلم در دست غداری بود

بی گمان منصور بر داری بود...

یوسفان از رشک زشتان مخفی اند

کز عدو خوبان در آتش می زیند

از حسد بر یوسف مصری چه رفت؟

این حسد اندر کمین گرگی ست زفت

آن حسود نمی اندیشد که افراد دیگری را هم می شناسیم که مکنّت پدری آنان چندین برابر خاندان افشار بود که طول حیات حتی دست به کاغذ و قلم نبرده اند. بی تردید خواست خدا بوده است که مرحوم دکتر محمود افشار مکنّتی داشته باشد تا هم خود او هم فرزندش به فرهنگ ایرانی خدمت کنند. آدمی وقتی عیب را می بیند باید دیده هنربین هم داشته باشد.

«شیخ الاسلام ترمذی می گفت: سید برهان الدین سخن‌های تحقیق خوب می گوید؛ از آن است که کتب مشایخ و اسرار و مقالات ایشان را مطالعه می کند. یکی گفت: آخر تو نیز مطالعه

و دریغ ایرج که یگانه روزگار بود و...

محمد جعفر باحقی *



که فکر فهرست‌نویسی و گردآوری اطلاعات علمی به ذهن کمتر کسی خطور کرده بود مطالب هزاران مجله و مجموعه را به این پاکیزگی و روشمندی در قالب ۷ جلد (در ۸ مجلد) *فهرست مقالات فارسی* بریزد و کلیدی برای انواع پژوهش‌ها در اختیار بگذارد و خاطر همه را از این بابت جمع کند؟

یا چگونه می‌توان امیدوار بود که در روزگاری که کمتر کسی با اصول دانشی همچون کتابداری آشنایی داشت بتواند این رشته را به صورتی علمی و آکادمیک در دانشگاه‌ها راه‌اندازی کند و تجربیات گذشته را با اصول دانشی نوین به این خوبی پیوند بزند و هزاران دانشجو و دوستدار این علم را به دنبال خود بکشاند و به وضع کتاب و کتاب‌شناسی در این مملکت سر و سامانی بدهد؟

یا چگونه می‌توان امیدوار بود که آدمی پیدا شود در زمانه‌ای که کمتر کسی قادر بود ده نفر استاد و محقق داخلی را دور یک میز بنشاند با آن مایه‌آشنایی با اصول راه‌اندازی کنگره و سمینار و قبل از آن که واژه‌های همایش و هم‌اندیشی و گردهمایی و سمپوزیوم و مجمع علمی و... پا به عرصه وجود بگذارند و بودجه‌های کلانی را بی دلیل و با دلیل هباء منثوراً کنند و با مورد و بی مورد و چپ و راست برای این و آن مورد به کار رود، کنگره تحقیقات ایرانی را با آن هیمنه و شکوه بنیان بگذارد و ده‌ها و صدها آدم علمی را از دانشگاه‌های مختلف با کمترین هزینه و بیشترین دستاورد زیر یک عنوان گرد آورد و هر سال مجموعه مقالات آن را در چندین مجلد چاپ کند و نمونه‌ای به دست دهد که هر کس بخواهد برای

اگر بوالعلاء طبیب که خبر مرگ بونصر مشکان را با این عبارت به مسعود می‌داد: «بونصر رفت بونصر دیگر طلب باید کرد»، امیدوار بود که باز هم در دربار غزنه کسانی امثال بونصر پیدا شوند، باید بگویم خیلی خوش خیالی خواهد بود اگر در روزگار خودمان بتوانیم بگوییم: «ایرج افشار رفت ایرج دیگر طلب باید کرد»! چه، هر کس که اندکی با کارها و وجوه شخصیتی ایرج افشار آشنا باشد می‌داند که ایرج در فرهنگ ما تکرار پذیر نیست. در دنیای سترونی که ما در آنیم چگونه می‌توان آدمی طلب کرد که یک‌تنه بیاید و رژیمی مثل رژیم گذشته را متقاعد کند که کتابخانه‌ای مثل کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را تأسیس و خودش سال‌ها تا آستانه انقلاب آن را به آن خوبی اداره کند؟ کاری که بعد از او هر کس بگوید که توانستند به آن خوبی اداره کنند یا به خودش دروغ گفته یا مردم را دست کم گرفته و ناآگاه پنداشته است.

یا چگونه می‌توان امیدوار بود که کسی پیدا شود که بیاید و در شرق و غرب عالم راه بیفتد با این و آن دانشگاهی و دانشمند و شرق‌شناس و این و آن کتابخانه و مرکز علمی چنان روابط دوستانه‌ای برقرار کند که بتواند با یک اشاره میکرو فیلم یا عکس بسیاری از نسخه‌های خطی محفوظ در آن کتابخانه‌ها و مراکز علمی را چه مستقیم چه غیر مستقیم و به توسط دوستان و ارادتمندانش به رایگان و یا با ثمن بخش برای این مملکت فراهم کند که امروز گنجینه‌ای از آن نسخه‌ها و میکرو فیلم‌ها در کتابخانه مرکزی دانشگاه به عنوان ذخیره‌ای علمی و سرمایه‌ای ملی در اختیار همگان باشد؟

یا چگونه می‌توان امیدوار بود که آدمی بیاید و سال‌ها در عالم مطبوعات با تأسیس و راه‌اندازی و مدیریت شایسته چندین نشریه خوش نام مانند *فرهنگ/یر/ن/زمین و آئینده و راهنمای کتاب*، و تربیت و راهنمایی صدها محقق و قلم‌به‌دست جوان راه پژوهش و سری در میان سرها در آوردن را بر آنان هموار کند؟ یا چگونه می‌توان امیدوار بود که یک تن آن هم در سال‌هایی

* استاد گروه ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد



و ولا و بی سرانجام این سرزمین را یکی پس از دیگری زیر پا بگذارد، نان خالی بخورد، با روستاییان رفاقت پیدا کند، پای درد دل آنها بنشیند و غم‌های بی اندازه آنان را با خود قسمت کند که می‌خواهد وطنش را بشناسد و بیشتر دوست بدارد؟

من که باور ندارم که بتوان ایرج دیگری ازین قماش طلب کرد. افشار در قاموس رفاقت باب تازه ای باز کرد که شاید بتوان آن را «رفاقت علمی» نام نهاد. شراکت در همه زمینه‌ها در فرهنگ ما و شاید هم در فرهنگ جهانی معنی دار بوده است برای آن که سهم‌الشراکه در بسیاری از زمینه‌ها تعریف و معنای مشخصی دارد اما این عمل در عرصه علم و دانش کمتر خود را تعریف بردار و دارای حد و مرز نشان داده است. افشار در کار «شراکت علمی»، که کمتر به سرانجامی خوش منتهی شده است، پا را از حد متعارف شرکت فراتر گذاشت و باب «رفاقت علمی» را باز کرد؛ بایی که تا این حد به روی کمتر کسی تا پایان عمر گشوده مانده است. اگر در فرهنگ ایران زمین از شصت و اند سال پیش نام ایرج افشار در کنار چهار یار همیشگی اش: محمدتقی دانش‌پژوه، دکتر منوچهر ستوده، مصطفی مقرّبی، و دکتر عباس زریاب خویی به عنوان بنیان‌گذاران گاهنامه فرهنگ/ایران زمین جاوید مانده است، یا اگر از همان دهه سی نام او را در انجمن کتاب و بعد هم در مجله رهنمای کتاب کنار نام احسان یارشاطر می‌بینیم که حاصل آن ۲۱ دوره پرو و پیمان رهنمای کتاب بود، یا اگر در کنگره تحقیقات ایرانی نام ایرج به عنوان دبیر ثابت کنگره واسطه‌العقد کسانی امثال پرویز خانلری، ذبیح‌الله صفا، محمد محیط طباطبایی، مجتبی مینوی و... بودند و نه سال کنگره را به آن پاکیزگی و بارآوری برگزار کرد، یا اگر با دانش‌پژوه فهرست‌های متعدد نسخه‌ها و میکروفیلم‌ها را منتشر کرد، یا اگر یحیی مهدوی آن همه کتاب به دانشگاه تهران اهدا و بعد هم موقوفه ای برای نشر آثار معتبر در سلسله انتشارات دانشگاه معین کرد، همه از برکت همراهی ایرج افشار با این آدم‌ها بود. شگفت‌تر آن که او در زمینه‌های مختلف یاران همراه و متناسب خود را انتخاب می‌کرد و در همه کارها هم تمام بود و پا به پای آن صاحب‌نظران پیش می‌رفت. در فهرست‌نگاری و کتاب‌شناسی با دانش‌پژوه کار را به نهایت رسانید؛ در کنگره گردانی با مینوی و خانلری و محیط طباطبایی؛ در کار مطبوعات و مجله‌نگاری با یارشاطر و مقرّبی و زریاب؛ در جغرافیای تاریخی و مردم‌شناسی با احمد اقتداری و عبدالرحمن عمادی؛ در ایران‌شناسی و آدم‌شناسی با کیکاووس جهانداری؛ در

تشکیل هر نوع کنگره ای اقدام کند خود را از آن بی‌نیاز نداند؟ یا چگونه می‌توان انتظار داشت که در عصر ماشین و کامپیوتر و اینترنت آدمی از همه لذت‌ها و بهرهوری‌ها چشم‌پوشد و راه بیفتد در قبرستان‌ها و عمارت‌های مخروبه و کهنه‌بناهایی که جغد هم کمتر گزارش به آنجا می‌افتد، به خط‌های کج و معوج سنگ قبرها و کتیبه‌ها و دیوارنوشته‌ها خیره شود و چشم و دل خود را به امید پیدا کردن جمله ای یا عبارتی که از گذشته‌های مملکتش خبر می‌دهد، بفرساید و تیر و طعنه کسانی را که به او بر چسب مرده‌خواری و نیش قبر می‌زنند به روی خود نیارد و حاصل جست‌وجوهای شیفته‌وار خود را در کتاب‌های پر حجم و بی‌قواره چندجلدی امثال یادگارهای یزد و یا صفحات فرهنگ ایران زمین تلنبار کند به امید این که به وطنش و به فرهنگش خدمت می‌کند؟

و یا چگونه می‌توان آدم وجیه و زبان‌آوری را تصور کرد که بیاید از روابط شخصی خود برای به‌دست آوردن نفایس کتب خطی از گوشه و کنار عالم تلاش کند، عکسی با کیفیت بالا از آنها به دست آورد، شب‌ها و روزها روی این کهنه‌کتاب‌ها بیفتد، زیر و بالای صفحات را واریسی کند و برای آنها مقدمه‌های جانانه‌ای در شناخت حروف و کلمات و شد و مد و ویژگی‌های خط و سیرلوح و هویت ناسخ و قاری و مالک و صاحب و حاشیه‌نویس و... بنویسد و بعد هم از دوستان دل‌داده و ایران‌پرستش در خارج از کشور پول بی‌زبان کشورهای دیگر را که به عرق جبین و کدّ یمین به دست آورده و خرج اتینای آن کافر کیشان خدانشناس نکرده‌اند بگیرد و به مصرف چاپ نسخه‌برگردان این کتاب‌های بد خط و ربط برساند و وقتی چاپ شد به فروش آن فکر نکند و بی‌هوا به این و آن هدیه بدهد به امید این که به وطنش خدمت می‌کند؟

و یا چگونه می‌توان آدم دل‌باخته‌ای را به نظر آورد که بیاید ارث پدری خود را در بنیادی فرهنگی - هرچند به اراده و سفارش پدر - برای چاپ آثار دیگرانی که بر سر سفره خودشان نشسته‌اند و یا تشویق این یا آن محقق داخلی و خارجی که قدمی در جهت اعتلای فرهنگ و زبان و تمدن وطن بی‌کس و کار اجدادی او برداشته‌اند به مصرف برساند و استفاده از آن را بر خود حرام کند؟ و یا بالاخره کجا می‌توان انتظار داشت آدمی سرگشته و آواره کوه و بیابان بیاید در روزگار انفورماتیک و عصر این‌چنانی سایبری پاترول قراضه خود را سوار شود و شب از روز نشناسد؛ در دشت و بیابان و کوه و کمر کورده‌ها و آبادی‌های کم‌آدم و پر هول

بیابان گردی و سنگ قبرخوانی و آدم شناسی با ستوده و این اواخر با شفיעی کدکنی. وقتی مجلدات/رجنامه/یرج را ورق می‌زنیم به طیف دوستان و دوستاناران او از همه لونی بهتر می‌توانیم پی ببریم.

او در این سرزمین پهناور و گرفتار قحط‌سال، «نه قحطی آب که قحطی نور»، سر از هر کوره‌ده و کوه و کمری در آورده و در هر آبادی و قصبه‌ای یاران و دوستاناران و خاطرخواهانی به هم زده بود که می‌دانم آن روستاییان و شبانان و کشاورزان و مادران پیرشان که بارها از ایرج افشار میزبانی کرده و با او سر یک سفره نشسته‌اند، اینک در فقدان همکاسه و دوستدار دیرین خود سوگواری. چند سال پیش که به بستک (در استان هرمزگان) رفته بودم، فرهنگی دانشور آن سامان، احمد حبیبی، که با من سابقه معرفتی داشت، شبانه مرا به روستای زادگاهش در چند کیلومتری بستک برد که الان از نظر جهت‌یابی نمی‌توانم بگویم در چه نقطه‌ای از این مملکت واقع شده است. او در خانه روستایی اما پر صفای خود، اتاقی را به من نشان داد که ایرج افشار هر وقت می‌آید در آن سکونت می‌کند.

صبح نوروز ۱۳۸۷ که در گرگ و میش هوا برای ادای فریضه بیدار شده بودم، تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم؛ صدا گفت: «آقای یاحقی! سلام، من ایرج افشار هستم. این تلفن آقای ستوده است. از جنگل زنگ می‌زنم» و من که شنیده بودم که یار کوه و دشت و بیابانش منوچهر ستوده چند سالی است به جنگل شمال پناه برده و تن از دد و دام شهر و خیابان آزاد کرده است گفتم: «خیر است؛ ان شاء الله که در شمال خوش بگذرد.» که گفت: «نخیر آقا از جنگل خراسان به شما زنگ می‌زنم نه از جنگل شمال؛ می‌خواهیم برویم تربت حیدریه» و من که پنجاه سال است در راه‌های خراسان سرگردانم و مسیر طوس تا تون را از طریق تربت و گناباد بارها پیموده‌ام، به یاد آوردم که در راه تربت به گناباد تابلو کوچکی که سمت راه آبادی به نام «جنگل» را نشان می‌دهد به چشمم خورده است. گفتم: «در جنگل تربت چه کار می‌کنید؟» گفت: «با ستوده از این حوالی رد می‌شدیم آمدیم اینجا را ببینیم و سال نورادیشب در جنگل آغاز کردیم» دریغ خوردم که من خراسانی تا کنون این نقطه از وطنم را ندیده‌ام و افشار در آنجا با مردم زندگی کرده است.

در سال ۱۳۷۷ که من در مرکز خراسان شناسی مشهد با رفیقانم خراسان شناسی می‌کردیم، از شهرنامه‌نویسان شهرهای خراسان

بزرگ (که هنوز به سه پاره تقسیم نشده بود) دعوت کرده بودیم که در مشهد گرد بیایند و در نشست یکروزه با هم کارهای آنها را ببینیم و اگر چیزی به نظرمان برسد در جهت راهنمایی از آنها دریغ نداریم. سی نفری از شهرهای مختلف که هر کدام به نوعی درباره شهر خود کار کی کرده بودند جمع آمدند؛ همه با قلم‌های آخته و گوشه‌های باز که بشنوند و بنویسند. دیدم فرصت خوبی است؛ از افشار و دو یار تیزپا و صحراگردش دکتر منوچهر ستوده و قدرت‌الله روشنی زعفرانلو - که او هم به نوعی نامش در کنار نام ایرج افشار به یادها می‌آید - دعوت کرده بودم تا در این جلسه ما و شهرنامه‌نویسان ما را راهنمایی کنند.

افشار بعد از انقلاب، نه این که از کسی دل‌آزرده باشد یا اگر بود قطعاً به روی خود نمی‌آورد و قضاوت را گذاشته بود برای آگاهان و بیدارلان، اما هر چه بود در هیچ جلسه رسمی و مخصوصاً دولتی شرکت نمی‌کرد و ترجیح می‌داد از هفت دولت آزاد باشد؛ با این حال خواهش مرا پذیرفت و در این جلسه با دو یار دیرینش شرکت کرد. هر چه خواهش کردم برایشان بلیت بفرستم نپذیرفت و ترجیح داد با پاترول کذائی خود به مشهد بیاید و سر راه به صد جای دیگر هم سری بزند.

وقتی پس از یک شب اقامت خواستند مشهد را ترک کنند، گفتم: «بمانید تا به جاهای بکری در اطراف مشهد برویم.» هر جا را که نام بردم از قره‌تیکان و چهچه و پل خاتون و لنگر و هزارمسجد و جز آن، همه را رفته بود و خوش را هم رفته بود. دیدم که زیره به کرمان آورده‌ام و خرما به بصره می‌برم. بعدها در «پاره‌های ایران شناسی» که در بخار منتشر می‌کرد خواندم که در بازگشت در کوه‌های دره‌گز و کلات با همان پاترول کذایی به جاهایی رفته بودند که اسمش بعضاً به گوش خراسان شناسی ما هم نخورده بود. از روان تابناک ایرج افشار سپاسگزارم که یک بار دیگر هم، برخلاف سنتی که بدان وفادار بود، دعوت مرا پذیرفت و برای شرکت در همایش بزرگداشت فردوسی با عنوان «متن شناسی شاهنامه - از تهران تا توس» در اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ به مشهد آمد و همه را سرفراز کرد. با حضور امثال او و خالقی مطلق و امیدسالار و رسول هادی‌زاده و محمد نوری عثمانف و اسلامی ندوشن و مصطفی جیحونی و منصور رستگار فسایی و محمد دبیرسیاقی و جلال‌الدین کزازی و عزیزالله جوینی و چندین شاهنامه‌شناس جوان دیگر بود که می‌توانم ادعا کنم که جلسه‌ای به این بارآوری برای بحث و گفت‌وگو درباره شاهنامه شاید

اشاره کرده است.

من از چاپ کرده‌های ایرج افشار نگفتم و نمی‌گویم که بر هیچ کس پوشیده نیست که بالاخره اهل کتاب هم که نباشی اگر فقط خواندن بتوانی محال است که از ۳۰۰ کتاب و رساله و ۲۵۰۰ مقاله و نوشته‌ای که او چاپ کرده دست کم یکی به چشمت نخورده باشد. من از ارتباطات بین‌المللی ایرج افشار هم نگفتم که می‌دانم همه آنها را که در *نادره کاران* از فقدانشان یاد کرده، و صدها کس دیگر را که یاد نکرده و یا هنوز زنده‌اند، از نزدیک می‌شناخت و با اغلب آنها رفاقت و بده‌بستان علمی داشت و از کارها و برنامه‌های پژوهشی آینده‌شان باخبر بود. «ور باورت نمی‌شود از بنده این حدیث»، به «پاره‌های ایران شناسی» او که این اواخر در *بخار* منتشر می‌شد مراجعه فرما. به هر جای عالم که رفتم ایرج افشار را می‌شناختند و اگر آنجا حاضر نبود از حال و احوالش می‌پرسیدند. کتاب‌ها و چاپ کرده‌هایش را در همه کتابخانه‌های عالم می‌توانستی پیدا کنی برای آنکه همه کتابخانه‌ها به آنها نیازمند بودند. در این سال‌های پس از انقلاب که کتاب‌های چاپ ایران به‌ندرت به کتابخانه‌های عالم می‌رسید نوشته‌های ایرج افشار یک استثنای منقطع بود.

بگذارید با بوالفضل بیبهقی هم آواشوم و با تصرفی در سخن او بگویم: به مرگ این محتشم، کتاب‌شناسی و ایرانگردی و ایران‌شناسی و نسخه‌شناسی و مجله‌کاری و سنگ قبر خوانی و فضل و کفایت و بزرگی بمرد و این جهان گذرنده دارِ خلود نیست و بر کاروانگه‌ییم و پس یکدیگر می‌رویم.

«و دریغ ایرج که یگانه روزگار بود و چنو کم یافته شود!»



از کنگره هزاره فردوسی (۱۳۱۳) به این طرف در جایی تشکیل نشده است.

افشار اهل مدارا و گفت‌وگو بود. درست به یاد دارم که نهمین کنگره تحقیقات ایرانی به میزبانی دانشگاه تربیت معلم و دبیری ثابت ایرج افشار در دانشگاه رضائیه تشکیل شده بود. انبوهی از مدعوین و سخنرانان به رضائیه آمده بودند. قرار بود صبح روز ۱۸ شهریور ۱۳۵۷ کنگره در سالن دانشگاه رضائیه افتتاح شود. عصر روز ۱۷ شهریور از تهران خبرهای مبهمی رسید مبنی بر این که واقعه میدان ژاله اتفاق افتاده و گروهی کشته شده‌اند. ما جوان‌ترها شب دور هم نشستیم و تصمیم گرفتیم پیشنهاد کنیم کنگره برگزار نشود. شب‌نامه‌ای تنظیم کردیم و عده‌ای آن را داخل اتاق‌ها انداختند. دیدیم فایده ندارد و ممکن است کسی به آن ترتیب اثر ندهد. همان شب رفتیم پیش ایرج افشار و خواستیم خود او اعلام کند که کنگره برگزار نمی‌شود. به علامت همراهی سری تکان داد و پس از مشورت با یکی دو تن از زعمای کنگره قبول و اعلام کرد که کنگره به دلیل حوادثی که در تهران اتفاق افتاده برگزار نمی‌شود. همگی و مخصوصاً تهرانی‌ها پا توی یک کفش کرده بودند که باید هر چه زودتر به تهران بازگردند. همه پروازها لغو شده بود. می‌دیدم که ایرج افشار خود را به آب و آتش زد و بالاخره اتوبوس‌های دانشگاه تبریز را به راه انداخت تا شرکت کنندگان توانستند با زحمت و در گرفت‌و‌گیر حکومت نظامی، روز بعد خود را به تهران برسانند. خود او به شمه‌ای از سرگذشت نهمین کنگره تحقیقات ایرانی در مقدمه *پانزده گفتار*، مجموعه گفتارهای نهمین کنگره تحقیقات ایرانی (تهران ۱۳۵۸)

افشار، مردی که هرگز از کوشش باز نمی‌ایستاد

احسان یارشاطر*



توانسته است در طی فقط شصت یا شصت و پنج سال این همه خدمات متنوع به رشته‌های مختلف ایران‌شناسی و فرهنگ ایران به انجام برساند. ترکیبی از عشق عمیق به ایران و فرهنگش، توأم با پشتکاری بی‌نظیر و هوشی سرشار و نظم‌ی نادر در وجود او موجب شد که به خدماتی مهم و متنوع در ایران‌شناسی و خدماتی کم‌نظیر به فرهنگ ایران توفیق بیابد. پدر ایرج افشار، زنده‌یاد دکتر محمود افشار، مردی دانشمند،

درگذشت ایرج افشار خلای در حیات فرهنگی ایران ایجاد کرده که پر کردن آن اگر هم از محالات نباشد، به آسانی امکان پذیر به نظر نمی‌آید. هنگامی که من آثار افشار و خدمات گوناگون او به فرهنگ ایران را از نظر می‌گذرانم، نخستین احساس من احساس شگفتی است؛ شگفتی از این که چگونه یک تن

* استاد پیشین دانشگاه تهران و رئیس دائرةالمعارف ایرانیکا



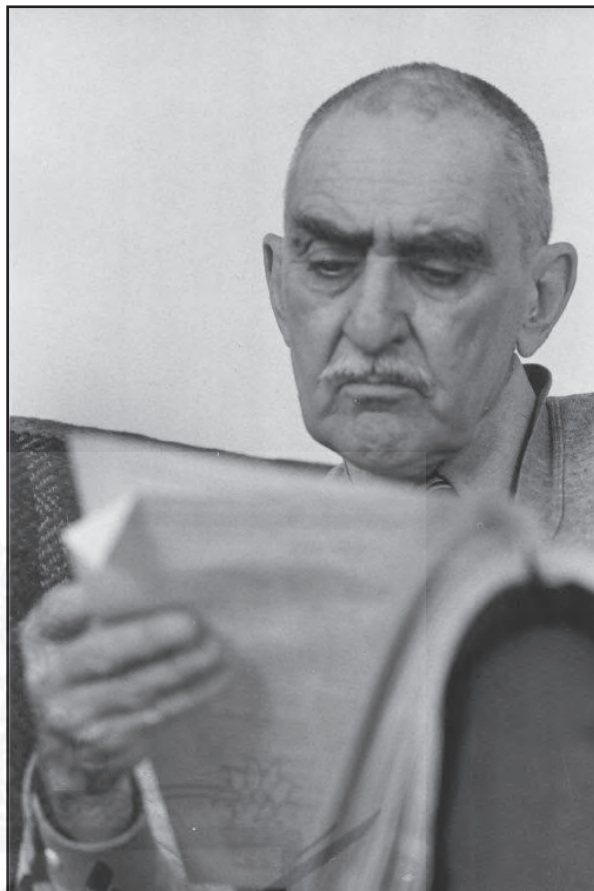
ایرج افشار به دبیری آن انتخاب شد و از سال ۱۳۳۷ که من برای تدریس عازم آمریکا شدم مجله کلاً در اختیار ایرج افشار قرار گرفت و آئینه دانش و ذوق و علاقه‌های خاص او مانند کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی و تاریخ رجال قاجاری- گذشته از نقد کتاب- گردید و تا سال ۱۳۵۷ که مجله تعطیل شد ایرج افشار بود که آن را مطابق سلیقه خود انتشار می‌داد و من جز تابستان‌ها که به ایران می‌آمدم و به تأمین مخارج مجله رسیدگی می‌کردم دخالت زیادی در امور علمی و فنی مجله نداشتم.

افشار که هرگز از کوشش فرو نمی‌ایستاد بلافاصله مجله *آینده* را احیاء کرد و با همان سبک و روش *راهنمای کتاب* ادامه داد. اما پس از چند سال به علت تراکم کارهای تحقیقی و اهتمام در نشر کتب و مشکلات تهیه کاغذ برای مجله آن ادامه آن صرف‌نظر کرد. خوشبختانه خوانندگان *آینده* از افاضات افشار محروم نماندند، چه وی بزودی انتشار «پاره‌های ایران‌شناسی» را در مجله *کلک* آغاز کرد و در مجله *بخارا*، *جانشین کلک*، تازمانی که حیات داشت ادامه داد.

«پاره‌های ایران‌شناسی» یادداشت‌های بسیار سودمندی بود که افشار در مسائل مختلفی که مورد علاقه او بود می‌نوشت و منبع بسیار مفیدی بود برای اطلاع از آنچه در عالم ایران‌شناسی، بخصوص در خارج از ایران، می‌گذرد، ولی همچنین دربرگیرنده بعضی نقدهای کوتاه در مورد نشریات ایران‌شناسی و راهنمایی‌های سودمند برای مؤلفان و مصححان و اصلاح برخی خطاها که در نشریات روی می‌داد بود.

آنچه در فوق گفته شد شمه‌ای بود از کوشش‌های افشار در مجله‌نگاری. اما افشار در عین حال به کارهای مهم و ابتکارات چشمگیر دیگری نیز می‌پرداخت. یکی از مهمترین اقدامات او چاپ «فهرست مقالات فارسی» با اصول علمی فهرست‌نگاری بود که هفت مجلد آن به طبع رسیده است و کمک بزرگی است برای تحقیقات ایران‌شناسی، بخصوص تحقیقاتی که در ایران انجام می‌گیرد.

در سال ۱۳۳۱ ایرج افشار با همکاری چند نفر از دوستانش، یعنی محمدتقی دانش‌پژوه و منوچهر ستوده و عباس زریاب خوئی نشریه *فرهنگ ایران زمین* را برای طبع کتب و رسالاتی که حجمی کمتر از حجم معمول کتب داشتند بنیان نهاد و عده بسیاری از رسالات سودمند و کتاب‌های کم‌حجم که فقط به صورت نسخه خطی وجود داشتند در این نشریه به چاپ رسید.



ایران‌دوست و صاحب کفایت بود و مجله *آینده* را که مجله‌ای ادبی، تاریخی و اجتماعی بود و به زبان فارسی توجه مخصوص داشت، در سال ۱۳۰۴ تأسیس کرد و نیز موقوفه‌ای برای طبع کتب فارسی از خود باقی گذاشت که به وسیله آن ایرج افشار توانست با همکاری عده‌ای از فضلا یک رشته کتب سودمند درباره ایران منتشر کند و همچنین عده‌ای از ایران‌شناسان بنام را با دعوت آن‌ها به ایران و ترتیب سخنرانی برای آنان و تقدیم هدیه‌ای به ایشان تجلیل نماید. از این دانشمندان بودند: نذیر احمد، استاد دانشگاه اسلامی علی‌گه، ریچارد فرای، استاد دانشگاه هاروارد، یوهانس دوبرین، استاد دانشگاه لایدن در هلند و نیز منوچهر ستوده، مؤلف رشته کتب از *آستار/تا/استر/باد*.

در سال ۱۳۳۵ با کمک ایرج افشار و عبدالحسین زرین کوب و مصطفی مقربی، من مجله *راهنمای کتاب* را تأسیس کردم و آن را نشریه «انجمن کتاب» که آن را هم در همان سال با کمک ایرج افشار و حافظ فرمانفرمائیان و زنده‌یادان دکتر مهری آهی و عبدالله سیار و اسماعیل آشتیانی تأسیس نموده بودم، قرار دادم. هر چند امتیاز مجله به من تعلق داشت، ولی از همان آغاز

در گذشت فرزند ارشد او، بابک، که شیفته کتاب بود و کتابفروشی «تاریخ» را تأسیس کرده بود افشار را سخت متألم ساخت. به همسر بابک، خانم ماری صوفی، پیشنهاد کرد که مخارج مراسم مرسوم سوگواری به انتشار کتابی درباره کتابفروشی به یاد بابک اختصاص یابد. نتیجه این پیشنهاد نشر دو جلد کتاب سودمند به نام «کتابفروشی» (۱۳۸۳ و ۱۳۸۷) با همکاری عده‌ای از فضلا گردید.

افشار طبعاً مردی کریم و مساعد بود و بخصوص در امر تألیف و تحقیق اگر کسی احتیاج به کمک داشت او مضایقه نمی کرد. به علت امانت ذاتی و اعتمادی که همه به او داشتند و نیز همتی که در انتشار نسخ خطی نشان داده بود، صاحبان این گونه نسخ، اغلب نسخ خود را برای نشر یا طلب راهنمایی در اختیار او قرار می دادند. عده کتاب‌هایی که منتشر ساخته بیش از آن است که حتی بتوان مهم‌ترین آن‌ها را در اینجا برشمرد.

با این همه نمی توان از ذکر *یادداشت‌های محمد قزوینی* در پنج مجلد و نیز طبع *زندگی طوفانی* که خاطرات تقی زاده به قلم خود اوست (۱۳۶۸)، تجدید طبع با اصلاحات و توضیحات اضافی، (۱۳۷۲)، و نیز *خاطرات و تآلمات*، نوشته دکتر محمد مصدق، (۱۳۶۴) خودداری کرد. نشر مکاتباتش که عموماً حاوی مطالب علمی و اطلاعات ادبی و تاریخی است (۱۳۵۷) کثرت دوستان و ارادتمندان او را نشان می دهد. خوشبختانه فرزندان برومند و کتاب‌دوستش، بهرام و کوشیار و آرش، فهرست کتاب‌هایی را که افشار تألیف یا تصحیح کرده و مقالاتی را که به قلم آورده به صورت کتابی در ۱۶۱ صفحه به طبع رسانده اند (۱۳۸۱).

اهتمام افشار در «ایران گردی»، یعنی سفرهای پیاده برای دیدن در و دشت و دهات ایران، غالباً همراه با منوچهر ستوده و گاه با دیگران، معروف است. هر جا کتیبه‌ای می یافت یا سنگ قبری می دید که نوشته‌ای داشت و یا اگر به بنای جالبی برمی خورد از کبوترخانه‌ها گرفته تا آب انبارها و قنات‌های قدیمی، همه را یادداشت می کرد و ضمن مقالات خود منتشر می ساخت.

همیشه خوشرو و ساده و فروتن، با دریایی از اطلاعات و محفوظات سودمند، آماده کمک به دانشجویان و دانش طلبان بود. چگونه می توان امید داشت که مادر گیتی باز فرزندی نظیر او بیاورد؟

نیویورک، ۲۶ اسفند ۱۳۸۹

ایرج افشار را می توان به حقیقت پدر علم کتاب‌شناسی و فهرست‌نگاری در ایران به‌شمار آورد؛ هر چند پیش از او قدم‌های کوچکی توسط زنده‌یادان دکتر مهدی بیانی و دکتر محسن صبا در این راه برداشته شده بود. اولین فهرست را که فهرست کتاب‌هایی بود که در ایران در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۳۸ انتشار یافته بود، افشار در «انجمن کتاب» منتشر کرد و چند فهرست دیگر نیز پس از آن به همان سبک و سیاق به طبع رسانید. نخستین نمایشگاه کتاب را نیز در چارچوب انجمن کتاب در تهران او آغاز کرد.

افشار به تمام مؤسسات سودمندی که به نشر کتاب یا به انتشار مقالات کتاب‌شناسی و نسخه‌شناسی اشتغال داشتند صمیمانه و با شوق بسیار کمک می کرد و در کار آن‌ها شرکت می جست. مقالات او در *نامه بهارستان* که یکی از بهترین مجلات فنی درباره نسخ خطی و کتاب‌شناسی است منتشر می شد. با «میراث مکتوب» و «دائرةالمعارف بزرگ اسلامی» نیز همکاری داشت. ولی افشار علاوه بر کارهایی که شخصاً انجام می داد معلم و مشوق و آموزنده مؤثری نیز بود و عده‌ای کتاب‌شناس و فهرست‌نگار تربیت کرد و هر یک از آن‌ها نیز منشأ خدمات سودمندی در این رشته شدند.

هنگامی که ریاست کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران را به عهده داشت و زمانی که به ریاست اداره انتشارات دانشگاه تهران منصوب شد، اهتمام بسیار در تکمیل کتابخانه دانشگاه تهران برای عکس نسخه‌های خطی به کار برد و در سال ۱۳۴۱ که برای مدت کوتاهی به ریاست کتابخانه ملی منصوب شد تغییرات سودمند در کار کتابخانه و تنظیم فهراس آن با کمک پوری سلطانی انجام داد؛ از جمله تنظیم فهرست نسخ خطی کتابخانه و فهرستی برای کتاب‌های ایران‌شناسی. چند بار هم که من در سفر بودم سرپرستی «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» را عهده دار شد. آشنائی او با نسخه‌های خطی کمتر نظیر داشت و پس از درگذشت محمد تقی دانش‌پژوه او سرآمد نسخه‌شناسان ایران به‌شمار می رفت. دو مقاله او در جلد اول

(*تاریخ ادبیات فارسی*)^۱ که یکی درباره نسخه‌های خطی فارسی و دیگری درباره چاپ و نشر کتاب در ایران است، از سودمندترین مقالات به زبان انگلیسی در این زمینه است.

1. A History of Persian Literature, London, 2009

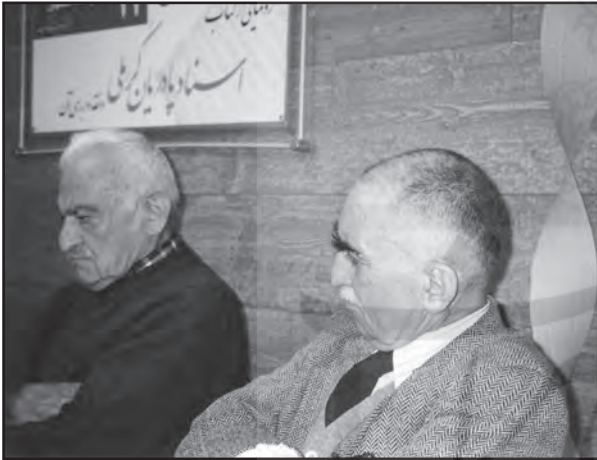




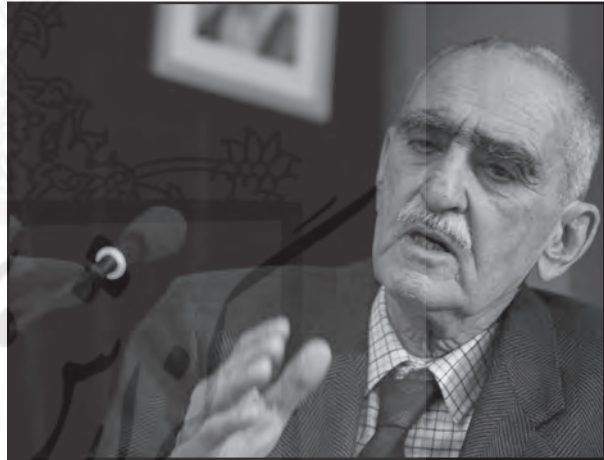
محمد وفادار مرادی، قنبر علی رودگر، سید صادق اشکوری
ایرج افشار، پاول لوفت، فرانسیس ریشار، علی اشرف صادقی،
عمادالدین شیخ الحکمایی



کارل چرتی، محمود جعفری دهقی، علی بلوکباشی، محمد گلبن،
سیدعلی موسوی گرمارودی، محمود امیدسالار، اکبر ایرانی، سید محمد
حسینی، فتح الله مجتبایی، جلال خالقی مطلق، ابوالقاسم امامی



ایرج افشار، منوچهر ستوده



ایرج افشار، نزهت احمدی



ایرج افشار، اکبر ایرانی، محمد بقایی (ماکان)
رئیس دانشگاه پنجاب لاهور و سلیم مظہر



ایرج افشار، جمشید کیان فر، فاطمه شاملو



ایرج افشار، منوچهر ستوده



غلامرضا جمشید نژاد اول، ایرج افشار، شهاب مطهر، ادموند باتورث



ایرج افشار، ریچارد فرای



عبدالکریم تمنا، ایرج افشار



محمدرضا سحاب، احمد منزوی، منوچهر ستوده،
اکبر ایرانی، فرانسیس ریشار



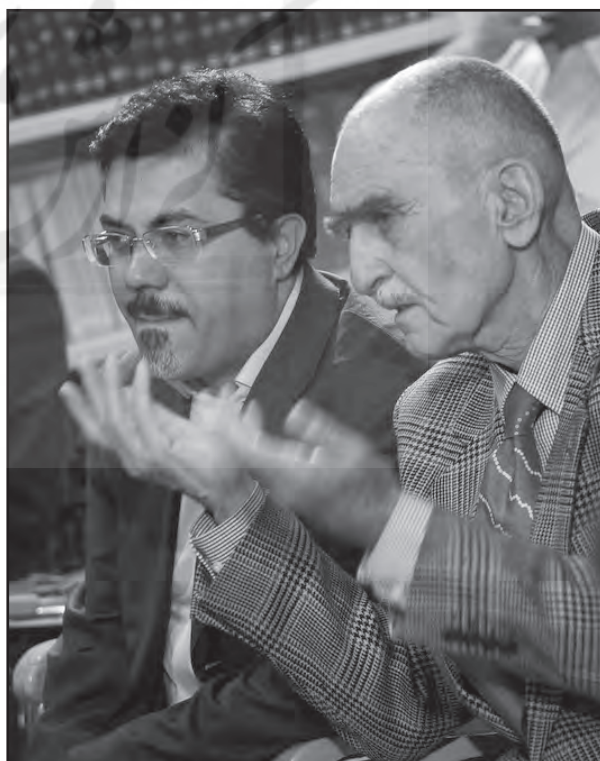
برت فراگنر، نصرت الله رستگار، اوا ایر بلیش



اکبر ایرانی، ایرج افشار



ایرج افشار، نصرت الله رستگار، عسگر بهرامی



ایرج افشار، مهران افشاری



ایرج افشار، حسن انوشه



ایرج افشار، عبدالکریم تمنا، محمد ناصر رهیاب، محمد سرور مولایی، محمد حسن میر حسینی، محمد رضا ابویی مهریزی



غلام رضا جمشید نژاد اول، اکبر ایرانی، محمد علی موحد، محمود عابدی، ایرج افشار، جمشید ماهر نیا، علی اشرف صادقی قاسم صافی، سید علی موسوی گرمارودی



شهرز نباتی، اکبر ایرانی، ایرج افشار، سید علی آل داود



علی اشرف صادقی، ایرج افشار

Table of Contents

Editorial ... 2

Iraj Afshar's encyclopedic knowledge/ Seyyed Ali Al Davood ... 3

How many hours were the days and nights of Professor Afshar?/ Sajjad Aydanloo ... 8

Professor Afshar, the great Iran scholar/ Muhammad Hasan Abrishami ... 10

In memory of the late Professor Iraj Afshar/ Abdulali Adib Borumand ... 16

The Prince of the Iranian book / Parviz Azka'i ... 17

A sun within a shadow/ Muhammad Husayn IslamPanah ... 2

A ray of light from the silent bright candle/ Ehsan Eshrgi ... 25

Iraj Afshar and the library of Tehran University/ Susan Asili ... 27

In memory of Ayandeh Magazine/ Mehran Afshari 30

Codicology seminars with Iraj Afshar/ Fariba Afkari ... 32

Every rose was plundered by the Autumn/ Ahmad Eghtedari ... 37

Memories from Professor Afshar/ Mahmood OmidSalar ... 42

My friendship with the late Iraj Afshar/ Seyyed Abdullah Anwar ... 45

Some writings about Professor Afshar/ Akbar Irani ... 52

In memory of Professor Iraj Afshar/ Hamid IzadPanah ... 62

A well-rounded man/ Muhammad Ibrahim Bastani Parizi ... 62

Iraj Afshar and manuscripts/ Javad Bashari ... 64

A learned scholar of a different kind/ Ali Bolouk Bashi... 68

All is He/ Muhammad Yunes Jafari ...70

The first day of responsibility/ Mohsen Jafari Mazhab ... 71

Afshar as an institution/ Ali Akbar Jafari Nodoushan ... 72

Mr. Afshar didn't have a redundant word/ Rasoul Jafariyan ... 75

Only a good name remains/ Yadullah

Jalali Pandari ... 77

A great man from Yazd/ Abdulhusayn Jalaliyan... 80

Iraj Afshar, the great Iranian scholar and codicologist/ Carlo G. Cereti ... 81

The troubled pen/ Baha'udin Khorramshahi ... 82

Professor Iraj Afshar and the school of speed/ Asghar Dadbeh... 85

Lamenting the death of Iraj Afshar-e Yazdi/ Seyyed Muhammad Dabir Siyaghi ... 87

Two pieces of poetry on the death of the Professor/ Abdulrahim Rajab'ali Zadeh Kashani ... 87

The contributions of late Iraj Afshar to the Iranian studies in Austria / Nosratollah Rastgar ... 88

Gone are all the friends/ Mansour Rastgar Fasa'i ... 92

If only we took it as a lesson/ Husayn Rowhani Sadr... 93

Professor Iraj Afshar/ Muhammad Rowshan... 96

A rare gem is lost/ Muhammad Husayn Saket... 99

A pearl never to be found again / Manouchehr Sotoudeh ... 105

A peerless .../ Muhammad Siyasi... 107

Capacity and delicacy .../ Muhammad Reza Shafi'i Kadkani... 113

Iraj Afshar, a scholar with ... / Ali Ashraf Sadeghi... 117

Travellero of the East; Iraj Afshar's Sistan scholarship and his trips to Sistan/ Mansour Sefat gol ... 121

Not that he only died/ Ali Safari Agh Ghal'eh... 123

This is how great men work when work is needed/ Seyyed Muhammad Tabataba'i Behbahani ... 126

Correspondences between Professor Afshar and ... / Hasan Atefi ... 127

Fascination ... / Hadi Alamzadeh... 131

Afshar, the great scholar of Persian language and literature/ Seyyed Hasan Abbas ... 132

Three memories with Iraj Afshar / Muhammad Husayn Azizi ... 133

Iraj Afshar; the Founder of the academic codicology style in Iran/ Habibullah Azimi... 134

Earth, Water, Fire, Wind; in memory of Iraj Afshar/ Ibrahim Emrani ... 136

In memory of Professor Iraj Afshar/ Muhammad Asef Fekrat Herawi ... 137

The publishers of his works and the constant colleagues/ Seyyed Farid Ghasemi... 137

Professor Iraj Afshar and Iranian studies in the Arabic language/ Bagher Ghorbani Zarrin... 141

I hate a plenty of commas!/ Parisa Karam Reza'i ... 142

Professor Iraj Afshar, the man of initiatives/ Jamshid Kiyanfar ... 145

The research treasure of Iraj Afshar/ Enayatullah Majidi... 148

Professor Iraj Afshar's Yazd scholarship studies/ Husayn Maserrat... 150

The late Azar Yazdi and Iraj Afshar/ Husayn Maserrat ... 151

Lamenting the death of the man who loved Iran; Iraj Afshar/ Seyyed Ali Mousavi Garmaroudi ... 152

Memories of Professor Afshar/ Muhammad Sarvar Mowla'i ... 158

Iraj Afshar's death/ Ahmad Mahdavi Damghani... 161

Iraj Afshar; a ... / Seyyed Sa'id Mir Muhammad Sadegh ... 165

Everybody learned from him, and I did too/ Mahdi Nouriyani ... 167

My last meetings with the late Iraj Afshar / Arif Noushahi ... 170

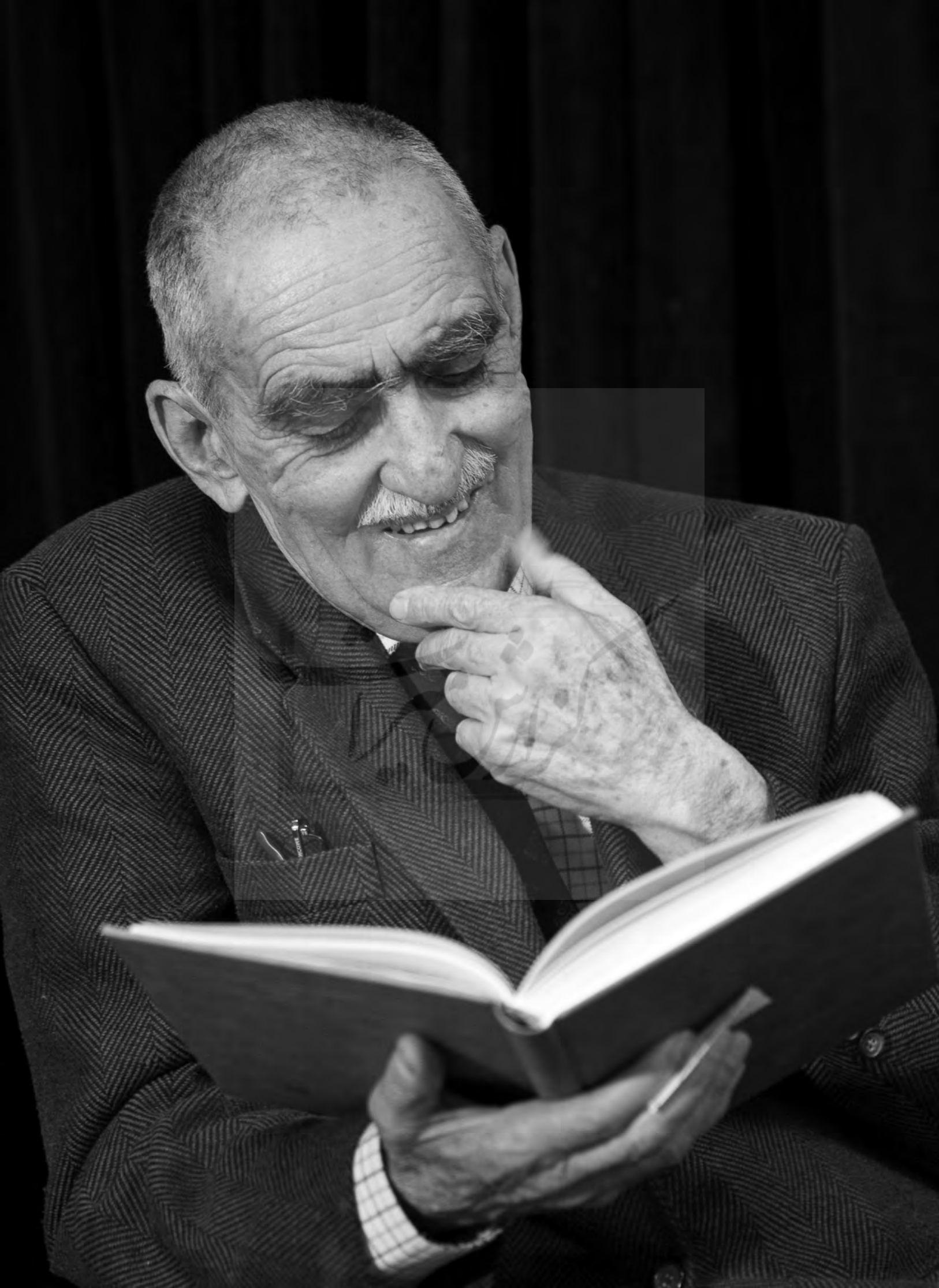
A few remarks on Shams al-Hisab Fakhri in the ... / Muhammad Bagher Vosoughi ... 172

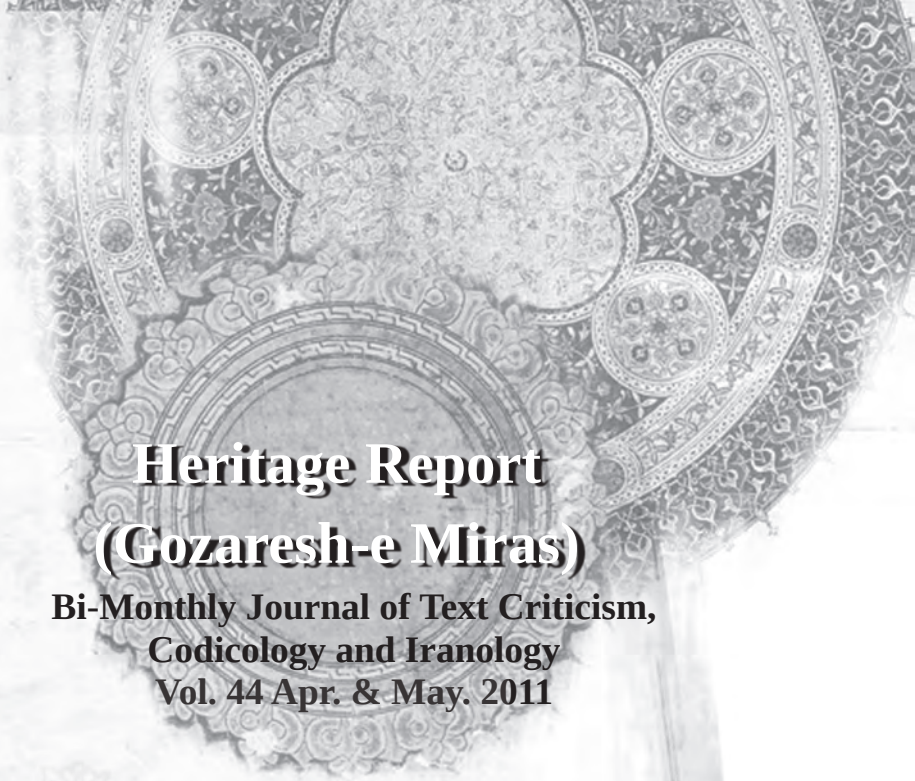
How I came to know Professor Afshar and some memories from him / Seyyed Ahmad Vakiliyan ... 174

Alas, the rare pearl is gone/ Towfigh H. Sobhani ... 176

How mournful is the death of Iraj, who was unique / Muhammad Ja'far Yahaghghi... 180

Afshar, the tireless scholar/ Ehsan YarShater... 183





Heritage Report (Gozaresh-e Miras)

**Bi-Monthly Journal of Text Criticism,
Codicology and Iranology
Vol. 44 Apr. & May. 2011**

Properietor:

The Written Heritage Research Center

Managing Director & Editor-in- Chief:

Akbar Irani

Internal Manager:

Hosna Sadat Banitaba

Technical Manager for Printing Affairs:

Hossein Shamlou-Fard

Designer:

Forouzan Jalili

Printing and Binding:

Noghre Abi

**Unit 9, Second Floor, No. 1182, Between
Daneshgah and Aburayhan streets, Enqelab
Avenue, Tehran. Iran**

Post Code: 1315693519

Tel: 66490612, Fax: 66406258

Site: [www. mirasmaktoob. ir](http://www.mirasmaktoob.ir)

E-mail: [gozaresh@mirasmaktoob. ir](mailto:gozaresh@mirasmaktoob.ir)